

عبدالحميد اشراق خاورى

تقريرات

درباره

كتاب مستطاب اقدس

شرح و توضيح

درباره آيات كتاب مستطاب اقدس

تنظيم و تدوين: دکتر وحید رأفتی

مؤسسة مطبوعات امری آلمان

لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی

عبدالحميد اشراق خاورى

تقريرات درباره كتاب مستطاب اقدس

تنظيم و تدوين: دکتر وحید رأفتى

ناشر: مؤسسه مطبوعات امری آلمان

لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسي و عربى

هوفهايم - آلمان

چاپ اوّل

١٥٩ - ١٩٩٧ ميلادي

فهرست مندرجات

صفحه

- | | |
|--------------------------------------|-----------|
| ۱ - مقدمه ناشر | ۵ - ی |
| ۲ - پیش گفتار | با - ک |
| ۳ - تقریرات در باره کتاب مستطاب اقدس | ۳۸۸ - ۱ |
| ۴ - فهرست اعلام و مطالب | ۳۹۱ - ۴۱۴ |
| ۵ - کتاب شناسی | ۴۱۷ - ۴۲۰ |

این صفحه عمدتاً خالی است

مقدمهء ناشر

کتابی که تحت عنوان «تقریرات در بارهء کتاب مستطاب اقدس» در اختیار دوستان گرامی قرار می‌گیرد یکی از آثار فاضل ارجمند جناب عبدالحمید اشراق خاوری است.

چنان که جناب اشراق خاوری در پیش گفتار خود توضیح داده اند، ایشان در تابستان سال ۱۳۴۸ هجری شمسی (۱۹۶۹م) در کلاس عده‌ای از جوانان بهائی طهران، کتاب مستطاب اقدس را به تدریج در جلسات هفتگی آن جمع قرائت نموده و در بارهء مندرجات آن توضیحاتی بیان فرمودند که در نوار صوتی ضبط گردید و پس از اتمام کلاس مزبور بیانات شفاهی ایشان کلمه به کلمه از روی نوار به روی کاغذ منتقل شد.

وقتی در سال ۱۹۹۳ میلادی ترجمهء انگلیسی کتاب مستطاب اقدس با توضیحات و ضمایم آن بوسیلهء معهد مقدس اعلیٰ منتشر شد و بشارت انتشار نسخهء اصل آن سفر جلیل به سمع احبابی فارسی زبان رسید، این لجه در صدد برآمد که تقریرات جناب اشراق خاوری را برای آشنائی بیشتر احبابی ایرانی با مندرجات این کتاب منبع آماده غاید و به صورت کتابی مدون و منظم منتشر سازد. این نیست به همت جناب دکتر وحید رافتی، که به درخواست این هیئت تنظیم و تدوین این اثر را بعهده گرفتند، عملی شد و حال با نهایت مسرّت تقریرات آن فاضل جلیل را به صورتی که ملاحظه می‌فرمایند در اختیار یاران الهی می‌گذارد.

چنانچه اشاره شد، کتاب حاضر مبتنی بر سخنان شفاهی جناب اشرف خاوری در جمع عده‌ای از جوانان بهائی طهران است. رسم در این کلاسها چنان بوده که آن جناب در روز و ساعتی معین در کلاس جوانان که در منزل یکی از دوستان تشکیل می‌شد، حاضر می‌شدند و بعد از مناجاتی که یکی از حضار تلاوت می‌نمود، جناب اشرف خاوری از روی کتاب مستطاب اقدس آیاتی را قرائت مینمودند و بعد در اطراف آنچه قرائت شده بود به آنکا، حافظه به شرح و بیان مطالب می‌پرداختند و پس از اقام و اكمال مطلب آیات بعدی را به تدریج می‌خوانند تا کتاب به انتهی رسد.

در مدت کلاس که هر جلسه، آن تقریباً یک تا یک ساعت و نیم بطول می‌نمایید، جناب اشرف خاوری معانی و مفاهیم آیات را توضیح میدادند، سوابق مطلب را در ادبیان دیگر خاطر نشان می‌ساختند، با استشهاد به آثار و الواح مبارکه، دیگر در صدد تشریع آیه، مورد مطالعه بر می‌آمدند و نکات دستوری و نحوه، قرائت کلمات را نیز در صورت لزوم توضیح میدادند و به تناسب مطلب و مقام، کلام خود را به اشارات و کنایات ادبی و اجتماعی می‌آراستند و گاهی نیز محض تسریر خاطر شرکت کنندگان لطائف و ظرافتی را به مناسبت مقام تعریف می‌نمودند تا هم اطراف و جوانب مطالب روشن شود و هم در جمع حضار انبساط خاطری فراهم آید.

بدیهی است که به تناسب مقتضیات هر جلسه توضیحات جناب اشرف خاوری از نظر کمی و کیفی متفاوت بود، گاهی توضیح مطالب مفصل و مشروح و گاهی شرح قضایا به اختصار و اجمال برگزار می‌شد.

به این ترتیب قرائت آیات و توضیحات جناب اشرف خاوری در اوّل مهر ماه سال ۱۳۴۸ (۲۳ سپتامبر ۱۹۶۹ م) به پایان رسید و بعداً هر چه ضبط شده بود از روی نوار به کاغذ منتقل گردید و آن تقریرات، مبنای تهیه این کتاب شد.

در باره کیفیت تنظیم و تدوین تقریرات جناب اشرف خاوری و اقداماتی که

برای آماده ساختن آن به صورت این کتاب انجام گرفته، نکات مهمی مطرح است که آنها را ذیلاً مندرج می‌سازد و توجه دقیق خوانندگان گرامی را به این نکات جلب می‌نماید:

اول - برای آن که سخنان جناب اشراق خاوری برای طبع آماده شود، جرح و تعدیل مطالب ضرورت یافت، اما سعی و فیر بعمل آمد تا لحن و کیفیت طرح و توضیح مطالب که به صورت شفاهی بود، محفوظ باشد و از طرف دیگر لطمہ ای به اصالت افکار و مطالبی که جناب اشراق خاوری مطرح فرموده اند، وارد نیاید.

دوم - نظر به آن که جناب اشراق خاوری کتاب اقدس را برای جوانان تدریس می‌غودند مقتضای مجلس درس چنان بود که مفاهیم و مطالب واحد را در جمل و عبارات مترادف به دفعات تکرار نمایند. در کتاب حاضر غالب جملات و عبارات تکراری حذف گردید. اما به توالی و انسجام مطالب صدمه ای وارد نشده است.

سوم - جناب اشراق خاوری در سخنان خود به نصوصی از آثار مبارکه، اشعاری از شعرای عرب و عجم و آیاتی از قرآن کریم و احادیث اسلامی از روی حافظه استشهاد و یا به مضامین آنها اشاره نموده اند. در کتاب حاضر غالب این قبیل منقولات و اشارات به عین عبارات از مراجع و مأخذ موثق آنها نقل شده و مشخصات مراجع نیز ارائه گردیده است.

چهارم - هر چند برای حفظ اصالت کامل سخنان جناب اشراق خاوری کوششی و فیر صورت گرفته، اما در مواردی محدود بعضی از مطابیات ایشان که نظر به موقعیت روز و حال و هوای جمع شنونده بیان شده بود و رابطه ای مستقیم با مطالب مورد بحث نداشته در کتاب حاضر حذف گردیده است.

پنجم - در حین شرح و بحث مندرجات کتاب مستطاب اقدس، جناب اشراق خاوری گاهی به توضیح مسائل استدلالی و مقارنه، احکام در کتب مقدسه، ادیان مختلفه پرداخته اند و مثلاً جنبه های مختلفه، قضایای مربوط به

مجازات زنا و یا تساوی حقوق زن و مرد را در سخنان خود مطرح فرموده اند. چون شرح و بسط کامل و مشبیع و منظم این مطالب را در آثار کتبی ایشان میتوان ملاحظه نمود، این گونه مباحث در مواردی محدود در این کتاب حذف گردید و برای مطالعه، شرح جامع این قضایا خواننده، گرامی به آثار دیگر ایشان ارجاع گردیده است.

ششم - برای مزید اطلاع خواننده‌گان گرامی در باره، مندرجات کتاب اقدس، پس از اقسام توضیحات جناب اشرف خاوری در ذیل بسیاری از فقرات، منابع و مأخذی که میتواند مورد رجوع و مطالعه، دوستان قرار گیرد، به صورت پاورقی ارائه گردیده و در متن تقریرات مطلبی به توضیحات ایشان اضافه نشده است. با انتشار کتاب مستطاب اقدس بوسیله، معهد مقدس اعلی، خواننده‌گان گرامی البته به توضیحات و تصریحات منتشره در ضمایم آن سفر جلیل نیز مراجعه خواهند فرمود.

هفتم - چون کتاب مستطاب اقدس بنا به تصویب معهد اعلی به صد و نود فقره تقسیم و انتشار یافته، در این کتاب نیز تقریرات جناب اشرف خاوری در ذیل همان صد و نود فقره مدون گردیده است. شماره، هر فقره و آیاتی که در ذیل هر شماره در این کتاب مندرج شده عیناً با نسخه، کتاب مستطاب اقدس که تحت اشراف معهد مقدس اعلی طبع و حال در جامعه، اهل بها، به صورت ملاک در آمده، مطابق است.

هشتم - در جلسه، اوک کلاس، جناب اشرف خاوری نکاتی در باره، شأن نزول کتاب مستطاب اقدس مطرح فرموده اند که آن نکات به صورت پیش گفتار در این کتاب عرضه گردیده است. در آخرین مجلس مطالعه، کتاب اقدس نیز جناب اشرف خاوری نکاتی را به مناسبت اختتام کلاس متذکر شده اند که آن نکات نیز در پیش گفتار این کتاب مندرج شده است.

نهم - مطلب بسیار مهمی که باید توجه خواننده‌گان گرامی را به آن جلب نماید آن است که به شهادت آثار عدیده، صادره از قلم حضرت ولی عزیز امرالله،

ترجمه، کتاب مستطاب اقدس از زبان عربی به فارسی جائز نیست. بنابر این اصل اساسی، توضیحات و تشریحات جناب اشراق خاوری در باره، کتاب مستطاب اقدس نباید به منزله ترجمه، آن سفر منبع تلقی شود و یا حتی به عنوان ارائه، دقیق مفاهیم آیات عربی به زبان فارسی محسوب گردد، زیرا چنانچه ملاحظه خواهند فرمود در شرح و توضیح بسیاری از آیات مبارکه، جناب اشراق خاوری به ارائه عصاره، مفاهیم آیات بزبان فارسی اکتفا نموده اند و به هیچ وجه در صدد آن نبوده اند که به صورت یکنواخت و کامل، معانی و مفاهیم همه، آیات را کلمه به کلمه بیان دارند.

مطلوب اساسی دیگر آن که تقریرات جناب اشراق خاوری در باره، کتاب مستطاب اقدس حاکی از نظریات و آراء، خصوصی ایشان در کیفیت قرائت و ارائه، مفاهیم مودوعه در مندرجات این سفر کریم است که ممکن است با ترجمه، مصوب معهد اعلی به زبان انگلیسی و یا توضیحات منتشره در ضمن ضمائم کتاب مستطاب اقدس که بوسیله، آن معهد جلیل انتشار یافته در مواردی مطابقت نداشته باشد. بنابر این ارزش و اعتبار این تقریرات را باید منحصراً در حد آراء شخصیه، یکی از افراد دانشمند بهائی در نظر گرفت و میزان و ملاک معانی و مفاهیم قطعی آیات را در نصوص مبارکه و تصریحات طلعتات مقدسه و توضیحات معهد اعلی دانست.

دهم - فهرست مفصل مطالب و اعلام و کتاب شناسی بوسیله، ناشر به انتهای این کتاب افزوده شده است. در خاتمه از همکاری و مساعدت خانم ملیحه اردلان، خانم فرشته حجازی و جناب صالح مولوی نژاد در انتشار این کتاب صمیمانه قدر دانی می نماید.

امید این چنین آن است که انتشار تقریرات جناب اشراق خاوری در باره، کتاب مستطاب اقدس مورد استفاده، احبابی عزیز مخصوصاً جوانان گرامی قرار گیرد و در درک بهتر مطالب و مندرجات این سفر عظیم، آنان را بار و

مساعد پاشد.

شک نیست که در باره، مندرجات کتاب مستطاب اقدس به تدریج مقالات و رسائل و کتب عدیده چاپ و منتشر خواهد گشت و در عرضه، دُرر و جواهر مکنونه در این کتاب مبین مساعی مجدانه مبذول خواهد گردید.

لجنه، ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی
هوفهایم - آلمان
۱۵۴ بدیع - ۱۹۹۷ میلادی

پیش گفتار

جناب اشرف خاوری قبل از آن که به مطالعه و تشریح آیات کتاب مستطاب اقدس بپردازند، در اوکین جلسه، کلاس مطالعه، این سفر منبع، در باره، شرایط نزول و مندرجات آن به طور کلی مطالبی بیان داشته اند که آنها را تحت عنوان پیش گفتار ذیلاً نقل می نمائیم:

"اکنون که ساعت هشت بعد از ظهر روز دوشنبه هفتم شهر الرّحمة سنده، ۱۲۶ بدیع و مطابق با نهم تیر ماه ۱۳۴۸ شمسی (۱۹۶۹ میلادی) است، این بند، اشرف خاوری، در محضر جمعی از جوانان احباء و نفوس مقدسه در این انجمن روحانی و محفل بهائی مجتمع شده ایم و در نظر است که به تدریج کتاب مستطاب اقدس را مورد مطالعه و دقت قرار دهیم و به معانی و مقاصدی که از قلم اعلی در این آیات مبارکه مندرج شده است، تا حدود امکان پی بریم.

ابتدا باید دانست که کتاب اقدس در کجا و در چه سالی نازل شده و چه مقامی در بین آثار مبارکه دارد و چه مطالبی را حاوی و شامل است.

کتاب اقدس در سجن اعظم در عکا در اوخر سال ۱۲۸۶ هـ (۱۸۷۰ م) از قلم مبارک جمال قدم نازل شده است. محل نزول کتاب اقدس در بیت عبود بوده و این محل الان در سجن اعظم مشهود و معین است.

از جمله مسائلی که دلیل بر آغاز نزول کتاب اقدس در سال منزبور است، مطالبی است که در نفس کتاب مندرج است:

در کتاب اقدس ذکر مسافرت ملک غسه، فرانسوا ژوزف، نازل شده

است. این مرد که در آن ایام از جمله سلاطین معروف بود، برای شرکت در جشن افتتاح کanal سوئز در سال ۱۲۸۶ ه ق (۱۸۶۹ م) با سایر مشاهیر عالم به مصر رفت و بعد از اینکه افتتاح کanal خاتمه یافت برای زیارت مقامات متبرکه، اورشلیم عازم ارض اقدس شد. در کتاب مستطاب اقدس خطاب به ملک نمسه چنین می فرمایند که تو به زیارت مقامات متبرکه در اراضی مقدسه آمدی، بیت را زیارت کردی ولی از عرفان صاحب بیت محروم ماندی. این مستله دلیل بر آن است که کتاب مستطاب اقدس در حدود اوآخر سال ۱۲۸۶ ه ق (۱۸۷۰ م) نازل شده است.

از جمله مطالب دیگری که در کتاب مستطاب اقدس ذکر شده، مستله، سقوط ناپلئون سوم امپراطور فرانسه است که با کمال ذلت و بدیختی از سریر سلطنت و حکمرانی ساقط شد و بعد از مدت‌ها که زجر و مشقت کشید وفات کرد.

در کتاب اقدس خطاب به قیصر آلمان می‌فرمایند که تو متذکر و متنه باش، ندای الهی را بشنو و از امر الهی اعراض مکن و مغفور به جاه وجلال و سلطنت و حکمرانی خود مشو، زیرا قبل از تو سلاطین بسیاری بوده اند که باهمه عظمت و جلال امر الهی را نشینیدند و با کمال ذلت به خاک فنا راجع شدند. عین بیان مبارک چنین است، می‌فرمایند:

«اذکر من کان اعظم منک شأنناً و اکبر منک مقاماً این هو و

ما عنده»

[۸۶] (فقره)

مقصود از این بیان مبارک، ناپلئون سوم امپراطور فرانسه است. سقوط امپراطوری این شخص در سال ۱۲۸۷ م بود که مطابق با سال ۱۸۷۰ هجری قمری است. چون در کتاب مستطاب اقدس ذکر سقوط ناپلئون شده، بنابر این باید نزول این کتاب مستطاب در حدود سال ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ ه ق باشد.

یک مطلب دیگر هم در کتاب مستطاب اقدس ذکر شده است که سال نزول آن

را تعیین می کند و آن عبارت از این است که در ضمن خطاب قلم اعلی به یحیی ازل میفرمایند:

«یا مطلع الاعراض دع الاغماض»

و بعد برای تذکر به او میفرمایند:

«قد اخذ الله من اغواك»

[فقره، ۱۸۴]

یعنی ای یحیی، متنبّه شو، خداوند هلاک کرد آن کسی را که تو را گمراه کرده بود. مقصود از «من اغواک» سید محمد اصفهانی است که از اول امر برای یحیی و امثال او مایه، فتنه و فساد و بلا و اعراض بود. این شخص با چند نفر دیگر از پیروان یحیی که نهایت عناد و دشمنی را نسبت به امر مبارک داشتند در سال ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م) در عکا به دست جمعی از احباب کشته شدند و این قتل سر و صدایی در عکا بپا کرد و کار منجر به این شد که جمال مبارک را به دارالحکومه احضار کردند و مورد استنطاق قرار دادند و حضرت عبدالبهاء را در محبس لیمان قریب شصت ساعت محبوس کردند و این وقایع البته اسباب بروز مشاکل و صدمات عظیمه شد. چون ذکر کشته شدن سید محمد و هلاکت او در کتاب اقدس نازل شده، معلوم است که تا سال حدوث این واقعه یعنی سال ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م) هنوز نزول کتاب مستطاب اقدس تمام نشده بوده است.

این شرحی بود درباره سالهایی که کتاب مستطاب اقدس از قلم مبارک در بیت عبود در سجن عکا به تدریج نازل شده است.

حال ببینیم که مقام و رتبه کتاب اقدس چیست و چگونه است. در الواح عدیده، جمال مبارک که به افتخار و اعزاز احباب نازل شده، راجع به کتاب اقدس بیانات مفصله موجود است. مثلاً در یک لوح میفرمایند: «... کتاب اقدس بنفسه شاهد و گواه است بر رحمت الهیه. به انساطی نازل شده که ذکر آن ممکن

نه و اوست مغناطیس اعظم از برای جذب افنده، عالم. سوف يظهرالله في
الارض سلطانه انه لهو المقتدر القدير».

از این قبیل مطالب در خصوص کتاب اقدس در الواح مبارکه بسیار است. در بعضی از الواح مبارکه، کتاب مستطاب اقدس با القاب عظیمه، متعدده وصف شده است. در يك مقام میفرمایند که کتاب اقدس "قرات الرَّحْمَة" است، "قسطاس الاعظم"، "ام الكتاب" و از این قبیل القاب در آثار مبارکه فراوان است. به هیچ يك از الواح و آثار مبارکه کلمه، "أم الكتاب" اطلاق نشده و این اصطلاح اختصاصاً از قلم جمال قدم در باره، کتاب مستطاب اقدس نازل شده است. کتاب اقدس است که سرچشم و منبع اصلی نظم بدیع الهی است، زیرا در نفس این کتاب می فرمایند:

«قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظم»

[فقره، ۱۸۱]

يعنى هر نظم و قانونی که در عالم باشد متزلزل و سقیم و ناقص است مگر نظم الهی که در کتاب مستطاب اقدس اساسش ذکر شده است. بعد میفرمایند تمام انظمه، سقیمه، عالم از بین خواهد رفت و نظم بدیع الهی که احکام کتاب اقدس است، سبب حیات عالم خواهد شد.

حال ببینیم که در کتاب مستطاب اقدس چه مطالبی ذکر شده است. مندرجات کتاب اقدس اولاً عبارت از يك سلسله مowaiez و نصایح اخلاقی است. در این قبیل آیات جامعه، بشر را به اخلاق نیکو، صفات پسندیده، مراعات حال مردم، محبت عمومی و اجتناب از فتنه، فساد، غبیت، بدگونی، کینه جوئی، و از این قبیل تعالیم امر فرموده اند.

مطلوب دیگری که در کتاب اقدس نازل شده، احکام است از قبیل صلات، صیام، مراعات لطافت و نظافت و قیام به تبلیغ امر و وجوب تعلیم و تربیت فرزندان، اعم از دختر و پسر و مسئله، آیات و وظائف اعضای بیت العدل اعظم

و احکام ازدواج و طلاق و از این قبیل.

بعضی از احکام البته مجمل است و شرحش در الواح دیگر نازل شده و بعضی هم به تفصیل بیشتر ذکر شده است.

مطلوب دیگری که در کتاب اقدس ذکر شده، آیاتی است خطاب به معرضین اهل بیان، یعنی نفوosi که بعد از اظهار امر جمال قدم به عرفان حق فائز نشدند و راه اعراض و اعتراض پیمودند. این نفوس شبهاتی ایجاد کرده بودند و به وسیله، آن شبهات مانع عرفان اهل بیان به وجود مقدس من يظهره الله می شدند، مثل مستله، مكتب من يظهره الله که اگر خدا بخواهد در ضمن زیارت آیات کتاب اقدس به آن خواهیم رسید. در کتاب اقدس در ضمن آیات عدیده جواب این قبیل اعتراضات و شبهات بیانی ها را مطرح فرموده اند و آیاتی را از آثار حضرت اعلی نقل فرموده اند که دلالت تامة بر عظمت ظهور من يظهره الله دارد و بر وجوب اثیاع و پیروی بلاشرط اوامر آن حضرت دلالت میکند.

در خاتمه، طرح این مسائل، میرزا یحیی را نصیحت می کنند که دست از مخالفت بردارد و همانطوری که عرض کردم به او متذکر می شوند که خداوند آن کسی را که تو را گمراه کرده بود (یعنی سید محمد اصفهانی را) از بین برده است. تو مواظب باش که به هلاکت ابدی نیفتی و از عذاب ابدی برھی و به عرفان الهی مفتخر شوی.

بعد میرسیم به آیاتی که جنبه، انذار دارد. از جمله خطابی است به قیصر آلمان که مورد خطاب آیات مبارکه قرار گرفت و او را دعوت فرمودند که به حق توجه کند و به عرفان الهی فائز شود، امر را تحقیق کند و مثل سلاطین معرض، به اعراض اقدام نکند، بلکه از بلاهائی که بر سر آنها آمده تذکر و تنبه پیدا کند و حقیقت امر را بشناسد. یکی هم انذار به ملک نمیشه، فرانسوا ژوزف، است که مختصری درباره او عرض کردم.

رؤسای جمهور امریکا را در کتاب مستطاب اقدس طرف خطاب

قرار داده اند و آنها را دعوت به حق و حقیقت کرده اند، نصایح مشفقاته فرموده اند که همیشه راه عدالت و رعیت پروری را در نظر داشته باشند. همچنین انذار به سلطان عبدالعزیز خلیفه عثمانی است. این مرد سی و سومین خلیفه آل عثمان و معاصر با ناصرالدین شاه قاجار بود و کسی بود که فرمان مسجونیت جمال قدم را امضا کرد. عبدالعزیز از سال ۱۲۷۷ هـ (۱۸۶۰ م) تا سال ۱۲۹۳ هـ (۱۸۷۶ م) خلافت کرد.

از انذارات کتاب اقدس یکی هم راجع به اسلامبول است که می فرمایند:

«يا ايّها النّقطة الواقعة في شاطئ البحرين»

[فقره ۸۹]

یعنی ای نقطه ای که در کنار دو دریا قرار گرفته ای. مقصود اسلامبول است که در آن ایام پایتخت خلفای عثمانی بود و صریحاً انذار میفرمایند که عنقریب به ذلت و خواری گرفتار خواهی شد و نفوosi که در تو ساکن اند همه به نوحه و ندبه خواهند پرداخت و تو خراب خواهی شد و عزت از تو سلب خواهد گردید. میفرمایند:

«اغرّتك زينتك الظّاهرة»

[فقره ۸۹]

آیا این زینت و عزت ظاهره تو را مغرور کرده است؟ یقین بدان که عنقریب این عزت از تو سلب خواهد شد. بعد راجع به سلطان عبدالحمید نبوت و پیشگونی میفرمایند که:

«يا معاشر الروم نسمع بينكم صوت الboom»

[فقره ۸۹]

سابقاً در جغرافیا و در اصطلاح و عرف مردم به خاک مملکت عثمانی، مملکت "روم" می گفتند، کما این که دریای مدیترانه را "بحرالروم" می گفتند. حال اصطلاحات عوض شده است. می فرمایند: «يا معاشر الروم» یعنی ای مردم

ملکت عثمانی، «نسمع بینکم صوت الیوم»

صدای بوم را در بین شما می‌شنویم. مقصود از "بوم" سلطان عبدالحمید است که مقرر بود بعد از کشته شدن سلطان عبدالعزیز به خلافت برسد. مقصود این است که از این قبیل انذارات نیز در کتاب مستطاب اقدس موجود است.

یک سلسله بشارات هم در این کتاب مندرج است، مثلاً بشارات به ارض طاء که همان طهران است. جمال قدم خطاب به ارض طاء می‌فرمایند که لحظات عنایت الهی از تو هیچوقت دور نخواهد شد زیرا تو محل تولد جمال قدم و اسم اعظم هستی. تو ای طهران نقطه‌ای هستی که حضرت من یظهره اللہ در تو متولد شده است. بعد، از انقلاب و اضطراب ایران خبر میدهند که این انقلاب و اضطراب مدّتی ادامه خواهد داشت تا وقتی که موقع معین برسد و دوره اطمینان آغاز شود. می‌فرمایند:

«سُوفَ يَأْخُذُكُ الْأَطْمِينَانَ بَعْدَ الاضْطَرَابِ»

[فقره ۹۳]

شرح این آیات اگر خدا خواست در آینده خواهیم رسید.

همچنین بشاراتی راجع به سرزمین خراسان است. می‌فرمایند:

«يَا أَرْضَ الْخَاءِ»

[فقره ۹۴]

ای سرزمین خراسان ما صدای رجال الهی را در تو می‌شنویم. عنقریب رجالی مبعوث خواهند شد که به امر الهی خدمت‌ها خواهند کرد.

راجع به سرزمین کرمان نیز انذار می‌فرمایند که ای سرزمین کرمان، تو سرزمین خوبی نیستی برای اینکه در باطن تو سر و صداهائی بلند است، یعنی نفوسي فاسد و مفسد از تو بروز خواهند کرد که سبب تضییع امرالله خواهند شد

و خود را رادع امر الهی خواهند پنداشت. بعد میفرمایند مطمئن باش ای ارض کرمان که عنقریب نفوosi «اولی بأس شدید» یعنی شجاع، نیرومند، قوی، علاقمند و جانفشار در راه امرالله از تو ظاهر خواهند شد و امر الهی را نصرت خواهند کرد.

نام یکی دو نفر از علماء هم در کتاب اقدس ذکر شده است. یکی ذکر حاجی کریم خان کرمانی شده است. میفرمایند این مرد مدعی مقامی بود و مظہر امر الهی او را برای حق و حقیقت دعوت کرد. لوح برایش فرستاد ولی میفرمایند او اعراض کرد و بحق مؤمن نشد. یکی هم شیخ محمد حسن پیشوای شیعیان است که در آن ایام در نجف ساکن و معروف به شیخ نجفی بود. شهرت این شخص "صاحب جواهر الکلام" است. میگویند، شیخ محمد حسن صاحب جواهر. جواهر یا جواهر الکلام، کتابی است بسیار مفصل در فقه شیعه که شیخ محمد حسن نجفی این کتاب را در شش جلد بسیار قطور تألیف کرده و این کتاب جواهر الکلام در شرح کتاب شرایع الاسلام محقق حلی است. کتاب شرایع الاسلام از کتب معروفة، فقه شیعه است که جامع تمام ابواب فقه از کتاب الطهارة تا کتاب الدیات است. شیخ محمد حسن این کتاب شرایع را، که خود خیلی بزرگ است، شرح کرده است. این کتاب بچاپ رسیده و هنوز در عتبات عالیات، طلاب علوم دینیه که درس فقه و اصول می خوانند، باید آن را مطالعه کنند.

جمال مبارک در کتاب اقدس میفرمایند که یادی از شیخ حسن صاحب جواهر بکن که خیال می کرد عالم و دانشمند است. عمرش را تضییع کرد به تألیف کتاب فقه و اصول، ولی وقتی که حق ظاهر شد، ندای حق را نشنید، موفق به ایمان نشد و همه، زحماتش به هدر رفت.

در ضمن آیات کتاب اقدس ذکری هم از جناب ملا محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی فرموده اند. میفرمایند ملاحظه کنید که شیخ محمد حسن با آن عظمت و کبریاء و فقه و علم و دانش محروم ماند ولی یک گندم پاک کن اصفهانی که خالص و مخلص بود به حق توجه کرد و به امر مبارک در دورهء

حضرت باب مؤمن شد. این ملا محمد جعفر که به گندم پاک کن معروف است در کتاب مبارک بیان هم ذکرش از قلم حضرت رب اعلی نازل شده و این همان شخصی است که در قلعه طبرسی در خدمت جناب قدوس به شهادت رسید.

یک نکته، دیگر را هم عرض میکنم و آن این است که این کتاب اقدس با لوح القدس نباید اشتباه شود. لوح القدس البته از قلم جمال مبارک نازل شده و در کتاب مبین (صفحه، ۱۳۸ - ۱۴۴) به طبع رسیده و شرح نزولش را به اجمال در کتاب گنج شایگان (صفحه، ۱۶۴ - ۱۶۸) نوشته ام، اگر خواستید به آنجا مراجعه کنید. مقصود آن است که لوح القدس با کتاب القدس اشتباه نشود.

بعد از مقدمه ای که ذکر کردیم، حال با تأیید الهی مطالعه، کتاب اقدس را آغاز می کنیم و آیات را به تدریج مورد دقت و نظر قرار میدهیم تا ببینیم که خداوند تبارک و تعالی در این کتاب مستطاب چه دستوراتی فرموده و چه وظائفی تعیین کرده است.

بعد از شرح و بررسی مندرجات کتاب اقدس که چهار ماه به طول انجامیده در آخرین جلسه، کلاس مطالعه، این کتاب مستطاب، جناب اشراق خاوری توضیحات خود را با جملات ذیل به پایان رسانده اند که زیر انتهای این پیش گفتار می گردد:

«.... در اینجا کتاب اقدس بالآخره تمام شد و آنچه که مناسب بود از الواح یا مطالب دیگر که درباره، هر آیه لزوم داشت و در نظر بود همه را عرض کردم و شما هم استماع فرمودید. امیدوارم که این اقدام نتیجه ای داشته باشد. ولی این را بدانید که اقدام کننده، واقعی برای شرح و بسطی که درباره، کتاب اقدس داده شد، جناب آقای (سیروس) نراقی است که تهییه، وسائل ضبط و سایر زحمات، مرهون اقدام ایشان است. این یادگاری است که از ایشان باقی خواهد ماند و اقدام ایشان سبب شد که بنده هم به موهبت زیارت کتاب اقدس فائز

شوم. امیدواریم که خدا همه، شما را موفق کند، سالم بدارد، مؤید کند که کتاب
قدس را بخوانید، احکامش را بفهمید و عمل کنید و سایر الواح الهیه را هم
مطالعه کنید و به حقایق اسراری که در آیات الهی مستور است، به تدریج واقف
شوید. خدا حافظ شما باشد و امروز که کتاب قدس خانقه یافت عبارت است از
روز سه شنبه اوّل مهرماه سال ۱۳۴۸ هجری شمسی، مطابق سنه ۱۲۶ از تاریخ
بدیع (۱۹۶۹ م)».

تقريرات

درباره

كتاب مستطاب اقدس

بسمه الحاکم علی ماکان و مایکون

۱ - انَّ اولَ ما كتبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفَانٌ
مُشْرِقٌ وَحِيَهُ وَمُطْلِعٌ امْرَهُ الَّذِي كَانَ مَقَامُ نَفْسِهِ فِي
عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ مَنْ فَازَ بِهِ قَدْ فَازَ بِكُلِّ الْخَيْرِ
وَالَّذِي مَنَعَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ وَلَوْ يَأْتِي بِكُلِّ
الْأَعْمَالِ. إِذَا فَرَزْتَمْ بِهِذَا الْمَقَامِ الْأَسْنَى وَالْأَفْقَى
الْأَعْلَى يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتَّبِعَ مَا امْرَبَهُ مِنْ لَدِيِّهِ
الْمَقصُودُ لَأَنَّهُمَا معاً لَا يَقْبِلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ هَذَا
مَا حَكْمُ بِهِ مُطْلِعُ الْإِلَهَامِ.

بنام خداوندی که فرمانروای جمیع موجودات در گذشته بود و فرمانروای جمیع
موجوداتی است که پس از این بوجود خواهند آمد.
اولین چیزی که خداوند بر بندگان خود فرض و واجب فرموده، آنست که محل
تابش انوار وحی او را بشناسند و عارف شوند به محل طلوع امر او. این مشرق
وحی و مطلع امر کسی است که قائم مقام ذات خداست در عالم امر و در
عالیم خلق.

کسی که به این موهبت فائز شد و مشرق وحی و مطلع امر الهی را که قائم
مقام ذات حق است شناخت، بكل خیر فائز شده است و کسی که از این موهبت
محروم ماند، چنین کسی از گمراهان است، اگرچه به جمیع اعمال نیک عامل

باشد.

در این آیه، مبارکه چند مطلب مورد بحث و تدقیق است که باید در اطرافش قدری بحث شود. می‌فرمایند اول فرضه، بندگان این است که مشرق وحی خدا و مطلع امر الهی را بشناسند. مقصود از مسئلله، وحی که در اینجا ذکر شده عبارت از نحوه، ارتباط مظہر مقدس امرالله با عالم غیب است. وحی عبارت از ارتباطی است که مظہر مقدس امرالله که عبارت از مشیت اوکیه است، با عالم غیب و ذات اقدس الهی دارد. حقایق را از او دریافت می‌کند و مسائل لازمه و پیامهای مقدس‌سای که برای ارتفاع مقام و هدایت و راهنمائی و فوز و فلاح جامعه، بشر لازم است، از حضرت غیب به او می‌رسد و او به وسیله، وحی مطالبی را که دریافت می‌کند به بندگان خدا ابلاغ می‌نماید. پس او می‌شود مشرق وحی، یعنی وحی الهی مانند آفتاب درخشانی است که از مشرق وجود مشیت الله و مظہر امرالله صادر می‌شود و انوارش به خلق می‌تابد.

کلمه، وحی معانی دیگرهم دارد. در لغت عرب و مخصوصاً در قرآن مجید این کلمه به چند مفهوم مختلف تعبیر شده است. یکی از معانی که در قرآن برای وحی ذکر شده است معنی و مفهوم الهام است. انسان وقتی که در مستلزماتی حیران می‌ماند و دچار شک و ریب می‌شود، گرفتار ابهام می‌شود و یا غنی داند چه بکند، توجه به عالم بالا می‌کند و از حضرت غیب استمداد می‌نماید و غفلتاً می‌بیند بارقمای در ذهنش پیدا می‌شود، مثل اینکه دری باز می‌شود و مطلبی به فکر او می‌رسد. در لغت عرب از این حالات گاهی بوحی تعبیر می‌شود. مثلاً در قرآن می‌فرماید: «واوحينا الى ام موسى ان ارضعيه فاذا خفت عليه فالقيه في اليم و لا تخافي و لا تحزنى انا رآدوه اليك و جاعلوه من المرسلين.» (سوره، قصص، آیه، ۷)

این آیه درباره، حالات مادر حضرت موسی است. وقتی او بچه، خود را سر دست گرفته بود و از خوف لشکریان فرعون که پسران بنی اسرائیل را به قتل

می رساندند، بهر گوشه و کنار پناه می برد و نمی دانست چه بکند ، خداوند در قرآن می فرماید، این راه را ما پیش پای مادر موسی گذاشتیم و به او الهام کردیم و از خاطرش این مطلب را گذراندیم که ای مادر موسی، پسرت را شیر بدہ و او را در دریا بیانداز و از دوری فرزند محزون مشو و بیمناک نباش. ما پسرت را به تو برخواهیم گرداند، و او را از جمله پیغمبران اولو العزم قرار خواهیم داد. ملاحظه می فرمائید که در اینجا از این راهنمائی، این الهام و یا خطور کردن فکر علاج به خاطر مادر موسی، به وحی تعبیر شده است.

گاهی در قرآن کلمه، وحی به معنی غریزه است، غریزه‌ای که هادی و راهنمای حیوانات است. می دانید که غریزه در حیوانات همان حکمی را دارد که عقل در وجود انسان دارد، می فرماید: «و اوحى رَبُّكَ إِلَيْكَ النَّحْلَ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجَبَالِ بَيْوتًا» (سوره، نحل، آیه، ۶۸)، یعنی خداوند به زنبور عسل چنین وحی کرد که برو در شکافهای کوه خانه خود را بساز و تولید عسل کن. در اینجا مقصود این است که از راه غریزه ما به زنبور عسل چنین دستور دادیم که چنین کاری را بکند و شما می دانید که راهنمای حیوانات در انجام اعمال مخصوصه همان غریزه، فطری است. تعبیرات دیگری از این قبیل در لغت عرب و در آیات قرآن برای وحی شده است که در اینجا نمی خواهم زیاد تفصیل بدهم.

اما از جمله مسائلی که در قرآن و در آیات الهی راجع به معنی کلمه، وحی ذکر شده، همین ارتباط مظهر امرالله است با عالم غیب. در قرآن راجع به حضرت رسول می فرمایند: «مَا يَنْطَقُ عَنِ الْهُوَى»، یعنی پیغمبر ما، محمد بن عبدالله، از روی هوی و هوس و فکر شخصی خود هیچ وقت چیزی را به کسی نمی گوید، «إِنَّهُ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ» (سوره، نجم، آیه، ۴-۳)، آنچه را می گوید پیامهایی است که از عالم غیب که از انتظار سایر مردم پنهان است، به او می رسد و او آن امواج غیبیت را دریافت می کند و به خلق جهان ابلاغ می نماید. در آیات جمال مبارک هم این معنی نازل شده است، مثلاً می فرماید: «تَالَّهُ

ان البهاء ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى.»، يعني قسم به خدا که جمال قدم و اسم اعظم از روی فکر و سلیقه، شخصی خود چیزی را نمی گوید بلکه آنچه را می فرماید پیام حضرت غیب الغیوب است، پیام خلائق کائنات و رازق و صانع موجودات است که از عالم غیب به او می رسد و او آن پیام را دریافت می کند و به اهل عالم می رساند. پس بنابراین مظاهر مقدسه الهیه مشرق وحی الهی هستند، يعني از عالم غیب، از عالم ذات که مقدس از هر گونه عرفانی است، آن پیغام دریافت می شود و به وسیله، مشیت اوکیه به عباد الله در روی زمین ابلاغ می گردد. مطلع امر هم همین معنی را دارد. امر به معنی حکم و فرمان است. حکم و فرمان ذات غیب که خالق عالم امکان است، بوسیله، مشیت اوکیه که مظهر امرالله است، به بندگان می رسد. او اوامر و احکام الهی را از عالم غیب دریافت می کند و از جنبه، شهودی به اهل عالم می دهد. بنابراین اوک چیزی که خدا بر عباد واجب فرموده، اینست که مشرق وحی او را بشناسند و مطلع امر او را عارف شوند.

بعد از این مستله در این آیه مشرق وحی و مطلع امر را معرفی می فرمایند. مثل اینکه می خواهند جواب یک سؤال مقدّر را بدھند، که اگر کسی بپرسد چرا اول فرضه، بندگان خدا شناسانی مشرق وحی و مطلع امر است و مگر مشرق وحی الهی چه مقامی دارد که باید همه او را بشناسند و از او اطاعت کنند، جواب آن است که می فرمایند: «الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق»، يعني مشرق وحی و مطلع امر الهی قائم مقام، غایب و جانشین ذات غیب است در عالم امر و در عالم خلق.

عوالم بر حسب الواقع میارکه ای که از قلم جمالقدم و حضرت عبدالبهاء نازل شده برسه قسم است: عالم حق، عالم امر و عالم خلق.

عالم حق عبارت از رتبه، غیب الغیوبی است. يعني ذات مقدس الهی که خلائق جمیع ممکنات است، کمال صرف است و ابدأ نقص و ضعف و فقر و احتیاج بساحت قدس او راه ندارد. جمیع صفات کمالیه را بطور لا یتناهى داراست و

بندگان او در عالم امکان، که نتیجه، قدرت و صنع اوست، هر چه در مراتب ادراک و تعلق ترقی کنند ممکن نیست بشوانند به عالم حق که ذات غیب منبع لایدرک است پی ببرند. زیرا خداوند محیط به ممکنات است، خالق ممکنات است و ممکنات محاط او هستند و مخلوق او هستند و به حکم عقل هیچوقت یک موجود محاط به موجود محیط بر خود نمی‌تواند احاطه پیدا کند و به عرفان او فائز بشود، والا انقلاب ذات لازم می‌آید، یعنی لازم می‌آید که محیط در حالی که محیط است، محاط باشد و این اجتماع نقیضین است و اجتماع نقیضین مطابق حکم عقلی باطل است.

خداوند کمال صرف است، هستی مطلق است، جمال و جلال محض است. قدرت، عظمت، سلطنت و نورانیت او لايتناهی و غيرمحدود است. نقطه، مقابل عالم حق که کمال صرف و عظمت محض است، عالم خلق است. عالم خلق یا ممکن الوجود یعنی نقص صرف، احتیاج محض، فقر بحث و بات. یعنی چیزی که در هستی خود محتاج بغیر باشد، نیازمند باشد به اینکه دیگری او را وجود دهد و هستی بخشد و اگر چنانچه فیض فیاض مطلق و علة العلل باو نرسد، او به خودی خود نمی‌تواند خود خود را ایجاد کند، زیرا معدوم صرف، نیستی محض و فقر و احتیاج صرف است. در لوح حضرت عبدالبهاء، است که می‌فرمایند: «امکان نقص صرف است و نیستی محض» این نقص صرف و نیستی محض، یعنی وجود اکوان و عالم امکان، اگر خواسته باشد از این نقص بیرون آید و رو به درجه، کمال گذارد، محتاج بفیض کامل مطلق است. اما او لايتناهی است درکمال، و خلق لايتناهی است درضعف و عجز و احتیاج و بیچارگی، لذا واسطه ای لازم است که این عدم صرف را با وجود محض ارتباط دهد. نقص صرف را با کمال بحث مطلق مربوط سازد. این واسطه باید دارای دو جنبه باشد. از یک جنبه با عالم الوهیت رابطه داشته باشد و از یک جنبه با عالم خلق. بنابراین عالم حق عالم غیب الغیوب و عالم ذات غیب منبع لایدرک است که در دسترس کسی نیست و عرفانش برای هیچکس ممکن نیست و عالم خلق نقص

صرف و نیستی ماض و فقر صرف است.

بین عالم حق و عالم خلق عالمی است مسمی به عالم امر. عالم امر فیض را از عالم حق می گیرد و به عالم خلق می دهد. بنابراین آنچه حضرت غیب الغیوب در عالم حق برای وصول بندگانش به درجه، کمال لازم می داند به عالم امر ابلاغ می کند و سلطان عالم امر که مشیت اولیه یعنی مظہر امرالله است، آن پیامها را دریافت می کند و به خلق خدا می رساند. پس مشرق وحی و مطلع امر در عالم امر غایبند، ذات حق است که در عالم حق است. هر چه مشیت اوکیه بگوید، از او نیست بلکه به وحی الهی است. یعنی با ارتباطی که با عالم غیب دارد، آن حقایق را می گیرد و به ما که بندگان محتاج و فقیر او هستیم می رساند. پس مشرق وحی قائم مقام حق است هم در عالم امر که عالم غیب باشد و هم در عالم خلق که عالم شهود باشد. زیرا عالم شهود آنچه را بخواهد از عالم حق بگیرد بوسیله عالم امر می گیرد که واسطه، فیض است. مثال در این خصوص بسیار است. این مثالها گرچه دور است ولی تا اندازه ای ممکن است سبب تقریب آفهایم به بعضی مسائل شود. عالم خلق مثل تشنه ای است که دسترسی به آب ندارد، نمی داند آب کجاست و از چه راه باید بدست آید. آب در مرتبه، خود در نهایت صفا و لطفات و حلوات و شیرینی نیعان دارد، اما این تشنه بخودی خود نمی تواند به آن آب برسد. راهنمائی لازم دارد که به آن چشم، صاف و گوارا پی برد و باشد و از آن نوشیده باشد و گذارش به این تشنه بیفتند، دست او را بگیرد و بسرچشمه، زلال برساند تا رفع تشنجی کند. مظاهر مقدسه کارشان این است. عالم امکان را از قبود نقص و ضلال و گمراهی نجات می دهند و در هر دوری برای اهل عالم آنچه لازمه، وصول به درجات کمال است، از لسان این نفوس مقدسه باذن خداوند جاری می شود.

پس بنابراین سه عالم بود: یک عالم حق مطلق که لا یتناهی است در کمال، یک عالم خلق که لا یتناهی است در ضعف و نیستی و احتیاج و یک عالم متوسط بین خلق و حق که عالم امر است، عالم مشرق وحی و مطلع امر است، یعنی عالم

مشیت اوکیه یا مقام مظہر امرالله، این عقیده، اهل بھا، است که باید به این عوالم ثلاثه معتقد باشند. مطابق عقیده، اهل بھا، که در الواح الہی ذکر شده است، قیام ممکنات به حق تعالیٰ قیام صدوری است یعنی حق جل جلاله ممکنات را به واسطه، فیض ازلى و ابدی خود خلق کرده است. همانطوری که نور از شمس ظاهری صادر می شود و به ممکنات می رسد و ظلمت را تبدیل به نور می کند، فیض وجود هم از حضرت غیب الغیوب به عالم امکان می رسد و عالم امکان را به نور وجود هستی می بخشد. پس خلق صادر از حق است.

اما در میان یک سلسله از عرفا و صوفیه عقیده، خاصی هست و آن این که آنها به دو عالم بیشتر معتقد نیستند، می گویند یک عالم، عالم حق است و یک عالم، عالم خلق. عالم امر را اعتقاد ندارند و به وساطت فیض عالم امر و مشیت اوکیه بین حق و خلق قائل نیستند. آنها قیام موجودات را به حق جل جلاله قیام صدوری غیی دانند بلکه قیام ظهوری می دانند. به این معنی که می گویند ذات غیب منبع لا یدرک که عالم حق است، مثل دریا است. دریا تاساکن و آرام است، حقیقتی واحده است، اما همینکه موج می آید، امواج تعدد پیدا می کند. شما می توانید لب دریا که ایستاده اید، هزاران موج بشمارید. این امواج صور عارضه بر نفس دریاست، یعنی این موج غیر از دریا چیزی نیست، خود دریاست که بصورت این امواج درمی آید. تا این امواج هست این تعدد هم هست، ولی این تعدد ظاهر است، نه اینکه حقیقتی داشته باشد. نمود است، نه اینکه بودی داشته باشد. وقتی دریا ساکن شد و امواج از خودغائی افتاد، جز حق چیزی در عالم باقی نمی ماند. آنها می گویند این ممکناتی که هستند (انسان، حیوان، جماد و نبات) همه مظاہر حقند. یعنی خداست که به این صورتها درآمده. مثل دریاست که به صورت امواج درمی آید، مادامی که این صور هستند عالم خلق است، وقتی این صور از بین رفته اند آن وقت جز حق چیزی باقی نمی ماند.

این عقیده، آنهاست که معتقد به دو عالم حق و خلق هستند و منکر عالم

امرند. ولی این عقیده، صوفیه در امر مبارک مورد اعتنا نیست و در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء (مکاتیب، ج ۳، ص ۳۵۴-۳۵۸) شرح آن مفصلًا از قلم مبارک جاری شده است.

پس بنا به دستور الواح مبارکه، بهائی باید معتقد باشد به عالم حق که در دسترس کسی نیست و عرفان او از حیطه، افکار و عقول پسر بیچاره، فقیر و فانی بیرون است و از طرف دیگر در عین حال که دسترسی به ذات حق ندارد، مأمور به عرفان است بوسیله، شناختن مشرق وحی. شما درست است که ذات غیب منبع لا یدرک را غنی توانید بشناسید، ولی برای شناسائی او راهی قرار داده شده و آن راه عرفان مشرق وحی و مطلع امر است. هر کس جمال مبارک را بشناسد خدا را شناخته است. در زیارات نامه می خوانیم: «اشهد بآن من عرفک فقد عرف الله و من فاز بلقائک فقد فاز بلقا الله». مظاهر امر چون نماینده، حقند هم در عالم امر و هم در عالم خلق، لهذا عرفان آنها عین عرفان ذات غیب است. این سلاطین سربر معدلت و حقیقت در قلمرو خودشان که عالم امر است، با کمال قدرت احکام و شرایع الهی را که از عالم غیب به آنها پیغام می شود، به خلق عالم می رسانند و در ظل کلمه و قیام و دعوت آنها خلق جدیدی پیدا می شود که اوامر او را اطاعت می کنند و هر چه را می فرماید، انجام می دهند. قبل از اینکه محمد بن عبدالله، پیغمبر اسلام، بنام خدا قیام کند، خلقی بنام مسلمان و شریعتی به نام اسلام نبود. این پادشاه اقلیم عالم امر، به حکم ذات غیب، احکام الهی را به خلق رساند و افرادی بوجود آمدند که کلمه، او را شنیدند و استماع کردند. یعنی قوه قادره، او نفوosi را خلق کرد، البته خلق روحانی، که کلمات او را شنیدند و احکام او را عمل کردند.

پس اسلام مخلوق کلمه، مشیت اوکیه است که سلطان عالم امر است، یعنی حضرت محمد بن عبدالله که زمام قدرت عالم خلق و عالم امر در دست او است. او است که خود مشیت اوکیه و نماینده یا جانشین و قائم مقام ذات غیب و نفس الهی است در عالم امر که عالم وضع شریعت است و عالم خلق که عالم خلقت

روحانی است. مقصود از این عالم خلق، خلقت روحانی در ظل کلمه‌ء الهی است. یعنی نفوس مقدسه‌ای مخلوق می‌شوند، ایجاد می‌شوند که سر تا پا روحانیند، سر تا پا فضائلند، سر تا پا بزرگواری و عظمت هستند. به اندازه‌ای که خود را فدای اهل عالم می‌کنند و برای آنکه بینوایی را به نوایی برسانند، از هر گونه جانفشانی دریغ غمی نمایند.

بنابراین اوگ وظیفه‌ای که خدا برای بندگان قرار داده این است که مشرق وحی و مطلع امر را که قائم مقام ذات خدا در عالم امرو خلق است بشناسند، زیرا شناسائی ذات غیب برای افراد بشر محل و ممتنع است و اگر بخواهد ذات غیب را بشناسد، باید نماینده او را بشناسد. لوحی هست از جمال مبارک به فارسی که در مجموعه الواح حضرت بها‌ء اللہ که در مصر چاپ شده موجود است. این لوح معروف است به لوح حمد مقدس. در اوگ این لوح شرح امتناع عرفان ممکنات نسبت به ذات غیب منبع لایدرک مفصلًا نازل شده و بعد در باب طرز عرفان و شناسائی افراد بشر که از چه راه می‌توانند خدای خود را بشناسند، مطالب مشروحی در آن لوح مبارک ذکر شده است.

«من فاز به قد فاز بكل الخیر». هر یک از افراد بندگان که به این نعمت عظمی یعنی به عرفان مشرق وحی و مطلع امر در این عالم موفق و فائز شد، بكل خیر فائز شده است. «کل الخیر»، ترجمه‌ء ظاهری اش یعنی تمام خوبیها، یعنی جمیع فضائل عالم انسانی در وجود شخصی جمع است که موفق شود به شناسائی مشرق وحی و مطلع امر الهی. ضمناً این نکته را هم بدانید که «کل الخیر» یکی از القاب مقدسه‌ای است که حضرت رب اعلی در الواح مبارکه، خود آن را اختصاص به حضرت من بظهوره اللہ داده اند.

در بیانات مبارکه، حضرت اعلی است که «وفي سنة التسع انتم بكل الخير ترزقون و في سنة التسع انتم بلقاء الله ترزقون». این کلمه «کل الخیر» در اینجا معنیش یعنی حضرت من بظهوره اللہ. در صلوة کبیر هم اشاره به این قضیه شده است که می‌فرمایند: «لک الحمد يا الها يا انزلت لنا ما يقرينا اليك و

یرزقنا کلّ خیر انزلته فی کتبک». خدا یا شکر ترا که ما را موفق کردی به عرفان حضرت کلّ الخیری که بشارت ظهور او از قلم حضرت اعلیٰ در الواح و آیات مبارکه داده شده است.

بهر حال «کلّ الخیر» را می‌توان به معنی وجود مقدس من يظهـه اللـه گرفت، برای اینکه عرفان او سبب می‌شود که انسان بر اثر النجـام تعالـیـم او به درجات عالیـه برسد، یا «کلّ الخیر» را می‌توان عبارت از جمـیع فضـائل و کـمالـات عـالـم انسـانـی دانـست، نفوـسـی کـه مـوـفـقـ شـدـنـدـ به عـرـفـانـ مـظـهـرـ اـمـرـ اللـهـ بـکـلـ الخـیرـ رسـیدـهـ اـنـدـ.

«والذى منع»، اگر کسی از این عرفان منوع شد و مظہر امر الھی را نشناخت، «أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ»، چنین شخصی در زمرة، گمراھان محسوب است، «ولو يأتى بـكـلـ الـاعـمالـ»، اگرچه جمـیع اـعـماـلـ خـیرـیـهـ اـزـ اوـ سـرـ بـزـنـدـ. اـمـاـ چـونـ اـینـ اـعـماـلـ اـزـ روـیـ رـوـحـ مـحـبـتـ اللـهـ نـیـسـتـ، اـرـزـشـیـ نـدارـدـ. شـرـحـ اـینـ مـسـائـلـ رـاـ حـضـرـتـ عـبدـالـبـهـاـ درـ مـفـاوـضـاتـ بـیـانـ فـرمـودـهـ اـنـدـ. اـسـاسـاـ عـمـلـ خـیرـیـ کـهـ نـاشـیـ اـزـ مـحـبـتـ نـیـاـشـدـ، نـاشـیـ اـزـ عـطـوـفـتـ وـ وـجـدـانـ نـیـاـشـدـ، اـرـزـشـ نـدارـدـ. شـماـ اـگـرـ چـنانـچـهـ تـشـنـهـ باـشـیدـ وـ جـامـ آـبـیـ درـ اـینـجاـ بـیـبـینـیدـ، جـامـ آـبـ رـاـ سـرـ مـیـ کـشـیدـ وـ رـفعـ تـشـنـگـیـ مـیـ کـنـیدـ، بـدـونـ آـنـکـهـ اـبـدـاـ اـزـ اـینـ جـامـ آـبـ تـشـکـرـیـ بـکـنـیدـ. اـمـاـ اـگـرـ شـماـ تـشـنـهـ باـشـیدـ وـ درـ حـینـیـ کـهـ دـنـبـالـ آـبـ مـیـ گـرـدـیدـ، طـفـلـ کـوـچـکـیـ بـیـاـیدـ وـ جـامـ آـبـیـ بـشـماـ بـدـهـدـ، چـونـ اـینـ نـاشـیـ اـزـ مـحـبـتـ آـنـ طـفـلـ اـسـتـ، شـماـ طـفـلـ رـاـ مـورـدـ تـفـقـدـ وـ مـحـبـتـ قـرارـ مـیـ دـهـیدـ، دـسـتـ بـهـ سـرـ وـ صـورـتـشـ مـیـ کـشـیدـ وـ حـقـیـقـتـاـ اـزـ اوـ تـشـکـرـ مـیـ کـنـیدـ. آـفـتـابـ باـ اـینـ عـظـمـتـ کـهـ اـینـھـمـهـ رـوـحـ وـ حـیـاتـ وـ رـزـقـ وـ مـنـافـعـ بـهـ مـنـ وـ شـماـ مـیـ رـسـانـدـ، هـیـچـوقـتـ مـورـدـ تـشـکـرـ قـرارـ نـیـ گـیرـدـ، بـرـایـ آـنـکـهـ عـمـلـ آـفـتـابـ اـمـرـ طـبـیـعـیـ وـ فـطـرـیـ اـسـتـ، روـیـ خـواـسـتـهـ وـ جـدـانـ وـ مـحـبـتـ حـاـصـلـ نـشـدـهـ اـسـتـ.

نفوـسـیـ کـهـ حـقـ رـاـ مـیـ شـنـاسـنـدـ، بـرـ اـثـرـ کـلـمـهـ، مـظـهـرـ اـمـرـ اللـهـ اـسـتـ کـهـ نـسـبـتـ بـهـ خـلـقـ مـحـبـتـ پـیـداـ مـیـ کـنـنـدـ. اوـ مـیـ فـرـمـاـیدـ، بـهـ هـمـهـ، خـلـقـ مـهـرـبـانـ باـشـیدـ وـ درـ اـثـرـ

کلمه، او است که بندگان او همه، مردم جهان را دوست می دارند و لهذا عمل نیکی که از آنها سر میزند، مستند به سرچشمه، محبت و وجودان و حقیقت قلبی است. اما کسی که خدا را نشناسد و از شناختن مظہر امرالله غافل باشد، مثل یک سنگ می ماند یا مثل ماه و آفتاب می ماند که اگر عمل خیری از او سر برزند، چون مستند به محبت ایمانی، به وجودان و سرچشمه، ایمان و فیض ابدی نیست، لهذا بهبیچوجه قابل اعتنا نیست و هیچ جا حساب نمی شود. لهذا می فرمایند: «أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ». مثل همین است که آفتاب سورپاشی می کند، اما کسی از او تشکر نمی کند. آنچه سرچشمه، هدایت و زندگانی جاودانی است، محبت الله است. محبت الله حاصل نمی شود، مگر در اثر معرفت مشرق وحی و مطلع امر. وقتی یکی در ظل کلمه، او وارد شد و کلمه، او را اطاعت کرد، آن وقت عملی که از او صادر می شود چون مستند به وجودان است، یعنی مبنی بر عرفان الهی است، آن وقت این عمل قیمت دارد و بر عکس عمل کسی که از عرفان محروم باشد، هیچ ارزشی عندالله نخواهد داشت.

«إِذَا فَزَتْتَ بِهَذَا الْمَقَامِ الْأَسْنَى وَالْأَفْقَ الْأَعْلَى يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتَّبَعَ مَا أَمْرَ بَهُ مِنْ لَدِي الْمَقْصُودِ لَا تَهْمَأ مَعًا لَا يَقْبِلُ أَحْدَهُمَا دُونَ الْآخِرِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَطْلَعُ الْأَلْهَامِ»، وقتی که فائز شدید به این مرتبه، بلند روشن و بالا رفتید به طرف این آسمان بلند مرتبه، سزاوار است برای هر فردی که پیروی کند آنچه را که مأمور شده است به آن از طرف خداوند. زیرا شناسائی حق و عمل به احکام حق هر دو با هم هستند و هرگز از هم جدا نمی شوند و هیچ یک بدون دیگری در درگاه الهی قبول نمی شود. اینست آن فرمانی که مطلع الهام آن را به اهل عالم رسانده است. در آیه، اوگ بحث از این بود که فرمودند، اوکین مطلبی که بر بندگان خدا واجب است، اینست که سعی کنند مظہر امر او را بشناسند، زیرا شناسائی ذات غیب منبع متعال و لا یدرک برای بشر مقدور نبود و لهذا واسطه، فیضی لازم بود که دارای دو جنبه، الهی و بشری باشد، فیض را از عالم غیب بگیرد و به عالم امکان برساند. این اولین فرضه بود.

بعد از حصول این عرفان یک نکته، دیگر هم مراعاتش بر بندگان خدا واجب است. تنها نباید اکتفا بکنند به اینکه مشرق وحی و مطلع امر الهی را شناخته اند و وظیفه آنها تمام شده است، بعلاوه، این وظیفه که فرضه، اوکیه بود، یک فرضه، ثانویه، دیگری هم در کار است که باید بعد از عرفان مظهر امر، این نکته را مراعات کنند و آن عبارت از عمل به احکام است. انسان عارف وقتی عرفانش تکمیل می شود و می تواند مدعی باشد که خدا را شناخته است که آنچه را حق جل جلاله امر می فرماید از دل و جان اطاعت کند، چه حکم جزئی باشد، چه حکم مهم کلی. عمل به احکام علامت عرفان است. هر چیزی در عالم علامتی دارد. علامت عرفان خدا هم عمل کردن به احکام الهی است. بنابراین اگر کسی که مدعی عرفان است، به احکام و اوامر الهی عمل نکند، جزء عارفین در درگاه الهی شمرده نمی شود. می فرمایند: «لأنهم معا لا يقبل أحدهما دون الآخر»، یعنی عرفان خدا و عمل به احکام خدا هر دو همیشه با هم هستند و از هم جدا نمی شوند و هبیج کدام بدون دیگری مقبول درگاه الهی نیست. اگر کسی جمالقدم را شناخته باشد - که او مظهر امرالله است، واسطه، فیض است، شمس حقیقت است، دارای فیض اعظم و دارای احسان و افضال کامل است، به خلقش مهریان است، اگر همه اینها را عقیده داشته باشد - ولیکن اوامری را که فرموده اند، چه اوامر روحانی، چه اوامر راجع به شئون مادی را عمل نکند، چنین فردی را جمالقدم به بندگی درگاه خود قبول نمی کند و عرفان او ناقص است. بالعکس اگر کسی احکام را عمل کند، ولی حق را در دور معین نشناخته باشد، مثلاً در این دور که ظهور جمالقدم است معتقد به اسلام باشد - نماز و روزه و احکام اسلامی را کاملاً عمل کند - اما چون از عرفان شمس حقیقت دراین ظهور غافل است، اعمال و افعال او به هبیج وجه مقبول درگاه الهی نیست. اگر کسی بگوید حق را شناخته ام، علامت صدق گفتارش این است که اوامر و احکام را مو به مو انجام دهد والا عرفان به صرف اسم و ایمان به صرف ادعای هبیج فایده و نتیجه ای ندارد. اسم مؤمن یا صرف

اینکه من به عرفان رسیده ام، او را به نجاح و فلاح هیچ وقت دلالت نخواهد کرد. اسم به کسی چیزی غمی دهد، مولوی فرمود:

شب نگردد روشن از اسم چراغ

نام فروردین نیارد گل به باع

تا قیامت زاهد از می می کند

تا ننوشد باده، مستی کی کند

درالواح مبارکه است که: « بهانی رابه صفت شناسند نه به اسم و به خلق پی برند نه به جسم » و در لوح دیگر می فرمایند:

« ... یاران الهی باید به موجب وصایا و نصائح نور حقیقت جمال قدم روحی لعتبرته الفدا قیام کنند و یک یک را به موقع اجرا گذارند. نه اینکه مجرد بخوانند و مودوع اوراق و الواح گذارند. باید اوامر روحانیه و جسمانیه، اسم أعظم روحی لتریته الفدا، در حیّز شهود جلوه نماید و در احوال و اطوار یاران الهی مجسم و مصوّر گردد والا چه ثمری و چه اثری. باری عبدالبها را نهایت آمال اینکه بكلمه نی از وصایا و نصائح مبارک موفق شود و یقین است یاران نیز چنین آرزو دارند. بهانی باید شمع آفاق باشد و نجم ساطع از آفق اشراق. اگرچنین است نسبتش حقيقی است والا نسبت مجازی است و بی ثمر و بی پا. مانند شخصی سیاهست نامش الماس و به حقیقت زاغ و غراب است ولی اسمش بلبل خوش آواز. از انتساب اسمی چه فائد و از لفظ بهانی چه ثمر بحقیقت باید بهانی بود و ملتجمی بعتبه، مقدسه، حضرت نامتناهی... ».

(مکاتیب، ج ۲، ص ۲۷۹-۲۸۰)

ساير منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳-۵
- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۵۸-۳۹۲
- بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۳۷-۳۳۸
- پیام آسمانی، ص ۳۱-۲۶ و ۳۴-۳۵

۲ - انَّ الَّذِينَ اوتُوا بِصَائِرَتْ مِنَ اللَّهِ يَرُونَ حَدُودَ اللَّهِ السَّبَبِ
الاعظَمُ لِنَظَمِ الْعَالَمِ وَ حَفْظِ الْأَمْمَ وَ الَّذِي غَفَلَ أَنَّهُ مِنْ هَمْجِ
رَعَاعٍ. أَنَّا أَمْرَنَاكُمْ بِكَسْرِ حَدُودَاتِ النَّفْسِ وَالْهُوَى لَا مَا رَقْمُ مِنْ
الْقَلْمَ الْأَعْلَى أَنَّهُ لِرُوحِ الْحَيْوَانِ لِمَنْ فِي الْإِمْكَانِ. قَدْ مَاجَتْ
بِحُورِ الْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ بِمَا هَاجَتْ نَسْمَةُ الرَّحْمَنِ اغْتَنَمُوا يَا أَوْلَى
الْأَلْبَابِ. أَنَّ الَّذِينَ نَكْثَوْا عَهْدَ اللَّهِ فِي أَوْامِرِهِ وَنَكْصُوا عَلَى
اعْقَابِهِمْ أَوْلَئِكَ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ لِدِي الْغَنِيِّ الْمُتَعَالِ.

مردمانی که خداوند به آنها چشم دل، چشم باطن و بصیرت عطا فرموده است، این مردم احکام الهی را بزرگترین سبب می دانند برای نظم عالم و برای محفوظ ماندن امم از مشقات و بلایاء. کسی که از بصیرت الهی بهره مند نباشد و از عرفان الهی غافل باشد و عمل به احکام نکند، چنین شخصی از همچ رعاع است. همچ پشنهاد و مگس های کوچکی را می گویند که بر چشم چهاریابان می نشینند. اینها پست ترین حشرات هستند، ذلیل ترین مخلوقات هستند، از خودشان به هیچوجه قدری و قیمتی ندارند و لهذا اشخاص پست را در مقام تشبيه همچ می گویند. کلمه رعاع هم به معنی مردمان لئيم و پست فطرت است که دارای شرافت و اصالت و نجابت نیستند.

حضرت امیر علیه السلام به کمیل بن زیاد نخعی دربارهٔ مراتب نفووس می فرمایند: «یا کمیل مردم بر سه قسم اند، «الناس ثلاثة انواع». «عالی رینی»، یک دستهٔ دانشمندانی هستند که از علم و دانش الهی بهره مند شده اند، دارای روحانیت و مقام کامل هستند، خودشان عالمند و به دیگران هم انوار علمشان می درخشد، «و متعلم على سبيل الرشاد». یک دستهٔ هم هستند که جزو علماء نیستند ولی در پی تحصیل علم روانند، همیشه در صدد هستند بر معلومات خود بیفزایند، از ضلالت رویگردانند، به هدایت و رستگاری و علم و دانش توجه کنند. این هم یک دستهٔ هستند. «والباقي همج رعاع»، باقی مردم که نه عالم باشند، نه متعلم جزو حشرات بی قیمت و مردمان ذلیل و پست هستند. ملاحظه می فرمائید که حضرت امیر کلمه، «همج رعاع» را در حدیث کمیل بیان فرموده اند. در آیه، کتاب اقدس هم جمال مبارک همج رعاع می فرمایند، یعنی نفوosi که از دیده بصیرت بی بهره و نصب هستند.

چطور ممکن است که احکام و اوامر الهی سبب حیات عالم و حفظ امم باشد؟ وقتی مظہر امرالله قیام می کند، آنچه را مصالح مردم در او نهفته است به مردم تعلیم می دهد و آنچه برای افراد و جامعه مضر است از او نهی می کند. حال اگر ملل و طوایف، افراد و جماعات دستورات الهی را عمل کنند، در عالم نه جنگی خواهد بود نه جدالی، نه عداوتی و نه سایر امور منکره. سراسر عالم مثل فردوس برین می شود. زیرا همه، مردم مطابق دستور الهی رفتار می کنند. هیچکس دست به دزدی نمی زند، خیانت نمی کند، دروغ نمی گوید، به مال مردم دست درازی نمی کند، به نوامیس و اعراض مردم به چشم شهوت و هوی و هوس نگاه نمی کند. چرا؟ برای اینکه خدا اینطور گفته و اهل بصیرت احکام الهی را بعد از عرفان ملتزم شده اند که قبول کنند. وقتی این احکام اجرا شد آنوقت دنیا دارای حیات معنوی و سرور جاودانی است و مردم هم از همه، بلیات و موانع و مشاکل محفوظ و مصون خواهند ماند. دیگر ملتی بر علیه ملت دیگر شمشیر نمی کشد، در صدد تصرف مالک دیگر برغمی آیند، بلکه دنیا حکم یک

خانواده را پیدا می کند و تمام جهان حکم یک خانه خواهد داشت و همه با هم در نهایت درجه، مهریانی و محبت زندگانی خواهند کرد. لهذا می فرمایند که احکام الهی اعظم اسباب است از برای نظم عالم و حفظ ام.

در آیه، بعد می فرمایند: «أَنَا أَمْرَنَاكُمْ بِكَسْرِ حَدُودَ النَّفْسِ وَالْهُوَى لَا مَا رَقَمْ مِنَ الْقَلْمَ الْأَعْلَى إِنَّهُ لِرُوحُ الْحَيْوَانِ لَمْ فِي الْأَمْكَانِ». در آغاز ظهور حضرت اعلیٰ که ندای استقلال شریعت بیان مرتفع شد و کم کم مردم فهمیدند که شریعت اسلام منسخ و شریعت جدیده ای به اسم شریعت بیان در عالم تشرع شده، در آثار حضرت اعلیٰ به مؤمنین بیان حکم کسر حدود شد. کسر حدود یعنی شکستن احکام و اوامر. منظور حضرت اعلیٰ از این کسر حدود این بود که ای مردم، شما که از حق غافل هستید، نفس پرستید و خدا را فراموش کرده اید و اسیر حدود و سلاسل و اغلال نفس اماره هستید، بیائید و حدود نفس و هوی را بشکنید، از ظلّ اطاعت و پیروی احکام نفس اماره بیرون بیائید و به آنچه خدا می گوید گوش کنید. مقصود از کسر حدود این بود. اما پیروان بیان بعضی ها مطلب را طور دیگر فهمیدند و در فهم مطلب اشتباه کردند. خیال کردند کسر حدود یعنی بی اعتمانی به حدود و قوانین الهی، یعنی عدم توجه به احکام مقدسه، نازله از سما، مشیت حق و لهذا شروع کردند به اعمال ناشایسته و قبیح. اعمال حزب بابی در آن ایام که به ببهانه، توجه به کلمه «کسر حدود» مرتکب اعمال شنیعه می شدند در الواح جمال قدم مندرج است و ناله، جمال مبارک از دست آن نفووس بلند است. می فرمایند، اینها معنی کسر حدود را که حضرت اعلیٰ فرموده بود نفهمیدند و خیال کردند که کسر حدود الهی باید بکنند. لهذا باعمال سینه و کارهای شنیع و بد دست زدند، با آنکه مقصود حضرت اعلیٰ از کسر حدود، کسر حدود نفس و هوی بود. در این آیه هم این قضیه را تکرار می فرمایند: «أَنَا أَمْرَنَاكُمْ»، ای مردم، شما را امر کردیم بوسیله، حضرت اعلیٰ بکسر حدود نفس و هوی، یعنی آنچه دل شما می خواهد، آنچه نفس اماره به شما حکم می کند، آنها را کسر کنید و از بین بپرسید. «لَا مَا

رقم من القلم الاعلى»، ما نگفتم حدودی الهی را که از قلم اعلى نازل می شود کسر کنید. اما شما بر عکس فهمیدید و خیال کردید که کسر حدود یعنی کسر احکامی که از قلم اعلى نازل شده است. با اینکه احکامی که از قلم اعلى نازل می شود «روح الحیوان لمن فی الامکان» است. یعنی روح زندگانی ابدی و موجب بقای جاودانی است برای مردمی که در عالم امکان هستند. متنهی چون شما اسیر نفس و هوی بودید، از کسر حدود سوء استفاده کردید و به عوض اینکه احکام الهی را عمل کنید، به بهانه، تمسک به کسر حدود برخلاف اوامر و احکام الهی رفتار کردید، با اینکه ثمر احکام و اوامر الهی حیات ابدی است برای جمیع خلق امکان.

«قد ماجت بحور الحکمة والبيان بما حاجت نسمة الرَّحْمَن اغتنموا يا اولى الالباب»، دو مرتبه تأکید می فرمایند به اهل عالم که ای اهل عالم، متوجه باشید ابواب رحمت الهی باز شده است، نهر حیات ابدیه جاری شده است، وسائل صلاح و فلاح شما از هر جهت به ید فضل و عنایت مظہر امرالله مهیا و پیراسته و آراسته جلوه گر شده است، لذا این ایام را غنیمت بدانید. موج زد دریاهای حکمت و بیان زیرا نسیم الهی وزید. هر وقت نسیم میوزد دریا در ظاهر به موج می آید. می فرمایند، نسیم رحمت الهی که وزید، یعنی مظہر امرالله که ظاهر شد، بحور حکمت و بیان در الواح و آیات او برای شما نازل شد. «اغتنموا يا اولی الالباب»، ای مردم، اگر صاحب عقل هستید، اگر صاحب تفکرات عالیه هستید، این ایام را غنیمت بدانید و از این حکمت و بیان حضرت رحمن که رایگان در اختیار شما قرار داده شده است، استفاده کنید.

«انَّ الَّذِينَ نَكَثُوا عَهْدَ اللَّهِ فِي أَوْامِرِهِ وَنَكَصُوا عَلَى اعْقَابِهِمْ أُولَئِكَ مِنَ الْفَضَالَ لَدِي الْغَنِيَ الْمُتَعَالُ»، اشخاصی که شکستند عهدی را که با خدا بسته بودند در اوامر خدا و برگشتند به عقب، اینطور اشخاص گمراهنده در نزد خداوند بی نیاز و بلند مرتبه. در این آیه نکته ای هست، می فرمایند: «نکثوا عهدالله فی اوامره»، ناقض عهد و ناکث عهد، یعنی کسی که پیمانی را با خدا بیند و

برخلاف آن عهد و پیمان عمل کند، چنین کسی ناقض عهد است.

نقض عهد تجلیات مختلفه و غایشهای متعدده و طرق مختلفه دارد. نقض عهد محدود به مسأله، عهد و میثاق نیست، بلکه نقض عهد راههای دیگر هم دارد. از جمله نکته‌ای است که اینجا می‌فرمایند: «اَنَّ الَّذِينَ نَكْثُوا عَهْدَ اللَّهِ فِي أَوْامِرِهِ»، آنهایی که مدعی ایمان هستند به علت مؤمن شدن، با جمال مبارک عهد و پیمان می‌بندند که من چون بتو مؤمن شدم به عبودیت درگاه تو قیام می‌کنم. اما اینطور اشخاص عهد خود را که با خدا بسته‌اند می‌شکنند، چرا؟ برای اینکه اوامر الهی را الخجام نمی‌دهند، عهد ایمان می‌بندند، اظهار عبودیت می‌کنند، ولی در مقابل احکام و اوامری را که خدا می‌فرماید عمل نمی‌کنند. چنین شخصی چون احکام الهی را عمل نمی‌کند و به اوامر الهی بی‌اعتنایی می‌کند، از جمله نفوosi است که نکث عهد الله و نقض عهده الله کرده است. پس آنهایی که مدعی ایمانند ولی احکام الهی را عمل نمی‌کنند هم از جمله، ناقضین عهد هستند. می‌فرماید، نفوosi که اوامر را عمل نمی‌کنند، عهد خدا را به علت عدم رعایت اوامر و احکامش می‌شکنند. «و نکصوا علی اعقابهم»، و به اعقاب خودشان بر می‌گردند. یعنی از امر الله دور می‌شوند، به عوض اینکه به طرف علم و دانش الهی رو بیاورند، به عقب بر می‌گردند و به جهل و خرافات و تقالید سابقه، خودشان توجه می‌کنند. اینها ولو مدعی ایمان باشند، خداوند اینها را جزو مؤمنین نمی‌شمارد. «اولئک من اهل الضلال لدی الغنی المتعال»، در درگاه خداوند بی‌نیاز بلند مرتبه، اینگونه نفوس که نقض عهد می‌کنند و احکام او را عمل نمی‌کنند، اینها در زمرة مؤمنین محسوب نمی‌شوند، بلکه در زمرة گمراهان اند.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۷-۵

۳ - يَا مَلَأُ الْأَرْضِ أَعْلَمُوا إِنَّ أَوْامِرِي سُرُجٌ عَنْ يَتِي بَيْنِ
عِبَادِي وَمَفَاتِيحِ رَحْمَتِي لِبُرِيَّتِي كَذَلِكَ نُزِّلَ الْأَمْرُ مِنْ سَمَاءٍ
مَشِيهَةَ رَبِّكُمْ مَالِكِ الْأَدِيَانِ. لَوْ يَجِدُ أَحَدٌ حَلاوةَ الْبَيَانِ الَّذِي ظَهَرَ
مِنْ فَمِ مَشِيهَةِ الرَّحْمَنِ لَيَنْفُقْ مَا عِنْدَهُ وَلَوْ يَكُونُ خَزَائِنُ الْأَرْضِ
كُلُّهَا لِيُثْبِتَ أَمْرًا مِنْ أَوْامِرِهِ الْمُشْرِقَةِ مِنْ أَفْقِ الْعَنَيَّةِ وَالْأَلْطَافِ.

ای مردم روی زمین، بدانید که اوامر و احکام من مانند چراغهای عنایت و
توجه من هستند در بین بندگان من و نیز اوامر و احکام من مانند کلیدهای
رحمت من هستند برای خلق من. اینطور نازل شده است امر الهی از آسمان
مشیت و خواست پروردگار شما که صاحب ادیان است.

مفهوم این آیه معلوم است. حق جل جلاله در بیان فواید و نتایج احکام و
اوامری که در شریعت الله تنصیص فرموده، اینطور بیان می فرماید که احکام و
اوامر من شبیه به چراغهایی هستند که در اثر نور آنها بندگان من در روی زمین
راه هدایت و فلاح را پیدا می کنند و نیز احکام و اوامر من مانند کلیدهایی
هستند که بوسیله این کلیدها خزانه، رحمت و مهربانی من به روی خلق عالم
باز می شود و آنها از مراحم و فیوضات من استفاده می کنند.
در اینجا کلمه، «كذلک نُزِّلَ الْأَمْرُ» را میتوانیم به صیغه، مجھول بخوانیم.

بنابر این در «نَزَلَ الْأَمْرُ» کلمه، «امر» میشود نایب فاعل «نَزَلَ» و مرفوع است. طوری دیگر هم میشود این کلمه را خواند «كذلک نَزَلَ الْأَمْرُ» که «نَزَلَ» فعل ماضی است و فاعلش «امر» است. «نَزَلَ» در این مقام، فعل لازم خواهد بود.

از لسان مظہر امر الهی بیاناتی که نازل میشود در نهایت حلاوت و جذابیت است، منتهی بندگان خدا که این کلمات را می شنوند، دو قسمند. بعضی ذائقه دارند، استعداد فطری دارند و میتوانند شیرینی و حلاوت بیان الهی را ادراک کنند، بعضی دارای این فطرت و استعداد نیستند. می فرمایند، اگر کسی حلاوت و شیرینی بیان الهی را که از لسان مشیت رحمن و مظہر امر جاری شده است درک کند، علامت اینکه شیرینی بیان الهی را درک کرده این است که اولاً آنچه را دارد ولو گنجهای تمام روی زمین باشد، همه را در راه خدا انفاق میکند تا بتواند یکی از احکام الهی را لااقل در روی زمین در بین بندگان ثابت و مقرر بدارد، از همان احکام و اوامری که از افق عنایت و لطف و موهبت پروردگار درخشیده است. یعنی کسی که حقیقتاً مظہر امر الهی را بشناسد و به عظمت احکام و اوامر پی ببرد و شیرینی بیان الهی را درک بکند، علامتی دارد که بصرف ادعای نیست و آن نشانه این است که حاضر است برای اثبات و استقرار اوامر و احکام و ترویج شریعت الهی در بین مردم، هر چه را دارد، ولو گنجهای تمام دنیا باشد، در راه خدا خرج کند تا بتوانند شریعت الله را در عالم منتشر کند. اگر چنین اقدامی کرد، معلوم میشود که به شیرینی بیان الهی پی برده است و به عظمت احکام الهی آگاه شده است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- اخلاق بهائی، ص ۱۱-۱۹

٤ - قل من حدودي يمر عرف قميصى و بهاتنصب اعلام
النصر على القن والاتلال. قد تكلّم لسان قدرتى فى جبروت
عظمتى مخاطباً لبريتى ان اعملوا حدودي حباً لجمالي طوبى
لحبب وجد عرف المحبوب من هذه الكلمة الّتى فاحت منها
نفحات الفضل على شأن لا توصف بالاذكار. لعمرى من شرب
رحيق الانصاف من ايادى الالطاف انه يطوف حول اوامرى
المشرقة من افق الابداع.

احکام و اوامر الهی از حیث آثار و نتایج با سایر قواعد و قوانینی که در بین
بشر منتشر است و مراعات می شود، هیچ وقت اشتباه نمی شود. قوانین و
احکام بشری ناقص است، بقا و دوامی ندارد، زائل و فانی است ولی حدود و
احکام الهی است، که باقی است و باعث نجات می شود. می فرمایند، از
نفس تعمق و تفکر درباره دستورات و اوامر و احکام من، بوى پیراهن من
منتشر می شود. یعنی اگر کسی در نتیجه و خلاصه دستورات و احکامی که
من از طرف خدا داده ام تفکر کند، می داند که این حکم با این نتیجه و این
فایده، مهمه، جز از طرف خداوند نمی شود صادر شده باشد. خود احکام و اوامر
دلالت می کند که اینها از ناحیه علم الهی صادر شده اند و فلاسفه عالم،

عقلای جهان هر چه بنشینند و فکر بکنند، مثل این احکام و اوامر نمی توانند وضع کنند.

«وَبِهَا تَنْصُبُ أَعْلَمَ النَّصْرِ عَلَى الْقَنْ وَالْأَتَّالِ»، نصرت امر من منوط به اجرای این تعالیم و احکام است. اگر خواسته باشید شریعت الله را در عالم منتشر کنید و دین الهی را نصرت کنید، نصرت به امور ظاهری نیست، بلکه اگر قیام کنید و این احکام و اوامر را در بین مردم منتشر کنید، نفس انتشار دستورات الهیه بزرگترین سبب و مهمترین علت برای پیشرفت شریعت الله است و پرچمهای شریعت الهی بوسیله انتشار اوامر و احکام برکوهها و قله ها و بلندی های زمین نصب خواهد شد.

«قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی مخاطباً لبریتی ان اعملوا حدودی حبأ لجمالي»، همانا گویا شده است زیان قدرت من در جبروت عظمت و بزرگواری من و به بندگان خود چنین خطاب کرده است که ای اهل عالم، عمل کنید احکام مرا برای اینکه جمال مرا دوست می دارید. در این آیه نکته، لطیفمای هست و آن این که بندگان خدا احکام و اوامر الهی را به علل متعدده و به جهات مختلفه ای ممکن است اجرا کنند. یکی فرض می کنیم احکام الهی را عمل می کند برای اینکه خدا او را به بهشت ببرد و حیات جاودانی به او بدهد. یکی احکام الهی را عمل می کند برای اینکه خدا در بهشت به او حور و قصور و نعم باقیه بدهد. یکی به درگاه خدا دعا می کند و احکام الهی را انجمام می دهد برای آنکه خدا او را در این دار دنیا ثروتمند و متمول بکند و از این قبیل چیزها. این قبیل افکار اگر باشد، یعنی بندگان خدا احکام الهی را عمل بکنند، برای اینکه خدا در مقابل به آنها چیزی بدهد - حالا چه مال دنیا باشد چه بهشت چه حوریه چه سایر چیزها - می فرمایند، این شرط عبودیت نیست. این در حقیقت خداپرستی نیست، خودپرستی است. چون این شخص بهشت را دوست می دارد، حور و قصور را دوست می دارد، انجمام و اجرای تعالیم و احکام الهی را بهانه می کند و در حقیقت به خدا می گوید که من این احکام

را عمل می کنم، این نماز را می خوانم، این روزه را می گیریم، بشرط اینکه تو
به من بهشت بدھی. پس این خدا را نمی پرستد. خودش را می پرستد.
خداپرستی واقعی اینها نیست. در این جا جمال مبارک می فرمایند لسان عظمت
من در جبروت قدرت و توانانی من به بندگان چنین خطاب کرده است که ای
بندگان، ارادت واقعی و بندگی حقیقی در درگاه من اینست که احکام مرا بدون
هیچ شائبه و شبھه و بدون هیچ امید و آرزوئی انجام بدھید. من خالق شما
هستم، من آفریدگار شما هستم، شما مخلوق و مصنوع و بندگان من هستید و
بندگی دارای علامتی است. بندھ، درگاه خدا وظیفه، خاصی دارد و آن این است
که چون خدای او چنین گفته و چنین امری کرده است، او آنرا انجام بدھد، خواه
خدا او را به بهشت یا به جهنّم ببرد. معامله با خدا نکند که من این نماز را
می خوانم، تو هم در عوض اینطور با من رفتار کن. این درست نیست.
می فرمایند، شما بدون امید بهشت و بدون خوف از جهنّم، بدون سایر شنون
نفسانیه، احکام مرا عمل کنید زیرا مرا دوست می دارید. بندھ آنست که خدای
خود را دوست بدارد و آنچه را که خدا فرموده عمل کند زیرا علامت دوستی
واقعی، عمل به احکام الهی است.

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن

که خواجه خود جهت بندھ پروری داند

ما باید امورمان را به حق و اگذار بکنیم.

وقتی می خواهیم نماز یا حکمی از احکام الهی را انجام بدھیم، باید بگوئیم،
خدایا من بدون هیچ شائبه، هیچ آرزو، بدون هیچ توقع نفسانی در محضر تو
ایستاده ام و چون تو خدای من هستی و من بندھ، تو و وظیفه، بندھ اطاعت
اوامر است، بدون چون و چرا من احکام تو را عمل می کنم و هیچ پاداشی هم از
تو نمی خواهم. پاداش من فقط انجام وظیفه است و بس. من این عمل را انجام
می دهم، چون تو را دوست می دارم. اگر کسی بتواند احکام الهی را روی این
فلسفه انجام بدھد، او از بندگان مقرب و مخلص درگاه خدادست والا اگر قضیه،

حور و قصور و بهشت و جهنم در کار بباید، این معامله است و خدا با کسی معامله نمی کند. می فرمایند، لسان قدرت من در جبروت عظمت من بخلق من اینطور خطاب کرد و گفت، اعمال و حدود مرا انجام بدھید، احکام مرا عمل بکنید، برای آنکه مرا دوست می دارید.

«طوبی لحبیب وجد عرف المحبوب من هذه الكلمة التي فاحت منها نفحات الفضل على شأن لا توصف بالاذكار»، خوشحال آن بنده ای که علامت و آثار حضرت محبوب را در این بیان مبارک مشاهده کند و لطف خداوندی را از این کلمه ای که جاری شده است از لسان حق جل جلاله درک کند و نفحات فضل را که جمیع ممکنات را بطوری گرفته که بیرون از وصف و اصفین و اذکار ذاکرین است، احساس بکند.

«لعمري من شرب رحیق الانصاف من ایادی الالطاف انه يطوف حول اوامری المشرقة من افق الابداع»، قسم بجان خودم، کسی که بیاشامد باده، انصاف را از دستهای لطف خداوندی، چنین شخصی طواف می کند در پیرامون اوامر من که تابیده است از آسمان ابداع و ایجاد الهی. یعنی بندگان واقعی و عارفین معنوی خدا نفوسي هستند که به عظمت خداوند از احکام و اوامر او پی می برند و می دانند که این حکم محکم و این دستور متین جز از ناحیه حق جل جلاله نمی تواند از مشرق دیگر و مبدأ دیگر اشراق کند. نفس این تعالیم و احکام دلالت می کند بر اینکه منزل این احکام و امر کننده این دستورات حق است و بس.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۷-۱۰

۵ - لا تحسِّنْ اثنا نزَّلنا لكم الاحکام بل فتحنا ختم الرّحیق
المختوم باصابع القدرة والاقتدار يشهد بذلك ما نزل من قلم
الوحي تفکروا يا اولى الافکار.

گمان میرید که برای شما احکام نازل کردیم، بلکه گشودیم مهر باده ای را که
مهر شده بود به انگشتان قدرت و اقتدار الهی. شهادت می دهد به این مسأله
آنچه که نازل شده است از قلم وحی الهی. تفکر کنید ای صاحبان فکر و ای
عقلاء و دانشمندان.

این آیه، مبارکه دلالت می کند بر مطلب بسیار مهمی و آن اینست که در این
ظهور مبارک مقصد واقعی و منظور اصلی از قیام مظہر امرالله و ظهور مطلع
وحی و الہام فقط وضع شریعت و احکام غاز و روزه و غیره نبوده است زیرا وضع
احکام و فروع آنها در رتبه ثانی از اهمیت است. آنچه منظور اصلی و مقصد
واقعی حق جل جلاله در این ظهور مبارک بوده، برداشت مهر از اسرار و رموز
کتب مقدسه، سابقه بوده است. برای تشریع این قضیه مقدمه ای لازم است.
وقتی به کتب آسمانی قبل از قبیل قرآن مجید، الخجیل مقدس و تورات حضرت
موسی و کتب سایر انبیاء که در دست است مراجعه کنیم، می بینیم در این کتب
آسمانی مطالب مختلفه ای ذکر شده است. یک قسم نصایع و مواعظ است، در
همه، این کتب گفته اند، راستگو باشید، درستکار باشید، با عفت و با

عصرت باشید و از این قبیل تعالیم. این یک سلسله از مطالبی است که یک قسمت از قرآن و انجیل و تورات و سایر کتب آسمانی را فرا گرفته است. قسمت دیگر از کتب آسمانی قبل، تاریخ زمان گذشته است که در گذشته، ایام چه طوایفی بودند، چگونه در دنیا زندگانی می کردند، خدا برای آنها پیغمبران فرستاد و آنها پیغمبرشان را اذیت کردند، به قتل رساندند و بالاخره به جزای عمل خود رسیدند. قسمت دیگر از کتب مقدسه، قبل که از آسمان مشیت الهی نازل شده است، احکام و اواامر است، مثل قضایای غاز و روزه و احکام طلاق و نکاح و سایر قسمت هائی که همه آشنا هستید و می دانید. غیر از این مطالبی که ذکر شد در جمیع کتب قبل، اعم از قرآن یا تورات یا انجیل یا سایر کتب مطالب خاص دیگری هم موجود است که وقتی به آنها مراجعه کنیم، می بینیم درست منظور آشکار نیست. شما وقتی در قرآن می خوانید: «اقیموا الصلوة واتوا الزکوة» معناش را کاملاً می فهمید، یعنی ای مردم، غاز بخوانید و زکوه بدھید. یا اینکه می فرماید، راستگو باشید. این یک مطلب غامض و پیچیده نیست، مقصود را زود درک می کنید و همچنین شرح حال انبیاء قبل را که می خوانید، مطالبی است خیلی آشکار و واضح که در فهم مقصود دچار شک و ریب و ابهام نمی شوید. ولی یک سلسله مطالبی هست در همه، این کتابها که بر حسب ظاهر وقتی می خوانیم، معنی و مقصود اصلیش برای ما روشن نیست. مثلاً در انجیل می فرماید، زمین تنگ می شود، قوای آسمانی از هم می پاشد، ستاره ها می ریزد، آفتاب تاریک می شود، ماه سیاه می شود، زلزله، غریبی در تمام دنیا واقع می شود و بعد ملاتکه از آسمان پائین می آیند و حضرت مسیح روی ابر نشسته، پائین می آید و ملاتکه بوق و شبپور دارند، در اطراف او می نوازنند و خلق عالم را اضطراب عجیبی فرا می گیرد. قحطی و شدت در همه جا مسلط می شود و از این قبیل. اینها را وقتی می خوانیم، پیش خود فکر می کنیم که اینها دلالت بر چه می کند و برای چه این قبیل آیات در این کتاب ذکر شده است. در جواب می گویند، این آیات برای آن است

که نشانه باشد برای وقتی که مسیح برمی گردد. بسیار خوب، وقتی که مسیح برمی گردد، باید این انقلابات بشود. اما وقتی که این علامات ظاهر شد، یعنی آفتاب تاریک شد، ماه سیاه شد، ستاره ها ریختند، زلزله شد، ولوله شد و مردم دست پاچه شدند، دیگر کسی حال و حوصله ای که ببینند مسیح آمده است، ندارد. دنیا خراب می شود و قوای زمین و آسمان که همه به لرزه درپیايد و از هم پراکنده بشود، دیگر دنیاتی غمی ماند، بشری غمی ماند که مسیح بباید آنها را راهنمایی کند. پس مسیح برای که می آید؟ برای مردگان؟ شما وقتی این آیات را می خوانید، می بینید اینها به ظاهر هیچ جور غمی آید. این در انجیل بود، در تورات هم همین حرفها هست. مثلاً ایلیا از آسمان می آید، سوار بر ارابه، آتشین می آید، در کوچه و بازار داد می کند، فریاد می کند، آفتاب تاریک می شود، ستاره ها می ریزند، ماه بدل به خون می شود، زمین و آسمان به لرزه می آیند زیرا موعود تورات می خواهد بباید. خوب این موعود تورات اگر با اینهمه هیاهو بباید، دیگر کسی در عالم باقی نمی ماند. همه از ترس، جان از بدنشان بیرون می رود پس دیگر موعود تورات برای کی می آید؟ قرآن مجید قسمت اعظمش از همین حرفهای است. آسمان شکافته می شود، آسمان پاره پاره می شود، پوست آسمان کنده می شود، آسمانها با دست قدرت حق لوله می شود و دور زمین گذاشته می شود، آسمانها مثل قلع گداخته می شود، آسمانها مثل چرم دباغی شده می شود. ستاره ها همه تیره می شوند، ماه تاریک می شود، آفتاب و ماه پهلوی هم جمع می شوند، انسان بقدرت بیچاره و مضطرب می شود که راه را گم می کند و می گوید من کجا فرار کنم؟ در مقام دیگر می فرماید، روزی می آید که یک مرتبه تمام زمین می لرزد و این لرزش به اندازه ای است که می فرماید، زنهایی که بچه شیر می دهند، از خوف و ترس بچه هایشان را می اندازند و میروند یعنی غفلت می کنند که بچه ای داشته اند و این هیاهوی دنیا به اندازه ای شدید خواهد بود که زنهای آبستن همه بچه هایشان را سقط می کنند و مردم

را می بینید که مثل اشخاص مست غی دانند، کجا بروند. اما مردم مست نیستند بلکه عذاب الهی به آنها نازل شده است و اینطور اینها را بیچاره کرده است.

اینهمه هیاهو برای چه واقع می شود؟ برای اینکه موعد اسلام بباید. اما این موعد برای که می آید؟ وانگهی این آسمان که شکلهای مختلف بخودش می گیرد، چگونه است؟ اگر خدا آنرا لوله می کند پس اینکه می فرماید، آسمان شکافته می شود چیست؟ یا مثل قلع گداخته می شود، چیست؟ آخر قلع گداخته را که غی شود لوله کرد و دور و بر زمین گذاشت. این قبیل آیات را که مطالعه می کنید، می بینید خیلی عجیب و غریب است. از کتب مقدسه، گذشته در احادیث و اخبار و روایات هم از این قبیل چیزها هست که این وقایع رخ می دهد. مثلاً در کتاب اشعیا هست که شیر و آهو با هم صلح می کنند، بچه با ماریازی می کند و مار به او اذیت غی کند. حیوانات درنده و چرنده با هم رفیق می شوند و از این قبیل چیزها و در عین حال، آفتاب هم تاریک می شود، ماه هم سیاه می شود - ستاره ها هم می ریزند. حالا بینید دنیا چه وحشتناکه ای می شود.

این آیات را که می خوانیم، می بینیم اگر بظاهرش معنی کنیم، درست غی آید. پس ناچار مجبوریم بگوئیم، یا اصلاً معنی ندارد، که این حرف غلط است برای اینکه به وحی الهی این کلمات نازل شده و اگر بگوئیم معنی دارد، معنی آن چیست؟ اینگونه آیاتی که معنی آن معلوم نیست و اسباب شک و شبہ می شود، آیات متشابهات است. و اما آن مسائل و آیاتی که خیلی واضح و آشکار بود مثل غاز و روزه، آنها را می گویند آیات محکمات.

در جمیع این کتب آسمانی آمده است که ظهور معنی این آیات متشابهه وقت معینی دارد که باید خدا در روز معین معنی این آیات را برای خلق دنیا بگوید. موسی گفت، آنکه بعد از من می آید، معانی آنها را می گوید. عیسی شرحی نداد فقط گفت، آنکه بعد از من می آید، می گوید. رسول الله هم

چیزی نگفت فرمود، بعد از من می‌آید. دانیال می‌گوید، خدا به من گفت، این کتاب را مهر کن تا روز آخر. این است که معنی این آیات در تورات معلوم نیست. حضرت مسیح هم که آمد، همین حرفها را گفت و تازه ایشان فرمودند، من به مثل با شما گفتگو می‌کنم، برای شما قصه و حکایت می‌گویم، اما حقیقت را آنکه بعد از من می‌آید، می‌گوید. یعنی فارقلبیط با روح تسلی دهنده. در قرآن، حضرت رسول که آمدند، ایشان هم محوك کردند به بعد، می‌فرمایند، ای مردم، خدا می‌گوید: «انَّ عَلَيْنَا جُمْعَهُ وَ قَرَانَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبَعْ قَرَانَهُ» ای محمد، تو این آیات قرآن را به مردم بگو بخوانند و بروند، حالاً کار به معنی آن نداشته باشند. «ثُمَّ أَنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» در آینده بیان و تفسیر این آیات را ما خواهیم فرستاد. (سوره، قیامت، آیه، ۱۷-۱۹)

می‌بینید که هم مسیح می‌گوید و هم رسول الله و هم موسی و در کتب انبیاء، مصرح است که معنی این آیات مُهر شده و مستور است تا وقت معین. در قرآن می‌فرماید: «بَلْ كَذَبُوا بِمَا لَمْ يَحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتُهُمْ تَأْوِيلُهُ» (سوره، یونس، آیه، ۳۹)، ای محمد، این مردم که آیات الهی را تکذیب می‌کنند و آنها را دروغ می‌پنداشند برای این است که معنی این آیات را نمی‌فهمند. «لَمَّا يَأْتُهُمْ تَأْوِيلُهُ»، هنوز تأویل و معنی اصلی و مقصد واقعی از این آیات نازل نشده است. وقتی که این آیات تأویلش نازل شد، آنوقت مردم خواهند فهمید که بیخود این آیات را تکذیب کرده‌اند و علت تکذیبیشان جهل آنها به معانی اصلیه است.

جمال مبارک می‌فرمایند، ای احبابی الهی، خیال نکنید که جمال قدم آمده است برای اینکه به شما غاز و روزه و حج و فلان و بهمان بدهد. بلکه مقصود اصلی این است که می‌خواهند بفرمایند، آن موعد کل ملل و آن وجود مقدسی که حضرت موسی و مسیح و محمد و سایر انبیای الهی و عده داده اند که در یوم آخر ظاهر خواهد شد، ظاهر شده و اسرار کتب مقدسه را آشکار و معانی آیات متشابه را ذکر نموده است. می‌خواهند بفرمایند، ای اهل عالم، آن

روز فرا رسیده و آن نفس مقدسی که این کار را انجام می دهد، من هستم که به اسم بھا اللہ ظاهر شده ام. من آمده ام برای اینکه رموز و اسرار کتب قبل را برای شما آشکار کنم و حقایقی را که در آیات متشابهه مکنون و مستور بود، برای شما واضح و آشکار بیان کنم. مأموریت واقعی من، نتیجه، قیام مهیمن من در این عصر نورانی اینست که اسرار و رموز کتب مقدسه، قبل را آشکار کنم. «فتحنا ختم الرَّحِيق المختوم»، باز کردیم مهری را که بر سر باده، روحانی و شراب آیات الهی در ظهورات قبل قرار داده شده بود، آن مهر را ما برداشتم. همان رحیق مختصومی که در قرآن مژده، آن را داده بود که روز آخر خداوند مهر را از سر این شیشه، شراب آیات الهی برمی دارد. می فرمایند، آن روز فرا رسیده است و ما در ضمن الواح و آیات تمام مهرهای اسرار و رموز را برداشتم، حقایق کتب مقدسه را برای شما آشکار کردیم و ما اینکار را کردیم با اصابع قدرت و اقتدار. اگر چنانچه می خواهید به حقیقت اینها واقف بشوید، به الواحی که از قلم وحی نازل شده است، مراجعه کنید. بنابراین وقتی شما مراجعه می فرمائید به کتاب ایقان، به لوح جواهرالاسرار و به سایر الواح مقدسه، جمالقدم و اسم اعظم، مشاهده می فرمائید که تمام اسرار کتب قبل و جمیع آیات متشابهه ای که در شرایع قبل نازل شده و معنی واقعی و منظور حقیقیش مستور بوده، در این ظهور مبارک واضح و آشکار شده است.

در کتاب ایقان معنی قیامت را بیان فرموده اند، معنی علامات را بیان فرموده اند که مقصود از اینکه آفتاب تاریک می شود، آفتاب چه چیز است، زمین می لرزد و زلزله می شود، مقصود از زلزله چه چیز است، قوای زمین و آسمان از هم می پاشد، یعنی چه، مسیح روی ابر می نشیند و از آسمان به زمین می آید، یعنی چه - مقصود از ملاکه چه هستند - بهشت کدام است - جنت چه چیز است، و مقصود از رستاخیز عظیم وقوع چه مطلب مهمی است. مقصود از اینکه ایلیا از آسمان می آید، یعنی چه - معنی رجعت یعنی چه - ایلیانی که در دوره مسیح و در دوره رسول اللہ و در این ظهور اعظم آمد، که

بود - تمام این رموز را از آیات متشابه که در کتب قبل ذکر شده است، در الواح مبارکه ایقان و جواهرالاسرار و سایر الواح مهمه ذکر فرموده اند. شما کمتر لوحی است که مطالعه بفرمائید، مگر آنکه سری از اسرار راجع به کتب مقدسه، قبل در آن واضح و آشکار شده باشد. لهذا مقصود اصلی و مطلوب واقعی جمالقدم و اسم اعظم که به امر الهی قیام کرد، فتح رحیق مختوم بود، یعنی برداشتن مهر از سر معانی آیاتی که در کتب مقدسه بود و معانیش بر همه، مردم پوشیده و مکتوم بود.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- لثالی الحکمه، ج ۳، ص ۱۱۱

٦ - قد كتب عليكم الصلوة تسع ركعات لله منزل الآيات
حين الزوال و في البكور والاصال. و عفونا عدّة اخرى امراً في
كتاب الله انه له الامر المقتدر المختار. و اذا اردتم الصلوة ولو
وجوهكم شطري القدس المقام المقدس الذي جعله الله مطاف
الملا الاعلى و مقبل اهل مدائن البقاء و مصدر الامر لمن في
الارضين والسموات. و عند غروب شمس الحقيقة والتبيان
المقر الذي قدرناه لكم انه له العزيز العلام.

واجب شده است بر شما نه رکعت غاز که آنرا بخوانید برای خداوندی که نازل
کننده، آیات است.

موقع خواندن غاز سه وقت است، هنگام زوال و هنگام بکور و اصيل. سایر
ركعاتی که در شریعت بیان نازل شده بود، بر شما بخشیدیم، خداوند امر کننده و
مقتدر و مختار است. در این آیه ذکر غاز نه رکعتی شده ولکن امروز صورت
این صلات در دست نیست. در آن ایامی که در سجن اعظم اعدا و دشمنان از
اطراف مهاجم بودند و اسباب زحمت می شدند، قسمتی از آیات و آثار الهی را
جمال مبارک برای اینکه محفوظ بماند، به نقطه ای از نقاط ارسال فرمودند،
در زمرة، آنها یکی همین صورت صلات نه رکعتی بود. صورت این صلات در
ضمن سایر الواح و اوراقی بود که در چمدان مخصوصی جای داشت و بعدها آنرا

جمال مبارک به حضرت عبدالبها، سپردند و فرمودند، این آیات را نگهدارید، این چمدان تعلق به شما دارد. حضرت عبدالبها، در شرح این قضیه که چگونه آثار مزبور بدست ناقضین افتاد، مطالبی به تفصیل در لوح مشهور به لوح هزار بیتی بیان فرموده اند که باید به آن لوح مبارک رجوع نمود.

حضرت عبدالبها، در لوحی دیگر نیز می فرمایند، که از جمله صورت صلات نه رکعتی را ناقضین تصاحب نمودند و نیز در همین لوح می فرمایند، که بعد از نزول صلات جدید، یعنی صلات کبیر و وسطی و صغیر، صلات نه رکعتی نسخ شده و بنابراین بدیهی است که اگر آن صلات روزی هم پیدا شود، دیگر نباید آنرا اجرا کرد زیرا صلات بعدی که امروز متداول است، ناسخ صلات نه رکعتی اوکیه است. به هر حال صلات نه رکعتی اوکیه امروز در دست نیست و آن موقعی نازل شده بود که هنوز صلات جدید بعدی نازل نشده بود.

باری می فرمایند بر شما نه رکعت غاز واجب شده است که آن را انجام دهید، برای اطاعت امر خداوندی که نازل کننده آیات است. یکی در وقت زوال است که آفتاب بواسطه السما، می رسد، یکی وقت بکور است و بکور در لغت صبح بسیار زود می باشد، یکی هم اصیل است، یعنی وقتی که آفتاب غروب می کند و جهان رو به تاریکی می رود. حد و سد هر غازی در الواح مبارکه و در رساله، ستوال و جواب و سایر جاها نقل شده است که اینجا مورد بحث ما نیست.

در شریعت بیان حضرت اعلی می فرمایند، که غاز نوزده رکعت است. جمال مبارک در این ظهور مبارک می فرمایند، فقط نه رکعت آنرا بخوانید، یعنی آن وقتی که غاز تسع رکعات قرار بود خوانده شود. صلات تسع رکعات که نسخ شد و حالا این صلات ثلاته جدیده هست که در لوحی بعداً نازل شده و همه با آن آشنا هستیم. باری می فرمایند، بخشیدیم آن ده رکعت دیگر را، این امری است در کتاب الهی و خداوند امرکننده و مقتدر و مختار است.

غاز همانطور که در اسلام قبله ای داشت و در سایر شرایع هم شاید قبله ای داشته، در این ظهور مبارک هم قبله ای برایش تعیین کرده اند. «اذا اردتم

الصلوة»، وقتی خواستید نماز بخوانید، «ولَا وجوهكم شطري القدس»، ببینید جمال قدم و اسم اعظم در کدام طرف هستند، بهمان طرف متوجه بشوید. حضرت اعلیٰ هم در کتاب بیان می فرمایند که «اَنَّا الْقَبْلَةَ مِنْ يَظْهَرِ اللَّهِ»، یعنی قبله، بیان حضرت من یظهره الله است، «مَتَى يَنْقُلِبُ تَنْقِلَبُ»، هر جا برود جهت قبله هم به جهت سیر و سفر او تغییر می کند، «إِلَى أَنْ يَسْتَقِرُ»، تا وقتی که خود من یظهره الله نقطه، خاصی را برای استقرار قبله معین نمایند. حال در اینجا می فرمایند، هر وقت خواستید نماز بخوانید، صورتتان را بطرف من متوجه کنید. شطر اقدس من، یعنی به جهت پاک و پاکیزه و مقدس. «المَقَامُ الْمَقْدَسُ»، یعنی همان منظر اکبر که محل استقرار جمال مبارک است. «الَّذِي جَعَلَ اللَّهَ مَطَافَ الْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَى»، آن مقام مقدسی که خدا آن را قرار داده است محل طوف ملا، اعلیٰ و ارواح مقدسه و «مَقْبِلُ أَهْلِ مَدَائِنِ الْبَقَاءِ»، و قرار داده است آن مقام مقدس را محل اقبال مردمانی که ساکن شهرهای جاودانی هستند. و «مَصْدِرُ الْأَمْرِ»، باز آن مقام مقدسی که محل صدور امر است، «لِمَنْ فِي الْأَرْضِيَنَ والسموات»، و امر الهی را به خلق عالم در زمین و آسمان می رساند.

قبل از صعود جمال مبارک قبله، اهل بها، طرفی بوده است که جمال مبارک در آنجا تشریف داشته اند. و «عِنْدَ غَرْبِ شَمْسِ الْحَقِيقَةِ وَالتَّبَيَانِ»، وقتی که شمس حقیقت جمال قدم از این عالم غروب کرد، «الْمَقْرَأُ الَّذِي قَدَرَنَا لَكُمْ»، برای قبله به آن نقطه ای توجه کنید که برای شما مقدار کرده ایم. «إِنَّهُ لِهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ»، خداوند هم عزیز است و هم دانا. آن نقطه، مقداره به تصريح حضرت عبدالبهاء، روضه مبارکه در بهجی در خارج مدینه، عگا است.

سایر منابع مطالعه دریاره، مبحث فوق:

- قسمتی از لوح هزار بیتی که در کتاب ایام تسعه، ص ۴۲۸-۴۳۵ مندرج است.
- گنجینه، ص ۲۰-۱۹ و ۳۰-۳۲
- امر و خلق، ج ۴، ص ۹۰-۹۲ و ۹۶-۹۸

٧ - كلّ شئ تحقّق بامرہ المبرم اذا اشرقت من افق البيان
شمس الاحکام لکلّ ان يتّبعوھا ولو بامر تنفطر عنه سموات
افتئدة الاديان. انه يفعل مايشاء ولا يسئل عما شاء و ماحكم به
المحبوب انه لمحبوب و مالك الاختراع. انَّ الذی وجد عرف
الرَّحْمَن وعرف مطلع هذا البيان انه يستقبل بعينيه السَّهَام
لاثبات الاحکام بين الانام طوبی لمن اقبل و فاز بفصل
الخطاب.

هر چیزی تحقیقش به امر الهی است. هر زمان که از افق عنایت الهی آفتاب
احکام تابید، بر همه واجب است که آن حکم را پیروی کنند. «ولو بامر تنفطر
عنه سموات افتئدة الا迪ان»، ولو آن حکم برخلاف احکام شرایع سابقه باشد. اگر
حکمی باشد که با نزول آن شکافته بشود آسمان های شرایع قبلیه، یعنی حکمی
 بشود برخلاف احکام شرایع سابقه، به محض اینکه حق آن حکم را فرمود، باید
همه اطاعت کنند. مثلاً قبله در اسلام کعبه بود که در قرآن صریحاً به حضرت
رسول امر شد «ولَ وَجْهُك شَطَرُ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حِيثُ مَا كُنْتُمْ فَوْلَوا وَ جُوهُكُمْ
شَطَرُه» (سوره بقره، آیه ۱۴۵)، هر جا که بودید، بطرف کعبه که قبله، اسلام
است، توجه کنید. جمال مبارک قبله را عوض کردند این امری بود که در اثر آن

یکی از احکام اسلام منفطر و نسخ شد. آن روزی که کعبه، مکرمه قبله بود، به امر الهی بود، قبل از آن اگر نقطه، دیگری قبله بود، باز به امر الهی بود و امروز هم که روضه، مبارکه قبله، مقدسه، اهل عالم شده است، اینهم حکم خدا است.

شما نگاه کنید و ببینید که آمر حقیقی چه می گوید، به محض اینکه فرمانی داد آن را گوش بدھید، نه اینکه اعتراض کنید که چرا قبله، سابق را تغییر داد. باب اعتراض در مقابل حق نباید باز گردد ولو امری بفرماید که برخلاف شریعت سابقه باشد. «انه يفعل ما يشاء»، ای بندگان خدا، خدا يفعل ما يشاء است، یعنی هر کار بخواهد می کند. اگر شما خدا پرستید، باید ببینید، خدا در هر دوری چه گفتہ و در آن دور همان را انجام دهید. «ولا يسئل عما شاء»، کسی غنی تواند او را مژا خذه کند و مورد ایراد قرار بدهد که چرا چنین خواستی. خدا از خواست خودش هیچ وقت مستول کسی نخواهد بود. «و ما حکم به المحبوب انہ لمحبوب»، ای مردم عالم، ای بندگان خدا، به احکام الهی اعتراض نکنید زیرا آنچه را خداوند که محبوب عالمیان است حکم کند، همان محبوب و پسندیده، اهل جهان است. «انه لمحبوب و مالک الاختراع»، آنچه را که خدا امر می کند، خداوندی که محبوب همه است، آن حکم محبوب است، قسم به خداوندی که مالک و صاحب عالم وجود است. قسم که می خورد برای تأکید مطلب است و این از شیوه بلاحت است. یعنی به مقتضای هر حالی سخن گفتن. حال اگر مقتضی تأکید است تأکید کند، اگر مقتضی اطناب است اطناب کند، اگر مقتضی اجمال است به اجمال برگزار کند. در اینجا چون محل، محل تأکید بود، لذا جمال القدم در اینجا قسم می خورد و می فرماید، قسم به مالک جهان که آنچه من می گویم حق است.

«انَّ الَّذِي وَجَدَ عَرْفَ الرَّحْمَنِ وَعَرَفَ مَطْلَعَ هَذَا الْبَيَانِ أَنَّهُ يَسْتَقْبِلُ بِعِينِيهِ السَّهَامَ لِاثْبَاتِ الْأَحْكَامِ بَيْنَ الْأَنَامِ»، همانا کسی که بباید بوی رحمن را، یعنی عارف به احکام الهی بشود و بشناسد مطلع این بیان را، یعنی پی به مقام

مقدس مظہر امرالله ببرد، چنین شخصی حاضر است که تیرهای بلا را به چشم خود خریدار شود تا بتواند یکی از احکام را در بین مردم انجام دهد. یعنی مؤمن واقعی و عارف حقیقی کسی است که برای اثبات حق از بذل جان و مال بهبیچوجه دریغ نکند. «طوبی لمن اقبل»، خوشابحال کسی که به حق اقبال کند و «فاز بفصل الخطاب»، و خوشابحال کسی که فائز بشود به فصل الخطاب. یعنی به کلمه ای که فاصل بین حق و باطل است.

فصل الخطاب چیزی را می گویند که نزاع و جدال بین دو نفر را از بین ببرد. دو نفر فرض کنید با هم منازعه دارند، بالاخره یک نفر را حکم قرار می دهند و می گویند، پیش فلان کس می رویم، هر چه او گفت، هر دو قبول می کنیم. وقتی رفتند پیش آن شخص و آن شخص حکم و قاضی مطلبی را گفت، چون هر دو قول داده اند قبول کنند، قبول می کنند و نزاع و جدال از بین می رود. کلام آن شخص را می گویند فصل الخطاب، یعنی شخصی که کلمه، او فاصل شد و جدائی انداخت بین این منازعات و اختلافات را برطرف کرد.

٨ - قد فصلنا الصّلوة في ورقة أخرى طوبى لمن عمل بما
أمر به من لدن مالك الرّقاب. قد نزلت في صلوة الميّت ستَ
تكبيرات من الله منزل الآيات. والذى عنده علم القراءة له ان
يقرء مانزل قبلها و الا عفا الله عنه انه لهو العزيز الغفار.

اگر خواستید غاز بخوانید، به لوح دیگری که در ورقه، دیگر نازل شده است
مراجعةه کنید. خوشحال کسی که عمل کند به آنچه مأمور شده است به آن چیز
از طرف خداوندی که مالک مردم است. رقاب جمع رقبه و رقبه به معنی گردن
است. ولکن در زبان عرب اصطلاحی هست که جزء را می گوید و از جزء
اراده، کل می کند.

گردن جزئی از اجزاء بدن انسان است و انسان مرکب است از اعضاء و اجزاء،
چشم و گوش و سر و فلان و بهمان. عرب می گوید رقبه و مقصودش از این جزء
کل است. بنابراین «مالك الرّقاب»، یعنی مالک جميع افراد بشر و در قرآن هم
هست «تحریر رقبه»، یعنی مسلمین وقتی که عملی را انجام بدھند که مستحق
کفّاره باشد. فی المثل باید غلامی آزاد کنند، به چنین بندۀ ای گفته شده است
رقبه یعنی گردن. جزء گفته شده و مقصود کل است. «مالك الرّقاب»، یعنی
مالك گردن ها، یعنی جميع مردم روی زمین.

«قد نزلت في صلوة الميّت ستَ تكبيرات من الله منزل الآيات»، نازل شده

است در غاز میت شش تکبیر که باید این تکبیرات گفته بشود برای اطاعت امر خداوندی که نازل کننده آیات است.

در شرایع سابقه تا جائی که بدست آمده است مراسmi برای میت برقرار شده است. در اسلام هم صلوت میت هست. اهل سنت و جماعت در صلات میت چهار تکبیر می گویند و لهذا کلمه، چهار تکبیر در گفتار شعر و غیره اشاره به انقطاع کامل و اشاره به عدم توجه به شؤون دنیوی است. مثلًا فلاطی می گوید، «من بدنیا چهار تکبیر زدم»، یعنی اعتنا بدنیا ندارم، یعنی دنیا را مثل مرده ای فرض کردم که بر او غاز مرده خوانده اند.

من از آندم که رجوع کرده ام از چشمeh عشق

چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

حافظ شیرازی فرموده اند، یعنی از وقتی که عاشق شدم، دنیا را به منزله مرده ای فرض کردم و بر او چهار تکبیر زدم، یعنی بر او غاز مرده خواندم و قطع نظر کردم. اما شیعیان در صلات میت پنج تکبیر گفتند و این بر حسب احادیثی است که از ائمه اطهار روایت شده و در کتب اربعه، مهمه، شیعه مثل اصول کافی و من لا يحضره الفقيه و تهذیب الاحکام و استبصار که چهار کتاب از کتب مهمه، شیعه است، این احادیث ذکر شده. اما در این ظهور مبارک می فرمایند، برای مرده شش تکبیر است، که شش «الله ابھی» می گویند و شش ذکر است، که در لوح صلوت میت هست و در کتاب اقدس طرزش را ذکر نکرده اند ولی در لوحی که مخصوص صلوت میت است، نازل شده است.

در آن لوح صلوت میت که از قلم جمال مبارک نازل شده، قبل از تکبیرات مناجات کوچکی هست. اگر کسی سواد داشته باشد و بتواند بخواند، وقتی که می خواهد صلوت میت را بخواند، اول آن مناجات را بخواند و بعد شروع کند به تکبیرات و ذکری که در پس هر تکبیری باید گفت، و اگر سواد ندارد و نمی تواند بخواند، لازم نیست آن مناجات را بخواند، همان شش تکبیر را بگوید، کافی است. می فرمایند، نازل شده است در صلوت میت شش تکبیر

بامر خداوندی که منزل آیات است . «والذی عنده علم القراءة»، اگر کسی می تواند، بخواند. «لَهُ أَنْ يَقُرِّءَ مَا نَزَّلَ قَبْلَهَا»، بر شخص باسواند لازم است که قبل از تکبیرات مناجاتی را که قبل از تکبیرات در لوح صلوت میت نازل شده است، بخواند. «وَالْأَعْفَ اللَّهُ عَنْهُ»، اگر سواند نداشت خدا بر او می بخشد، کافی است که همان تکبیرات و اذکار را بگوید. «إِنَّهُ لِهُوَ الْعَزِيزُ
الْغَفَّارُ»، خداوند هم عزیز است و هم آمرزنده.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۱ و ۱۳۶-۱۴۱

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۰۲-۱۰۴

٩ - لا يبطل الشّعر صلوتكم و لا مامنع عن الروح مثل
العظام و غيرها البسووا السّمّور كما تلبسون الخزّ والستّجاب و
ما دونهما انه ما نهى في الفرقان ولكن اشتبه على العلماء انه
لهوالعزيز العلام.

موی حیوانات غاز شما را باطل نمی کند. در کتب فقها آمده است که پوست
حیوانات حرام گوشت، مثل گریه و سمور و از این چیزها، غاز را باطل می کند و
لهذا در غاز اگر کسی لباس پوست سمور و از این قبیل در برداشت، باید
بکند و حتی اگر موی حیوان حرام گوشت به آن لباس چسبیده باشد و با آن غاز
بخواند، جایز نیست. در اینجا می فرمایند: «لا يبطل الشّعر صلوتكم»، اگر
لباس موئی پوشیده بودید، غاز را باطل نمی کند، «و لا ما منع عن الروح»،
چیزهایی هم که فاقد روحند، «مثل العظام و غيرها»، از قبیل استخوان و ناخن،
اینطور چیزها هم غاز را باطل نمی کند. اما در فقه شیعه و غیره هست که اگر
مثلاً کسی ناخن گریه با او باشد، یا چاقوئی داشته باشد که دسته اش از
استخوان حیوانات باشد، اینها را باید درآورد و غاز بخواند. اگر با این قبیل
چیزها غاز بخواند، آن غازش مقبول درگاه الهی نیست. اینکه می گویند:
«ما منع عن الروح»، برای این است که مثلاً می گوئیم ناخن روح ندارد،
عنی چه؟ يعني وقتی شما می خواهید ناخنتان را بگیرید، قیچی را که

می گذارد، در دستان نمی آید ولی اگر قیچی را به گوشت و پوست یک قدری پائین تر از ناخن بکار ببرید، فی الفور فریادتان بلند می شود و خون جاری می شود. چون ناخن وقتی می خواهند ببرند، خون از آن جاری نمی شود و همچنین استخوان را اگر شکنند خون ندارد، لهذا اینها را می گویند «مامن عن الروح»، یعنی خون از آن جاری نمی شود، البته مقصود از روح، روح حیوانی است. بنابراین اگر کسی در این امر مبارک خواست غاز بخواند و موی حیوان یا استخوان با او بود، اهمیت ندارد و غمازش باطل نمی شود.

«البسوَا السَّمُورَ»، بپوشید پوست سمور را «كما تلبسون الخزَ والستِحَاب»، همانطوری که می پوشید خرزَ و سنجاب را. یعنی پوشیدن اینها هیچ عیب ندارد، و «ما دونهما»، و جز اینها. هر نوع پوستی که خواستید، بپوشید. «إِنَّهُ مَا نَهَىٰ فِي الْفُرْقَانِ»، پوشیدن پوست حیوانات در نفس آیات قرآن نمی نشده است ولکن «اشتبه علیِ الْعُلَمَاءِ»، فقهها از راه احتیاط، امر به ایشان اشتباه شده است و گفته اند، که این چیزها برای مصلی حرام است.

«إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ»، فقط خداست که عزیز و بلند مقام و علام است. بنابراین پوست و استخوان که علمای اسلام آنها را مبطل صلات می دانستند، در این امر مبارک به هیچوجه محلی ندارد. با کمال روح و ریحان شما غاز بخوانید، توجه به حق بکنید و انشا الله خدا غاز شما را قبول خواهد کرد.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۷ و ۱۹۰-۱۹۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۶۸-۷۱

١٠ - قد فرض عليكم الصلوة والصوم من اول البلوغ امراً من لدى الله ربكم ورب ابائكم الاولين. من كان في نفسه ضعف من المرض او الهرم عفا الله عنه فضلاً من عنده انه له الغفور الكريم. قد اذن الله لكم السجود على كل شيء طاهر و رفعنا عنه حكم الحد في الكتاب ان الله يعلم و انت لا تعلمون. من لم يجد الماء يذكر خمس مرات باسم الله الاطهر الاطهر ثم يشرع في العمل هذا ما حكم به مولى العالمين. والبلدان التي طالت فيها الليالي والليالى فليصلوا بالساعات و المشاخص التي منها تحدد الاوقات انه لهو المبين الحكيم.

واجب شده است برشما غاز و روزه از اول بلوغ. سن بلوغ در رساله، سوال و جواب برای دختر و پسر پانزده سالگی است به این معنی که دختر یا پسری که پانزده سالش قام شد، هم غاز بر او واجب است و هم گرفتن روزه.

دختر و پسر در این قسمت مساوی هستند ولکن در شریعت اسلام اینطور نبود. در شریعت اسلام سن بلوغ برای دختر نه سال است و برای پسر پانزده سال و در پیش علمای اهل سنت و شیعه هر دو یکی است. باری واجب است بر شما غاز و روزه از اوگ بلوغ، این امری است از طرف خداوندی که پروردگار شماست و

پروردگار پدران گذشته شماست.

«من کان فی نفسه ضعف من المرض او الهرم عفا اللہ عنہ فضلاً من عنده ائے لهو الغفور الکریم»، اگر کسی مبتلا به ضعف و بی قوتی بشود و این ضعف و بی قوتی ناشی از مرض باشد، خداوند حکم صلات و صوم را تا وقتی که ضعف و بیماری او بر طرف بشود، به او بخشیده است. روزه را که مطلقاً بخشیده است و غاز را هم اگر حالی پیدا کرد می خواند، و اگر نخواند، اشکالی ندارد چون بیمار است و خدا عفو فرموده است. بعد می فرمایند: «او الهرم»، همچنین کسی که دارای سن هرم باشد. هرم در لغت عرب به معنی عمر زیاد است. ولکن در اصطلاح امری به فرموده، جمال مبارک هرم تجاوز از هفتاد است. وقتی سنتان به هفتاد رسید، اگر در غازتان تعلل شد، اشکال ندارد و اگر ایام صیام هم آمد، روزه نگیرید، زیرا خدا بخشیده است. در این باره حضرت ولی امرالله در یکی از تواقیع خود می فرمایند، که بالغین به سن هرم مطلقاً از صوم و صلات معافند، اعم از اینکه ضعفی داشته باشند یا نداشته باشند. پس بنابر این کسی که سنش از سبعین تجاوز کرد، غاز و روزه را خدا بر او بخشیده است. «فضلاً من عنده»، این صرف فضلى است از خدا به بندگانش. «ائے لهو الغفور الکریم»، خداوند هم آمرزگار است و هم بخشندۀ.

در شریعت بیان حکم آسانتر بود. حضرت اعلیٰ می فرمایند، که سن بلوغ یازده سالگی است یعنی دختر و پسر که یازده ساله شدند، باید احکام را انجمام بدھند و سنی که خدا غاز و روزه را بر بندگان بخشیده چهل و دو سالگی است. «قد اذن اللہ لكم السُّجود علیٰ کلَّ شَيْءٍ طَاهِرٍ وَ رَفِيعًا عَنْهُ حُكْمُ الْحَدَّ فِي الْكِتَابِ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، خداوند اجازه فرموده است که در موقع غاز بر هر چیزی که پاکیزه باشد، سجده کنید و در حکم سجده محدودیتی را که در کتاب بیان بود، برداشتیم. خداوند می داند و شما غنی دانید.

حضرت اعلیٰ در شریعت بیان می فرمایند، که باید به بلور سجده کنید. بلور که می گویند صحیحش بلور یا بلور است. زیرا بلور هم دارای طین اول است و

هم دارای طین ثانی و این اصطلاح است.

طین اوک و طین ثانی اصطلاح شیخ احمد احسانی است که می‌گوید، هر فردی دارای دو طینت و یا دو عنصر است. یک عنصر جسمانی که طین اوک به آن می‌گویند یعنی همین بدن عنصری که از عناصر مختلفه ترکیب شده و یکی هم طین ثانی است که تحصیل سعادت و شقاوت و رسیدن به مقام ایمان یا کفر بسته به حکم آن طینت است. آن همان طینت واقعی است که به اصطلاح شیخ بعد از وفات طین اوک و از هم پاشیدگی بدن، در عالم ملکوت باقی می‌ماند و می‌گوید، آن شفاف است، نورانی است و جالب نور است.

حضرت اعلیٰ می‌فرمایند بلور دارای هر دو طین است، هم مرکب از عناصر و مواد است که طین اوک است و هم خاصیت طین ثانی را دارد که شفاف و جالب نور است. لهذا چون این موهبت در بلور است و در سایر اجسام نیست شما به بلور سجده کنید تا در حین سجده متوجه عالم غیب و عالم شهادت هر دو باشید.

این حکم بیان است. اما در اینجا جمال مبارک می‌فرمایند، ما این حد را برداشتمیم، یعنی وقتی خواستید سجده کنید، اگر سجده گاه شما پاکیزه باشد، می‌توانید سجده کنید.

«من لم يجده الماء يذکر خمس مرات بسم الله الاطهر الاطهر ثم بشرع في العمل هذا ما حكم به مولى العالمين»، وقت نماز رسیده و شخصی می‌خواهد وضو بگیرد، اما آب پیدا نمی‌کند که وضو بگیرد، یا اینکه مطابق بیان مبارک در رساله، سوال وجواب آب دارد ولی دستش زخم است یا مرضی دارد که آب برایش مضر است. در این موارد بجای وضو باید پنج مرتبه بگوید: «بسم الله الاطهر الاطهر» و بعد در عمل شروع کند، یعنی نمازی را که در نظر دارد، بخواند. این است حکم خداوندی که مولای عالیان است. در شریعت اسلام حکم تیسم بود زیرا در قرآن می‌فرمایند: «فلم تجدوا ما، فتیمموا صعيداً طيباً» (سوره نساء، آیه ۴۳)، یعنی اگر آب پیدا نکردید یا آب برای شما مضر بود،

بجای وضو تیمَّ کنید با خاک پاک.

در این ظهور مبارک حضرت اعلیٰ در کتاب بیان بجای تیمَّ «بِسْمِ اللَّهِ الْاَطْهَرِ» را تشریع فرمودند و جمالقدم همان حکم بیان را تثبیت فرمودند.
«والبلدان الَّتِي طالت فِيهَا اللَّيَالِي وَاللَّيَامُ فَلِيصلُوا بِالسَّاعَاتِ وَالْمَشَاصِ الَّتِي
مِنْهَا تَحْدَدُتُ الْأَوْقَاتُ إِنَّهُ لِهُوَ الْمَبِينُ الْحَكِيمُ»، برای صلات در شریعت بهائی وقت
معینی در نظر گرفته شده است. یعنی حین زوال و بکور و اصیل.

در آفاق معتدل‌له در نیمکره شمالی صبح و ظهر و شب تمیزش خیلی آسان است. می‌فهمیم کی صبح می‌شود، کی ظهر می‌شود، کی شب می‌شود. ولی بعضی جاهای مثل نقاط قطبی تاریکی و روشنانی یعنی روز یا شب طولانی است، لذا می‌فرمایند، شهرها و اقلیم‌هایی که شبها و روزها در آنها بلند است، باید نماز بخوانید از روی تشخیص ساعت‌ها یا مشاخص معینی که از روی آنها بشود اوقات را برابر کرد با اوقات اقالیم معتدل‌له. خداوند هر چیزی را از روی حکمت بیان می‌کند.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۱-۱۴ و ۱۷-۱۹
- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱-۲۷ و ۴۴-۵۸ و ۷۹-۹۶ و ۹۸-۱۰۴ و ۱۰۸-۱۱۰
- پیام آسمانی، ص ۱۴۱-۱۴۴

۱۱ - قد عفونا عنکم صلوة الایات اذا ظهرت اذکروا الله
بالعظمة والاقتدار انه هو السميع البصیر. قولوا العظمة لله
رب ما يرى و ما لا يرى رب العالمين.

آیات به معنی علامات است، مثل زلزله که یکی از آیات و علامات طبیعت است، مثل کسوف یعنی تاریک شدن آفتاب، مثل خسوف یعنی تاریک شدن ماه، مثل وزیدن بادهای شدید و طوفان های بینیان کن. در اسلام حکم بود به اینکه وقتی اینطور علامات زمینی یا آسمانی پیدا می شود، مسلمین باید صلات آیات بخوانند. نماز آیات شامل دو رکعت و ده رکوع بود که شرح آن در کتب فقهی آمده است.

ولی خداوند در این ظهور مبارک می فرماید: «قد عفونا عنکم صلوة الایات»، آن نماز آیاتی که در اسلام بود، ما بشما بخشیدیم. «اذا ظهرت» هر وقت ظاهر شد یکی از این آیات یعنی زلزله، کسوف، خسوف یا طوفان، «اذکروا الله بالعظمة والاقتدار»، خدا را به یاد بیاورید با عظمت و اقتدارش زیرا خدا سميع و بصیر است و این آیه را بگوئید: «العظمة لله رب ما يرى و ما لا يرى رب العالمين.»

مادامی که آفتاب یا ماه گرفته است یا در جریان زلزله یا طوفان، این آیات را چند مرتبه می خوانید و این بجای

صلات آیات است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۵۵
- امر و خلق، ج ۴، ص ۷۳

١٢ - كتب عليكم الصلوة فرادى قد رفع حكم الجماعة إلا فى صلوة الميت انه لھوا لامر الحكيم.

در شریعت بھائی نماز جماعت نداریم. می فرمایند، واجب شده است بر شما که نماز را به تنہائی، خودتان انجام بدھید و ما حکم نماز جماعت را نسخ کردیم. فقط در نماز میت است که احباباً می توانند بطور دسته جمعی آن نماز را انجام بدھند. وقتی نماز میت می خوانند، همه می ایستند و شخصی صلات میت را می خواند و دیگران گوش می دهند. البته در صلات میت توجه به قبله واجب نیست و کسی که صلات میت را می خواند، حکم پیش نماز ندارد.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۰

١٢ - قد عفا الله عن النساء حين مایجدن الدم الصّوم
والصلوة و لهن ان يتوضأن و يسجّن خمساً و تسعين مرّة من
زوال الى زوال سبحان الله ذى الطلعة والجمال هذا ماقدر في
الكتاب ان انتم من العالمين.

خداؤند از زنها در ایام معینه، محدوده، صوم و صلات را مرتفع کرده است
که نه روزه بگیرند نه غاز بخوانند و بر زنها واجب است که در آن ایام بجای غاز
وضو بگیرند و به تسبیح حق بپردازنند. نود و پنج مرتبه از اوک ظهر، از زوال
تا زوال، یعنی بیست و چهار ساعت یک مرتبه این ذکر را نود و پنج مرتبه
بگویند: «سبحان الله ذى الطلعه والجمال». این است آنچه معین شده در کتاب
الله اگر شما هستید از دانشمندان. در این ایام که اماء الرّحمن صوم و
صلات برایشان واجب نیست و برایشان بخشیده شده، دیگر قضا ندارد که بعداً
این غازها را بخوانند یا روزه ها را بگیرند. در اسلام هم همینطور است بر زنان
در این ایام معینه صوم و صلات حرام است. منتهی چیزی که هست، قضای غاز
را نباید بخوانند. ولی اگر در ایام روزه بود، روزه ها را باید بعداً هر وقت
فرصت کردند، بگیرند. اما در امر مبارک این مسائل نیست و صوم و صلات در
ایام معینه بر اماء الرّحمن بخشیده شده است.

١٤ - و لكم و لهنَّ فِي الْإِسْفَارِ إِذَا نَزَلْتُمْ وَ اسْتَرْحَتُمْ الْمَقَامَ
الْأَمْنَ مَكَانَ كُلَّ صَلْوةٍ سَجْدَةً وَاحِدَةً وَ اذْكُرُوا فِيهَا سُبْحَانَ
اللَّهِ ذِي الْعَظَمَةِ وَالْأَجَالِ وَالْمَوْهَبَةِ وَالْأَفْضَالِ وَالَّذِي عَجَزَ يَقُولُ
سُبْحَانَ اللَّهِ أَنَّهُ يَكْفِيهِ بِالْحَقِّ أَنَّهُ لَهُوَ الْكَافِي الْبَاقِي الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ. وَ بَعْدِ اتِّمامِ السَّجْدَةِ لَكُمْ وَ لِهِنَّ أَنْ تَقْعُدُوا عَلَى هِيَكِلِ
الْتَّوْحِيدِ وَ تَقُولُوا ثَمَانِي عَشْرَةً مَرَّةً سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْمَلْكِ
وَالْمَلْكُوتِ كَذَلِكَ يَبِينُ اللَّهُ سُبْلَ الْحَقِّ وَالْهُدَى وَ أَنَّهَا انتَهَى إِلَى
سَبِيلِ وَاحِدٍ وَ هُوَ هَذَا الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ. اشْكُرُوا اللَّهَ
بِهَذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. احْمَدُوا اللَّهَ بِهَذِهِ الْمَوْهَبَةِ الَّتِي احْاطَتْ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ. اذْكُرُوا اللَّهَ بِهَذِهِ الرَّحْمَةِ الَّتِي سَبَقَتْ
الْعَالَمَيْنِ.

در امر مبارک چنین معین شده است که اگر کسی چه در سفر یا در حضر
موفق نشد غازی را در وقت معینش بخواند و وقت غاز رد شد، وقتی که به منزل
رسید و استراحت کرد، آن وقت بجای آن غازی که فوت شده، چه زن و چه مرد،
باید یک سجده بکند و در سجده ذکری را بگوید و بعد از سجده سر برآورد،

چهار زانو بنشینند و هجده مرتبه یک ذکر دیگر را بگوید. و اگر کسی چندین نمازش فوت شد، مثلاً شما در سفر بودید و دو روز نتوانستید نماز بخوانید و مثلاً شش نماز متوسط از شما فوت شد، در این صورت شش بار پشت سر هم سجده می کنید و در هر سجده ذکر: «سبحان الله ذي العظمة...» را تکرار می کنید و بعد یک بار به هیكل توحید نشسته و آیه: «سبحان الله ذي الملك...» را هجده مرتبه می خوانید و اگر کسی نتوانست این ذکر: «سبحان الله ذي العظمة والجلال والموهبة والفضائل» را بگوید، فقط می گوید: «سبحان الله»، همین گفتن سبحان الله برایش کافی است، خداوند کافی و باقی و غفور و رحیم است. باری وقتی که سجده تمام شد شما مردها و شما زنها به هیكل توحید یعنی چهار زانو می نشینید، هجده مرتبه این ذکر: «سبحان الله ذي الملك والملکوت» را تکرار می کنید. اینطور تعیین و بیان می کند خداوند راههای حق و هدایت را و همه آن راه‌ها منتهی می شود بیک راه و آن همین شریعت الهی است که راه راست است.

«اشکروا الله بهذا الفضل العظيم»، شکر کنید خدا را به این موهبت بزرگی که به شما عنایت شده است. «احمدوا الله بهذه الموهبة التي احاطت السموات والارضين»، همه سپاس بگوئید خداوند را برای این عطاها و موهابی که آسمان و زمین را احاطه کرده است. «اذكروا الله بهذه الرحمة التي سبقت العالمين»، همیشه بیاد خدا باشید برای رحمتش که بر اهل عالم پیشی و سبقت گرفته است.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۷-۳۰

۱۵ - قل قد جعل الله مفتاح الکنز حبی المکنون لوانتم تعرفون. لولا المفتاح لكان مکنوناً فی ازل الازال لوانتم توقدون. قل هذا لمطلع الوحی و مشرق الاشراق الذي به اشرقت الافق لوانتم تعلمون. انَّ هذا لهو القضاة المثبت وبه ثبت كلَّ قضاة محتوم.

بگو خداوند قرار داده است کلید گنج را محبت مکنون من اگر شما بدانید. حدیثی است از حضرت رسول که می فرمایند، خداوند به من فرمود که به پندگان بگویم: «کنت کنزاً مخفیاً»، من که خدا هستم گنج پنهانی بودم، «فاحبیت ان اعرف»، خواستم مردم را بشناسند، «فخلقت الخلق لکی اعرف»، پندگان را آفریدم تا بشناسند. در این حدیث می فرمایند: «احبیت ان اعرف»، دوست داشتم که مردم را بشناسند، پس علت اصلی خلقت مردم محبت بوده است. چون خدا دوست داشت مردم او را بشناسند، خلق را خلق کرد. آیه، کتاب اقدس اشاره به همین حدیث است، بگو قرار داده است خداوند مفتاح گنج را حب مکنون و پوشیده.

«قل قد جعل الله مفتاح الکنز حبی المکنون لوانتم تعرفون، لولا المفتاح»، اگر کلید نبود و اگر محبت الهی نسبت به پندگان نبود، «لکان مکنوناً فی ازل الازال»، این گنج برای همیشه مکنون و مستور و مخفی باقی می ماند، اگر

شما یقین داشته باشید. یعنی اگر چنانچه مظاہر مقدسه، الهیه در عالم آشکار نمی شدند، کسی به عرفان حق فائز نمی شد. «قل هذا لطلع الوجه و مشرق الاشراق الذي به اشرقت الافاق لو انتم تعلمون»، بگو این وجود مقدس، مظہر امر الهی است که محل طلوع وحی است و محل تابش انوار الهی است که به واسطه، این انوار الهی روشن و نورانی شده است تمام آفاق دنیا، اگر شما بدانید.

«ان هذا لهوالقضاء المثبت و به ثبت كل قضا، محتموم»، ظهور جمال قدم و اسم اعظم قضای محتموم الهی است، قضای مثبت است، یعنی قضائی است که سبب ثبوت عالم کائنات است و به واسطه، همین قضای الهی است که ثبت شده است هر قضا و هر حکم واجبی. قضا در اصطلاح امر مبارک مقصود ظهور مشیت اوکیه است در هیکل بشری برای هدایت اهل عالم و چون جمال قدم و اسم اعظم مرسل مظاہر الهی و منزل کتب و مبعوث کننده، سایر شموس حقیقت بود، لهذا می فرمایند، من قضای مثبت هستم یعنی کسی هستم که به اراده، من هر قضای محتمومی، یعنی هر یک از مظاہر مقدسه، الهیه در هر دوری در عالم مبعوث شدند.

١٦ - يا قلم الاعلى قل يا ملأ الانشاء قد كتبنا عليكم الصيام اياماً معدودات و جعلنا النيروز عيداً لكم بعد اكمالها كذلك اضافت شمس البيان من افق الكتاب من لدن مالك المبدء و المأب. واجعلوا الايام الزائدة عن الشهور قبل شهر الصيام انا جعلناها مظاهر الهاء بين الليلى و الايام. لذا ما تحدّت بحدود السنة و الشهور ينبغي لاهل البهاء ان يطعموا فيها انفسهم و نوى القربى ثم الفقراء والمساكين و يهلكن و يكبّرن و يسبّحن و يمجّدن ربيهم بالفرح والانبساط. و اذا تمت ايام الاعطاء قبل الامساك فليدخلن في الصيام كذلك حكم مولى الانام. ليس على المسافر والمريض والحامل والمرضع من حرج عفوا الله عنهم فضلاً من عنده انه لهو العزيز الوهاب.

ای مظهر امر الهی، بگو ای اهل عالم ، واجب کردیم بر شما روزه گرفتن را در چند روز معین و محدود. «و جعلنا النيروز عيداً لكم بعد اكمالها»، قرار دادیم عید نوروز را برای شما عید صیام «بعد اکمالها»، بعد از تمام شدن ايام صیام، «كذلك اضافت شمس البيان من افق الكتاب»، اینطور درخشید آفتاب بيان الهی از آسمان كتاب از طرف خداوندی که صاحب اول و آخر است. يعني

وقتی نوزده روزه تمام شد، آنوقت روز بعدی که عید نوروز می‌شود، برای شما عید صیام است، یعنی برای احباب، هم عید صیام است هم عید نوروز. معمولاً مطابق اقوال منجمین و علمای فلك عدد ایام سال ۳۶۵ روز است و هرچهار سال یک مرتبه کبیسه می‌شود و ایام سال می‌شود ۳۶۶ روز. زیرا هر سال ۳۶۵ روز که تمام می‌شود به اندازه تقریباً ۶ ساعت و کسری باز هنوز از گردش زمین بدور آفتاب باقی مانده است. این ۶ ساعت را جمع می‌کنند، هر ۴ سال می‌شود (۴ شش ساعت ۲۴ ساعت) یک روز و این یک روز را به عدد ایام سال می‌افزایند.

بنابراین سال ۳۶۵ روز یا ۳۶۶ روز را اینطور حساب می‌کنند. اما در اصطلاح امر هر سالی ۱۹ ماه است و هر ماهی ۱۹ روز است، جمعاً می‌شود ۳۶۱ روز. پس سال بهائی با سال معمولی چند روز فرق دارد. سال عادی ۳۶۵ یا ۳۶۶ روز بود، اما سال بهائی ۳۶۱ روز است، یعنی پنج روز و در بعضی سالها چهار روز فرق دارد. می‌فرمایند، این ایام زائد را جزو سال نیاورید، بلکه در خود سال مستهلك کنید. یعنی علاوه بر ایام سال، این پنج روز را فوق العاده بگیرید و در جزو ماه و سال بهائی نشمارید، بلکه این ایام را به اسم ایام ها، یا ایام عطا قرار بدهید. یعنی ماه ۱۸ که تمام بشود، پیش از آنکه وارد شهرالعلا، که ماه صیام و ماه نوزدهم باشد وارد بشوید، این ۴ یا ۵ روز را که ایام زائد است، به اسم ایام عطا یا ایام ها، حساب کنید. در این ایام یک دیگر را دعوت کنید، مهمانی بدهید، اوک خودتان بخورید، بعد به خوشاوندانتان بدهید، بعد به فقرا، و مساکین بدهید و به ذکر خدا بپردازید و بعد با کمال قدرت و قوت و روحانیت و نشاط وارد ایام صیام بشوید و روزه بگیرید.

«واجعلوا الايام الزائدة عن الشهور قبل شهر الصيام»، آن چند روزی را که زائد بر سال معمولی است، یعنی فرق میان سال معمولی و سال بهائی است، آنها را قبل از شهر صیام، یعنی بعد از خاتمه ماه ۱۸ و پیش از شروع ماه ۱۹

قرار بدهید. «اَنَا جعلناها مظاهر الْهَاءِ»، چون این ایام گاهی پنج روز می شود، ما اینها را مظاهر «هاء» قرار دادیم. چون (ه) در حساب ابجده برابر عدد پنج است. در بین لیالی و ایام، این ایام مستقلند، لهذا «ما تحدّث بحدود السنة والشهر» . چون اینها مظاهر هاء هستند و مستقلند نه جزو ایام ماه هستند و نه جزو ماههای سال، اینها بطور فوق العاده در اصطلاح امر حساب می شوند. ولکن این کبیسه در حساب معمولی نجومی جزو ایام سال است، اما برای بهائی مطابق دستور مبارک ایام سال فقط ۳۶۱ روز است و آن پنج روز اضافه است و از این جهت محدود به حدود سنه و شهور نشده است.

در این ایام احبا، چکار باید بکنند؟ لازم است بر اهل بها، اینکه «يَطعُّمُوا فيَهَا أَنفُسَهُمْ» اوَّل خودتان بخورید، «وَذُو الْقَرْبَى»، بعد هم به اقوامتان بخورانید، «ثُمَّ الْفَقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ»، و سپس به یاد فقرا و مساکین باشید. در این ایام تسبیح و تهلیل و تکبیر الهی را بجا بیاورید، تمجید خدا بکنید با کمال فرج و سرور و وقتی که ایام عطا تمام شد، «فَلَيَدْخُلَنَ فِي الصِّيَامِ»، آن وقت وارد روزه گرفتن بشوید. «كذلك حكم مولى الانام»، اینطور خدا حکم کرده است.

چه کسانی نباید روزه بگیرند؟ «لِيَسْ عَلَى الْمَسَافِرِ وَالْمَرْيَضِ وَالْحَامِلِ وَالْمَرْضِ من حرج»، شخص مسافر نباید روزه بگیرد. جزئیات این مسأله در سنوال و جواب و در بیانات مبارکه و در الواح ذکر شده است. شخص مريض هم نباید روزه بگیرد، حامل یا مرضع یعنی زن شيرده نيز نباید روزه بگیرد. خدا این نفوس را بخشیده است به فضل خودش، خداوند عزيز است و وهاب.

بعضی صفات است که آنها را صفات لازم می گویند، به این معنی که اختصاص به زن دارد مثل (حمل) یعنی آبستن شدن که اختصاص به زن دارد. (مرضع) یعنی بهجه شيردادن که اختصاص به زن دارد و اينکار از مرد بر غمی آيد. در اينطور صفاتی که لازم است و محدود در زنها است، عرب وقتی که اسم فاعل درست می کند، علامت تأثیث غمی آورد، چون اشتباه غمی شود. مثلاً

غی گویند: «امرئه حاملة» یا «امرئه مرضعة»، در مفرد علامت تأثیث
غی آورند. می گویند: «امرئه حامل» و «امرئه مرضع». البته اگر جمع بینندن،
جمعش به جمع مؤنث است یعنی «حاملات»، «مرضعات». اما در مفرد چون
صفت لازم است، علامت تأثیث غی خواهد. لهذا اینجاهم می فرمایند: «الحامل
والمرضع».

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۴۴-۳۴ و ۴۶-۵۰

- امر و خلق، ص ۱۰۴ و ۱۰۶-۱

١٧ - هذه حدود الله التي رقمت من القلم الاعلى في الزبر والالواح. تمسّكوا باوامر الله واحكامه ولا تكونوا من الذين اخذوا اصول انفسهم ونبذوا اصول الله ورائهم بما اتبعوا الظنون والاوہام. كفوا انفسكم عن الاكل والشرب من الطلوع الى الافول ايّاكم ان يمنعكم الهوى عن هذا الفضل الذي قدر في الكتاب.

این است احکام الهی که به وسیله، قلم اعلی در کاغذها و لوح ها نوشته شده است. «تمسّكوا باوامر الله واحکامه»، چنگ بزنید، متمسّک بشوید به اوامر و احکام الهی، «ولا تكونوا من الذين اخذوا اصول انفسهم ونبذوا اصول الله ورائهم بما اتبعوا الظنون والاوہام»، نباشید از کسانی که پیروی می کنند نفس و هوای خود را، اخذ می کنند اصول و احکام انفس خود را و رها می کنند و دور می اندازند یا پشت سر می اندازند اصول و احکام الهی را. شما از این قبیل اشخاص نباشید زیرا این اشخاص تابع ظنون و اوہام خود هستند.

حال یک بهائی می خواهد روزه بکیرد، چکار باید بکند؟ «كفوا انفسكم عن الاكل والشرب من الطلوع الى الافول»، باز دارید و مانعت کنید خود را از خوردن و آشامیدن از طلوع تا افول، یعنی از طلوع آفتاب نه طلوع صبح تا غروب آفتاب. پس بنابراین آنچه که روزه را باطل می کند اکل است و شرب.

عرب چیزهایی را که انسان در دهان قرار می‌دهد و می‌خواهد بخورد و احتیاج به جویدن یا به اصطلاح فصیح تر خائیدن دارد، «اکل» می‌گوید. مثلاً نان را یا گردو را می‌گذارد در دهانش و می‌جود. این را می‌گویند «اکل»، اما آب را نمی‌جود می‌گویند «شرب». بنابراین هر چه احتیاج به جویدن نداشته باشد، مشروب است و هر چه احتیاج به جویدن داشته باشد، مأکول است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، چون دخان نظیر سیگار، چپق و قلیان، دودش وارد حلق می‌شود و احتیاج به جویدن ندارد، عرب می‌گوید، «ashrab السیجار». غی گوید، «اکل السیجار»، زیرا احتیاج به جویدن ندارد. می‌فرمایند، دخان هم چون مشمول کلمه شرب است، روزه را باطل می‌کند. ما برای روزه مبطل دیگری غیر از خوردن و آشامیدن نداریم، آن هم از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب. مبادا منع کند شما را هوای نفس از این فضی که در کتاب الهی معین شده است، یعنی نبادا امر روزه را بی‌اهمیت بینگارید و در فصل روزه خدای نکرده روزه نگیرید و خود را از این موهبت محروم کنید.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۴۵

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۰۴-۱۰۸

۱۸ - قد كتب لمن دان بالله الديان ان يغسل فى كل يوم يديه ثم وجهه ويقعد مقبلاً الى الله ويدرك خمساً و تسعين مرّة الله ابهى كذلك حكم فاطر السماء اذا استوى على اعراش الاسماء بالعظمة والاقتدار. كذلك توضأوا للصلوة امراً من الله الواحد المختار.

واجب شده است بر هر کسی که معتقد به خداوند جزا دهنده است، این که بشوید در هر روز صورتش را و دو دستش را و بنشینید بطرف خدا، روی روی قبله، و ۹۵ مرتبه «الله ابهی» بگوید. این یکی از احکام واجبه است و وجوش در حدود غاز و روزه است. اینطور حکم کرده است خالق آسمان، «اذا استوى على اعراش الاسماء»، وقتی که نشست بر عرشهای اسماء عظمت و اقتدار و توانائی.

این حکم مستقل است که دستها را بشوئید، صورت را بشوئید و ۹۵ مرتبه «الله ابهی» بگوئید. بعد می فرمایند: «كذلك توضأوا للصلوة»، هر وقت هم خواستید برای غاز وضو بگیرید، وضو را اینطور بگیرید، یعنی دو دست را بشوئید و بعد صورت را بشوئید و ذکری که از قلم اعلى درباره، وضو نازل شده، آنرا بخوانید. «اما من الله الواحد المختار»، این

امری است از طرف خداوند یکتای با اختیار.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۶-۱۴ و ۵۵-۵۶

- امر و خلق، ج ۴، ص ۷۹-۸۰

۱۹ - قد حرم عليكم القتل والزنا ثم الغيبة والافتراء اجتنبوا عمماً نهيت عنده في الصحائف والالواح.

حرام است بر شما کشتن کسی و حرام است بر شما دست درازی به ناموس کسی و حرام است بر شما غیبت کردن در پشت سر دیگران و حرام است بر شما افتراء، یعنی چیزی که در کسی نیست به او نسبت بدهید و تهمت بزنید. این کلمه، غیبت غیر از غیبت است. غیبت یعنی نبودن در جائی مثلاً می گویند که فلانی از خانه غیبت کرده است، یعنی رفته بیرون. اینجا اگر کسی غیبت بخواند درست نیست. اما غیبت یعنی بدگونی پشت سر اشخاص. «اجتنبوا عمماً نهيت عنده»، دوری کنید از آنچه که نهی شده ايد، «في الصحائف والالواح»، در صحیفه ها والواح. یعنی از آنچه خدا نهی کرده است، بر کثار باشید و آنچه را امر کرده است اطاعت کنید.

ساير منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجينه، ص ۲۹۶-۸۰

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۷۸-۱۹۶

- پیام آسمانی، ص ۱۲۲-۱۲۳

- اخلاق بهائی، ص ۹۶-۱۰

٢٠ - قد قسمنا المواريث على عدد الزاء منها قدر لذریاتكم من كتاب الطاء على عدد المقت وللزواج من كتاب الحاء على عدد التاء و الفاء و للباء من كتاب الزاء على عدد التاء والكاف وللامهات من كتاب الواو على عدد الرفيع وللإخوان من كتاب الهاء عدد الشين و للأخوات من كتاب الدال عدد الراء والميم و للمعلمین من كتاب الجيم عدد القاف و الفاء كذلك حکم مبشری الذي يذكرني في الليالي والاسحاق. انا لما سمعنا ضجيج الذریات في الاصلاط زدنا ضعف ما لهم و نقصنا عن الاخری انه لهو المقدر على ما يشاء يفعل بسلطانه كيف اراد.

قانون تقسیم ارث در شرایع قبل مخصوصاً در اسلام بسیار مشکل و پیچیده است و فکر و دقت بسیار می خواهد تا انسان بتواند حکم اسلام را درباره تقسیم ارث بفهمد. اما در این ظهور مبارک این امر بسیار آسان است. حکمی را که در کتاب اقدس بیان فرموده اند، عین همان حکمی است که حضرت اعلی در کتاب بیان ذکر فرموده اند. یعنی عبارتهایی که در اینجا ذکر شده تقریباً همان آیات و کلماتی است که از قلم مبارک حضرت اعلی در کتاب بیان عربی نازل شده است. شرح و بیان تقسیم ارث بطور خلاصه این است که می فرمایند، هر

نفسی که وفات یافت و از دنیا رفت، هفت طبقه می توانند از او ارث ببرند. در صورتیکه تمام این هفت طبقه موجود باشند، هر کدام حق معین خود را که در کتاب الهی تعیین شده است، می برد و آن طبقاتی که نیستند، البته حکم مستقلی برای آن تعیین شده است که حقوق آنها به کجا باید راجع بشود و بین چه طبقات دیگری قسمت بشود. حضرت اعلیٰ طبقات وراث را هفت طبقه قرار دادند، یعنی «علی عدد الزاء»، عدد (۷) هفت در حساب جمل است. این هفت طبقه عبارت است از ذریّات، یعنی فرزندان اعم از دختر یا پسر، طبقه دیگر عبارت از زن یا شوهر است، یعنی اگر شوهر مرد، زن از او ارث می برد و یا اگر زن به ملکوت ابھی رفت، شوهرش از او ارث می برد. بعدها می رسد به طبقه پدر و بعد مادر و سپس برادر و در رتبه، ششم خواهر و در رتبه، هفتم معلم. بهره، این طبقات را از سه تا نه اگر حساب کنید، جمعاً ۴۲ می شود. ملاحظه بفرمایید، با سه شروع می شود: سه و چهار هفت، هفت و پنج دوازده، دوازده و شش هجده، همینطور حساب می کند تا آخر می رسد بعد ۴۲. یعنی باید ترکه، شخص متوفی به ۴۲ قسم منقسم بشود. از این ۴۲ قسم، نه قسمت مال ذریّه است، هشت قسمت مال زوجه یا زوج، هفت قسمت مال پدر، شش قسمت مال مادر، پنج قسمت مال برادر، چهار قسمت مال خواهر، تا می رسد به سه قسمت که مال معلم است. حال بینیم واحد مقیاس چیست. واحد مقیاس را هیکل مبارک عددی قرار داده اند که بر جمیع این سلسله اعدادی که ما لازم داریم، قابل قسمت باشد و باقیمانده نداشته باشد که اسباب زحمت بشود. ما عدد ۴۲ را که جمع بهره های طبقات هفت گانه هست، در دست داریم. حالا باید عددی را پیدا کنیم که آن عدد قابل قسمت بر سلسله، اعداد از سه تا نه باشد، آنوقت آنرا قسمت کنیم به ۴۲، خارج قسمت هر چه شد، واحد مقیاس ماست. عددی را که در این خصوص پیدا کرده اند و حضرت اعلیٰ مقرر فرموده اند، عدد ۲۵۲۰ است. این عدد هم بر نه قابل قسمت است هم بر هشت و هم بر هفت و شش و پنج و چهار و سه که ما در تقسیم ارث به طبقات

هفتگانه لازم داریم. شما اگر ۲۵۲۰ را به نه قسمت کنید، باقیمانده ندارد به هشت و هفت و هر عدد دیگری که لازم داریم اگر قسمت کنیم، کسر نخواهد داشت، یعنی باقیمانده اش صفر است. حال عدد ۲۵۲۰ را قسمت می کنیم به ۴۲. در اینجا خارج قسمت ما عدد ۶۰ است و ۶۰ واحد مقیاس است، به این معنی که اگر کسی مرد، ترکه، او را فرض کنید ۲۵۲۰ تومان است و می خواهید در بین هفت طبقه قسمت کنید. بنابراین نه تا شصت تا از ۲۵۲۰ را برمی داریم می دهیم به ذریات. هشت تا شصت تا را برمی داریم می دهیم به طبقه، دیگر. همینطور هر طبقه ای عدد خود را به آن می دهیم تا می رسد به معلم که سه شصت تا لازم دارد. می فرمایند، به فرزندان نه بدھید، یعنی نه تا شصت تا، نه را در شصت ضرب می کنیم می شود ۵۴۰. بنابراین مثلاً پانصد و چهل تومان از این ۲۵۲۰ تومان را برمی داریم و در قسمت ذریات می گذاریم. بعد نوبت هشت می رسد، هشت شصت تا می شود ۴۸۰. بنابراین چهارصد و هشتاد تومان برمی داریم مثلاً می شود مال زوج یا زوجه، هفت تا شصت تا یعنی ۴۲۰ تومان برمی داریم می دهیم به طبقه، دیگر. شش شصت تا یعنی سیصد و شصت تومان، پنج شصت تا یعنی سیصد تومان، چهار شصت تا یعنی ۴۰۰ تومان و بالآخره سه شصت تا یعنی ۱۸۰ تومان که می دهیم به معلم. ببینید چقدر آسان است. از طرفی دیگر هم می شود حساب کنیم. یا مثلاً فرض کنید یکی مرده و ۴۲ تومان دارد، از این ۴۲ تومان نه تومان را می دهیم به ذریه، هشت تومان را به زن یا شوهر، هفت تومان به پدر، شش تومان به مادر، همینطور سه تومان هم می دهیم به معلم. جمع کل می شود ۴۲ تومان. جمالقدم در اینجا بیان مبارک حضرت اعلی را نقل فرموده اند، که «قد قسمنا المواريث علی عدد الزاء»، همانا ترکه ای که از شخص متوفی بجا می ماند، باید بین هفت طبقه یعنی علی عدد الزاء تقسیم بشود. حرف (ز) در حساب جمل هفت است، «منها قدر لذریاتکم من کتاب الطا، علی عدد المقت»، از این هفت طبقه یکی از آنها ذریات است که می فرمایند، معین شده است برای این

ذریّات «من کتاب الطاء»، از کتاب «ط» (در اینجا حرف «ط»، ملفوظ را حساب نکنید، چون اگر «ط»، ملفوظ را حساب کنیم خود (ط) می‌شود نه، الفش، می‌شود ده، همزه آن می‌شود یازده و البته مقصود عدد یازده نیست). یعنی از طانی که کتبی می‌نویسید که عددهش می‌شود نه، یا «من کتاب الجیم»، یعنی جیم کتبی که می‌نویسید و عددهش می‌شود سه (نه جیم لفظی، چون اگر جیم لفظی را حساب کنید «جیم» سه تا، «ی» ده تا، «میم» ۴۰ تا، جمعاً می‌شود ۵۳).

پس از ۲۵۲۰ تومان، نه شصت تا که می‌شود برابر عدد مقت، یعنی ۵۴۰، بدھید به ذریّات اعم از دختر و پسر. «و للازواج من کتاب الحاء، علی عدد التاء والفاء»، برای ازواج، یعنی اگر متوفی زن بود شوهرش و اگر متوفی مرد بود زنش، از کتاب (ح) بدھید. یعنی (ح) کتبی را که عددهش هشت است حساب می‌کنید، آنوقت هشت شش تا می‌شود ۴۸ تا و جمیعش می‌شود «الباء والفاء»، (باء ۴۰۰ و فاء ۸۰) است، جمیعش می‌شود ۴۸۰، یعنی ۴۸۰ تومان از ماترک را بدھید به زن یا به شوهر.

«وللابآ من کتاب الزاء، علی عدد التاء و الكاف»، برای پدر شخص متوفی تعیین شده است از کتاب (زا)، که هفت باشد، عدد حاصل ضرب ۶ در هفت که می‌شود ۴۲۰ یا «الباء و الكاف»، یعنی ۴۲۰.

بعد نوبت مادر می‌رسد و «لللامهات من کتاب الواو علی عدد الرفیع»، قسمت مادر از (واوا) کتبی که عددهش شش است به اندازه، عدد «رفیع» که می‌شود ۳۶۰. «وللاخوان من کتاب الها، عدد الشیئن»، برای برادران تعیین شده است در میراث عدد (ه) کتبی که می‌شود پنج شصت تا، یعنی عدد شیئن که ۳۰ باشد. «وللاخوات من کتاب الدال عدد الراء، والمیم»، بخواهرها از کتاب دال کتبی عدد ۲۴۰ می‌رسد که می‌شود چهار شصت تا ۲۴۰ تا، یعنی ۲۴۰ قسمت. حرف (را) ۲۰۰ است (میم) هم ۴ است جمعاً می‌شود ۲۴۰. و «للملئین من کتاب الجیم عدد القاف والفاء»، برای معلم تعیین شده است از

کتاب جیم یعنی سه شصت تا که می شود ۱۸۰. «قاف» ۱۰۰ است فا هم برابر ۸۰ جمیعاً می شود ۱۸۰.

«کذلک حکم مبشری الّذی یذکرنی فی اللیالی و الایام»، این حکمی که ذکر شد و این نحوه، تقسیم ارث مطابق آن چیزی است، که مبشر من یعنی حضرت اعلی در کتاب بیان، بیان فرموده اند و این مبشر همان کسی است که در هر شب و در هر صبح بیاد من است و مرا فراموش نمی کند و همیشه به ذکر و ثنای من مشغول است.

ملاحظه فرمودید که قسمت ذریه «من کتاب الطاء» نه شصت تاشد، یعنی جمال مبارک می فرمایند، این حکم بیان در جای خود درست است، یعنی حقوق ذریه نه تا است، حقوق سایرین هم هشت و هفت و شش الى آخر. ولی می فرمایند، فرزندان مردم که هنوز در پشت پدرها و در شکم مادرها بودند، حضور جمال قدم شکایت کردند و گفتهند، یا جمال مبارک، قسمت ما از سهم ارث کم است و نه شصت تا برای ما کافی نیست.

جمال مبارک می فرمایند، وقتی دیدیم که فرزندانی که در آینده به دنیا خواهند آمد ضجه و شکایت کردند، ما هم آمدیم و حقوق آنها را دو برابر کردیم. یعنی از شش طبقه، دیگر درخواست شد یا به آنها امر شد که شما بیائید هر کدام از حق خود یک شصت و نیم گذشت کنید و روی هم بگذارید و بدھید به ذریات. مثلًا ازواج حقوقشان هشت شصت تا بود. آباء هفت شصت تا بود، امهات شش شصت تا بود، و الى آخر. از هر کدام از اینها $1/5$ قسمت کم شد. هشت که یک نیم از آن برداریم، می شود $6/5$. به این ترتیب بقیه طبقات می شود $5/5 - 4/5 - 3/5 - 2/5$ و $1/5$ یعنی معلم که سه تا بود می شود $1/5$.

باری می فرمایند: «اَنَا لَمَّا سمعنا ضجيج الذرّيات فی الاصلاب زدنا ضعف مالهم و نقصنا عن الاخرى انه لهو المقتدر على ما يشاء يفعل بسلطانه كيف اراد»، ما چونکه شنیدیم صدای ضجه، ذریات را در پشت پدرها، دو برابر

کردیم آنچه را که مال آنها بود و این قسمت اخیر را که به آنها افزودیم، از سایر طبقات شش گانه کسر کردیم، خداوند مقتدر است بر هر چیزی که بخواهد و به سلطنت و پادشاهی خود آنچه را که می خواهد انجام می دهد.

پس در حقیقت حکم ارث در کتاب اقدس برای فرزندان همان نه سهم است اما سهم اضافی را جمال مبارک فضلاً به آنها عطا فرموده اند والا حکم قطعی و اساسی همان نه سهمی است که حضرت اعلیٰ تعیین فرموده اند و این حکم تغییر نمی پذیرد زیرا شروع با عدد نه شده و عدد نه دلیل بر اسم الهی است که کلمه «بها» باشد.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۱۴-۱۳۴
- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱۲-۲۲۵
- اقداح الفلاح، ج ۲، ص ۱۷-۲۴

٢١ - من مات ولم يكن له ذريّة ترجع حقوقهم الى بيت العدل
ليصرفوها امناء الرّحمن في الایتام والارامل وما ينتفع به
جمهور الناس ليشكروا ربّهم العزيز الغفار.

بعد از اینکه تقسیم ارث را بیان فرمودند و طبقات هفت گانه وراث را ذکر نموده سهم هر یکی را بیان فرمودند، حالا به بعضی از اقسام فروع پرداخته اند و می فرمایند، اگر کسی بمیرد و فرزند نداشته باشد، حقوق ذریّه به بيت العدل می رسد. یعنی آن مقداری که سهم الارث فرزندان بود، آنها را از مال میت استخراج می کنند و به بيت العدل اعظم می دهند.

این وجهه را برگزیدگان خدا برای ایتام، یعنی اطفال بی پدر و مادر و آنهاستی که پرستاری ندارند و نیز برای ارامنه خرج می کنند. کلمه «ارامل» جمع «ارمل» است و «ارمله». «ارمل» به مردی می گویند که بی زن باشد و «ارمله» به زنی می گویند که بیوه یعنی بی شوهر باشد.

«و ما ينتفع به جمهور الناس»، یک قسمت از این وجهات را هم بيت العدل اعظم خرج می کند درباره اموری که نفعش به همه مردم عاید است، مثل تأسیس مدرسه، مریض خانه، دارالعجزه و از این قبیل. خدا این احکام را معین کرده تا خلق به

شکرانه، پروردگارشان که عزیز و غفار است بپردازند.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۲۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۲۱-۲۲۵

٢٢ - والذى له ذرية و لم يكن ما دونها عمّا حدد في الكتاب
يرجع الثنان مما تركه إلى الذرية و الثالث إلى بيت العدل كذلك
حكم الغنى المتعال بالعظمة والاجلال.

کسی که بپرید و دارای فرزند باشد و سایر طبقاتی را که در کتاب اقدس ذکر آنها شده است، یعنی شش طبقه، دیگر را نداشته باشد، بر می گردد دو ثلث از ما ترک آن شخص متوفی به ذریه و ثلث دیگر بر می گردد به بیت العدل. اولاً حقوق ذریه را از ترکه، این شخص جدا می کنند و به او می دهند، یعنی هجده شصت تا را و بقیه را که باید بین طبقات شش گانه تقسیم بشود، چون آن طبقات نیستند، سهمیه، آن طبقات را به سه قسم می کنند، دو قسم را می دهند به ذریه و یک قسم را می دهند به بیت العدل اعظم الهی. اینطور حکم کرده است خداوندی که بی نیاز و بلند مرتبه است با کمال عظمت و بزرگواری.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:
- گنجینه، ص ۱۲۳-۱۲۴

٢٣ - والذى لم يكن له من يرثه و كان له ذو القربي من ابناء الاخ والاخت و بناتها فلهم الثلان والا للاعمام والاخوال و العمات والحالات و من بعدهم و بعد هن لأبنائهم و ابنتهم و بناتهم و الثالث يرجع الى مقر العدل امراً في الكتاب من لدى الله مالك الرقاب.

اگر کسی به ملکوت ابھی صعود کند و از هفت طبقه که به آنها ارث می رسد، کسی را نداشته باشد ولی اقوام و بستگان دیگری نظیر عمه و خاله داشته باشد، حکم این شخص چیست؟ می فرمایند: «والذى لم يكن له من يرثه»، کسی که بیرد و هیچیک از طبقات سبعه را که از او ارث می برند، نداشته باشد، «و كان له ذوى القربي»، اما اقوامی داشته باشد از قبیل «ابنا، الاخ»، پسران برادران، «والاخت»، خواهرزاده و «بناتها»، دخترهای اینها، یعنی ابنا، اخ و ابنا، اخت، پسر برادر و پسر خواهر، یا دختر برادر و دختر خواهر، «فلهم الثلان»، دو ثلث به اینها بر می گردد، یعنی دو ثلث از تمام ترکه را می دهند به این پسر برادر یا پسر خواهر و در درجه، ثانی دختر برادر یا دختر خواهر و اگر پسر برادر و پسر خواهر و دختر برادر و دختر خواهر نبودند، بدھید مالشان را به «اعمام»، عموها، «اخوال» دانیها، «عمات»، عمه ها،

«حالات»، حاله‌ها. اگر اینها هم نبودند، «و من بعد هم و بعد هنّ»، اگر عمو و دانی و عمه و خاله هم نبود، آن وقت چکار باید بکنند، «لابنانهم و ابناههنّ»، در درجه، اوّل باید بدھند به «ابنانهم»، یعنی به پسر عمو و به پسر دانی و «ابنانههنّ»، پسر عمه و پسر خاله و بعد از اینها «بناتهم و بناتهنّ»، یعنی دختر عمو و دختر دانی و دختر عمه و دختر خاله. دو ثلث را می‌دهند به اینها «والثلث يرجع الى مقر العدل»، یک قسمت دیگر که باقی می‌ماند، می‌دهند به بیت العدل اعظم. «امراً فی الكتاب من لدی الله مالک الرقاب»، امری است که خداوند در کتاب اقدس مقرر فرموده است از طرف خداوندی که صاحب جمیع مردم است.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۲۴-۱۲۵ -

٢٤ - من مات و لم يكن له احد من الّذين نزلت اسمائهم من القلم الاعلى ترجع الاموال كلها الى المقر المذكور لتصرف فيما امر الله به انه لهوالمقدار الامار.

حال اگر کسی به ملکوت ابھی صعود کند و هیچیک از این طبقات و بستگان را که ذکر کردیم نداشته باشد، در این مورد «ترجع الاموال كلها الى المقر المذکور»، تمام ثروتش يك قلم می رسد به مقر مذکور، یعنی به بيت العدل اعظم الھی، «لتصرف»، تا خرج شود «فی ما امرالله به»، در اموری که خداوند به انجام آن امور، بيت العدل را امر کرده است. خداوند مقتدر و امرکننده است.

ساایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۲۵

٤٥ - و جعلنا الدّار المسكونة واللبسة المخصوصة للذريّة من الذّكرا ن دون الاناث والوراث انه لهو المعطى الفياض.

کسی که بپرید دارانی او بین طبقات و راوش به شرحی که گفتیم قسمت می شود. ولی دو چیز هست که باید از اصل ترکه جدا شود و بین تمام هفت طبقه قسمت غنی شود، یکی دار مسکونی یعنی خانه ای که متوفی در آن سکونت داشته و دیگری لباسهایی که می پوشیده است. می فرمایند، اینها را بدھید به پسر بزرگتر. معنی این آیه است که می فرمایند، دار مسکونه و لباسهای مخصوص متوفی می رسد به ذریّه ذکور، «دون الاناث»، نه به دخترها و سایر وراث. حضرت عبدالبّهاء در لوحی این مسأله را تبیین فرموده اند: «للذریّة من الذّكرا ن، مقصود پسر بزرگتر است، ولد بکر است نه همه پسرها. باری خانه مسکونی و لباسهای مخصوص متوفی باید اختصاصاً به پسر بزرگتر داده بشود که ولد بکر است، سایر وراث حق ندارند. حالا خواهید گفت که چرا. فرموده اند، «للذریّة من الذّكرا ن، زیرا «ذکران» جمع ذکور است. حضرت عبدالبّهاء می فرمایند، معنی این آیه که به صیغه، جمع فرموده اند اینست که اولاً دار مسکون و البسه مخصوص را می دهند به پسر بزرگتر، پسر بزرگتر تا زنده هست آن خانه را نگه می دارد و لباسها را می پوشد. بعد از مردن پسر بزرگتر این دار مسکونه و البسه، مخصوصه که مال پدر بوده است، می رسد به برادر دیگر که نسبت به متوفی اول حال حکم فرزند ارشد را دارد. برادر دومی هم

اگر بپردازد، می‌باید سه بسومی و لهذا می‌فرمایند که در اینجا جمال مبارک فرموده‌اند: «للذریة من الذکران». پس دار مسکونه و البسه، مخصوصه مال پسر بزرگتر است و این برای این است که جانشین پدر بشود و یاد آن پدر را که مدتی در این دنیا بوده و حالا به ملکوت ابهی رفته، در اذهان اهل خانه و خویشاوندان نگاه بدارد و بستگان متوفی در این خانه جمع بشوند و بیاد او باشند و درباره او طلب آمرزش کنند. این خانه نباید بین طبقات دیگر قسمت بشود زیرا اگر قسمت شد از اهمیت می‌افتد و دیگر نمی‌توان بیاد آن مرحوم اولی در آن جا جمع شد و درباره اش استغفار کرد. ولی وقتی این خانه اختصاصاً در دست پسر بزرگتر بود، هر سال اینکار را می‌کند و بیاد او خبرات و میراثی می‌دهد. تا این پسر بزرگتر زنده است، مال اوست وقتی که مرد به سایر ذریه اش نمی‌رسد، بلکه می‌رسد به برادر دومی که حالا حکم فرزند ارشد متوفی اول را دارد. باری می‌فرمایند، قراردادیم خانه، مسکونی و لباسهای مخصوص متوفی را مخصوص ذریه، ذکور، نه ذریه، اناث و سایر وراث. ولی اگر متوفی پسر نداشت، آنوقت باید بین تمام طبقات سبعه قسمت بشود.

این موهبتی است که جمال قدم به پسر بزرگتر یعنی ولد بکر داشته است و در لوح مبارک می‌فرمایند که در جمیع شرایع ولد بکر همیشه مورد نظر و اهمیت بوده و انبیاء قبل همیشه میراث نبوت‌شان به پسر بزرگترشان می‌رسید. خداوند بخشنده است و دارای فیضی است که به بندگان خود عطا کند.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۲۵-۱۳۱

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱۵-۲۲۱

۲۶ - اَنَّ الَّذِي ماتَ فِي اِيَّامٍ وَالْدَهْ وَلَهُ ذَرِيَّةٌ اولئك يرثون
ما لا بِهِمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ اقْسَمُوا بَيْنَهُمْ بِالْعَدْلِ الْخَالِصِ كَذَلِكَ
مَا جَبَ حَرَ الْكَلَامُ وَقَذَفَ لِئَلَى الْاَحْکَامِ مِنْ لِدْنِ مَالِكِ الْاَنَامِ.

فرض کنیم پدری است و پسری دارد و پسرش هم فرزندانی دارد، یعنی جد است و پدر است و اولاد. پدر زنده است، فرزندان هم زنده هستند. حال پسر صعود می کند. این پسر اگر زنده بود و پدرسش می میرد، البته سهمی از مال پدرسش را می برد. حالا که خودش مرده و پدرسش زنده است، آن سهمی که بعد از مرگ پدرسش به این پسر متوفی می رسید، باید مستقلآ بررسد به نوی های این پدر بزرگ، یعنی به بچه های پسرش که مرده و بین سایر طبقات تقسیم نمی شود.
باری کسی که بمیرد در ایام پدرسش و برای این کسی که مرده ذریه باشد، این فرزندان به ارث می برند حقی که مال پدرشان است و در کتاب الهی ذکر شده. این سهم را قسمت کنید بین آنها بعدل خالص، ببینید چند تا نوی است، آن سهمی که می رسید به پسر متوفی همان سهم را قسمت کنید بین فرزندان پسر متوفی. اینطور به موج آمد درباری کلام الهی و بیرون ریخت مرواریدهای احکام را به اذن خداوندی که مالک مردم و صاحب نفوس است.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۳۱

۲۷ - والذى ترك ذرية ضعافاً سلّموا ما لهم الى امين ليتجر
لهم الى ان يبلغوا رشدهم او الى محل الشراكة ثم عينوا
للامين حقاً مما حصل من التجارة والاقتراف.

یک مردی می میرد و ذریه دارد ولی ذریه اش کوچکند و هنوز به مرحله رشد و بلوغ نرسیده اند. سهمی که از پدرشان به اینها می رسد، غی شود به آنان داد برای اینکه هنوز کوچکند.

در این حالت می فرمایند، کسی که فرزندان صغیر از خود به جا گذارد حق آنها را که از پدرشان می رسد به شخص امینی بسپارید، تا تجارت کند برای آنها تا زمانی که «بلغوا رشدهم»، این ذریه صغیر به سن بلوغ برسند. یا به شرکتی بسپارید که آنها برایشان معامله کنند و سپس معین کنید برای شخص امین حقی، یعنی مزدی هم به آن شخص امینی که برای اینها در دوره ای که صغیرند تجارت می کند، قرار دهید. این حق را از کجا بدھید، «ما حصل من التجارة والاقتراف»، از منافع آن پول بدھید. مثلاً از حقوق این ذریه صغیر که ده هزار تومان است، این ده هزار تومان را می دهید به شخص تاجری یا به شرکتی که برای اینها کار می کند، آنوقت از منافع این ده هزار تومان مزدی هم باید به آن شخص امین که برای آنها تجارت می کرد یا برای آن شرکتی که برای آنها معامله می کرد

پردازید، نه از اصل پول بلکه از منافعش که از تجارت یا کسب حاصل می شود.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۲۱-۱۲۲

- اسرار الاثار، ج ۴، ص ۱۹۷

٢٨ - كل ذلك بعد اداء حق الله والديون لوتكون عليه وتجهيز الاسباب للكفن والدفن وحمل الميت بالعزّة والاعتزاز كذلك حكم مالك المبدء والمأب.

شخصی که می میرد ، باید از ماترک او قبل از اینکه بین طبقات مختلفه وراث قسمت بشود ، اوّل خرج کفن و دفنش را بدھید و سپس ببینید آیا حقوق الله مقروض هست یا نه . اگر مقروض هست ، حقوق الله را هم بدھید و بعد ببینید آیا به کسی مقروض هست یا نه . اگر مردم طلبکار هستند ، طلب آنها را هم بدھید ، آنوقت ببینید اگر چیزی باقی ماند ، بین طبقات وراث قسمت کنید .

می فرمایند : «كل ذلك» ، همه ، اینها که گفتیم ، «بعد اداه حق الله» ، اوّلاً حقوق الله را باید بدھید «والديون لوتكون عليه» ، قرضهايش را باید بدھید ، اگر قرض داشته باشد و «تجهيز الاسباب للكفن والدفن» ، وسائل کفن و دفن را فراهم کنید و مخارج حمل میت را با کمال عزّت و بزرگواری بپردازید . بقیه هر چه ماند می دهید به بندگان خدا . در سنوال و جواب می فرمایند ، اگرچه حقوق الله مقدم بر سایر امور است ولكن حق رأفتا و فضلاً مقرر می فرماید که مقدم بر حقوق الله وسائل کفن و دفن میت را فراهم کنید و بعد مقدم بر حقوق الله باز قرض مردم را اگر هست ، بدھید .

پس از اینها اگر چیزی ماند و حقوق الله مقروض بود، حقوق الله را بدھید. اگر چیزی هم برای خدا ماند که نمانده.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۳۲-۱۳۴

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۹۹-۲۰۵

٢٩ - قل هذا لهو العلم المكنون الذي لن يتغير لأنّه بدء بالطاء
المدلة على الاسم المخزون الظاهر المفتعل المنبع. و ما خصّناه
للذريّات هذا من فضل الله عليهم ليشكروا ربّهم الرحمن
الرحيم. تلك حدود الله لا تعتدوها باهواه انفسكم اتبعوا ما
امرتم به من مطلع البيان. والمخلصون يرون حدود الله ماء
الحيوان لاهل الاديان و مصباح الحكمة والفلاح لمن في
الارضين والسموات.

عرض کردیم که حضرت اعلى قسمت ذریّات را نه شصت قرار دادند و جمال
مبارک این نه شصت را به هجده شصت تا افزایش دادند و عرض کردیم که جمال
مبارک می فرمایند، ما حق ذریّه را که در بیان نه شصت تا نازل شده تغییر
ندادیم، یعنی حکم حضرت اعلى سرجای خود هست و «لن يتغير» است یعنی
هرگز تغییر نمی کند. زیرا قسمت اول به نه شروع شده و نه عددش مطابق با عدد
طا، است که طا، هم نه است و طا، مدلّه دلالت می کند بر اسم اعظم که کلمه،
بها، باشد.

لهذا چون عدد نه با اسم اعظم مطابق است، این حکم هیچوقت تغییر نمی کند
و قسمت ذریّه همان نه شصت تاست. اما آن نه تای ثانی را که اضافه کردیم، آن
یک اضافه، فضلى است نه اینکه اصل حقوق باشد زیرا اصل حقوق هجده شصت

تا نیست بلکه همان نه شصت تاست.

می فرمایند: «قل هذا لهو العلم المكتون الذى لن يتغير»، بگو این تقسیم ارث که در بیان حضرت اعلی شده و حقوق ذریه را نه قرار دادند، علم مکنونی است که هرگز تغییر نمی کند، «لأنه بد بالطاء»، زیرا ابتداء این تقسیم ارث نه است و نه دلالت می کند بر اسم مخزون ظاهر متعین منبع که کلمه بهاء باشد. آنچه را که اختصاص دادیم به ذریات، یعنی آن نه تای ثانی را که به آنها دادیم که مجموعاً شد هجده تا، «هذا من فضل الله عليهم»، این بخشش و فضلی به آنهاست، نه آن است که قسمت اصلی آنها تغییر کرده باشد. قسمت اصلی همان نه شصت تا است و این بخشش بصرف فضل به آنها عنایت شده است تا شکر کنند پروردگار مهربان بزرگوار خود را.

حالا که این بیانات را فرمودند سفارش می کنند و می فرمایند: «تلك حدود الله لا تعتدوها باهوا انفسكم»، ای مردم، احکام الهی این است که ذکر شد تجاوز نکنید از این احکام به هوای نفس خود. «اتبعوا ما امرتم به من مطلع البيان»، همیشه در صدد باشید که پیروی کنید آنچه را که از طرف مطلع بیان و مظہر امر الهی به شما امر شده است. «والملخلصون برون حدود الله ما فيهم»، نفوسى که دارای ایمان خالص و اطمینان کامل هستند، احکام الهی را به منزله، آب زندگانی می دانند برای پیروان ادیان و به منزله، چراغ حکمت و رستگاری می دانند برای جمیع نفوسي که در زمین ها و آسمانها هستند. بنابراین چون حدود الهی و احکام الهی آب زندگانی و چراغ حکمت و فلاح است، لهذا مخلصین همیشه احکام الهی را عمل می کنند و هیچ وقت سلیقه، خود را در مقابل احکام الهی ابراز نمی دارند.

٣٠ - قد كتب الله على كلّ مدينة ان يجعلوا فيها بيت العدل و يجتمع فيه النّفوس على عدد البهاء و ان ازداد لابأس و يرون كأنّهم يدخلون محضر الله العليّ الاعلى و يرون من لايرى و ينبغي لهم ان يكونوا امناء الرّحمن بين الامكان و وكلاء الله لمن على الارض كلّها و يشاوروا في مصالح العباد لوجه الله كما يشاورون في امورهم و يختاروا ما هو المختار كذلك حكم ربكم العزيز الغفار. ايّاكم ان تدعوا ما هو المنصوص في اللوح اتّقوا الله يا اولى الانظار.

مقصود از بیت العدلی که در اینجا می فرمایند در هر مدینه ای تأسیس شود، بیوت عدل خصوصی است، نه بیت العدل اعظم الهی. بیت العدل اعظم الهی در رأس تشکیلات است و به انتخاب جمیع اهل عالم است. ولی این بیوت عدل خصوصی حکم محفل ملی و محافل روحانی حالا را دارد. یک بیت العدل اعظم الهی داریم که مهیمن است بر عالم و باید حکمش در شرق و غرب و جنوب و شمال جهان جاری و ساری باشد. در مرکزهای هر مملکت و اقلیمی یک بیت العدل مرکزی داریم مثل محفل ملی حالا. مثلاً این محفل ملی ایران که الان می گوئیم محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران، اسمش عوض خواهد شد

و به بیت العدل خصوصی ایران مسمی خواهد گردید. در شهرها هم مثلً اصفهان، کرمانشاه و سنندج و فلان و بهمان که حال محافل محلی هستند بیوت عدلی تشکیل خواهد شد که بیوت عدل محلی خواهند بود. «قد كتب الله على كلّ مدينة ان يجعلوا فيها بيت العدل»، خداوند واجب کرده است که در هر شهری يك بیت العدل قرار بدهند که از احباباً انتخاب بشود. «و يجتمع فيه النّفوس على عددالبها»، حدّ اقل اعضای بیت العدل باید به عدد بھا، باشد يعني نه نفر. «وان ازداد لابأس»، اگر هم زیادتر شد اهمیتی ندارد. ولی در کجا و در چه بیت العدلی در آینده باید عده زیاد بشود و چه تعداد باید زیاد بشود، اینها تشخیصش با بیت العدل اعظم الهی است که بعداً ابلاغ می فرمایند.

وقتی که این اشخاص جمع شدند چکار باید بکنند، «وiron کانهم يدخلون محضر الله العليّ الاعلى»، اینها وقتی در محلی که می خواهند بیت العدل تشکیل بشود و دور هم جمع بشوند و سور بکنند، از در که وارد آن محل می شوند، باید اینطور فرض کنند که الان جمال قدم در این محفل حاضرند و به حضور او مشرف می شوند. «و iron من لايری»، می بینند ذات مقدس او را که دیده نمی شود. يعني خود را باید در حضور حق فرض کنند و بعد لازم است بر آنها که برگزیدگان خدا و امین های خدا باشند در بین خلق. يعني نسبت به امور افرادی که درباره، آنها حکمی صادر می کنند یا تعیین وظیفه ای می کنند، باید در نهایت بی طرفی و از روی کمال لطف و مرحمت و عنایت باشد نه روی غرض و مرض و سایر شئون. و آنها باید خود را وکلا، و غایبندگان خدا بدانند در مقابل مردم زمین و مشورت کنند درباره اموری که نافع به حال بندگان خداست برای خاطر خدا، يعني نیتشان در مشاورت خالص باشد. اعضای بیت العدل باید برای هر يك از افراد احباباً، که مشکلی پیش می آید، همانطور جانفشنانی و جدیت کنند مثل اینکه برای کار خود جدیت می کنند، همان طور که درباره امور خود مشورت می کنند، باید درباره امور مردم هم مشورت کنند. «ويختاروا ما هو المختار»، و آنچه پسندیده است در عاقبت اختیار بکنند.

اینطور حکم کرده است پروردگار عزیز غفار. «ایاکم ان تدعوا ما هوالمنصوص»، مبادا ای اهل بھاء رها کنید و کنار بگذارید آنچه را که در الواح الهی به نص صریح ذکر شده است. پترسید از خدا ای صاحبان فکر و عقل.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۱۳-۲۲۹

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰۹-۴۱۳ و ج ۴، ص ۲۶۱-۲۷۴ و ۳۵۴-۳۷۱ و ۳۹۷-۴۱۱ و ۴۱۱-۴۱۶

- منتخبات توقيعات، ص ۴۶-۱۲۶

۲۱ - يَا مَلَأُ الْاٰنْشَاءِ عَمَّرُوا بِيَوْتًا بِاٰكِملِ مَا يُمْكِنُ فِي
الامكان باسم مالك الاديان في البلدان و زينوها بما ينبغي لها
لا بالصور والامثال. ثُمَّ اذكروا فيها ربكم الرَّحْمَنَ بالرُّوحِ
والرِّيحَانَ الا بذكره تستثير الصَّدُورَ و تقرَّ الابصارَ.

این حکم راجع به ساختن مشرق الاذکار است در هر محلی. ای مردم روی
زمین، «عمرُوا بِيَوْتًا»، بسازید محله‌هایی، «بِاٰكِملِ مَا يُمْكِنُ فِي الامكان»، به
بهترین وجهی که ممکن است به نام خداوندی که صاحب ادیان است در شهرها و
زینت بدھید آنها را به آنچه که سزاوار آنها است. مثلاً با نگارش آیات الهی،
سخنان حق و از این چیزها، نه به تصاویر و مجسمه ها.

در کلیساهای مسیحی که می روید، می بینید مجسمه های عیسی و پطرس
و پولس را ردیف کرده اند و همچنین در مساجد سایر ملل که می روید،
می بینید که خالی از مجسمه و نقش و نگار نیست.

در مشرق الاذکار نقش و نگار و مجسمه و صور نقاشی شده
جایز نیست. وقتی که این بیوت را ساختید، و به آنجا رفتید،
«اذكروا فيها ربكم الرَّحْمَنَ»، در این محل جمع شوید و ذکر
کنید خداوند بخششده، مهریان را «بالرُّوحِ والرِّيحَانَ»، به کمال
خلوص و اخلاص. زیرا به ذکر الهی روشن می شود دلها و

نورانی می شود چشمها.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۳۰-۲۴۰

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۴۷-۱۵۳

- منتخبات توقیعات، ص ۲۹۲-۳۰۳

- پیام آسمانی، ص ۱۴۵-۱۴۶

۲۲ - قد حکم الله ملن استطاع منکم حجَّ الْبَیْت دون النَّسَاء
عفًا اللَّه عنهنَّ رحمة من عنده انه لھو المعطى الوھاب.

خدا حکم کرده است که اشخاصی که می توانند و استطاعت مالی دارند به حجَّ بیت شیراز یا بغداد بروند، «دون النَّسَاء». این حکم فقط بر مردھا واجب است و بر زنها واجب نیست، نه این است که زنان غی توانند بروند، آنها البته میتوانند بروند، اما اگر نرفتند گناهی ندارد. ولی اگر مردی استطاعت داشت و نرفت او البته پیش خدا مستنول است. «عفًا اللَّه عنهنَّ رحمة من عنده»، خدا حکم وجوب حجَّ را بر زنان عفو کرده است به سبب رحمت و مهری که به بندگان خود دارد، خداوند عطا کننده و وھاب است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۶۷-۷۱

- امر و خلق، ج ۴، ص ۹۰-۱۳۷

٣٣ - يا اهل البهاء قد وجب على كلّ واحد منكم الاشتغال
بامر من الامور من الصنائع والاقتراف و امثالها وجعلنا
اشتغالكم بها نفس العبادة لله الحق تفكروا يا قوم في رحمة
الله و الطافه ثم اشكروه في العشى والاشراق. لاتضيئوا
اوقاتكم بالبطالة والكسالة واشتغلوا بما ينتفع به انفسكم
وانفس غيركم كذلك قضى الامر في هذا اللوح الذي لاحت من
افقه شمس الحكمة والتبيان. ابغض الناس عند الله من يقعد و
يطلب تمسكوا بحبل الاسباب متوكلين على الله مسبب
الاسباب.

ای پیروان جمال قدم، واجب شده است بر هر یک از شما که مشغول شوید
بکاری از کارهای دنیوی. یعنی مشغول شوید به صنعت و به کسب و اقتراض و
امثال اینها. ما قرار دادیم اشتغال شما را بکار عین عبادت. یعنی اگر کسی
بکاری مشغول شود و کار خود را از روی خلوص نیست و به کمال محبت بنوع بشر
انجام دهد، این عمل او عند الله عبادت شمرده می شود. فکر کنید ای مردم در
رحمت خدا و لطفها و مرحومت های خدا، سپس شکر کنید خدا را در شامگاهان
و بامدادان. بیهوده به هدر ندهید اوقات و ساعات عمر خود را به بیکاری و

تنبلی. مشغول شوید به آنچه که نفع می برد از آن خود شما و سایر مردم. یعنی به کارهای بپردازید که هم به حال خود شما نافع باشد از حیث درآمد، و هم به حال سایر نفوس، از حیث اینکه از کارهای مفید شما استفاده می کنند. اینطور جاری شده است امر در این لوح مبارکی که آشکار شده است از آسمان آن آفتاب حکم و تبیان. مبغوض ترین مردم نزد خدا کسی است که بیکار بنشیند و از مردم مطالبه، وجودات و سایر شئون برای زندگانی خود بکند. چنگ بزنید ای مردم به رسماً اسباب، یعنی هر کدام از شما باید به کاری مشغول شود و آن کار را به منزله وسیله ای برای جلب رحمت الهی انتخاب کند. ولی در عین حال نباید متوجه بسببِ صرف شد و اسباب ظاهره را علت اصلیه، حیات دانست، بلکه باید سبب را انتخاب کرد، کسب و کار را انتخاب کرد و در عین حال توکل کرد به خداوندی که مسبب اسباب و فراهم آورنده، سبب‌ها و کارهاست. زیرا توجه به نفس سبب شرک است. آن حقیقت مطلقه ای که بنام خداوند آفریدگار جهان رحمت و فضل خود را به بندگان خود عنایت فرموده، همیشه رحمتش شامل نفوس است. بنابراین باید مستقیماً به او توجه داشت نه به اسباب ظاهره. البته اسباب یک وسیله، ظاهری است ولی بکار بردن این اسباب و نافع شدن این اسباب بسته به اراده، حضرت الوهیت است که بنام مسبب الاسباب نامیده می شود.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۷۲-۷۶
- اخلاق بهانی، ص ۶۲-۶۷
- حجۃ بهانی، ص ۱۹۵-۱۹۹

٣٤ - قد حرم عليكم تقبيل الايادى فى الكتاب هذا ما نهيت
عنه من لدن ربكم العزيز الحكام . ليس لاحد ان يستغفر عند
احد توبوا الى الله تلقاء انفسكم انه لهوالغافر المعطى العزيز
التوّاب.

حرام شده است بر شما بوسیدن دستها . پیشوايان دینی و علمای اغلب ادیان مختلفه ای که امروزه در عالم هستند، یکی از شنون آنها این است، که دست خود را در معرض بوسیدن مریدان خود قرار می دهند و منتظرند که مریدهای آنها بیایند و دست آنها را ببوسند. در این امر مبارک می فرمایند، دست بوسی قدغن است و در کتاب الهی حرام شده است. بوسیدن دست نفوس به هر عنوانی که باشد. این نهی از طرف پروردگار عزیز و حکم کننده است.

«ليس لاحد ان يستغفر عند احد»، در شریعت مسیحیان و آئین نصاری این مسأله مورد اجرا و قبول مسیحیان است که می روند نزد کشیشان و پیشوايان مذهبی و گناهانی را که کرده اند، اقرار می کنند و بعد او با گرفتن وجهی گناهان خاطی را می بخشد. این امر در شریعت بهائی منوع است. می فرمایند، جایز نیست برای هیچکس اینکه طلب آمرزش بکند از دیگری. «توبوا الى الله تلقاء انفسکم»، همه، شما شخصاً پیش خود به خدا توجه کنید و از او طلب آمرزش غایبی.

خداوند است که آمرزگار و بخشندۀ و عزیز و توبه پذیر است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۰۹-۳۱۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۲۹-۴۳۰

٣٥ - يَا عَبَادَ الرَّحْمَنِ قَوْمُوا عَلَى خَدْمَةِ الْأَمْرِ عَلَى شَاءَ
لَا تَأْخُذُكُمُ الْأَحْزَانُ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَطْلُعِ الْآيَاتِ. لَمَّا جَاءَ الْوَعْدُ
وَظَهَرَ الْمَوْعِدُ اخْتَلَفَ النَّاسُ وَتَمَسَّكَ كُلُّ حَزْبٍ بِمَا عِنْدَهُ مِنْ
الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ.

ای بندگان خدا، قیام کنید بر خدمت امر الهی بطوری که به هیچ وجه از رفتار معاندین و مخالفین محزون نشوید. بطوری قیام کنید که مسلط نشود بر شما غمها و غصه ها از رفتار اشخاصی که به مظهر امر الهی و به مطلع امر ریانی کافر شده اند. شما به خدمت امر قیام کنید و به تبلیغ امر اقدام کنید، بشارت ظهور الهی را به مردم برسانید، دیگر در صدد نباشید که مردم چه می گویند و چگونه رفتار می کنند. اگر رفتار ناهنجاری داشتند، اگر سب و لعنی کردند، این مسائل سبب حزن و اندوه شما نشود. شما به انجام وظیفه، خود مشغول باشید. «لَمَّا جَاءَ الْوَعْدُ وَظَهَرَ الْمَوْعِدُ اخْتَلَفَ النَّاسُ»، وقتی که وعده الهی بسر رسید و موعد مقدس که مژده، ظهور او در کتاب مقدس داده شده بود، آشکار شد و خود را معرفی کرد، «اخْتَلَفَ النَّاسُ»، مردم که دعوت او را شنیدند، مختلف شدند، یعنی هر کدام عقیده، خاصی پیش گرفتند، «وَتَمَسَّكَ كُلُّ حَزْبٍ»، هر طایفه و حزبی متمسک شدند «بِمَا عِنْدَهُ مِنْ الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ»، به آنچه از ظنون و اوهام نزد آنان بود. بدیهی است، وقتی که ندای الهی در

این ظهور مبارک بلند شد، هر کسی به عنوانی می خواست خود را از مسئولیت
این ندا برهاند و حتی الامکان در صدد بر می آمد که راه چاره ای پیدا کند تا
بتواند به آن وسیله از امر مبارک اعراض کند. پیشوایان دینی هم افراد را به این
کار و ادار میگردند و با اوهام و تقالیدی که برای آنها شرح می دادند، مردم را
از ایمان به مظہر امر محروم می داشتند.

٣٦ - من الناس من يقعد صف النعال طلباً لصدر الجلال قل
من انت يا ايها الغافل الغرّار. و منهم من يدعى الباطن و باطن
الباطن قل يا ايها الكذاب تالله ما عندك انه من القشور
تركناها لكم كما ترك العظام للكلاب. تالله الحق لو يغسل احد
ارجل العالم و يعبد الله على الاذغال و الشواجن والجبال
والقنان والشناخيب و عند كل حجر و شجر و مدر و لا يتضوّع
منه عرف رضائى لن يقبل ابداً هذا ما حكم به مولى الانام. كم
من عبد اعتزل في جزائر الهند و منع عن نفسه ما احله الله له
و حمل الرياضات و المشقات و لم يذكر عند الله منزل الآيات.
لاتجعلوا الاعمال شرك الامال و لا تحرموا انفسكم عن هذا
المآل الذي كان امل المقربين في ازل الازال. قل روح الاعمال
هو رضائي و علق كل شيء بقبولي اقرئوا الالواح لتعرفوا ما
هو المقصود في كتب الله العزيز الوهاب. من فاز بحبى حق له
ان يقعد على سرير العقيان في صدر الامكان والذي منع عنه
لو يقعد على التراب انه يستعيذ منه الى الله مالك الاديان.

مردم چند قسم هستند، بعضی از مردم علما و پیشوایان دینی هستند که وقتی وارد مجلس می شوند در ردیف کفش کن مجلس یعنی دم در می نشینند، به این امید که مریدان و پیروان آنها به آنها اصرار کنند که از پائین مجلس تشریف ببرند به بالای مجلس بنشینند. این صرف برای این است که حب ریاست خود را ارضا کنند. می فرمایند، بعضی اشخاصی هستند که می نشینند در «صف النعال»، در ردیف کفش کن مجلس، «طلباً لصدر الجلال»، برای اینکه مردم آنها را بکشند به بالای مجلس، چون طالب صدر جلال هستند. «قل من انت يا ايه الغافل الغرار»، به اینطور اشخاص بگو ای مظہر امر، تو کیستی ای بی خبر مغور، اگر بی خبر و مغور نبودی چنین اقدامی نمی کردی و در صدد ریاست و جلب نفوس برقنی آمدی.

دسته، دیگر صوفیه و دراویش هستند که مدعی باطن هستند، می فرمایند: «و منهم من يدعى الباطن و باطن الباطن»، یک دسته، دیگر از مردم اشخاصی هستند که مدعی باطن و باطن باطن هستند. آنها می گویند، ما به ظواهر آیات قرآن و به ظواهر شریعت الهی کاری نداریم زیرا شریعت دارای ظاهری است و باطنی. ظاهر مال علماء و فقهاء و باطن مخصوص ماست. مانیم که به باطن آیات و باطن باطن و حقیقت مقصود خدا که در ضمن آیات الهی نازل شده، آگاه هستیم. اینها خود را از اهل باطن می شمارند و مدعی هستند که بر حقایق و اسرار و رموز خلقت کاملاً مطلع هستند. «قل يا ايه الكذاب تالله ما عندك آنه من القصور»، به اینها بگو ای مظہر امر، ای دروغگو تو کیستی که مدعی باطن و باطن باطن می شوی؟ آنچه را که تو باطن یا اسرار باطن باطن می شماری به منزله پوست است که ما آن پوستها را پیش شما ریخته ایم، همانطوری که مردم استخوانها را پیش سگها می اندازند. پس شما چه افتخاری دارید، یک سلسله ارجیف و اوهام بهم می بافید و به اسم باطن و باطن باطن به مردم تحويل می دهید و آنها را در دام ریا و مکر خود مسخر می کنید. شما نیستید مگر یک مشت مردمان دروغگو و آنچه را به اسم باطن یا به اسم

اسراریه مردم تحويل می دهید، از مطالب مجازی و به منزله، پوست میوه است،
نه مغز میوه.

این نفوosi که در اینجا ذکر می فرمایند، همانطورکه عرض کردم، مقصود صوفیه و رؤسای دراویش هستند که خودشان را از اقطاب و پیشوایان و راهنمای مردم به جاده واقعی می دانند، با اینکه در حقیقت دارای ثمری و اثربخشی و اسرار و رمزی نیستند. داستانها در کتب تواریخ و کتب اخلاق و حکمت از این نفوس و از مکر و حیله، آنها ذکر شده است.

«تالله الحقَّ لو يغسل احد ارجل العالم»، در این آیه جمال قدم حقیقتی را می خواهند بفرمایند که علامت عبودیت کامله و ایمان حقیقی چیست. می فرمایند، قسم به خدا، اگر کسی بشوید پاهای جمیع اهل عالم را و پرستش کند خدا را در میان جنگلها و در میان راهها و بالای کوهها و بر سر قله های کوه و در میان سنگلاخها و پهلوی هر سنگی و هر درختی و هر کلوخی، یعنی اگر کسی تمام عمرش را در این جاهای مختلف به عبادت بگذراند، «ولا يتضَوَّعُ منه عرف رضائی»، ولی عبادت او مطابق دستور الهی و رضای الهی نباشد، «لن یقبل ابداً»، هیچ وقت عبادت او قبول نخواهد شد. این است آنچه حکم کرده است به او خداوند مردم.

برای تشریح مطلب باز می فرمایند، «کم من عبد اعتزل فی جزائرالهنـد»، چه بسیار از بندگان خدا که گوشہ گیر شده اند در جزیره های هندوستان «و منع عن نفسه ما احله الله له»، و حرام کرده اند بر خود آنچه را که خدا برای آنان حلال کرده است. مقصود ریاضت کشتهایی هستند که از جمیع لذاید دنیوی چشم پوشیده اند و هر چه را خدا به بندگانش حلال کرده، اینها بر خود روانی دارند به این امید که می خواهند به حقیقت برسند و خودشان را اهل کمال بشمارند. «و حمل الرِّيَاضَاتِ وَالْمَشَقَاتِ»، چه بسیار ریاضتهای سخت را متحمل می شوند، «ولم یذکر عندالله»، اما بقدر یک سر سوزن هم پیش خداوندی که نازل گشته، آیات است، اینگونه زحمت ها و ریاضتها پاداشی و قیمتی ندارد.

«لاتجعلوا الاعمال شرك الامال»، قرار مدهید ای مردم، اعمال خود را دام و تله برای آرزوها یتان. یعنی اگر نماز می خوانید برای خدا باشد، نه برای اینکه مردم ببینند و به شما احترام کنند. اگر یکی از احکام الهی را انجام می دهید، خالص باشد، نیت شما برای این باشد که امر الهی را انجام دهید، نه برای اینکه جلب قلوب کنید و مردم بگویند، به به، چه آدم خوبی است. قرار ندهید اعمال خود را دام و تله برای آمال و محروم نکنید خود را از مآل و مقصدی که جمیع مقربین و بندگان نزدیک بخدا آرزو داشته اند. بگو، روح اعمال نیک رضای الهی است. اگر خدا از عملی راضی نباشد، آن عمل به منزله، جسد بی روح است. «قل روح الاعمال هو رضائی و علق کل شیئی بقبولی»، هر امری بسته است به اینکه خداوند آن را قبول کند. پس شما عملی که می کنید، ببینید آیا مورد قبول خدا و رضای خدا هست، اگر چنین است، خوشابه حالتان و اگر چنین نیست، زحمت بیهوده کشیده اید.

«اقرئوا اللواح»، الواح الهی را بخوانید تا بشناسید و بدانید که مقصود اصلی در کتب خداوند عزیز و هاب چه چیز است. کسی که فائز بشود به محبت من، یعنی مظہر امر الهی را بشناسد و مؤمن شود، سزاوار است که بر روی تخت طلا در بالاترین مکان و جای عالم امکان بنشیند، یعنی مقام مؤمنین اینقدر بلند است که تمام دنیا باید زیر پای آنها باشد. «والذی منع»، اما کسی که از رضای الهی و ایمان الهی محروم شد اگر روی خاک بنشیند، خاک از شر او به خداوندی که مالک ادیان است، پناه می برد. بنابراین شخصی که خدانشناس است وقتی روی خاک هم می نشیند، خاک می گوید، خدایا این شر را از من بگردان.

پس نتیجه، این همه آیات این شد که نباید به گفتار اشخاص حقه باز و اشخاصی که مدعی مقامات مختلفه هستند و بی حقیقت اند گوش

داد. همیشه باید دنبال حق رفت، حق را شناخت و به رضای او موفق گشت و اوامر او را انجام داد.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴۵-۴۲۷ و ۳۷۷-۳۷۵

- اسرار الآثار، ج ۴، ص ۱۹۵

- اخلاق بهائی، ص ۱۲۰-۱۲۷

- حیوہ بهائی، ص ۱۰۵-۱۰۹

٣٧ - من يدْعى امراً قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب
مفترِّ نسْئلُ اللَّهَ بِانْ يُؤيَّدُهُ عَلَى الرَّجُوعِ إِنْ تَابَ أَنَّهُ هُوَ التَّوَابُ وَ
إِنْ أَصْرَّ عَلَى مَا قَالَ يَبْعَثُ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَرْحَمُهُ أَنَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ.
مَنْ يَأْوِلُ هَذِهِ الْآيَةَ أَوْ يَفْسُرُهَا بِغَيْرِ مَا نَزَّلَ فِي الظَّاهِرِ أَنَّهُ
مَحْرُومٌ مِّنْ رُوحِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ الَّتِي سَبَقَتِ الْعَالَمَيْنِ . خَافُوا اللَّهُ
وَلَا تَتَّبِعُوا مَا عِنْدَكُمْ مِّنَ الْأَوْهَامِ اتَّبَعُوا مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ رَبُّكُمْ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ . سَوْفَ يَرْتَفِعُ النَّعَاقُ مِنْ أَكْثَرِ الْبَلَادِ اجْتَنَبُوا يَا
قَوْمٍ وَلَا تَتَّبِعُوا كُلَّ فَاجِرٍ لَّئِمَ . هَذَا مَا أَخْبَرْنَاكُمْ بِهِ إِذْ كُنَّا فِي
الْعَرَاقِ وَفِي أَرْضِ السَّرَّ وَفِي هَذَا الْمَنْظَرِ الْمُنِيرِ.

اگر کسی مدعی شود مظہریتی را، یعنی کسی باید بگوید، من از طرف خدا
هستم، پیش از تمام شدن هزار سال کامل، چنین شخصی دروغگو است و پرخدا
افترا می زند. از خدا می طلبیم که او را مؤید کند که از گفته، خود برگردد و
از گناه خود توبه کند. اگر چنین مدعی باطلی توبه کرد خداوند توبه پذیر است.
«وان اصرَّ عَلَى مَا قَالَ»، و اگر بر آنچه گفته بود اصرار کرد و از ادعای خود
برنگشت، بر او برانگیخته می شود از طرف خدا شخصی که به او البته رحم
نخواهد کرد. خداوند عذابش بسیار شدید است.

«من یاوک هذه الاية»، هر کس تأویل کند این آیه را، یعنی برای این آیه معنی دیگری غیر از آنچه در ظاهر است قرار بدهد، یا آن را تفسیر کند بغیر آنچه در ظاهر ظاهر نازل شده است، چنین شخصی از روح رحمت خدا محروم است و از عنایت خدا که تمام اهل عالم را فرا گرفته است، نصیبی نخواهد داشت. این تأکید برای این است که تا قبل از هزار سال احدي نمی تواند بباید و مدعی مظہریت بشود، خود را من عندالله معرفی کند و واضح شریعت جدید و کتاب جدید بشود. البته این وعده هست که مظہری خواهد آمد ولی بعد از هزار سال، تازه بعد از هزار سال مسلم نیست که فوراً بباید شاید دو هزار سال، سه هزار سال طول بکشد. کسی واقعیت این قضایا را غمی داند جز خداوند منان.

لوح مبارکی از حضرت عبدالبهاء در این خصوص هست که در کتاب مائده آسمانی (جلد ۲، صفحه ۷۷ و ۸۴) ذکر شده است اگر آن را مطالعه بفرمانید، با حقیقت این آیه و رمزی که در آن مستور است، آشنا خواهید شد. خلاصه تا هزار سال نگذشته هر کس بباید، هر ادعائی بکند و هر مقامی را به خود نسبت بدهد، احبابی الهی نباید به او توجه کنند و باید بدانند که او دروغگو است و به خدا افترا زده است.

«خافوا الله»، ای مردم از خدا بترسید، «و لاتَّبِعُوا مَا عَنْكُمْ مِّنَ الْوَهَّامِ»، و اوهامی را که اسیر او هستید پیروی نکنید. «اتَّبِعُوا مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ رَبُّكُمُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، پیروی کنید آنچه را که پروردگار عزیز و حکیم شما، شما را به آن امر می کند. برای اینکه این مسأله را مژگد کنند این آیه را می فرمایند: «سُوفَ يَرْتَفَعُ النَّعَقُ مِنْ أَكْثَرِ الْبَلْدَانِ». می فرمایند، ما به شما گفتم که هر کس قبل از هزار سال ادعای مظہریت بکند، دروغگو است. بنابراین این را هم به شما می گوئیم، که عنقریب صدای مردمان فریب دهنده و مدعیان کاذب از سیاری از شهراها بلند می شود. اجتناب کنید ای مردم از اینگونه مدعیان کاذب و پیروی نکنید هر شخص زشت کار و پستی را. این مطلب، یعنی ظهور اهل نعاق و مدعیان باطل مطلبی بود که «خبرنامک به اذ کنَا فِي الْعَرَاقِ»، وقتی

در بغداد بودیم، بشما خبر دادیم. «وَ فِي أَرْضِ السَّرَّ»، در ادرنه هم که بودیم باز در ضمن الواح بشما خبر دادیم. «وَ فِي هَذَا الْمَنْظَرِ الْمُبِيرِ»، الان هم که مظہر امر الهی در سجن اعظم عگا است، باز به شما این مسأله را تذکر می دهد که مواظب باشید، عنقریب مدعيان باطل آشکار خواهند شد مبادا، مبادا فرب آنها را بخورید.

عراق، مقصود بغداد است. ارض سر ادرنه است. مقصود از منظر منیر سجن اعظم عگا است که کتاب اقدس در آنجا نازل شده است.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- امر و خلق، جلو ۴، ص ۲۵۷-۲۵۹ و ۴۲۰-۴۲۸

۳۸ - يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی و سترت
سماء هیکلی لاتضطربوا قوموا على نصرة امری و ارتفاع
كلمتي بين العالمين. انا معكم في كل الاحوال و ننصركم بالحق
انا كنا قادرين. من عرفني يقوم على خدمتي بقيام لاتقعده
جنود السّموات والارضين.

ای مردم روی زمین، زمانی که غروب کرد آفتاب جمال من و پوشیده شد
آسمان هیکل من، یعنی وقتی که صعود واقع شد، «لا تضطربوا»، مضطرب و
پریشان احوال مشوبد. قیام کنید بر نصرت و یاری امر من و اقدام کنید برای
ارتفاع کلمه و شریعت من در بین اهل دنیا. «انا معكم في كل الاحوال و
نصركم بالحق انا كنا قادرين»، ما با شما هستیم در جمیع احوال و یاری می کنیم
شمارا به حق و راستی. همانا ما قادر و توانا هستیم بر نصرت بندگان خود.

«من عرفني يقوم على خدمتي بقيام لاتقعده جنود السّموات والارضين»،
هرکس مرا بشناسد، علامت شناسی من در او این است که قیام بکند بر خدمت
امر به قیامی که نتواند او را بنشاند لشکرهای آسمانها و زمینها. یعنی اگر
کسی از روی معرفت کامل به نصرت امر من قیام بکند، هیچکس در عالم
نمی تواند مانع او بشود و او را از این عمل باز بدارد.

٣٩ - انَّ النَّاسَ نِيَامٌ لَوْ اَنْتَبَهُوا سَرَعُوا بِالْقُلُوبِ إِلَى اللَّهِ
الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ. وَنَبَذُوا مَا عِنْدَهُمْ وَلَوْ كَانَ كُنُوزُ الدُّنْيَا كُلُّهَا
لِيَذْكُرُهُمْ مُولَاهُمْ بِكُلِّمَةٍ مِنْ عِنْدِهِ كَذَلِكَ يَنْبَئُكُمْ مِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ
الْغَيْبِ فِي لَوْحِ مَا ظَهَرَ فِي الْامْكَانِ وَمَا اطْلَعَ بِهِ إِلَّا نَفْسُهُ
الْمَهِيمَةُ عَلَى الْعَالَمِينَ. قَدْ اخْذَهُمْ سُكُرُ الْهُوَى عَلَى شَاءَنْ لَا يَرَوْنَ
مَوْلَى الْوَرَى الَّذِي ارْتَفَعَ نَدَائِهِ مِنْ كُلِّ الْجَهَاتِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

مردم همه خوابیده اند، یعنی به خواب غفلت گرفتارند. اگر بیدار بودند و اگر
متبنی شوند «سرعوا بالقلوب»، می شتابند با دلهای خود «إِلَى اللَّهِ الْعَلِيمِ
الْحَكِيمِ»، به جانب خداوند دانای پر از حکمت. «وَنَبَذُوا مَا عِنْدَهُمْ»، و آنچه را
که دارند از اموال و سایر شئون همه را رها می کنند. «وَلَوْ كَانَ كُنُوزُ الدُّنْيَا
كُلُّهَا لِيَذْكُرُهُمْ مُولَاهُمْ بِكُلِّمَةٍ مِنْ عِنْدِهِ»، تمام دارانی و گنجهای دنیا را حاضرند
شار بکنند، تا ذکر بکند نام آنها را مولی و خداوند آنها بیک کلمه از طرف
خودش. «كَذَلِكَ يَنْبَئُكُمْ مِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْغَيْبِ فِي لَوْحِ مَا ظَهَرَ فِي الْامْكَانِ وَمَا
اَطْلَعَ بِهِ إِلَّا نَفْسُهُ الْمَهِيمَةُ عَلَى الْعَالَمِينَ»، این چنین خبر می دهد بشما کسی که
در نزد او علم غیب است و آن علم غیب در لوحی نوشته شده است که آن لوح
ظاهر نشده است در عالم امکان و کسی از او اطلاع ندارد، مگر ذات مقدس

مظہر موعود الہی کہ مسلط است بر جمیع اہل عالم. «قد اخذہم سکرالہوی
علی شان لا یرون مولی الوری»، مسلط شده است بر مردم مستی ہوی و ہوس
بطوری کہ نمی توانند ببینند خداوند آفریدگار مردم را. «الذی ارتفع ندائه من کل
الجهات»، آن خداوندی کہ بلند شده است صدای او از جمیع اطراف و این کلمہ
از لسان مبارکش جاری است کہ می فرماید: «لا اله الاانا العزیز الحکیم»،
نیست خدائی مگر من کہ دارای عزت و دارای حکمت هستم.

٤٠ - قل لاتفرحوا بما ملكتموه في العشى و في الاشراق
يملكه غيركم كذلك يخبركم العليم الخبير. قل هلرأيتم لما
عندكم من قرار او وفاء لا و نفسي الرّحمن لوانتم من
المنصفيين. تمر ايام حيوتكم كما تمر الارياح و يطوى بساط
عزكم كما طوى بساط الاولين. تفكروا يا قوم اين ايامكم
الماضية و اين اعصاركم الخالية طوبى لايام مضت بذكر الله و
لأوقات صرفت في ذكره الحكيم. لعمري لاتبقى عزة الاعزاء
ولازخارف الاغنياء و لاشوكة الاشقياء سيفنى الكل بكلمة من
عنه انه لهو المقتدر العزيز القدير. لainفع الناس ما عندهم من
الاثاث و ما ينفعهم غفلوا عنه سوف يتتبهون و لايجدون مافات
عنهم في ايام ربهم العزيز الحميد. لو يعرفون ينفقون ما عندهم
لتذكر اسمائهم لدى العرش الا انهم من الميتين.

بگو ای مردم، مسرور نشود به اموالی که مالک آن هستید، در شبانگاه و
صبح روز بعد مالک آن اموال می شود کسی که غیر از شماست. «کذلك يخبركم
العليم الخبير»، اینطور به شما خبر می دهد خداوندی که داناست. بسا اشخاصی

که مثلاً امروز دارای ثروت و مکنت هستند، شب را با سرور و خوبی و خوشحالی بسر می برند و صبح روز بعد می بینید که به حیاتشان خاقنه داده شده است. ورآث می ریزند اموال را غارت می کنند و ابدأً و اصلاً بیاد او هم نخواهند بود. «قل هل رأيتم لما عندكم من قرار او وفاء لا و نفسى الرحمن لو انت من المنصفيين»، بگو ای مردم، در اموالی که پیش شما جمع شده است قراری و ثباتی هست و اطمینانی دارید به این که ثروت دنیا برای شما همیشه باقی می ماند؟ نه قسم به ذات مقدس خدا، اگر شما از اشخاص منصف باشید،

بقول شاعر:

فیوم عند عطار و يوم عند بیطار

هر روز دنیا دور سر کسی می چرخد و هر روز جام سعادت و خوشبختی دنیا بنام کسی مخصوص پر و خالی می شود. «تَمَّرَ أَيَّامٍ حِبُوتُكُمْ كَمَا تَمَّرَ الْأَرْيَاحُ»، می گذرد به تندي و به سرعت ایام زندگانی شما به همان سرعتی که بادهای شدید می وزد. «و يطوى بساط عزكم كما طوى بساط الاوکین»، برجیده خواهد شد بساط عزت شما، به حیات شما خاقنه داده خواهد شد، همانطوری که پیچیده شد و از هم گسیخت دوران زندگانی گذشتگان و بساط نفوسي که قبل از شما بودند.

«تفکروا يا قوم این ایامکم الماضية و این اعصارکم الخالية»، ای مردم دنیا، درست فکر کنید، ببینید ایام گذشته، شما کجاست، سالها و قرون سابقه و خالیه کجا رفتند، یعنی ایام عمر شما یا نفوسي که قبل از شما بودند، آن ایام، آن ساعات، آن دقایق کجا رفتند. «طوبی لایام مضت بذکر الله»، خوشابه حال ایامی که به ذکر الهی بگذرد و «لاؤقات صرفت فی ذکرہ الحکیم»، و خوشابه حال اوقات و ساعاتی که صرف بشود به ذکر خداوندی که دارای حکمت است. یعنی پریهاترین ایام زندگانی انسان آن ایامی است که به ذکر الهی و خدمت امر الهی مشغول باشد و بقیه عمر او به هرکاری اقدام کند، جز ضرر و زیان و خسran چیزی به او نخواهد رسید. «لعمرى لاتبقى عزة الاعزا»، قسم به جان

خودم که باقی نمی ماند عزَّت اشخاصی که دارای عزَّتند و «لازخارف الاغنیا» و لا شوکة الاشقياء، باقی نخواهد ماند قدرت و عظمت اشخاص ستمکار. «سيفنى الكل بكلمة من عنده»، بزودی فانی خواهند شد همه به يك کلمه از طرف خداوند. «انه لهوالمقتدر العزيز القدير»، خداوند توانا و با عزَّت و قدرت است.

«لا ينفع الناس ما عندهم من الاثاث»، نفعی به حال مردم ندارد آنچه را که از ثروت و مکنت و اسباب و اثاثیه، دنیا دارا هستند. «و ما ينفعهم غفلوا عنه»، مردم از آنچه که به حال آنها نافع است متأسفانه غافلند، یعنی دنیا که به درد آنها نمی خورد آنرا می گیرند و کلمه، الهی و نصرت امر الهی را که به درد آنها می خورد، از آن غافل هستند. «سوف ينتبهون و لا يجدون ما فات عنهم في أيام ربهم العزيز الحميد»، عنقریب بیدار می شوند از این خواب غفلت اما در آن روز نمی توانند بیابند آنچه را که از دست آنها رفته است در روزگار پروردگار آنها که دارای عزَّت و دارای حمد و ستایش است. «لو يعرفون ينفقون ما عندهم لتذکر اسمائهم لدى العرش الا انهم من الميتين»، اگر مردم بی خبر می دانستند که چه خبر است، همانا اتفاق می کردند آنچه را که دارا هستند در راه خدا برای اینکه نام آنها از قلم الهی ذکر بشود. در نزد مظہر امر اینگونه نفوس دارای حیات نیستند بلکه در زمرة، مردگان محسوبند.

٤ - من الناس من غرّته العلوم وبها منع عن اسمى القيوم
و اذا سمع صوت النّعال عن خلفه يرى نفسه اكبر من نمرود
قل اين هو يا ايها المردود تالله انه لفى اسفل الجحيم. قل يا
عشـرـالـعـلـمـاءـ اـماـ تـسـمـعـونـ صـرـيرـ قـلـمـيـ الـاعـلـىـ وـ اـمـاـ تـرـوـنـ هـذـهـ
الـشـمـسـ المـشـرـقـةـ منـ الـاـفـقـ الـاـبـهـىـ الـىـ مـ اـعـتـكـفـتـمـ عـلـىـ اـصـنـامـ
اهـوـائـكـ دـعـواـ الـاوـهـامـ وـ تـوـجـهـوـاـ الـىـ اللـهـ مـوـلـاـکـ الـقـدـيمـ.

بعضی از مردم به علوم ظاهـرـیـ کـهـ تـحـصـیـلـ کـرـدـهـ اـنـدـ مـغـرـورـنـدـ.ـ «ـوـبـهـ منـعـ عنـ
اسمـیـ الـقـیـوـمـ»ـ،ـ وـ بـعـلـتـ عـلـوـمـیـ کـهـ کـسـبـ کـرـدـهـ اـنـدـ اـزـ شـنـاسـائـیـ مـظـہـرـ اـمـرـ الـهـیـ
درـ اـیـامـ ظـہـورـ اوـ مـحـرـومـ مـیـ مـانـنـدـ،ـ یـعـنـیـ عـلـمـ وـ دـانـشـ آـنـهـ سـبـبـ مـیـ شـوـدـ کـهـ
غـرـورـ پـیـداـ کـنـنـدـ وـ بـهـ حـقـ جـلـ جـلـالـهـ تـوـجـهـ نـکـنـنـدـ.

ایـنـ نـفـوسـ عـبـارتـ اـزـ پـیـشـوـایـانـ دـینـیـ هـسـتـنـدـ.ـ «ـوـاـذاـ سـمـعـ صـوتـ النـّـعالـ مـنـ
خـلـفـهـ يـرـىـ نـفـسـهـ اـكـبـرـ مـنـ غـرـودـ»ـ،ـ وـقـتـیـ کـهـ اـیـنـ نـفـوسـ وـ پـیـشـوـایـانـ کـهـ مـغـرـورـ بـهـ
عـلـوـمـ هـسـتـنـدـ وـ اـزـ خـدـاـ غـافـلـنـدـ صـدـایـ کـفـشـ مـرـیدـانـ خـودـ رـاـ اـزـ پـشتـ سـرـخـودـ
مـیـ شـنـونـدـ،ـ بـادـ مـیـ کـنـنـدـ وـ خـیـالـ مـیـ کـنـنـدـ کـهـ اـزـ غـرـودـ هـمـ بـالـاتـرـنـدـ.ـ «ـقـلـ اـیـنـ هوـ
ياـ ايـهاـ المـرـدـودـ»ـ،ـ بـگـوـایـ کـسـیـ کـهـ مـغـرـورـیـ وـ خـیـالـ مـیـ کـنـیـ کـهـ غـرـودـ هـسـتـیـ،ـ
آنـ غـرـودـسـابـقـ کـجاـ رـفـتـ.ـ «ـتـالـلـهـ اـنـهـ لـفـیـ اـسـفـلـ الـجـحـیـمـ»ـ،ـ قـسـمـ بـهـ خـدـاـ غـرـودـ سـابـقـ

در اعماق جهنم اسیر است و تو هم همان مقام و رتبه را دارا هستی. این طرز رفتار زاهدان ریانی و پیشوا بیان دینی است، برای اینکه مردم را گمراه کنند و از آنها استفاده بکنند در ظاهر متظاهر به تقوی می شوند و خود را از اشخاص صالح و عالم و بزرگوار در پیش مردم معرفی می کنند. شؤون ظاهرشان خبیلی مرتب و منظم است و بطوری جلوه می کنند که مردم خیال می کنند اینها همیشه به ذکر و ثنای الهی مشغول اند، با اینکه در حقیقت از خدا غافلند و آنچه را که ندارند روحانیت و حیات دل و معنویت است.

در باره اینها خیلی از نفوosi که دارای فضل و کمال بوده اند از شعراء و عرفاء و فلاسفه و بزرگان صحبت ها کرده اند و سخنانی در باره اینها گفته اند و حقیقت حال آنها را واضح و آشکار کرده اند. از جمله یکی از شعرای معاصر با ناصرالدین شاه که بسیار فصیح و بلیغ و دانشمند بوده میرزا حبیب الله شیرازی متخلف به قآنی است. این شخص در باره این نفوس که پیشوا و متظاهر و ریاکار بوده اند در ضمن قصاید و اشعار خود اشارات و کتاباتی دارد که بسیار مليح و باغمک است. در اینجا به مناسبت آیه ای که مورد بحث است، ابیاتی از یکی از قصیده های مشهور و مفصل و بسیار فصیح او را می خوانیم:

ای دوست حدیثی عجبت باز غایم
از حال یکی واعظ محتاب فسونگر
دی واعظکی آمد، در مسجد جامع
چون برف، همه جامه سفید از پا تا سر
چشمیش بسوی چپ و چشمی بسوی راست
تا خود که سلامش کند از منع و مضطرب
زآنسان که خرامد بر سن مرد رسن باز
آهسته خرامیدی و موزون و موقر

در محضر عام آمد و تجدید وضو کرد
زآنسان که بود قاعده در مذهب جعفر
وز آب به بینی زدن و مضمضه او
گرمی بدhem شرح، دراز آید دفتر
باری بشبستان شد و در صف نخستین
بنشت و قران خواند و پجنباند همی سر
فارغ نشده خلق ز تسليم و تشهید
برجست چو بوزینه و بنشت به منبر
وانگه بسر و گردن و ریش و لب و بینی
بس عشه بیاورد و چنین کرد سخن سر
کای قوم سر خار بیابان که کند تیز
و آن بعره بزررا که کند گرد به مبععر
وان گرز گران را که سپردست بخششاش
وان قامت موزون زکجا یافت صنوبر
بر جیب شقایق که نهد تکمه، یاقوت
برتارک نرگس که نهد قاب مزعفر
والقصه بترسید ز غوغای قیامت
فی الجمله بپرسید زهنگامه، محشر
و آن کثدم و ماران که چنینند و چنانند
نیش و دمشان تیزتر از ناچخ و خنجر
و آن گرذه، آتش که زند بر سر عاصی
آن لحظه که در قبر نکیر آید و منکر
زان موعله مردم همه از هول قیامت
گربان و من از خنده چو گل با رخ احمر

خندیدم و خندیدنم از بهر خدا بود زیرا که بد آن موعظه مکذوب و مزور

باری، این بیان مبارک که می فرمایند «اذا سمع صوت النعال عن خلفه بری نفسه اکبر من غرود»، کاملاً مبین احوال ریاکاری و طاعات فروشی اینگونه نفوس است. چون اینها مردم ریاکاری بودند، باز حق جل جلاله به مردم تذکر می دهد و بخود این علماء و پیشوایان متظاهر هم تذکر میفرماید به این بیان «قل يا معشر العلماء اما تسمعون صرير قلمى الاعلى و اما ترون هذه الشمس الشرقة من الافق الابهى الى م اعتكفت على اصنام اهوائكم دعوا الاوهام و توجهوا الى الله مولاكم القديم»، ای گروه علماء آیا نمی شنود صدایی را که از این قلم الهی مرتفع است و آیا نمی بینید آفتایی را که از افق مشیت الهی می تابد؟ تا کی در پای بت های نفس و هوای خود معتکف هستید؟ دست از این بت پرستی ها بردارید، از نفس و هوی بگذرید و به مظهر امر الهی توجه کنید. «دعوا الاوهام»، اوهام را رها کنید، و «توجهوا الى الله مولاكم القديم»، به خداوندی توجه کنید که مولای شما و آفریدگار شماست و به قام معنی از همه کس بی نیاز است.

سایر منابع مطالعه در باره، مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۰۸-۳۲۰

٤٢ - قد رجعت الاوقاف المختصة للخيرات الى الله مظهر
الآيات ليس لاحد ان يتصرف فيها الاّ بعد اذن مطلع الوحي و
من بعده يرجع الحكم الى الاغصان و من بعدهم الى بيت
العدل ان تحقق امره في البلاد ليصرفوها في البقاع
المترفة في هذا الامر وفيما امروا به من لدن مقنطر قدير. و
اّ ترجع الى اهل البهاء الذين لا يتكلّمون الاّ بعد اذنه و
لا يحكمون الاّ بما حكم الله في هذا اللوح اولئك اولياء
النصر بين السموات والارضين. ليصرفوها فيما حدد في
الكتاب من لدن عزيز كريم.

اگر کسی در عالم بجهانی ملکی را برای امر خاصی وقف کند، زمام امور این
اوپاق راجع به مظهر امر است تا وقتی که صعود واقع نشده است. به بیان دیگر
اوپاق مختصه به خیرات، زمام امورش بر می گردد بطرف خداوندی که ظاهر
کننده آیات است. «ليس لاحد ان يتصرف فيها»، هیچکس حق ندارد در این
اوپاق تصرف کند، «اّ بعد اذن مطلع الوحي»، مگر اینکه از جمال مبارک
اجازه داشته باشد. «و من بعده»، یعنی پس از اینکه صعود واقع شد، «يرجع
الحكم الى الاغصان»، بر می گردد حکم این اوپاق، یعنی زمام این امور، بدست

اغصان سپرده می شود. مقصود از اغصان در اینجا حضرت غصن اعظم، عبدالبها، مبین آیات الهی هستند که بعد از جمال مبارک زمامدار امور بودند. «و من بعد هم الى بيت العدل ان تتحقق امره في البلاد»، پس از اغصان، یعنی پس از مبین آیات، زمام امور اوقاف مختصه راجع می شود به بيت العدل اعظم اگر تشکیل و امرش در بلاد محقق شده باشد.

منافع این اوقاف مختصه را باید صرف بکنند «في البقاع المرتفعة في هذا الامر»، دریاره، بقעה ها و اماکن متبرکه ای که در این امر مبارک موجود هست، یعنی آنها را نگذارند خراب بشود و آنها را تعمیر بکنند.

«و فيما امروا به من لدن مقتدر قدیر»، و نیز درآمد و منافع این اوقاف مختصه را اعضای بيت العدل صرف بکنند در سایر اموری که خداوند به آنها امر کرده است. اما چنانچه بيت العدل هنوز تشکیل نشده بود، «و الا ترجع الى اهل البهاء»، زمام اوقاف مختصه و مخارج آن به عهده، اهل بها، است. حضرت عبدالبها، در لوحی صریح می فرمایند، که مقصود از این «أهل بها»، محافل روحانیه هستند که در بلاد قبل از تشکیل بيت العدل اعظم زمامدار امور روحانی جامعه، بهائی هستند. این «أهل البهاء»، یعنی اعضای محافل روحانی، کسانی هستند که «لا يتكلمون الا بعد اذنه»، در نهایت خلوص و بندگی جز مطابق اوامر الهی به چیز دیگری تکلم غنی کنند. «ولا يحكمون الا بما حكم الله»، حکمی غنی کنند مگر مطابق آنچه خداوند حکم کرده است، «في هذا اللوح»، در این کتاب اقدس. «اولنك اوليا النصر بين السموات والارضين»، اهل البهاء، نفوس خالصه، مخلصه ای هستند که پیشوایان امت هستند در بین سموات و ارضین.

«ليصرفوها فيما حدَّ في الكتاب»، منافع این اوقاف مختصه را «أهل البهاء» باید صرف بکنند در مسائلی که در کتاب الهی از طرف خداوند عزیز و کریم تعیین شده است.

امروز که بيت العدل اعظم الهی در عالم تشکیل شده و این مرجع منصوص و

معصوم به عصمت موهوبه زمامدار امور روحانیّه اهل بها، است، البته داستان اوقاف مختصه و سایر شؤون مربوط به آن، همه راجع به بیت العدل اعظم الهی است. این نفوس مقدسه امروز می کوشند که مطابق دستور الهی در جمیع موارد و در مسأله، اوقاف مختصه نیز آنطور که حق فرموده است، رفتار کنند.

سایر منابع مطالعه در باره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۲۱-۲۲۲

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۸-۲۶۹

٤٣ - لاتجزعوا في المصائب ولا تفرحوا باتفاقوا امراً بين الامرين هو التذكير في تلك الحالة والتنبه على ما يرد عليكم في العاقبة كذلك ينبئكم العليم الخبير.

وقتی مصیبتي برای شما پیش می آید، مثلاً یکی از بین شما صعود می کند نه جزع و بی تابی کنید و نه خوشحال شوید. یعنی در موقع وقوع مصائب نباید بی تابی کنید، داد و فریاد کنید و خراش بصورت بدھید و نه خوشحال بشوید و اظهار سرور کنید. «ابتغوا امراً بين الامرين»، حالتی و امری را که بین این دو امر است، یعنی بین جزع و فرج است، آن را باید برای خود در حین نزول مصائب انتخاب کنید و آن حالت عبارت از تذکر است. در آن حال که می بینید کسی از میان شما صعود کرده، باید متذکر و متنبه بشوید که این روز برای شما هم هست و این حالت برای شما هم پیش خواهد آمد، روزی می آید که شما هم از این جهان خواهید رفت و به جزای اعمال خودتان اعم از خوب یا بد در عالم دیگر خواهید رسید. این حالت تذکر بهترین حالتی است که از صعود دوستان و بندگان خدا در این عالم برای انسان حاصل می شود. از این جهت است که محافلی که به نام متصاعدین الى الله گرفته می شود، در اصطلاح امری به نام «محافل تذکر» نامیده می شود. یعنی نفوسی که در این انجمان ها بپیاد متصاعدین الى الله مجتمع می شوند در آن حالت متذکر می شوند که این روز و این هنگامه برای آنها هم پیش خواهد آمد.

«هو التذکر فی تلك الحالة والتنبئ علی ما يرد عليکم فی العاقبة»، متذکر
شود و متنبئ شوید که این حالت برای شما در عاقبت کار پیش خواهد آمد.
«كذلك ينبيّكم العليم الخبير»، اینطور به شما خبر می دهد خداوندی که عالم و
دان است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۴۵-۱۴۶
- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۲۹-۱۳۷

٤٤ - لا تحلقوا رؤسكم قد زينها الله بالشعر و في ذلك
لائيات ملن ينظر الى مقتضيات الطبيعة من لدن مالك البرية انه
لهو العزيز الحكيم. و لا ينبغي ان يتتجاوز عن حد الاذان هذا
ما حكم به مولى العالمين.

سرهای خود را نتراسید زیرا خداوند زینت داده است سرهای شما را به مو و
در خلقت مو و زینت دادن سرها به مو نشانه ها و اسرار و رموزی است، برای
کسانی که نظر می کنند به مقتضای طبیعت. این موهبت از طرف خداوندی به
خلق داده شده است که مالک بریه است، صاحب مردم است و نیست خدائی به جز
او که عزیز و حکیم است. بعضی از مردم هستند که سرشان را بکلی می تراشند
و هیچ اثری از مو در آن باقی نمی گذارند. می فرمایند، اینکار را نکنید زیرا
اگر مو زائد بود، طبیعت که غایب نده قدرت الهی است، در سر انسان این مو را
ایجاد نمی کرد. این یک رمزی است و دارای محسنات بسیاری است که از جمله
حفظ حرارت غریزیه و طبیعیه مغز انسان است. ضمناً یک دسته هم هستند مثل
درویشها که موها بشان را می گذارند خیلی بلند می شود و گیسو دارند.
می فرمایند، اینطور هم نباشد، نه تغیریط کنید که بکلی موی سر را بتراشید و
نه افراط کنید که بگذارید موها مثل قلندرها بلند بشود. «ولا ينبغي ان يتتجاوز
عن حد الاذان»، موها را نگذارید از حد لاله، گوش پانین تر برود، یعنی
گیسوان بلند نداشته باشید. «هذا ما حکم به مولی العالمین»، این است امری

که خداوندی که پیشوای اهل عالم است به آن حکم می کند. البته این حکم مال مردان است زیرا مردان بودند که در عالم اسلام سر می تراشیدند و هم آنها بودند که گیسو می گذاشتند. این حکم متوجه به نسوان نیست.

سایر منابع مطالعه در باره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۱۳-۳۱۴

- امر و خلق، ج ۳، ص ۶۸-۷۱

٤٥ - قد كتب على السارق النّفي والحبس وفي الثالث
فاجعلوا في جبينه علامة يعرف بها لثلاً قبله مدن الله ودياره
اياكم ان تأخذكم الرّأفة في دين الله اعملوا ما امرتم به من
لدن مشفق رحيم. انا ربّيكم بسياط الحكم والاحكام حفظاً
لانفسكم وارتفاعاً لمقاماتكم كما يربّي الاباء ابنائهم لعمري لو
تعرفون ما اردناه لكم من اوامرنا المقدّسة لتفدون ارواحكم
لهذا الامر المقدّس العزيز المنين.

اگر کسی دزدی کند جزایش این است که او را از شهر بیرون کنند، در زندان
بیندازند و اگر مرتبه، سوم دزدی کرد، «فاجعلوا في جبينه»، قرار بدھید در
پیشانی او «علامه یعرف بها»، نشانه ای که به آن نشانه، همه او را بشناسند
که او دزد است. «لثلاً قبله مدن الله و دياره»، تا اینکه شهرها و آبادی های
خداوند او را قبول نکنند. به محض اینکه صاحب این نشانه، صاحب این داغ
پیشانی وارد هر آبادی بشود، مردم بدانند که او دزد است. «اياكم ان تأخذكم
الرأفة في دين الله»، مباداً نسبت به کسی که دست به دزدی زد رافت و محبتی
به خرج بدھید، محبت و لطف سبب نشود که حکم الهی مجری نشود. «اعملوا
ما امرتم به من لدن مشفق رحيم»، هر چه را خداوند مهربان و پر از محبت و
دوستی به شما امر می کند، آنرا کاملاً عمل کنید. «انا ربّيكم بسياط الحكم

والاحکام»، ما شما را تربیت می کنیم به تازیانه های حکمت و احکام و فروعی که برای شما قرار می دهیم. «حفظاً لانفسکم»، نتیجه، این احکام این است که شما از بلايا و آفات محفوظ می مانید. «و ارتفاعاً لمقاماتکم»، و مقامات شما از حيث روح و جسم ترقی می کند و کمال می یابد. ما شما را تربیت می کنیم، «كما يرثى الآباء، ابناائهم»، همانطوری که پدران مهریان پسران خودشان را تربیت می کنند. «لعمرى لو تعرفون ما اردناه لكم من اوامرنا المقدسة لتنفيذ ارواحکم لهذا الامر المقدس العزيز المنبع»، قسم بجان خودم، اگر بدانید که ما از نشر این احکام و وضع این اوامری که برای شما تشريع می کنیم چه مقصودی داریم، همانا فدا می کنید جانهای خود را در راه این امری که مقدس و عزیز و بلند مرتبه است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۱۵-۳۱۸
- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰۷-۵۰۷
- حیوة بهائی، ص ۱۴۸-۱۵۳

٤٦ - من اراد ان يستعمل اواني الذهب والفضة لابأس عليه
اياكم ان تنغميس اياديكم في الصحاف والصحان خذوا ما
يكون اقرب الى اللطافة انه اراد ان يراكم على اداب اهل
الرضوان في ملكته الممتنع المنبع. تمسكوا باللطافة في كل
الاحوال لئلا تقع العيون على ماتكرهه انفسكم و اهل الفريوس
والذى تجاوز عنها يحبط عمله في الحين. و ان كان له عذر
يعفو الله عنه انه لهوالعزيز الكريم.

علمای اسلام می گویند که در ظروف طلا و نقره نمی شود اکل و شرب کرد.
استنادشان به این آیه، قرآن است که می فرمایند: «والذین يكترون الذهب
والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم» (سوره توبه، آیه
٣٤). می فرمایند، آنهائی که طلا و نقره را احتکار می کنند و در راه خدا خرج
نمی کنند، روز قیامت که می شود خداوند آنها را به عذاب الیم مجازات خواهد
نمود. بر اساس این آیه مسلمین ظرف طلا و نقره نمی ساختند زیرا می گفتند به
منزله، احتکار است و چون خدا احتکار، یعنی نگهداری و خرج نکردن طلا و
نقره را نهی فرموده، پس ساختن ظروف برای اکل و شرب از طلا و نقره حرام است
و در آنها خوردن و آشامیدن هم حرام است.

در اینجا این حکم رفع شده است، یعنی اجازه فرموده اند. «من اراد ان
بستعمل اوانی الذَّهَبِ وَ الْفَضَّةِ لَا بَأْسَ عَلَيْهِ»، اگر کسی خواسته باشد استعمال
کند ظرفهای طلا و نقره را، هیچ حرج و گناهی براو نیست. پس بهانی می تواند
در ظرف طلا و نقره غذا بخورد.

اما درباره خوردن غذا جمال مبارک می فرمایند: «إِيَّاكُمْ أَنْ تَنْغَمِسُ إِيَادِيْكُمْ
فِي الصَّحَافِ وَالصَّحَانِ»، مبادا دستهایتان را فرو بکنید در بشقابها یا در
قدحها و کاسه ها. «خذوا ما يکون اقرب الى اللطافة»، رفتار کنید به آن نحوی
که به لطافت و پاکیزگی نزدیکتر است. «إِنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَرَاكُمْ عَلَى اَدَابِ اَهْلِ
الرَّضْوَانِ»، خدا می خواهد رفتار شما را که مانند مردمان بہشتی است، ببیند
یعنی نظیف، لطیف و پاکیزه. باری خدا می خواهد شما را مشاهده کند به آداب
اهل رضوان در ملکوت بلند و رفیع خودش. «تَمَسَّكُوا بِاللَّطَافَةِ فِي كُلِّ الْاحْوَالِ»،
در جمیع احوال به لطافت و پاکیزگی متمسک باشید. «لَنَلَا تَقْعُدُ الْعَيْنُ عَلَى مَا
تَكْرَهُهُ اَنْفُسُكُمْ وَ اَهْلَ الْفَرْدَوْسِ»، همیشه نظیف باشید تا اینکه چشمهاش شما
نیفتند برچیزهایی که مکروه است درنظر شما و درنظر اهل فردوس، یعنی در نظر
ارواح مجرده و نفوس مخلصه. «وَالَّذِي تَجَاوَزَ عَنْهَا»، اگر کسی از لطافت و
پاکیزگی و ظرافت چشم بپوشد، «يَحْبَطُ عَمَلَهُ فِي الْحَيَاةِ»، هر عملی را انجام
بدهد درنژدخدا مردود میشود و قابل قبول نیست. این حکم البته برای اشخاصی
است که بتوانند از عهده برآیند. «وَإِنْ كَانَ لَهُ عَذْرٌ يَعْفُو اللَّهُ عَنْهُ»، اگر کسی
عذری داشت و نتوانست بطور کامل مراعات نظافت و لطافت را بکند، خدا از
او درمی گذارد. «إِنَّهُ لِهُوَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ»، خدا هم عزیز است و هم کریم.

سایر منابع مطالعه در باره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۷۷-۸۵

- امر و خلق، ج ۳، ص ۷۱-۷۴ و حبیبة بهانی، ص ۱۶۷-۱۷۲

- حبیبة بهانی، ص ۱۶۷-۱۷۳

٤٧ - ليس لطلع الامر شريك في العصمة الكبرى انه مظهر يفعل ما يشاء في ملکوت الانشاء قد خص الله هذا المقام لنفسه و ما قدر لاحد نصيب من هذا الشأن العظيم المنبع. هذا امر الله قد كان مستوراً في حجب الغيب اظهernاه في هذا الظهور و به خرقنا حجاب الذين ما عرفوا حكم الكتاب و كانوا من الغافلين.

برای مظهر امرالله شریکی در عصمت کبری نیست. مقصود از عصمت کبری این است که مظهر امرالله هر چه بفرماید و هر عملی انجام دهد و هر دستوری بددهد، در همه احوال مصون از اشتباه و خطأ و اضطراب در قول و فعل است. هیچکس حق اینکه درباره اوامر الهیّه چون و چرا کند ندارد. عصمت کبری عصمت ذاتی حق است، یعنی به هیچوجه از ذات حق انفکاک ندارد و اوامر و احکامی را که می فرماید عین حقیقت و صدق محض و مصون از خطأ است و اگر کسی چون و چرا کند، ناشی از نقص ذاتی آن شخص معتبرض است. این عصمت کبری اختصاص به مظهر امرالله دارد و بهیچوجه من الوجوه در سایر نفوس پیدا نمی شود. سایرین دارای عصمت هم اگر باشند، دارای عصمت موهوبی هستند. یعنی عصمت آنها عصمت ذاتی نیست. عصمت کبری عبارت

از این است که حق جل جلاله، یعنی مظہر امرالله، مظہر بفعال مایشاء است در ملکوت انشاء. هر چه می خواهد، می گوید هر دستوری را که اراده بفرماید، می فرماید و هر چه را بخواهد، انجام می دهد و جمیع اهل عالم محکوم هستند به اینکه اوامر و احکام او را قبول کنند. هیچکس در مسأله، عصمت کبری با ذات حق شریک و سهیم نیست. جمال قدم در الواح مختلفه از جمله در آیات و بیاناتی که در لوح معروف اشراقات است، این مطلب را تشریح فرموده اند. برای اینکه مطلب خوب واضح بشود، در این مقام بیان حضرت عبدالبهاء را از کتاب مفاوضات (ص ۱۲۹-۱۳۲) نقل می نمائیم.

"بدانکه عصمت بر دو قسم است عصمت ذاتیه و عصمت صفاتیه و همچنین سائر اسماء و صفات مثل علم ذاتی و علم صفاتی عصمت ذاتیه مختص به مظہر کلی است زیرا عصمت لزوم ذاتی اوست و لزوم ذاتی از شی انفکاک نجوید. شعاع لزوم ذاتی شمس است و انفکاک از شمس نکند علم لزوم ذاتی حق است از حق انفکاک ننماید قدرت لزوم ذاتی حق است از حق انفکاک نکند اگر قابل انفکاک باشد حق نیست اگر شعاع از آفتاب انفکاک کند آفتاب نیست. لهذا اگر تصور انفکاک در عصمت کبری از مظاهر کلیه گردد آن مظہر کلی نیست و از کمال ذاتی ساقط اما عصمت صفاتی لزوم ذاتی شی نه بلکه پرتو موهبت عصمت است که از شمس حقیقت بر قلوب بتاخد و آن نفوس را نصیب و بهره بخشد. این نفوس هر چند عصمت ذاتی ندارند ولی در تحت حفظ و حمایت و عصمت حقند یعنی حق آنان را حفظ از خطای فرماید. مثلاً بسیاری از نفوس مقدسه مطلع عصمت کبری نبودند ولی در ظل حفظ و حمایت الهیه از خطای محفوظ و مصون بودند زیرا واسطه، فیض بین حق و خلق بودند اگر حق آنان را از خطای حفظ نفرماید خطای آنان سبب گردد که کل نفوس مؤمنه به خطای افتند و بکلی اساس دین الهی بهم خورد و این لایق و سزاوار حضرت احادیث نه. ما حصل کلام اینکه عصمت ذاتیه محصور در مظاهر کلیه و عصمت صفاتیه

موهوب هر نفس مقدسه مثلاً بيت العدل عمومي اگر به شرائط لازمه يعني انتخاب جمیع ملت تشکیل شود آن عدل در تحت عصمت و حمایت حق است آنچه منصوص کتاب نه و بیت العدل به اتفاق آرا یا اکثریت در آن قراری دهد آن قرار و حکم محفوظ از خطاست. حال اعضای بیت عدل را فردآ فرد عصمت ذاتی نه ولکن هیأت بیت عدل در تحت حمایت و عصمت حق است این را عصمت موهوب نامند. باری می فرماید که مطلع امر مظہر یافع ما یشاست و این مقام مختص بذات مقدس است و ما دون را نصیبی از این کمال ذاتی نه يعني مظاهر کلیه را چون عصمت ذاتیه محقق لهذا آنچه از ایشان صادر عین حقیقت است و مطابق واقع آنان در ظل شریعت سابق نیستند. آنچه گویند قول حق است و آنچه مجری دارند عمل صدق هیچ مؤمنی را حق اعتراض نه. باید در این مقام تسلیم محض بود زیرا مظہر ظهور به حکمت بالغه قائم و شاید عقول از ادراک حکمت خفیه در بعضی امور عاجز لهذا مظہر ظهور کلی آنچه فرماید و آنچه کند محض حکمت است و مطابق واقع ولکن اگر بعضی نفوس به اسرار خفیه، حکمی از احکام و یا عملی از اعمال حق پی نبرند نباید اعتراض کنند چه که مظہر کلی یافع ما یشاء است چه بسیار واقع که از شخص عاقل کامل دانایی امری صادر و چون سائرین از ادراک حکمت آن عاجز اعتراض نمایند و استیحاش کنند که این شخص حکیم چرا چنین گفت و یا چنین نمود این اعتراض از جهل آنان صادر و حکمت حکیم از خطا مقدس و مبرأ و همچنین طبیب حاذق در معالجه، مریض یافع ما یشاء است و مریض را حق اعتراض نه آنچه طبیب گوید و آنچه مجری دارد همان صحیح است باید کل او را مظہر یافع ما یشاء و بحکم ما یزید شمرند. البته طبیب به معالجاتی منافی تصور سائرین پردازد حال از نفوس بی بهره از حکمت و طب اعتراض جائز است؟ لا و الله بلکه باید کل سر تسلیم نهند و آنچه طبیب حاذق گوید مجری دارند پس طبیب حاذق یافع ما یشاء است و مریضان را نصیبی در این مقام نه. باید حذاقت طبیب ثابت شود چون حذاقت طبیب ثابت شد یافع ما یشاء است و همچنین سردار جنود چون در فنون

حرب فرید است آنچه گوید و فرماید یافعل ما یشاء است و ناخدای کشته چون در فنون بحریه مسلم کل آنچه گوید و فرماید یافعل ما یشاء است و مرئی حقیقی چون شخص کامل است آنچه گوید و فرماید یافعل ما یشاء است. باری مقصد از یافعل ما یشاء اینست که شاید مظہر ظهور امری فرماید و حکمی اجرا دارد یا عملی فرماید و نفوس مؤمنه از ادراک حکمت آن عاجز نباید اعتراض بخاطر احدی خطور نماید که چرا چنین فرمود و با چنین مجری داشت اما نفوس دیگر که در ظل مظہر کلی هستند آنان در تحت حکم شریعة الله هستند بقدر سر موئی آنان را تجاوز از شریعت جائز نه و باید جمیع اعمال و افعال را تطبیق به شریعت الله کنند و اگر تجاوز نمایند عندالله مسنوی و مواخذ مگردند. البته آنان را از یافعل ما یشاء بهره و نصیبی نه زیرا این مقام تخصیص به مظہر کلی دارد مثلاً حضرت مسیح روحی له الفداء مظہر یافعل ما یشاء بود ولکن حواریون را نصیبی از این مقام نبود چه که در ظل حضرت مسیح بودند باید از امر و اراده او تجاوز ننمایند. والسلام

بيانات مبارکه، حضرت عبدالبهاء را در مفاوضات ملاحظه نمودید و به معنی عصمت کبری و اختصاص آن به ذات حق توجه فرمودید، از بیانات مبارکه البته استنباط کردید که عصمت بر دو قسم است. عصمت کبری یا ذاتی و عصمت موهوبی یا صفتی. عصمت کبری یا ذاتی مخصوص به ذات حق و مظہر امر الله و عصمت موهوبی راجع به مؤمنین و سایر مراتبی است که در ظل الهی محشور هستند. می فرمایند: «لیس لطلع الامر شریک فی العصمة الكبری»، برای مظہر امر الله در عصمت کبری هیچ شریک و سهیمی نیست. یعنی هیچکس نمی تواند غیر از ذات حق جل جلاله مدعی شود که دارای عصمت کبری یا عصمت ذاتی است. «اَنَّهُ لِظہرِ یافعل ما یشاء فی ملکوت الانشاء»، مطلع امر و مظہر امر الهی مظہر یافعل ما یشاء است در این عالم امکان. «قد خص الله هذا المقام لنفسه»، خداوند اختصاص داده است مقام عصمت کبراًی ذاتی را به ذات مقدس خود. «و ما قدر لاحِدٍ نصِيب»، معین

نشده است برای هیچکس دیگر نصیب و بهره ای، «من هذا الشأن العظيم المنبع»، از این رتبه، عظیم و بلند و منبع. «هذا امرالله قد کان مستوراً فی حجب الغیب»، مسأله، عصمت ذاتی یا کبری که مخصوص مظاهر امر است تا کنون در پرده، اسرار الهی مستور بود و در کتب آسمانی قبل صریحاً در این باره چیزی نازل نشده بود. «اظہرناه فی هذا الظهور»، این نکته، مهمه را که عصمت کبری مخصوص مظهر امرالله است در این ظهور مبارک آشکار کردیم. «و به خرقنا حجاب الذين ما عرفوا حكم الكتاب»، با این اظهار و کشف این راز مهم پرده های اعتراض اشخاصی که حکم الهی را در کتاب نفهمیده بودند، «و كانوا من الغافلين»، و در زمرة، غافلین و بی خبران بودند، پاره کردیم.

سایر منابع مطالعه در باره، مبحث فوق:

- لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۲۰

- اقتدارات، ص ۱۶۰

٤٨ - كتب على كلّ اب تربية ابنه و بنته بالعلم والخطّ و دونهما عمّا حدد في اللّوح والذّى ترك ما أمر به فللامناء ان يأخذوا منه ما يكون لازماً لتربيتهم ان كان غنياً و الاً يرجع الى بيت العدل اثناً جعلناه مأوى الفقراء والمساكين. انَّ الذّى ربّ ابنته او ابناً من الابناء كأنّه ربّ احد ابنائي عليه بهائى و عنايتي و رحمتى التي سبقت العالمين.

بر پدر و مادر واجب است دختر و پسر خود را به علم و خطّ و سایر شؤون کمالیه آراسته کنند زیرا در این ظهور مبارک مساله، تساوی حقوق رجال و نساء در جمیع احوال مورد دقت و توجه است.

در شرایع سابقه در ضمن تعالیم و احکام الهی راجع به لزوم تعلیم و تربیت دختر و پسر حکمی در کتاب الهی نازل نشده است. البته از حضرت رسول علیه السلام روایت کرده اند که می فرمایند: «طلب العلم فريضة على كلّ مسلم»، یعنی جستجوی علم و دانش واجب است بر هر مرد مسلمان. این حدیث را علامه، بخاری در کتاب صحیح بخاری نقل کرده و محمدبن یعقوب کلینی هم در کتاب اصول کافی در باب وجوب تحصیل علم نقل فرموده است. در این اوآخر بعضی از علماء به میل و هوای نفس خود و برای اینکه نشان بدھند که تساوی حقوق رجال و نساء در عالم اسلام هم هست کلمه، (مسلمه) را بر این

حدیث افزوده اند و چنین روایت کرده اند که پیغمبر فرموده است: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلم» با اینکه در کتاب صحیح بخاری و کتاب اصول کافی اختصار دارد به ذکر «مسلم» و کلمه، «مسلم» در این حدیث ذکر نشده است.

در انجیل هم راجع به تحصیل علم، حتی برای مردان ذکری نشده تا چه رسد به زنان. همچنین در کتاب عهد عتیق و شریعت موسی، شریعت زردهشت و سایر شرایعی که امروزه در عالم موجود است چنین تعلیمی وجود ندارد و اینکه بر پدر و مادر فرض عین است که اطفال خود را اعم از دختر و پسر وادار به تحصیل کنند و این که تحصیل علوم و فنون مختلفه برای زن و مرد بطور متساوی تجویز شده، فقط در نص کتاب مبارک اقدس قید شده و این فرضه مختص به امر بهائی است.

پس در مسأله تحصیل علم و دانش و طی طریق کمال و تحصیل فضائل و اخلاق، زنها با مردها در امر بهائی مساوی هستند. باری می فرمایند: «کتب علی کل اب تربیة ابنه و بنته بالعلم والخط و دونهما عمماً حدد في اللوح»، واجب است بر پدر و مادری تربیت پسر و دخترش بعلم. البته در الواح مبارکه می فرمایند، علومی را به آنها یاد بدهید که هم به حال خودشان نافع باشد و هم به حال دیگران. «والخط»، خط و نوشتن به آنها یاد بدهید، «و دونهما عمماً حدد في اللوح»، و جز علم و خط سایر اموری که در لوح الهی ذکر شده است، مثل هنرها، صنایع و سایر شفونی که در ردیف علم و خط قرار دارد. مقصود آن که باید دخترو پسر بهائی عالم باشند، سعاد خواندن و نوشتن بدانند، از علوم نافعه مثل طب و هندسه و سایر شفون که در الواح اشاره به آنها شده است، بهره مند باشند. این مسأله بر پدر و مادر فرض و واجب است.

«والذى ترك ما امر به»، اگر پدر و مادری به این امر الهی اعتماء نکردند و ترك کردند آنچه را که مأمور به آن هستند، یعنی در صدد تربیت و تعلیم دختر و پسر خود برنیامدند، باید اعضای بیت العدل و امنای الهی رسیدگی کنند و

بیینند که علت غفلت پدر و مادر از تعلیم و تربیت فرزندشان چیست. اگر وسیله، مادی ندارند، بیت العدل باید از صندوق امر مخارج آن دختر یا پسر را بدھند و آنها را به تحصیل علوم نافعه و ادار کنند و اگر چنانچه پدر و مادری دارای ثروت هستند، ولی غفلت می کنند، باید بیت العدل آن پدر و مادر را مجبور کنند تا مخارج و مصارف تحصیل دختر و پسر خود را بپردازند. «فلامنا، ان يأخذوا منه ما يكون لازماً لتربيتهم ان كان غنياً» برامنا و اعضای بیت العدل لازم است بگیرند از پدر و مادر آنچه را که لازم است برای تربیت دختر و پسر و این بشرطی است که پدر و مادر دارای ثروت باشند. «والاً يرجع الى بيت العدل»، اگر پدر و مادر فقیر بودند و نتوانستند از عهده، مخارج تحصیلی فرزندشان برآیند، آنوقت این مسأله برمی گردد به بیت العدل. یعنی باید بیت العدل مخارج آنها را بپردازند تا تحصیل کمال کنند. «انا جعلناه مأوى الفقراء والمساكين»، ما قراردادیم بیت العدل را مأوى و پناهگاه فقراء و بیچارگان.

بعد در تأکید این مسأله می فرمایند: «انَّ الَّذِي رَبَّى ابْنَهُ او ابْنَاءَ مِنَ الْابْنَاءِ»، هرکس تربیت کند پسرخود را یا فرزند دیگری را مثل اینست که تربیت کرده است یکی از پسران مرا. بر اوست بهاء و عنایت و رحمت من که بر همه، ممکنات و اهل عالم سبقت گرفته است.

ملاحظه فرمودید که چقدر تأکید در این قسمت است که پدر و مادر از تعلیم و تربیت فرزندان خود در شؤون مختلفه کوتاهی نکنند. ضمناً خطابه، مفصلی از حضرت عبدالبهاء در این خصوص هست و لوحی هم هست که در آنجا می فرمایند، اگر چنانچه پدر و مادری طفل خود را زنده به گور کنند بهتر از آن است که در تعلیم و تربیت او کوتاهی نمایند. و نیز می فرمایند، اگر پدر و مادری در تعلیم فرزندان خود اعم از دختر و پسر غفلت و کوتاهی بکنند این ذنب لا یغفر است، یعنی گناهی را مرتكب

شده اند که خدا آن را غنی آمرزد.

سایر منابع مطالعه در باره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۸۶-۹۲
- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۵۲-۳۳۰
- اقداح الفلاح، ج ۱، ص ۳۷۷-۳۸۳

٤٩ - قد حکم اللہ لکل زانِ وزانیة دیة مسلمة الی بیت العدل و هی تسعه مثاقیل من الذّهب و ان عادا مرّة اخري عودوا بضعف الجرّاء هذا ما حکم به مالک الاسماء فی الا ولی و فی الاخری قدر لھما عذاب مهین. من ابتلی بمعصیة فله ان یتوب و یرجع الی الله انه یغفر لمن یشاء ولا یسئل عما شاء انه لھو التّواب العزیز الحمید.

خداؤند حکم کرده است در این ظهور که هر مرد و زن زناکاری جرمیه ای بدهد به بیت العدل و آن دیه یا جرمیه نه مثقال طلا است و اگر آن زن و مرد مرتبه دیگری مرتکب این عمل شوند، شما که اعضای بیت العدل هستید جرمیه آنها را دو برابر کنید. یعنی در دفعه اول اگر نه مثقال دادند، دفعه دوم هجده مثقال، دفعه سوم سی و شش مثقال. «هذا ما حکم به مالک الاسماء فی الاولی»، این یک جرمیه و حدی است که خداوند منان برای آنها در این نشته دنیا قرار داده است.

بعلاوه، این جرمیه، دنیوی، مجازات اخروی هم برای آنها مقدر شده است، «وفي الآخرة قدر لھما عذاب مهین»، در آخرت و در نشته، دیگرهم برای مرد زناکار و زن زناکار معین شده است عذابی که شخص معذب را به ادنی درجه، ذلت و پستی سرنگون می کند. حضرت عبدالبهاء در این خصوص بیانی

می فرمایند که تذکر آن لازم است.

اول اینکه این حکم، یعنی نه مثقال طلا در دفعه اول و ضعف آن در دفعات بعد، راجع است به زانی و زانیه ای که غیرمحصن باشد. زانی محصن یعنی مرد زناکاری که زن داشته باشد و زانیه، محضنه یعنی زن زناکاری که شوهر داشته باشد. غیرمحصن یعنی پسر بی زن و دختر بی شوهر که اگر چنین عمل زشتی را انجام دادند، در مرتبه، اول بیت العدل از هر کدام نه مثقال طلا می گیرد. و در دفعات ثانیه و ثالثه اگر تکرار شد، دو برابر جزای قبلی را.

نکته، دیگر این است که می فرمایند، این جرمیه، مالی که برای آنها تعیین شده است، نه از باب این است که نه مثقال طلا اهمیتی دارد یا به جانی ضرر می زند، زیرا اشخاصی هستند که نه مثقال که هیچ، نهصد مثقال هم برایشان اهمیت ندارد. بلکه این جرمیه از نقطه نظر تشهیر است، وقتی دختر و پسری چنین عمل زشتی انجام دادند و بر ملا شد و بر بیت العدل ثابت گردید، بیت العدل از آنها این جرمیه را می گیرد و همه، مردم می فهمند که چنین دختر و پسری چنین عمل زشتی را انجام داده اند و چنین مبلغی از آنها گرفته شده است. ملاحظه می کنید این تشهیر و رسوانی چقدر بدبهختی و بیچارگی دارد. البته وقتی که جوان بهائی اعم از دختر و پسر دانست که چنین عمل زشتی چنین عاقبت رسوانی انگیزی دارد، مسلماً بدانید به چنین عملی برای حفظ آبروی خود هیچ وقت اقدام نمی کند. اما جزای زانی و زانیه محصن و محضنه، یعنی اگر زن شوهرداری و مردی که دارای زن است، چنین عمل زشتی را انجام دادند حکم آن مخصوص به بیت العدل اعظم است و باید مجازات آنها را تعیین کند.

«من ابتعلی بمعصیة فله ان يتوب و يرجع الى الله»، اگر کسی مبتلا به معصیتی شد، گناهی از او سرزد یا غفلتی کرد، لازم است بر او که توبه کند و برگردد بطرف خدا. مقصود از توبه این است که در محضر خدا عجز و نیاز کند و اقرار به خطای خود کند و بگوید، خدا ایا من غافل بودم، بی خبر بودم، اسیر نفس و هوی شدم، از تو غفلت کردم، و این عمل ناشایسته از من سرزد. خدا ایا

من پشیمانم مرا ببخشن. بشرطی که این توبه اش توبه، قطعی باشد یعنی حقیقتاً پشیمان شده باشد و بر عهده بگیرد که تا عمر دارد به چنین گناه و امثال آن رو نیاورد. اگر چنین کاری کرد، «اَنَّهُ يَغْفِرُ لِمَنِ يَشَاءُ»، خدا هر کس را بخواهد می‌آمرزد. «وَلَا يَسْتَأْلِ عَمَّا شَاءُ»، خدا از آنچه بخواهد مورد مؤاخذه کسی واقع نمی‌شود و مستول کسی نیست. «اَنَّهُ لَهُ التَّوْابُ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ»، خدا هم توبه پذیر است، هم دارای عزت و جلال است و هم رفتار و اعمالش پستدیده است.

سایر منابع مطالعه در باره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۹۸-۲۹۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۳۷-۵۰۸ و ۵۱۲

- اقداح الفلاح، ج ۱، ص ۴۹۷-۴۶۶

٥٠ - ایاکم ان تمنعمکم سبحات الجلال عن زلال
هذا السّلسل خذوا اقداح الفلاح فی هذا الصّباح باسم فالق
الاصباح ثم اشربوا بذكره العزيز البدیع.

سبحات جلال یعنی ایرادها و اعتراضها و پرده های ضخیم و محکمی که بین
بندگان خدا و عرفان مظہر امر همیشه آویخته است. مثلاً قضیه، «خاتم
النّبیین» که در قرآن مجید هست یکی از این سبحات جلال است. اینکه قرآن
آخرین کتاب آسمانی است و شریعت اسلام آخرین شریعت است یکی از سبحات
جلال است. اینکه منتظرند علامات ظهور موعود بر حسب ظاهر واقع شود و
چون بر حسب ظاهر واقع غی شود مردم ظهور بعد را قبول نمی کنند این خود
یکی از سبحات جلال است، یعنی از پرده های ضخیم و محکمی است که بین
بشر و عرفان مظہر امر همیشه آویخته است.

می فرمایند، مبادا شما را منع کند سبحات جلال از آب صاف این سرچشمه،
زلالی که از قلم رحمن جاری است. «خذوا اقداح الفلاح»، بگیرید قدحهای
رستگاری را در این صبح ظهور به اسم کسی که شکافنده، صبح هاست، یعنی به
اسم کسی که صبح ها را آشکار می کند. «ثم اشربوا»، وقتی این قدحها را
گرفتید، بنوشید به ذکر خداوندی که عزیز است و منبع تعالیم الهی را تشبیه
فرموده اند به قدح های باده، ناب که ساقی الهی که مظہر امر است، در این

صبح نورانی ظهور بدست بندگان خود می دهد و آنها این اقداح را می آشامند
و به ذکر او مترنم هستند.

٥١ - اَنَا حَلَّنَا لَكُمْ اَصْفَاءَ الاصوات والنغمات اِيَاكُمْ ان
يخرجكم الاصفاء عن شأن الادب والوقار افرحوا بفرح اسمى
الاعظم الذي به تولهت الافئدة وانجذبت عقول المقربين، انا
جعلناه مرقاة لعروج الارواح الى الافق الاعلى لاتجعلوه جناح
النفس والهوى انى اعوذ ان تكونوا من الجاهلين.

در شریعت بهائی شنیدن صدای خوب و آواز و الحان موسیقی جایز است. مسلمین «ترجیع الصوت مع الطرب» را حرام شمرده اند یعنی ترجیع دادن صدا را که ایجاد طرب کند از مسائل محرمه شمرده اند و در کتب فقهیه، مسلمین این قضایا ذکر شده است. ولی در این ظهور می فرمایند، شنیدن صدای خوب و نعمات یعنی الحان موسیقی برای شما حلال است. خداوند می خواهد بندگانش با ذوق باشند، با شوق باشند، محمود نباشند. این است که برای آنها شنیدن صدای خوب و الحان موسیقی را حلال فرموده است.

بعد می فرماید، مبادا شنیدن الحان موسیقی بیرون بیاورد شما را از حدود ادب و وقار، بعضی از نفوس کم ظرفیتند به محض اینکه صدای تار و تنبوری می شنوند، کارهائی از ایشان سر می زند که خارج از وقار و فضیلت عالم انسانی است و تا حدود حیوانیت تدنی می کنند. جمال مبارک می فرمایند، من غی خواهم شما اینطور باشید. مبادا خارج کند شما را شنیدن صدای خوب و

الحان موسیقی از شان ادب و وقار. خوشحالی بکنید و مسرور باشید بفرح اسم اعظم الهی که بر اهل عالم خود را ظاهر کرده است، آن کسی که به ظهور او شیفته و فریفته شده است دلها و منجذب شده است عقول مقریین درگاه خدا. ما قرار دادیم شنیدن اصوات و انقام را «مرقاة لعروج الارواح»، به منزله نردبانی که ارواح از آن به عالم روحانیت، به آسمان فضل الهی، عروج می کنند. «لاتجعلوه جناح النفس والهوى»، این پلکانی که سبب عروج ارواح است، آن را تبدیل به بال و پر نفس و هوی نکنید و در مراتب مادون انسانیت در اثر شنیدن انقام و اصوات زیبا تدئی نکنید. «أَنِّي أَعُوذُ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ»، من پناه بخدا می برم از اینکه شما از اشخاص جاہل و نادان باشید.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۹۲-۱۹۷

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۲۹-۱۳۷ و ۳۶۳-۳۶۵

- حیوة بھائی، ص ۱۸۸-۱۹۲

٥٢ - قد ارجعنا ثُلث الدِّيَات كُلُّها إلَى مَقْرَر العَدْل وَنُوْصِي
رجاله بالعدل الخالص ليصرفوا ما اجتمع عندهم فيما امرؤا
بِه مِن لَدْن عَلِيم حَكِيم. يَا رَجَالَ الْعَدْلِ كُونُوا رَعَاةً أَغْنَامَ اللَّهِ
فِي مُلْكِكُوكْه واحفظوه عن الذَّئَابِ الَّذِينَ ظَهَرُوا بِالاثْوابِ
كماتحفظون ابنائكم كذلك ينصحكم الناصح الامين.

دیات جمع دیه است. دیه عبارت از جرمیه، شرعی است که بر اعمال مختلفه،
منهیه تعلق می گیرد. مثل نه مثقال طلا تی که بر زانی تعلق می گیرد.
می فرمایند، از تمام دیه هائی که از نفوس گرفته می شود، ثُلث آن راجع است به
بیت العدل و وصیت می کنیم رجال بیت العدل را به عدل خالص.

بیت العدل مأمورند آنچه را که پیش آنها جمع می شود، در اموری که از
طرف خداوند دانا و حکیم مأمور به آن هستند، صرف کنند. بعد می فرمایند،
این اعضای بیت العدل به منزله، شبانهائی که گوسفندان خدا را در مملکتش
رعايت می کنند، می باشند. مؤمنین تشبيه به اغنام اللَّهِ شده اند و رجال بیت
العدل به شبان. بعضی اشخاص هستند که بصورت اهل ایمان درمی آیند،
ظاهرشان گوسفند است ولی در باطن گرگ درنده هستند و برای استثمار و فرب
دادن افراد به شکل مؤمنین ظاهر می شوند ولی در حقیقت ریاکارند. به اعضای
بیت العدل می فرمایند، شما اغتمام الهی و افراد جامعه بشر را از این نفوس

ظالم و ستمکار که به لباس میش هستند حفظ کنید، همانطوری که بچه های خود را حفظ می کنید. یعنی اعضاي بيت العدل باید خود را به منزله، پدر و جمیع افراد بشر را به منزله، فرزندان خود حساب کنند. «کذلک ینصحکم الناصح الامین»، اینطور نصیحت می کند شما را نصیحت کننده، درستکار.

سایر منابع مطالعه در باره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۱۳-۲۲۴

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۲-۲۷۴

٥٣ - اذا اختلفتم في امر فارجعوا الى الله مادامت الشمس
مشرقه من افق هذه السماء و اذا غربت ارجعوا الى مانزل من
عنه انه ليكفي العالمين. قل يا قوم لا يأخذكم الاضطراب اذا
غاب ملکوت ظهوري و سكنت امواج بحر بياني ان في ظهوري
لحکمة وفي غيبي حکمة اخرى ما اطلع بها الا الله الفرد
الخير. و نراكم من افقى الابهی و ننصرمن قام على نصرة
امری بجنود من الملاا الاعلى و قبیل من الملائكة المقربین.

اگر درباره مسأله ای اختلاف نظر پیدا کردید، باید رجوع کنید به مظہر امر،
به جمال مبارک، مادامی که صعود واقع نشده است، مادامی که شمس وجود او
مشرق است از افق این دنیا، و وقتی که غروب کرد، یعنی وقتی که صعود واقع
شد، برای رفع اختلاف مراجعه کنید «ما نزل من عنده»، یعنی به آیات و الواحی
که از قلم جمال مبارک نازل شده است. «انه ليكفي العالمين»، آثار الهی که در
این ظهور نازل شده برای اهل عالم کافی است. «قل يا قوم لا يأخذكم
الاضطراب اذا غاب ملکوت ظهوري و سكنت امواج بحر بياني ان في ظهوري
لحکمة وفي غيبي حکمة اخرى»، ای مردم، وقتی که غایب شد ملکوت ظهور
من و آرامش پیدا کرد موجهای درباری بیان من، مضطرب نشوید. در ظاهر
شدن من حکمت ها بود، اسرار و رموزی بود، در غایب شدن و در صعود من از

این جهان به جهان دیگر نیز حکمت دیگری است.

حضرت عبدالبهاء در یک مقام می فرمایند، که مقصود از «فی غیبتی حکمة اخري»، یکی این است که مردم وقتی قبل از صعود هیکل مبارک را می دیدند، شاید می گفتند، که اینهم مانند ما بشری است و از کجا دارای چنین مقامی باشد که ادعای می کند. ولی وقتی که جنبه جسمانی حیاتش سپری شد و جمال قدم به مالک اخري صعود فرمود و جسم و جسمانیات از حیث ظاهر از ابصار مستور ماند، آنوقت خلق که آثار قدرت جمال قدم را ملاحظه می نایند زودتر توجه و اقبال می کنند.

می فرمایند، در غیبت من حکمتی است که مطلع نیست به آن مگر خداوند فرد خبیر. «و نراکم من افق الابهی»، ما شما را از آسمان بلند روشن خود می بینیم و «نصر من قام علی نصرة امری»، و یاری می کنیم کسانی را که قیام می کنند بر نصرت امر من به لشکرهای از ملا، اعلی و دسته هائی از ملائکه مقرئین. این وعده و بشارت است برای بندگان جمال قدم که اگر به خدمت امر مبارک قیام کنند، از هر طرف منصور و مؤید خواهند بود.

سایر منابع مطالعه در باره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۴۴۶-۴۴۴

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۰

٤٥ - يَا ملأَ الارضَ تاللهُ الحقُّ قَدْ انفجَرَتْ مِنَ الاحجارِ
الانهار العذبة السائفة بما اخذتها حلاوة بيان ربكم المختار و
انتم من الغافلين. دعوا ما عندكم ثم طيروا بقوادم الانقطاع
فوق الابداع كذلك يأمركم مالك الاختراع الذي بحركة قلمه قلب
العالمين.

ای بندگان خدا در روی زمین، قسم به خداوندی که به راستی ظاهر شده همانا
جاری شده است از سنگها نهرهای شیرین گوارا، زیرا اثر کرده است در آنها
حلاوت و شیرینی بیان پروردگار شما که مختار است، اما شما از عرفان الهی
غافل هستید. البته این شبیه است و تأکید برای جلب توجه نفوس به عرفان
الهی. «دعوا ما عندكم»، ای مردم، آنچه را که دارید رها کنید، یعنی از
اوہام و خرافات و تقاليد دست بردارید و پرواز کنید با پر و بال انقطاع بالای
عالی امكان، یعنی از حدود جسم و جسمانیات و امور دنیوی بکلی منسلخ و
منقطع شوید و به حق ناظر باشید. اینطور امر می کند شما را مالک اختراع،
یعنی خداوندی که صاحب عالم است، خداوندی که به حرکت قلمش تغییر
داد اهل عالم را، یعنی خلقت جدید به اهل عالم بخشید.

ساير منابع مطالعه در باره، مبحث فوق:
- امر و خلق، ج ۲، ص ۳۹۶-۴۰۲

٥٥ - هل تعرفون من اى افق يناديكم ربكم الابهی وهل
علمت من اى قلم يأمركم ربكم مالک الاسماء لا و عمری لو
عرفتم لتركتم الدّنيا مقبلین بالقلوب الى شطر المحبوب و اخذكم
اهتزاز الكلمة على شأن يهتز منه العالم الاكبر و كيف هذا
العالم الصّغير. كذلك هطلت من سماء عنایتی امطار مكرمتی
فضلاً من عندی لتكونوا من الشّاکرین.

آیا می دانید از چه آسمانی پروردگار شما، شما را صدا می کند و آیا
می دانید از کدام قلم امر می کند شما را پروردگار شما که صاحب اسماء
است؟ نه قسم به جان خودم، اگر می دانستید دنیا را رها می کردید و با دلهای
خود بطرف خداوند محبوب توجه می کردید و سراپای شما را سرور و نشاط
کلمه، الهی بطوری فرا می گرفت که از سرور و نشاط شما دنیای بزرگ به
جنیش و حرکت در می آمد تا چه رسد به افراد انسان. مقصود از عالم کبیر، کل
عالیم آفرینش است و مقصود از عالم صغیر، افراد انسانند. اینطور ریزش کرد و
بارید از آسمان عنایت من بارانهای مكرمت و فضل من و این بصرف فضل و
عنایت از طرف من بود تا شما خدا را شکر کنید.

٥٦ - وَمَا الشَّجَاجُ وَالضَّرْبُ تَخْتَلِفُ احْكَامُهُما بِاِخْتِلَافِ
مَقَادِيرُهُما وَحُكْمُ الدِّيَانِ لِكُلِّ مَقْدَارِ دِيَةِ مُعِينَةٍ اَنَّهُ لِهُوَ الْحَاكِمُ
الْعَزِيزُ الْمُنِيعُ. لِوَنْشَاءِ نَفْصُلَهَا بِالْحَقِّ وَعِدَّاً مِنْ عَنْدِنَا اَنَّهُ لِهُوَ
الْمَوْفِى الْعَلِيمُ.

اگر کسی سر کسی را بشکند یا کسی، کسی را کتک بزند، «تختلف احکامها»، احکام سر شکستن و کتک زدن مختلف است به علت اختلاف مقدارش. خداوند دیان و جزاده‌نده برای هر مقداری دیه معینی تعیین کرده است. خدا حاکم و عزیز است و منیع. اگر بخواهیم تفصیل می‌دهیم آنها را به حق و وعده می‌دهیم به شما که این مقادیر شجاج و ضرب را برای شما ذکر خواهیم کرد. خداوند وفاکننده و دانشمند است.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۱۹-۳۲۳
- امر و خلق، ج ۳، ص ۵۱۴-۵۱۶

٥٧ - قد رقم عليكم الضيافة في كل شهر مرّة واحدة ولو
بالماء ان الله اراد ان يؤلف بين القلوب ولو باسباب السموات
والارضين

واجب شده است برشما ضيافت در هر ماه بيانی يك مرتبه، يعني ضيافات
نوزده روزه. البته اين وجوب شرعاً نيست، وجوب تنزيهی است که در سؤال و
جواب هم هست. در هر ماه بيانی يك مرتبه دور هم جمع شويد، ضيافتي
بگيريد و از هم پذيراني کنيد، ولو به آب باشد. يعني مقصود تلذذ جسماني
نيست، مقصود صرف اطعمه، روحاني و تلذذ معنوی است. خداوند دوست دارد
که الفت دهد و ايجاد محبت کند بين قلوب، ولو به اسبابهای زمين و آسمان
باشد.

ساير منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجينه، ص ۱۵۶-۱۵۸
- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۸-۱۴۰
- پيام آسماني، ص ۱۷۰-۱۷۱

٥٨ - ایاکم ان تفرقکم شئونات النّفس والهوى کونوا
کالاصابع فی اليد والارکان للبدن كذلك يعظکم قلم الوھي ان
انتم من الموقنين.

میادا شما را متفرق کند خواهشهاي نفس و هوي. مانند انگشتان در دست
باشيد و مانند دست و پا در بدن. اینطور پند میدهد شما را قلم وھي، اگر شما
از اشخاص با یقين باشيد. یعنی همانطور که انگشتان در دست وقتی که دست
مي خواهد کاري را انجام بددهد همه با هم کمک می کنند و دست و پا وقتی بدن
به مقصدی روان است همه بهم کمک می کنند، شما هم به منزله انگشتان و
دست و پاي عالم بشر هستيد، لذا همه با هم کمک کنيد.

- سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:
- گنجینه، ص ۳۱۹-۳۲۳ و ۴۴۴-۴۴۶
 - امر و خلق، ج ۳، ص ۲۳۴-۲۵۴
 - اخلاق بهائي، ص ۷۹-۸۷
 - حیوة بهائي، ص ۳۶-۴۲

٥٩ - فانظروا فی رحمة الله والطافه انّه يأمرکم بما ينفعکم
بعد اذ كان غنیاً عن العالمين . لن تضرنا سیئاتکم كما لاتنفعنا
حسناتکم انّما ندعوکم لوجه الله يشهد بذلك كلّ عالم بصیر.

نگاه کنید به رحمت و الطاف خدا . خداوند امر می کند شما را به آنچه که
نافع است به حال شما ، در عین حال که ذات الهی از همه شما و از همه
جهانیان بی نیاز است . ضرری بحال ما ندارد گناهان شما ، همانطور که منفعتی
بحال ما ندارد کارهای خوب شما . ما شما را برای خاطر خدا به راه راست دعوت
می کنیم و شهادت می دهد به این هر شخص دانشمند با بصیرت و بینانی .

٦٠ - اَذَا اَرْسَلْتُمُ الْجِوَارِحَ إِلَى الصَّيْدِ اذْكُرُوا اللَّهَ اذَا يَحْلُّ
مَا اَمْسَكْنَ لَكُمْ وَلَوْ تَجْدُونَهُ مِيتاً اَنَّهُ لِهِ الْعِلْمُ الْخَبِيرُ. اِيَّاكمْ اَنْ
تَسْرِفُوا فِي ذَلِكَ كَوْنُوا عَلَى صِرَاطِ الْعُدْلِ وَالْاِنْصَافِ فِي كُلِّ
الْاِمْرِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكُمْ مَطْلُعُ الظَّهُورِ اَنْ اَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ.

این آیه دربارهٔ صید است، می فرمایند، هر وقت فرستادید حیواناتی را که برای صید به کار می روند (مثل تازی و بوز و باز و از این قبیل)، نام خدا را بپرید. وقتی نام خدا را بردید، آنچه را که این حیوانات برای شما بگیرند و بیاورند حلال می شود و لو اینکه آن صیدی که می آورند، مرده باشد. خداوند علیم و خبیر است. البته در نظر داشته باشید که «اذا» در اینجا «اذا» ناصبه نیست زیرا دارای شرط و جزا نیست و فقط ظرف زمان است. مبادا اسراف کنید در امر شکار. در هر چیزی رعایت عدل و انصاف را بکنید و در جمیع امور ناظر به عدل و انصاف باشید. اینطور امر می کند شما را مطلع ظهور اگر شما از اشخاص عارف باشید.

سایر منابع مطالعه دربارهٔ مبحث فوق:

- گنجیه، ص ۱۸۹-۱۹۹

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۶-۳۴ و ۱۷۱-۱۷۷

۶۱ - اَنَّ اللَّهَ قَدْ اَمْرَكُمْ بِالْمَوْدَّةِ فِي نُوْءِ الْقَرِبَىٰ وَمَا قَدْرُهُمْ
حَقًّا فِي اَمْوَالِ النَّاسِ اَنَّهُ لَهُوَ الْغَنِيُّ عَنِ الْعَالَمِينَ.

خداوند امر می کند شما را در این ظهور مبارک که ذوی القربی و منتبین به جمال مبارک را دوست بدارید. ولی برای آنها معین نشده است حقی در اموال مردم، زیرا خداوند بی نیاز از همه، اهل جهان است. این آیه در مقابل حکمی است که در اسلام جاری است. در مسأله خمس می گویند قسمتی از آن به سادات می رسد، و سادات امروزه مدعی اخذ خمس اند، زیرا می گویند، ما اولاد پیغمبریم و از سهم خمس باید به ما هم بدھید. ولکن جمال مبارک می فرمایند، این حکم در اینجا نیست، شما ذوی القربی و منتبین به مظہر امر الهی را دوست بدارید ولی خداوند چیزی برای آنها از قبیل خمس معین نکرده است زیرا خداوند از همه، اهل عالم بی نیاز است.

سایر منابع مطالعه در باره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۴۱-۲۴۲
- امر و خلق، ج ۳، ص ۶۵-۶۷ و ج ۴، ص ۲۳۵

٦٢ - من احرق بيتأً متعمداً فاحرقوه و من قتل نفساً عاماً
فاقتلوه خذوا سنن الله بایادی القدرة والاقتدار ثم اتركوا سنن
الجاهلين. و ان تحكموا لهما حبسأً ابدياً لابأس عليكم في
الكتاب انه لهو الحاكم على ما يريده.

مضمون این آیه این است که کسی که بسوزاند خانه ای را از روی عمد،
عامل جرم را بسوزاند و کسی که بکشد کسی را از روی عمد، او را بکشد.
بگیرید احکام الهی و دستورات الهی را با دستهای قدرت و اقتدار و رها کنید
راه و رسم مردم نادان را. اگر چنانچه درباره، کسی که به عمد خانه، کسی را
آتش می زند یا کسی که کسی را به عمد میکشد، به جای سوزاندن و کشتن
حبس ابد قائل بشوید، آنهم گناهی ندارد. یا بسوزاند یا بکشد یا هر دو را
برای ابد حبس کنید. خداوند حکم می کند بر آنچه که می خواهد. البته تبیین
این مسأله و شرح و بسط مبهمات مربوط به این حکم راجع به بيت العدل
اعظم الهی است که در آینده در این خصوص هر چه را که تصویب فرمودند،
ابلاغ خواهند کرد.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:
- گنجینه، ص ۲۹۶-۲۹۷

٦٣ - قد كتب الله عليكم النكاح ايّاكم ان تجاوزوا عن الاثنين والذى اقتتنع بواحدة من الاماء استراحت نفسه و نفسها و من اتّخذ بكرأً لخدمته لابأس عليه كذلك كان الامر من قلم الوحي بالحق مرقوماً. تزوجوا يا قوم ليظهر منكم من يذكرنى بين عبادى هذا من امرى عليكم اتّخذوه لانفسكم معيناً.

خداوند واجب کرده است بر شما نکاح را، یعنی واجب است بر شما که زن بگیرید و خودتان را از قيد نفس و هوی و از شر نفس امّاره مصون و محفوظ بدارید. این وجوب، وجوب مفروض نیست زیرا در سؤال و جواب جمال مبارک می فرمایند، که این وجوب، وجوب تنزيهی است نه تشریعي، یعنی بهتر است که اهل بها، اینکار را بکنند.

«ايّاكم ان تجاوزوا عن الاثنين»، مبادا بيشتر از دو زن بگیرید. حضرت عبدالبهاء، می فرمایند، جمال مبارک اجازه فرموده اند به يك فرد بهائي که دو زن بگيرد ولكن مشروط به شرط عدالت است به اين معنى که در جميع شؤون با اين دو زن بعدالت رفتار کند و مقصد از عدالت نه تنها مراعات امور ظاهره از قبيل لباس و نفقة و منزل و مسكن و سایر شؤون است، بلکه بعلاوه، اينها باید

در بین این دو زن من جمیع الجهات عدالت را مراحت کند و هیچکدام را بر دیگری ترجیح ندهد. عملی کردن این مسأله محال است، زیرا هیچکس غمی تواند مدعی بشود که من دو زن را بدون کم و زیاد در یک رتبه دوست می دارم. این محال است، بسر حد امتناع است. بعد می فرمایند، چون شرط جواز گرفتن دو زن عدالت من جمیع الجهات است و رعایت عدالت مخصوصاً در مسأله، محبت بسر حد امتناع است، پس با امتناع شرط مشروط هم که جواز دو زن گرفتن باشد، از بین می رود و لهذا شخص بهائی بیش از یک زن غمی تواند بگیرد و اگر کسی بیش از یک زن گرفت فعل حرام کرده است و مشمول مجازات است. «والذى اقتنع بواحدة من الاما»، اگر فردی به یک زن در عرض اکتفا بکند، هم خودش راحت است و هم آن زن راحت است.

گاهی مشکلاتی پیش می آید و زن و مردی که با هم زندگی می کنند، محتاج به کسی می شوند که امور زندگانی آنها را تقسیت بدهد. برای رعایت این مسأله جمال مبارک می فرمایند: «و من اتَّخَذْ بَكُرًا لِخَدْمَتِهِ لَا بَأْسَ عَلَيْهِ»، زن و مردی هستند، با هم ازدواج کرده اند ولی زن فی المثل مریض است یا غمی تواند به کارهای خانه از هرجهت برسد. در این صورت جمال مبارک می فرماید، دختری را استخدام کند، حقوقی به او بدهد و به زندگانیشان او را داخل کند. منتهی هر وقت که شوهری برای آن دختر پیدا شد، آن دختر را رها کند که برود و با خواستگارش ازدواج کند و این بیان مبارک در رساله، سؤال و جواب است.

اگر کسی استخدام کند دوشیزه ای را برای خدمت خود، اهمیتی ندارد. این از این نقطه نظر است که تسهیلی در امور بندگان حاصل بشود زیرا تعدد زوجات حرام است از یک طرف، و ازدواج موقت هم حرام است. بنابراین برای آنکه خانواده ای از حيث تقسیت امور داخلی در مضيقه نباشد، اجازه دارند دوشیزه ای را بیاورند بعنوان کارگر یا دستیار و هر وقتی هم که برایش شوهر پیدا شد، برود. «كذلك كان الامر من قلم الوحى بالحق مرقوماً»، اینطور امر الهی از روی حق و راستی از قلم وحی نوشته شده است. «تزوجوا يا قوم ليظهر منكم من

یذکرنی بین عبادی»، زن بگیرید ای مردم، تا اینکه از شما نسلی ظاهر شود که به ذکر الهی بپردازد و نام با عظمت مرا در بین بندگان من بگوید، «هذا من امری علیکم»، این از اوامر الهی است بر شما. «اتَّخذُوه لِأَنفُسْكُمْ معيِّنًا»، این امر را برای خود معین و یار و یاور بگیرید.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۵۹-۱۸۷ و ۲۰۱
 - امر و خلق، ج ۴، ص ۱۵۷-۱۸۳
 - منتخبات توقیعات، ص ۲۴۳-۲۵۵
 - پیام آسمانی، ص ۹۲-۹۳
- در شرح قضایای مربوط به سابقه، ازدواج در ادیان مختلفه، عالم، جناب اشراق خاوری به مقاله‌ای استشهاد نموده اند که به قلم آقای حسام نقبانی در مجله، آهنگ بدیع (سال ۲۴، شماره ۱ و ۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۸ هش، ص ۱۸-۲۲) به طبع رسیده است.

٦٤ - يَا مَلَأُ الْاِنْشَاءَ لَا تَتَّبِعُوا اَنفُسَكُمْ اَنَّهَا لَامَارَةٌ بِالْبَغْيِ
وَالْفَحْشَاءِ اتَّبَعُوا مَالِكَ الْاِشْيَاءِ الَّذِي يَأْمُرُكُمْ بِالْبَرِّ وَالتَّقْوَى اَنَّهُ
كَانَ عَنِ الْعَالَمِينَ غَنِيًّاً. اِيَّاكمْ اَنْ تَفْسِدُوا فِي الارضِ بَعْدِ
اصْلَاحِهَا وَمَنْ اَفْسَدَ اَنَّهُ لَيْسَ مَنًا وَنَحْنُ بِرَءَاءٍ مِنْهُ كَذَلِكَ كَانَ
الْاِمْرُ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْىِ بِالْحَقِّ مَشْهُودًا.

ای مردم دنیا، متابعت نکنید نفسهای امّاره، خود را زیرا این نفسهای
امّاره امر می کند شما را به ظلم و فحشاء، به کارهای زشت. بیائید
و متابعت کنید خداوندی را که مالک جمیع چیزهاست، آن خداوندی که
شما را امر می کند بخوبی و تقوی، خداوندی که از جمیع اهل عالم بی نیاز
است.

مبادا فساد کنید ای مردم در زمین، بعد از اینکه خداوند بوسیله،
قوانين نازله در شریعت مقدسه اش فسادهای زمین را از بین برده
و زمین را اصلاح کرده، دیگر شما به واسطه، متابعت نفس و
هوی دومرتبه زمین را فاسد نکنید. «وَمَنْ اَفْسَدَ»، کسی که سبب
فساد بشود در زمین «اَنَّهُ لَيْسَ مَنًا وَنَحْنُ بِرَءَاءٍ مِنْهُ»، او از ما نیست و ما
هم از او بیزاریم. اینطور امر الهی از آسمان وحی الهی به حق و راستی

آشکار شده است.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۲-۲۸۳

٦٥ - اَنَّهُ قَدْ حَدَّ فِي الْبَيَانِ بِرِضَاءِ الْطَّرَفَيْنِ اَنَّا لَمَا ارْدَنَا
الْمُحَبَّةَ وَالْوَدَادَ وَ اتَّحَادَ الْعِبَادَ لِذَا عَلَقْنَاهُ بِاَذْنِ الْاَبْوَيْنِ بَعْدَ هَمَا
لَئِلَّا تَقْعُ بَيْنَهُمُ الضَّغْيَنَةُ وَالْبَغْضَاءُ وَلَنَا فِيهِ مَأْرُبٌ اَخْرَى وَ كَذَلِكَ
كَانَ الْامْرُ مَقْضِيًّا.

نکاح در کتاب بیان محدود شده است به رضا، طرفین، یعنی دختر و پسری،
یا زن و مردی که می خواهند با هم ازدواج کنند، اگر راضی بشوند کافی است.
اما در امر بهائی می فرمایند بعلاوه، رضایت دختر و پسر یا زن و مرد، باید
پدر و مادر عروس و پدر و مادر داماد هم رضایت بدھند.

«اَنَّا لَمَا ارْدَنَا الْمُحَبَّةَ وَالْوَدَادَ»، چونکه مقصود ما این است که محبت و دوستی
از هر حیث در بین طوایف مختلفه ایجاد بشود، لهذا مشروط قرار دادیم نکاح
را «باذن الابوین بعد هما»، به اذن پدر و مادر عروس و پدر و مادر داماد بعد
از اذن عروس و داماد، تا اینکه واقع نشود بین آنها غم و غصه، اضطراب و
آشوب، عداوت و بدخواهی. «ولنا فيه مأرب اخری»، ما در این حکم، یعنی در
مسئله، شرط قرار دادن رضایت پدر و مادر طرفین، مقاصد دیگری هم داشتیم.
حضرت عبدالبهاء در مقامی می فرمایند، که از جمله، این مقاصد این است
که معمولاً در ازدواجهایی که واقع می شود، میانه عروس با مادر شوهر بهم
می خورد و اغلب علت این است که مادر شوهر رضایت به این عروسی نداشته،

یا مثلاً از روی کراحت و برای رعایت خاطر فرزندش اینکار را کرده است. اما وقتی که به حکم جمال قدم مادر عروس و پدر عروس از طرفی و مادر داماد و پدر داماد از طرفی و خود عروس و داماد از طرفی متحداً، متفقاً از روی صرافت طبع و کمال آزادی رضایت خود را برای ازدواج اظهار کردند، دیگر بعد از آن بین مادر شوهر و عروس دشمنی و نفاقی پیدا نخواهد شد. «کذلک کان الامر مقتضیاً»، اینطور امر الهی در این شریعت مقدسه، بهائی جاری شده است.

سایر منابع مطالعه در باره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۶۳-۱۶۷

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۶۷-۱۶۹

٦٦ - لايحق الصهار الا بالامهار قد قدر للمدن تسعة عشر
مثقالاً من الذهب الابريز و للقرى من الفضة و من اراد
الزيادة حرم عليه ان يتجاوز عن خمسة و تسعين مثقالاً كذلك
كان الامر بالعز مسطوراً . والذى اقتناع بالدرجة الاولى خير له
في الكتاب انه يغنى من يشاء بأسباب السموات والارض و
كان الله على كل شئ قادرأ .

محقق نمى شود داماد شدن «الا بالامهار»، مگر به پرداختن مهریه . «قد قدر
للمدن تسعة عشر مثقالاً من الذهب الابريز»، مهریه تعیین شده است برای
شهرنشینان نوزده مثقال طلای خالص و «للقرى من الفضة»، و برای ده نشینان
نوزده مثقال نقره . کسی که خواسته باشد از این مقدار زیادتر مهریه بدهد، حرام
است بر او که تجاوز بکند از نود و پنج مثقال طلا . اینطور امر به عزت به قلم
الهی نوشته شد.

«والذى اقتناع بالدرجة الاولى خير له»، اقتناع به درجه، اولى که نوزده مثقال
نقره باشد، بهتر است برای شخصی که می خواهد نکاح بکند در كتاب الهی .
خداوند بی نیاز می کند هر کسی را که بخواهد، به اسباب آسمانها و زمینها و
خداوند بر هر چیزی تواناست.

البته هم شهری می تواند به نوزده مثقال نقره قناعت کند، و هم دهاتی و این نص صریح حضرت ولی امرالله است در توقيعی که از قلم مبارک در تبيين اين آيه صادر شده است.

ساير منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجينه، ص ۱۶۷-۱۷۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۸۱-۱۸۳

٦٧ - قد كتب الله لكل عبد اراد الخروج من وطنه ان يجعل ميقاتاً لصاحبته في آية مدة اراد ان اتى وفى بالوعد انه اتبع امر مولاه و كان من المحسنين من قلم الامر مكتوباً . والا ان اعتذر بعذر حقيقى فله ان يخبر قرينته ويكون فى غاية الجهد للرجوع اليها وان فات الامر ان فلها ترخيص تسعة اشهر معدودات وبعد اكمالها لا يأس عليها فى اختيار الزوج وان صبرت انه يحب الصابرات و الصابرين اعملوا اوامرى ولا تتبعوا كل مشرك كان فى اللوح اثيمأ . وان اتى الخبر حين ترخصها لها ان تأخذ المعروف انه اراد الاصلاح بين العباد والاماء ايّاكم ان ترتكبوا ما يحدث به العناد بينكم كذلك قضى الامر و كان الوعد مائياً . و ان اتتها خبر الموت او القتل و ثبت بالشّياع او بالعدلين لها ان تلبث في البيت اذا مضت اشهر معدودات لها الاختيار فيما تختار هذا ما حكم به من كان على الامر قوياً .

خداوند واجب کرده است بر هر بنده ای که می خواهد از وطن خود خارج بشود، این که مدت معینی برای زنش قرار بدهد و به او بگوید که مثلاً من يك ماهه، دو ماهه، بیشتر یا کمتر برمی گردم. یعنی قرار بدهد میقاتی برای زن خود که به چه مدتی اراده دارد که در سفر باشد. «ان اتی و وفی بالوعده»، اگر سر موقعی که تعیین کرده است، شوهر برگشت و به عهدهش وفا کرد، «انه اتبع امر مولاه»، چنین کسی امر مولای خود را متابعت کرده است و «کان من المحسنين»، و از اشخاص نیکوکار عندالله محسوب است که نامش از قلم امر در جزو نیکوکاران نوشته شده است.

«وَالآن اعذر بعذر حقيقى»، حالاً اگر عذری داشت و گرفتاری برایش پیش آمد، باید به زنش خبر بدهد و نهایت جهد و کوشش کند که سر موعد برگردد. پس اوکین حکم این است که میقات معین قرار بدهد، و حکم ثانی این است که اگر سر میقات معین نتوانست برگردد، به زنش خبر بدهد.

«وَإِن فات الامرَان»، اگر این دو مطلبی که گفته شد رعایت نشد، یعنی شوهر نه وقتی که می خواست به سفر برود میقاتی برای زنش معین کرد و نه وقتی عذری برایش پیش آمد خبری به زنش داد، بر زن لازم است که نه ماه درخانه بنشیند و صبر کند. اگر شوهر آمد فبها و اگر نیامد بعد از گذشت نه ماه بیانی «لابأس عليها في اختيار الزوج»، زن می تواند برود و شوهر دیگری اختیار کند. «وان صبرت»، اگر زن صبوری بود و شکیباتی پیشه گرفت، خداوند زنهای صبور و مردهای پر شکیبا را دوست می دارد. عمل کنید اوامر مرا و متابعت نکنید هر شخص مشرکی را که در لوح الهی جزو گناهکاران محسوب شده است.

حالاً شوهری رفت و رعایت این دو مطلب را نکرد، زنش هم نه ماه شروع کرد به اصطبار، «وَإِن اتى الخبر حين ترَصَّها»، اگر در ضمن مدت تریص نه ماهه خبر شوهر برای زن آمد «لها ان تأخذ المعروف»، بر زن لازم است که مطابق معروف یعنی خلق و خوی انسانی که از اخلاق فاضله است، رفتار کند، یعنی با

شوهرش دو مرتبه آشتی کند و با او ادامه زندگی بدهد. «انه اراد الاصلاح بين العياد»، خدا همیشه مقصودش اینست که زنها و مردها بینشان اصلاح باشد. «ایاکم ان ترتكبوا ما يحدث به العناد»، مبادا کاری کنید که بین شما دشمنی و عناد ایجاد شود. اینطور امر الهی نوشته شده و وعده الهی آشکار شده است.

«وان اتاكا خبر الموت او القتل»، حال اگر زنی شوهرش برود و از او خبری نیاید و بعد از چندی خبر فوت یا کشته شدن شوهر به این زن برسد «و ثبت بالشیاع او بالعدلین»، و مردن یا کشته شدن شوهر به شیوعی که دیگر غنی شود تکذیبیش کرد، ثابت بشود و یا دو شاهد عادل شهادت بدهند که ما دیدیم که این شخص مرده یا کشته شده، «لها ان تلبث في البيت»، زن باید به خانه بنشیند، در خانه سکونت کند. «اذا مضت اشهر معدودات» و وقتی آن چند ماهی که قبلًا ذکر شد، گذشت «لها الاختيار فيما تخثار»، هر کار که دلش می خواهد بکند، یا شوهر می کند یا همینطور مجرد باقی می ماند. «هذا ما حكم به من كان على الامر قويًا»، این حکمی است که خداوندی که بهر کاری قادر است، فرمان به انجام آن می دهد.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۷۸-۱۸۳ -

٦٨ - وان حدث بينهما كدورة او كره ليس له ان يطلقها وله ان يصبر سنة كاملة لعل تسطع بينهما رائحة المحبة وان كملت و ما فاحت فلا بأس في الطلاق انه كان على كل شيء حكيمأً. قد نها كم الله عمما عملتم بعد طلقات ثلاث فضلاً من عنده لتكونوا من الشاكرين في لوح كان من قلم الامر مسطوراً. والذى طلق له الاختيار في الرجوع بعد انتفاضة كل شهر بالموعد والرضا ما لم تستحصن واذا استحصنت تحقق الفصل بوصول اخر و قضى الامر الا بعد امر مبين كذلك كان الامر من مطلع الجمال في لوح الجلال بالاجلال مرقوماً.

اگر بین زن و شوهری کدورتی حاصل شد یا موجبی شد که از هم قهر کردند، «ليس له ان يطلقها»، مرد نمی تواند فوراً زن را طلاق بدهد، بل که باید یک سال کامل صبر کند. البته دور از هم باید زندگانی کنند، شاید رانحه، محبت بین آنها بوزد. یا مرد و زن پشیمان بشوند و کدورت و کره، حاصله برطرف شود و دو مرتبه بیابند و با هم زندگانی کنند. «و ان كملت و ما فاحت»، اگر چنانچه این یک سال کامل گذشت و نسیم محبت و وداد و صلح و آشتی در بین این زن و مردی که از هم کراحت پیدا کرده اند نوزید، «فلا بأس في الطلاق»، آن وقت

بأسی، گناهی در اینکه مرد زن را طلاق بدهد نیست. «إِنَّمَا كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَكِيمًا»، خدا هر چیزی را که می فرماید از روی حکمت می فرماید. «قَدْ نَهَاكُمُ اللَّهُ عَمَّا عَمِلْتُمْ بَعْدَ طَلاقَاتِ ثَلَاثٍ فَضْلًاً مِّنْ عِنْدِهِ لَتَكُونُوا مِنَ الشَّاكِرِينَ».

در اسلام رسم است که وقتی بنا هست زن و مردی از هم جدا بشوند و حکم طلاق انجام بگیرد، باید تعیین بشود کدام قسم از اقسام طلاق است. چون طلاق در عرف اسلام انواع مختلفه دارد، نظیر طلاق رجعی، طلاق خلعی، طلاق مبارات و ازاین قبیل. در قرآن می فرمایند: «الطلاق مرتان» (سوره بقره، آیه ۳۳۱)، طلاق دو مرتبه می تواند اجرا بشود و مرد بعد از دو طلاق می تواند به زنش رجوع کند. ولی یکوقت هست سه طلاقه پیش می آید، به این معنی که مرد زنش را سه مرتبه طلاق می دهد و یا اینکه بینشان کدورتی حاصل می شود، مرد به زن می گوید، تو سه طلاقه هستی. در این شرایط به عقیده علمای سنی و شیعه این زن دیگر به شوهرش حرام می شود، یعنی نمی تواند مثل طلاق رجعی بازگردد و رجوع کند، مگر اینکه یک نفر را معین کنند به نام « محلل »، یعنی شخص اجنبی را وادار کنند که آن زن را به عقد دائمی خود دریساورد، بعد آن زن را طلاق بدهد و بعد از انجام مراسم طلاق، شوهر اوکی می تواند به آن زن رجوع کند و با آن زن از نو ازدواج کند. این بطور اجمال حکم قرآن است که می فرمایند: «فَإِنْ طَلَقَهَا فَلَا تَحْلِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَسْنَى تَنكِحُ زَوْجًا غَيْرَهُ» (سوره بقره، آیه ۲۳۰)، یعنی اگر مردی برای مرتبه سوم زن خود را طلاق داد، دیگر آن زن به این شوهر حرام است، مگر آنکه کس دیگری که محلل نام دارد، این رجوع را حلال سازد.

در این امر مبارک یک طلاق و دو طلاق و سه طلاق نیست و اگر چنانچه زن و مردی کراراً هم یکدیگر را طلاق دادند، می توانند باز دو مرتبه تجدید زندگانی کنند. باری می فرمایند، نهی کرده است خدا شما را از آن کاری که می کردید بعد از سه طلاقه کردن. این فضلی است از طرف خدا که این عمل را نهی کرد، تا شکر کنید خدا را و این امر مبارک در لوحی از قلم امر نوشته

شده است.

«والذى طلق له الاختيار فى الرجوع»، اگر مردی زنش را طلاق داد، این مردمی تواند به آن زن رجوع کند بعد از انقضای هر ماه بیانی البته در دوران اصطبار که طول آن یک سال است. این رجوع البته ممکن است «ما لم تستحصن»، مدامی که آن زن شوهر نکرده است. و «اذا استحصنت»، اگر آن زن شوهر کرد، «تحقق الفصل بوصول آخر»، به علت ازدواج ثانوی آن زن با مرد دیگر، جدائی محقق می شود بین آن زن و شوهر اوّل. «و قضى الامر»، در این مرحله کار از کار می گذرد. شوهر اوّل به این علت که زنش شوهر دوم اختیار کرده، دیگر نمی تواند به او رجوع کند. «الاً بعد امر مبین»، مگر اینکه امری آشکار واقع شود، یعنی یا شوهر ثانی بسیرد و یا شوهر ثانی آن زن را طلاق بدهد. بعد از وقوع این امر مبین، دو مرتبه آن شوهر اوّل می تواند به زنش برگردد. اینطور امر از مطلع جمال در لوح جلال الهی با کمال عظمت نوشته شده است.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۸۷-۲۸
- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۸۳-۱۹۳ و ۱۹۷-۱۹۸
- منتخبات توقيعات، ص ۲۶۷-۲۷۰
- پیام آسمانی، ص ۹۵

٦٩ - والذى سافر و سافرت معه ثم حَدَثَ بَيْنَهُمَا الْخِتَالُ فَلَهُ أَنْ يُؤْتِيهَا نَفْقَةَ سَنَةٍ كَامِلَةً وَ يَرْجِعُهَا إِلَى الْمَقْرَرِ الَّذِي خَرَجَ عَنْهُ أَوْ يُسْلِمُهَا بِيَدِ أَمِينٍ وَ مَا تَحْتَاجُ بِهِ فِي السَّبِيلِ لِيَبْلُغَهَا إِلَى مَحْلِهَا أَنَّ رَبَّكَ يَحْكُمُ كَيْفَ يَشَاءُ بِسُلْطَانٍ كَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ مُحيَطًا.

اگر زن و شوهری با هم مسافرت کردند، «ثم حَدَثَ بَيْنَهُمَا الْخِتَالُ»، و در بین راه بینشان بهم خورد و با هم قهر کردند «فلهُ أَنْ يُؤْتِيهَا نَفْقَةَ سَنَةٍ كَامِلَةً»، بر مرد واجب است که به زن در همان جریان سفر مخارج یک سال او را بدهد و او را برگرداند به شهری که از آنجا او را بیرون آورده است. یا خودش برگرداند آن زن را و مخارج یک سال را به او بدهد و یا اینکه آن زن را بسپارد به دست شخص امینی و به آن شخص هم مخارجی را که آن زن در طی راه لازم دارد، بدهد تا اینکه آن شخص امین آن زن را برساند به محل و وطن خودش. خداوند حکم میکند هر طور که می خواهد به سلطان و غلبه ای که به اهل عالم احاطه دارد.

سایر منابع مطالعه در باره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۸۶-۲۸۷

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۹۳-۱۹۶

٧٠ - والّتى طلّقت بما ثبت عليها منكر لانفقة لها ايام ترِبَصْها كذلك كان نِيَرُ الامر من افق العدل مشهوداً. انَّ الله احَبَّ الوصل والو فاق وابغض الفصل والطلاق عاشروا يا قوم بالرُّوح والرِّيحان لعمرى سيفنى من فى الامكان و ما يبقى هو العمل الطَّيِّب و كان الله على ما اقول شهيداً. يا عبادى اصلاحوا ذات بينكم ثم استمعوا ما ينصحكم به القلم الاعلى و لا تتبعوا جباراً شقياً.

اگر زنی طلاق داده شده «ما ثبت عليها منكر»، به این علت که ثابت شد که آن زن به شوهرش خیانت کرده است، «لانفقة لها ايام ترِبَصْها»، چنین زنی که به شوهر خیانت کرده، در ايام ترِبَصْ، يعني در طول يك سال، حقَّ نفقه به شوهر را ندارد. يعني شوهر نباید به او مخارجی بپردازد. امر الهی از آسمان امر اینطور آشکار شده است. خداوند دوست می دارد وصل و وفاق و دوستی و آشتی را و دشمن می دارد جدائی و طلاق و از هم گسیختگی را.

معاشرت کنید ای مردم، با کمال خوبی و خوشی با یکدیگر. بین خودتان را بهم نزنید، زنستان را طلاق ندهید و کدورت ایجاد نکنید. قسم بجان خودم، عنقریب تمام اهل دنیا از بین می روند و آنچه باقی می ماند عمل خوبی است که

از کسی سرمی زند. خداوند بر آنچه من می گویم شاهد است. ای بندگان من، هر وقت دیدید زن و شوهری بینشان بهم خورده است، بین آنها را اصلاح کنید. بشنوید «ما ينصحكم به القلم الاعلى»، نصیحت هانی را که مظہر امر الهی به شما می کند، «ولا تَبْعَدُوا جَبَارًا شَقِيًّا»، و پیروی نکنید اشخاص ستمکار بدپخت را.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۷۶-۳۱۹ و ۳۲۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۸۳-۱۹۳

۷۱ - ایاکم ان تغرتّکم الدّنیا کما غرتّ قوماً قبلکم اتبعوا حدود الله و سنته ثم اسلکوا هذا الصّراط الذي كان بالحقّ ممدوداً. انَّ الّذین نبذوا البغى والغوى و اتّخذوا التّقوی او لئک من خيرة الخلق لدى الحق يذکرهم الملا الاعلى و اهل هذا المقام الذي كان باسم الله مرفوعاً.

میادا مغورو رکند شما را دنیا، «کما غرت قوماً قبلکم»، همانطور که مغورو کرده است طوایف و امی را که قبل از شما بودند. «اتّبعوا حدود الله و سنته»، متابعت کنید احکام و اوامر الهی را، «ثم اسلکوا هذا الصّراط»، بعد به راه بیفتید در این راه، یعنی شریعت جمال مبارک را عمل کنید. «الّذی کان بالحقّ ممدوداً»، زیرا شریعت جمال قدم به منزله راهی است که به حقّ و راستی کشیده شده است و شما را به سرحد مقصود می رساند. «انَّ الّذین نبذوا البغى والغوى»، اشخاصی که رها کردند و دور انداختند "بغی" یعنی ظلم را و "غوى" یعنی گمراهی را، «واتّخذوا التّقوی»، و پیشه، خود گرفتند پرهیزکاری را، «اولنک من خيرة الخلق»، این نفوس از نفوسي هستند که انتخاب شده اند از ما بین قام مردم و نفوس منتخبه هستند در نزد خداوند. ذکر می کنند آنها را اهل ملا، اعلی و نفوس مجرّده و ذکر می کنند به نیکی نام آنها را مردمی که ساکن این مقام هستند، مقامی که به اسم خدا مرتفع شده است.

٧٢ - قد حرم عليكم بيع الاماء و الغلمان ليس لعبد ان
يشترى عبداً نهياً في لوح الله كذلك كان الامر من قلم العدل
بالفضل مسطوراً . و ليس لاحد ان يفتخر على احد كل ارقاء له
و ادلاه على انه لا اله الا هو انه كان على كل شئ حكينا .

حرام شده است بر شما اي اهل بها ، خريدن کنیزها و غلامها . «ليس لعبد ان
يشترى عبداً» ، جائز نیست برای کسی که خود بندۀ ، خداست خریداری کند بندۀ
دیگر خدا را . «نهیاً في لوح الله» ، نهی شدیدی نازل شده است درباره ، حرمت
خرید و فروش غلام و کنیز در لوح الهی . این چنین امر و حکم خدا از قلم عدل
بصرف فضل نوشته شده است .

در عالم اسلام خريد و فروش غلام و کنیز آزاد است و حتی کفاره ، بعضی از
سینات را هم در قرآن مجید عبارت از این قرار داده اند که برای کفاره ، گناهی
که مرتكب شده اید ، فی المثل بندۀ یا کنیزی را بخرید و آزاد کنید . در سایر
شرایع مثل شریعت الحجیل و شریعت تورات نیز مسأله ، آزاد بودن خريد غلام و
کنیز تشرع شده است . فقط در شریعت جمال قدم و کتاب اقدس است که حرمت
این مسأله صریحاً نازل شده و در لوح ملکه ، انگلستان هم که در دوره ، خود
برای از بین بردن مسأله ، خريد غلام و کنیز اقدام نمود ، جمال قدم به او اظهار
عنایت فرمودند و می فرمایند ، چون تو این حکم الهی را که از قلم الهی در این

ظهور نازل شده است انجام دادی، لهذا اجر این عمل برای تو در لوح الهی ثبت خواهد شد.

«ولیس لاحد ان یفتخر علی احد»، جایز نیست بر هیچکس اینکه افتخار و استکبار بکند بر کسی، یعنی هیچکس نباید خودش را از دیگری بالاتر بداند. «کل ارقاء له»، همه بندگان حلقه به گوش خدا هستند، «وادلا»، علی آنَه لا اله الا هو، همه افراد بشر دلیل ها و نشانه هائی هستند بر اینکه نیست خدائی بجز خداوند آفریدگار جهان.

«آنَه کان علی کل شیئ حکیماً»، خدا درباره هر چیزی از روی حکمت و دانش امر می کند.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۲۴-۳۲۷
- امر و خلق، ج ۳، ص ۹۳-۱۰۰ و ۲۶۴
- اخلاق بهانی، ص ۱۱۵-۱۱۹

٧٣ - زَيَّنُوا انفسكم بطراز الاعمال والذى فاز بالعمل فى رضاه انه من اهل البهاء قد كان لدى العرش مذكراً. انصروا مالك البرية بالاعمال الحسنة ثم بالحكمة والبيان كذلك امرتم فى اكثر الالواح من لدى الرحمن انه كان على ما اقول عليماً. لا يعرض احد على احد ولا يقتل نفس نفسها هذا ما نهيتم عنه فى كتاب كان فى سرادق العز مستوراً. اتقتون من احياء الله بروح من عنده ان هذا خطأ قد كان لدى العرش كبيراً. اتقوا الله ولا تخربوا مابناه الله باليادى الظلم والطغيان ثم اتخدوا الى الحق سبيلاً. لما ظهرت جنود العرفان برايات البيان انهزمت قبائل الاديان الا من اراد ان يشرب كوثر الحيوان فى رضوان كان من نفس السبحان موجوداً.

قرب به درگاه خدا و وصول به درجه اي که خدا از انسان راضی باشد به وسیله، امور ظاهره از قبیل ثروت و عزت و مکنت و دولت و جاه و جلال نیست، بلکه عامل اصلی تقرب در درگاه خدا این است که زینت بدھید خودتان را بطراز وزینت اعمال. هر که عملش بهتر است در نزد خدا مقریتر است. «والذى فاز

بالعمل فی رضاه آنہ من اهل البها»، بهانی حقیقی کسی است که در این دار دنیا موفق شود به تحصیل رضای الهی، یعنی عملی را انجام دهد که آن عمل مطابق رضای الهی باشد و دستور اجرای آن در الواح مبارک داده شده باشد. اگر کسی به چنین عملی موفق بشود او در نزد خدا از اهل بها، شمرده می شود و در پیرامون عرش الهی نام او ذکر می شود.

بعد می فرمایند «انصرعوا مالک البریة بالاعمال الحسنة»، اگر خواستید امر الهی را نصرت کنید، نصرت ام در این دوره عبارت است از نصرت به اعمال حسن، قام اعمالتان را مطابق دستور حق قرار بدهید. «ثُمَّ بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيْانِ»، و سپس در هر اقدامی که می خواهید بکنید، باید رعایت حکمت و بیان را هم بکنید، یعنی به مقتضای وقت و زمان و اشخاص و مطابق فهم و ادراک نفوس مطلب خود را بیان کنید. «كذلک امرتم فی اکثرالالواح»، اینطور مأمور شده اید در بسیاری از الواح از طرف خداوندی که مهربان است و خداوندی که رحمن است بر آنچه من می گویم شاهد است.

«لا يعرض أحد على أحد»، نباید هیچکس بر کس دیگری اعتراض کند، یعنی اگر کسی مطابق رأی و عقیده خود عملی را انجام داد و اقدام به کاری کرد، نباید به او اعتراض کرد. «وَلَا يقتل نفس نفسها»، نباید کسی، کسی را بکشد. «هذا ما نهیتم عنه فی كتاب»، این از اموری است که نهی شده اید از ارتکاب آن در کتاب الهی، «كَانَ فِي سَرَادِقِ الْعَزَّ مَسْتُورًا»، در کتابی که در سراپرده های غیب و عزّت پنهان بود و حالا آشکار شده است. «اتقتلون من احیاء اللہ بروح من عنده»، آیا می کشید کسی را که خدا به روح خود زنده کرده است؟ «انَّ هذَا خَطَا»، کشتن نفوسی که به روح الهی زنده شده اند، خطأ و گناهی است که «قد کان لدی العرش كبیراً»، در نزد خداوند منان بسیار گناه بزرگی است.

«اتقوا الله»، ای مردم، از خدا بترسید و با دستهای ظلم و طغیان خود خراب نکنید بنائی را که خداوند تعمیر و بنا کرده است. انتخاب کنید راه راستی را که

شما را به حق و حقیقت برساند.

«لما ظهرت جنود العرفان»، وقتی که آشکار شد لشکرهای شناسائی حق برایات بیان، یعنی وقتی حق جلاله به ائمکای آیات و عظمت ظهور خود ظاهر شد، «انهزمت قبائل الادیان»، پیروان ادیان عتیقه در مقابل قدرت و سلطنت الهی همه منهزم شدند. «الا من اراد»، مگر آن اشخاصی که می خواستند، «یشرب کوثرالحیوان»، بیاشامند آب زندگانی را در رضوان، یعنی در دوره، جلوه، الهی و در رضوانی که از دم مقدس خداوندی بوجود آمده است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۶۲-۲۶۶ و ۲۹۶-۲۹۷ و ۳۲۸-۳۲۹
- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۰۵-۱۰۷
- پیام آسمانی، ص ۳۴-۳۵

٧٤ - قد حكم الله بالطهارة على ماء النطفة رحمة من عنده على البرية اشкроه بالرّوح والريحان ولا تتبعوا من كان عن مطلع القرب بعيداً. قوموا على خدمة الامر في كلّ الاحوال انه يؤيّدكم بسلطان كان على العالمين محيطاً. تمسّكوا بحبل اللطافة على شأن لا يرى من ثيابكم اثار الاوساخ هذا ما حكم به من كان الطف من كلّ لطيف. والذى له عذر لا بأس عليه انه لهو الغفور الرحيم. طهروا كلّ مكروه بماء الذى لم يتغيّر بالثالث ايّاكم ان تستعملوا الماء الذى تغيّر بالهوا او بشئ اخر كونوا عنصر اللطافة بين البرية هذا ما اراد لكم مولاكم العزيز الحكيم.

خداوند در این ظهور مبارک حکم کرده است به طهارت ماء نطفه و این همان حکمی است که در کتاب بیان هم از قلم اعلى جاری شده است. «رحمة من عنده»، این حکم به طهارت ماء نطفه رحمتی بود از طرف خداوند تا دیگر اطلاق غجاست ماء نطفه بر کسی نشود و کسی را به این نسبت ناهنجار نیازارند. خداوند از راه رحمت بر مردم این حکم را کرد. شکر کنید ای مردم،

خدا را با کمال سرور و نشاط و پیروی نکنید کسانی را که از درگاه قرب الهی دور هستند.

«قوموا علی خدمتة الامر فی كل الاحوال»، قیام کنید ای بندگان خدا بر خدمت امر الهی در هر حالی که هستید. وقتی که به خدمت او قیام کردید، «انه یؤیذکم بسلطان کان علی العالمین محیطاً»، خدا هم کمک می کند شما را بقدرت خود که احاطه به همه، اهل عالم دارد.

«تمسکوا بحبل الطافۃ»، بسیار اهمیت بدھید، متمسک شوید به رشته و رسمنان پاکیزگی و لطافت. «علی شأن»، بطوری که «لا يرى من ثيابكم آثار الاوساخ»، در سراسر لباسهای شما بهیچ وجه آثار چرک دیده نشود. «هذا ما حکم به من کان الطف من كل لطیف»، خداوندی که مهریان تر از هر فرد مهریانی است، این حکم را به شما کرده است. «والذى له عنز لا يأس عليه»، البته این در حدود استطاعت است، اگر کسی عذری داشته باشد و نتواند آنطوری که باید و شاید رعایت لطافت و نظافت را بکند، خدا بر او غنی گیرد. خداوند آمرزگار است و مهریان.

«طهّروا كل مکروه بالماء الذى لم يتغیر بالثلث»، هر چیز کثیفی را می توانید شستشو بدھید و پاکیزه کنید با آب، یعنی با آب بشونید. اما آبی که حالات ثلاثة آن تغییر نکرده باشد. یعنی آبی که نه رنگش تغییر کرده باشد و نه رائحة و نه مزه، آن. اگر چنانچه آبی رنگ یا طعم یا بویش تغییر کرده بود، آن آب کثیف است و نباید آن را استعمال کرد.

«ایاکم ان تستعملوا الماء الذى تغیر بالهواء او بشیئی آخر»، مبادا استعمال کنید آبی را که به واسطه هوا، و یا به چیزی دیگر تغییر حال داده است. مثلاً آبی که زیاد در آن شستشو کرده اند و کثیف شده، یا آبی که یک جا مانده و به علت تابش آفتتاب و در مجاورت هوا بویش بدد شده یا رنگش تغییر کرده، قابل مصرف نیست. «كونوا عنصر الطافۃ بين البریة»، باید اساس و عنصر و ماده اصلی لطافت و پاکیزگی باشید در بین مردم، یعنی سرچشمه لطافت و پاکیزگی

به طوری که مردم به شما اقتدا کنند.

«هذا ما اراد لكم مولاکم»، این است آنچه که خداوند که مولای شماست برای شما در نظر گرفته و از شما انتظار دارد. مولای شما عزیز است و علیم.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۷۷-۸۵

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۹۴-۲۹۷ و ۳۰۱

٧٥ - وكذلك رفع الله حكم دون الطهارة عن كل الأشياء و
عن ملل أخرى موهبة من الله انه له والغفور الكريم. قد انغمست
الأشياء في بحر الطهارة في أول الرضوان اذ تجلينا على من
في الامكان باسمائنا الحسنى وصفاتنا العليا هذا من فضلى
الذى احاط العالمين. لتعاشروا مع الاديان و تبلغوا امر ربكم
الرحمن هذا لا كليل الاعمال لوانتم من العارفين.

خداؤند برداشته است در این ظهور مبارک حکم نجاست را از جمیع اشیاء و از
ملل دیگر. در شرایع سابقه و به شهادت کتب مقدسه، قرآن و المخیل و تورات
بسیاری از چیزها و بسیاری از قبایل و طوایف در نزد پیروان ادیان سابقه نجس
بودند و پیروان آن دین باید از آن اشیاء و یا از آن اشخاص دوری کنند. مثلًا در
شريعه اسلام سگ و خوک ذاتاً نجس و پلیدند. همچنین خون و شراب همه
نجستند. همچنین به عقیده بعضی از یهود و نصاری که اسلام را قبول ندارند،
مسلمین نجستند. البته عقیده فقهای اسلام درباره نجاست اهل کتاب مختلف
است. بعضی اهل کتاب را کاملاً نجس و مردود می دانند و ذاتاً آنها را پلید
می شمارند. بعضی هم آنها را پاک می دانند، ولی در نجاست مشرک، یعنی بت
پرست ها که خدا را قبول ندارند، اختلافی در میان پیروان ملل نیست. در قرآن

می فرماید: «أَنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نُجُسٌ وَ فَلَا يَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ»، یعنی بت پرست ها ذاتاً نجس و پلیدند، نگذارید که وارد مسجد الحرام بشوند، زیرا مسجد را نجس می کنند.

در انجیل هم همینطور است. در انجیل پولس نوشته است که اشخاصی که مسیح را قبول ندارند و اشخاصی که با مسیحیین مخالف هستند و از شریعت الهی خبر ندارند، اینها نه تنها خودشان نجسند بلکه کلماتی که از دهن آنها بیرون می آید، نجس است. بهیچوجه به آنها نزدیکی نباید کرد. در انجیل بعضی از اطعمه را جایز و بعضی را نجس دانسته، مثلاً قربانی هائی که مشرکین برای بت ها می کردند در شریعت انجیل نجس هستند و نباید به آنها دست زد و از آنها استفاده کرد. ولی بعد پولس اجازه داد و در یکی از نامه هایش می گوید، که همه چیز برای پاکان پاک است. حضرت موسی بعضی از غذاها را حلال کردند و بعضی را حرام، به شرحی که در تورات تثنیه و سفر اعداد و لاوبان و غیره که از اسفار خمسه، تورات شمرده می شود، اینها تسمیه شده است. همچنین مللی که با حضرت موسی و اسرائیل مخالف بودند به حکم تورات نجس هستند. در این ظهور مبارک می فرمایند، اطلاق نجس بر اشیاء و اشخاص اصلاً از دفتر شریعت الهیه محو شده است.

در نظر بهانی به تعلیم جمال قدم نه چیزی نجس است و نه کسی نجس است. اشتباه نشود پاکیزه و کثیف البته هست. می گوئیم فلان لباس پاکیزه است، یعنی شسته شده و آثار چرک در آن نیست و فلان لباس کثیف است، یعنی آلوده به چیزهای مکروه است. ولی حکایت نجس و ظاهر درکار نیست. جمال مبارک می فرمایند، در این ظهور مبارک بر همه، ممکنات اطلاق طهارت شد. دیگر آن حد و سد نجاستی که با فلان طائفه معاشرت نکنید، یا فلان گروه داخل در معابد شما نباید بشوند یا اینکه شما با آنها معاشرت و اختلاط نداشته باشید، این احکام بکلی در این ظهور مبارک مرتفع شده است. این موهبتی است از طرف خداوند. خداوند آمرزگار است و بخشندۀ.

«قد انغمست الاشیاء فی بحر الطهارة»، فرو رفته اند جمیع اشیاء در دریای طهارت و پاکی. دیگر استعمال کلمه، نجس بکلی قدغن شد، از اوّل رضوان، از اوّل دوره ای که جمال مبارک در باغ رضوان در بغداد اظهار امر فرمودند. وقتی که نجلی کردیم بر اهل عالم به اسماء حسنی و صفات علیا، از آن دوره استعمال کلمه، نجس و ظاهر بکلی برداشته شد. «هذا من فضلى الذى احاط العالمين»، این از فضل الهی است که بر اهل عالم احاطه کرد و ملل سابقه را از قید نجاست و در نتیجه از قید عدم معاشرت و عدم اختلاط با اهل عالم رها نمود. حالا بهائی می تواند با یهودی، مسیحی، گبر، ترسا، مشرک و غیر مشرک از هر ملتی با کمال محبت معاشرت و آمیزش کند و به آنها در موارد لازم کمک کند تا بتواند آنها را به امر الهی تبلیغ کند والا اگر آنها را نجس و مردود و مطرود می دانست، باب معاشرت بکلی بسته می شد و دیگر نمی توانست فرد بهائی کسی را به شریعت الله دلالت کند. خود هیکل مبارک می فرمایند، که ما این کار را کردیم «لتعاشروا مع الادیان»، برای اینکه شما بتوانید با پیروان ادیان معاشرت کنید، «و تبلغوا امر ربکم الرَّحْمَن»، و بتوانید امر الهی را به آنها تبلیغ کنید. «هذا لاکلیل الاعمال»، این تاج اعمال پسندیده است، یعنی تبلیغ نفوس به منزله، تاج اعمال است. «لو انتم من العارفین»، اگر شما بتوانید این نکته را بشناسید و پی ببرید.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- امر وخلق، ج ۳، ص ۳۰۱-۳۰۲

٧٦ - و حکم باللطافۃ الکبری و تفسیل ماتغیر من الغبار و
کیف الاوساخ المنجمدة و دونها اتّقوا اللہ و کونوا من
المطھرین. والذی یرى فی کسانه وسخ انه لا یصعد دعائے الى
اللہ و یجتنب عنه ملا عالون. استعملوا ماء الورد ثم
العطرالخاص هذا ما احبوه اللہ من الاول الذی لا اول له
ليتضوی منکم ما اراد ربکم العزیز الحکیم.

و نیز حکم کرده است خدا به لطافت کبری. لطافت کبری یعنی اهمیت دادن
به درجه، کمال به نظافت و پاکیزگی، و حکم کرده است به شستن آنچه که آلوده
می شود به گرد و خاک یا سایر چیزها تا چه برسد به چرکهانی که روی هم
انباشته می شود، خدا از کسی که لباسش مختصر آلودگی داشته باشد راضی
نیست تا چه رسد به کسی که سراپای لباسش پر از چرک باشد.

باری جمال مبارک می فرمایند، لطافت کبری امر شده است و شستن آنچه
آلوده می شود به غبار یا سایر اشیاء. «و کیف الاوساخ المنجمدة»، تا چه رسد
به چرکهانی که روی هم انباشته شده، «و دونها»، غیر از این آلودگیها.
«اتّقوا اللہ و کونوا من المطھرین»، از خدا بترسید و باشید از اشخاص پاک و
پاکیزه. باز در تأکید این مسأله می فرمایند: «والذی یرى فی کسانه وسخ»،
کسی که در لباسش چرکی دیده بشود، «انه لا یصعد دعائے الى اللہ»، درچنان

حالی اگر عذری نداشته باشد و تنبیلی کرده و این چرک را نشسته باشد، دعايش به طرف خدا بالا نمی رود. «و يجتنب عنه ملأ عالون»، جمیع ارواح مجرّده و نفوس مقدّسه از او دوری می کنند. باز در تأکید لطافت و نظافت می فرمایند، بکار بربرید «ماء الورد» یعنی گلاب. «ثُمَّ الْعَطْرُ الْخَالصُ»، و عطر خالص. «هذا ما أحبَّ اللَّهُ مِنِ الْأَوَّلِ الَّذِي لَا أَوَّلُ لَهُ»، استعمال عطر و گلاب از مسائلی است که مظاهر امر الهی همیشه آنرا دوست داشته اند از اوکی که لا اوّل است. چرا امر شده است که شما گلاب و عطر استعمال کنید؟ برای اینکه منتشرشود از شما بوهای خوشی که سبب رضایت الهی است و اطرافیان شما هم وقتی بوی خوشی استشمام کنند البته لذت می برند و بر محبتshan می افزاید.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۷۷-۸۵

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۹۴-۲۹۶

٧٧ - قد عفا اللَّهُ عنْكُم مَا نَزَّلَ فِي الْبَيَانِ مِنْ مَحْوِ الْكِتَبِ وَ
إِذْنَكُمْ بِاَنْ تَقْرِئُوا مِنَ الْعِلْمِ مَا يَنْفَعُكُمْ لَا مَا يَنْتَهِي إِلَى
الْجَادَةِ فِي الْكَلَامِ هَذَا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ أَنْتُمْ مِّنَ الْعَارِفِينَ.

حضرت اعلی در یکی از ابواب کتاب بیان می فرمایند، که پیروان شریعت بیان باید بجز کتاب مبارک بیان و آیات حضرت اعلی از قرانت سایر کتب خودداری کنند و تمام کتابها را محو نمایند. در کتاب بیان فارسی البته ذکر می فرمایند که مقصود از محو کتابها چه نوع کتابهایی است. مقصودشان کتابهایی است که علماء و فقهاء در فنون مختلفه نوشته اند. مثلًاً کتابهایی که متکلمین اسلام در مسائل علم کلام نوشته اند، تمامش ایراد و اشکال و اعتراض بر یکدیگر و جنگ و جدال و سایر شیوه‌هایی است که نه بدرد دنیا می خورد نه بدرد عقبی. غالب کتب فلاسفه که در مسائل مختلفه نوشته اند، به درد کسی نمی خورد جز اینکه برای خوانندگان اضطراب فکر و تشیت حواس ایجاد می کنند. کتبی که فقهاء در فقه اسلام نوشته اند و آن همه احکام عجیبه و حدود غریبیه از خود ابداع و اختراع کرده اند و به نام حکم اللَّهِ منتشر نموده اند اسباب گمراهی و بدیختی و ضلالت است.

حضرت اعلی می فرمایند، حال که مظہر امر الهی ظاهر شده و کتاب بیان از آسمان عزَّتْ حقَّ جلَّ جلاله نزول یافته، حقایق شرایع در این کتاب ذکر شده است، اسرار و رموز کتب مقدسه در این کتاب الهی کشف شده است، شما این

کتاب را بخوانید، کتب الهی را بخوانید تا از یک طرف به اسرار و رموز مودعه در کتب قبل آگاه شوید و از طرف دیگر خود را مهیا کنید برای ایمان به حضرت من يظہر اللہ که مژده، ظهورش در همین کتاب بیان داده شده است. اما اگر خواسته باشید عصرتان را صرف کتابهایی که شیعه و سنی و فلان و بهمان نوشته اند بکنید، بهیچ جا نمی رسد. یک سلسله مجادلات لفظیه و مطالب واهیه و مسائل فارغه ای است که هیچ فایده ای ندارد.

ابداً منظور حضرت اعلی از محو کتب، محو قرآن یا تورات یا انجیل نبوده است. خود حضرت اعلی در کتاب بیان و در سایر آیات مقدسه به آیات قرآن برای اثبات حقانیت خود استدلال کرده اند، خود حضرت اعلی در دوره، ظهور خود چندین مرتبه سوره های قرآنی را تفسیر فرموده اند و حقایق قرآن را ذکر کرده اند. این که معارضین و معترضین به دروغ نسبت می دهند که حضرت اعلی گفته اند، قرآن و تورات و انجیل را بسوزانید، ابداً چنین حکمی در کتاب بیان و سایر کتب حضرت اعلی نیست. وقتی که حضرت اعلی ظاهر شدند، به علت اتکای به همین علوم موهم بود که علمای شیعه و سنی از ایمان به آن حضرت محروم ماندند، به سبب همان اتکاء و معتقد بودن به آن تقالید واهیه بود که اینها به حضرت اعلی اشکال و ایراد کردند و سخنان عجیب گفتند و اقدامات قبیحی بر علیه مظہر امرالله انجام دادند. باری در کتاب اقدس می فرمایند، ای مردم، حکمی که حضرت اعلی راجع به محو کتب در کتاب بیان فرموده بودند، موقعی بود و در این ظهور مبارک حضرت من يظہر اللہ قرائت کتب مختلفه را بشما اجازه داده است، اما کتابهایی را بخوانید که نفعی به حال شما داشته باشد، نه اینکه تمامش محدود و محصور باشد به مجادلات لفظیه، از لفظ شروع شود و به لفظ خاتمه پیدا کند.

بلی، می فرمایند حکمی را که در بیان نازل شده بود که کتب را محو کنید آن حکم را از شما برداشتیم و «اذنَاكُم»، بشما اجازه دادیم، «بَانْ تَقْرَئُوا مِنَ الْعِلُومِ مَا يَنْفَعُكُمْ»، بخوانید از علوم آنچه را که به حال شما نافع است، نه علومی که

به مجادله، لفظی منتهی می شوند. «هذا خیر لكم»، اگر این سفارش حق را
انجام بدھید برای شما بهتر است، «ان انتم من العارفین»، اگر اهل عرفان
باشید.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۱۱-۲۱۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۰۵-۱۰۷ و ۳۰۳-۳۰۸

٧٨ - يَا مِعْشَرَ الْمُلُوكِ قَدْ أتَى الْمَالِكُ وَالْمَالِكُ لِلَّهِ الْمَهِيمُنُ الْقِيَوْمُ.
اَلْاتَّعْبُدُوا اَلَّا اللَّهُ وَتَوَجَّهُوا بِقُلُوبِ نُورَاءِ إِلَى وَجْهِ رَبِّكُمْ مَالِكِ
الْاسْمَاءِ هَذَا اَمْرٌ لَا يُعَادِلُهُ مَا عِنْدَكُمْ لَوْا نَتَمْ تَعْرِفُونَ.

ای گروه پادشاهان روی زمین، مالک حقیقی یعنی مظهر امر الهی آمد، «والملک لله المهيمن القيوم»، سلطنت واقعی و حقیقی که سلطنت بر قلوب و تسخیر مدانی دلهای مردم است، مخصوص است به خداوند غالب بی نیاز. «الاتعبدوا الا الله»، ای گروه سلاطین، نپرستید جز خدا را، «و توجّهوا بقلوب نوراء الى وجه ربکم مالک الاسما»، با دلهای نورانی بشتابید بسوی رخساره پروردگارستان، یعنی مظهر امر که نور الهی از صورت او آشکار است. «هذا امر لا يعادله ما عندكم»، اگر به این موهبت فائز بشوید و او را بشناسید، تمام سلطنت و ارزش شما و مقامات ظاهري که دارید با این موهبت برابری نمی تواند بکند، «لو انتم تعرفون»، شرطش اینست که شما بتوانید این مسأله را درک کنید.

٧٩ - اَنَا نِرَاكُمْ تَفْرَحُونَ بِمَا جَمِعْتُمُوهُ لِغَيْرِكُمْ وَ تَمْنَعُونَ
اَنفُسَكُمْ عَنِ الْعَوَالِمِ الَّتِي لَمْ يَحْصُهَا اَلَا لَوْحِي الْمَحْفُوظِ. قَدْ
شَغَلْتُكُمُ الامْوَالَ عَنِ الْمَالِ هَذَا لَا يَنْبَغِي لَكُمْ لَوْ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.
طَهَّرُوا قُلُوبَكُمْ عَنْ ذِفْرِ الدُّنْيَا مُسْرِعِينَ إِلَى مَلْكُوتِ رَبِّكُمْ
فَاطِرِ الارضِ وَالسَّمَاءِ الَّذِي بِهِ ظَهَرَتِ الزَّلَازِلُ وَ نَاحَتِ الْقَبَائِلُ
اَلَا مِنْ نِبْدِ الْوَرَى وَ اَخْذَ مَا اُمْرِبَ بِهِ فِي لَوْحِ مَكْنُونِ.

ما شما را می بینیم ای گروه سلاطین که خوشحالید از ثروتهایی که جمع
کرده اید. اما بدانید که اینها برای خودتان نیست بلکه بغير شما می رسد. شما
خيال می کنید که این ثروتها بدرد شما می خورد، اما در حقیقت این ثروتهای
شما می ماند و بازماندگان شما می آیند و از آنها استفاده می کنند. می بینیم
شما را که خود را ممانعت می کنید و بی بهره و نصیب قرار می دهید از عوالم
روحانیه ای که احصاء آن عوالم را هیچ کس نمی تواند بکند و فقط در لوح
محفوظ الهی احصاء آن عوالم ذکر شده است. «قد شغلتكم الاموال عن المال»،
ای گروه سلاطین، مال دنیا شما را از توجه به حق جل جلاله مانع شده و از توجه
به مال و مقصود حقيقی که عرفان الهی است، شما را بی بهره گذاشته است.
«هذا لا ينبعي لكم لو انتم تعلمون»، این بی خبر و بی بهره ماندن شما از عرفان
الهی که مال اصلی و مقصود واقعی است، سزاوار شما نیست، اگر بتوانید

بدانید.

«طهروا قلوبکم عن ذفرالدّنیا»، از آلودگی دنیا دلهای خودتان را پاک کنید.
«مسرعین الى ملکوت رَبِّکم»، در حالی که می شتابید بطرف ملکوت پروردگارتان که «فاطر الارض والسماء»، خالق زمین و آسمان است، «الذی به ظهرت الزلزال»، آن خداوندی که وقتی آشکار شد، به علت ظهور او زلزله در عالم افتاد، «و ناحٰت القبائِل»، و قبیله ها و طوایف روی زمین همه به نوحه درآمدند. بیان مبارک اشاره است به یک قسمت از علاماتی که حضرت مسیح به نصّ انجیل متّی برای ظهور پدر آسمانی ذکر کرده است. در آنجا مسیح می فرماید، که در دوره ظهور موعود آسمانی در زمین زلزله ها می شود و «تنوح القبائِل»، و تمام قبیله های روی زمین گریه و لابه می کنند. جمال قدم در کتاب اقدس می خواهدن به ملوک و سلاطین بفرمایند، که علامات مذکوره در انجیل آشکار شده است. «الا من نبُذ الورى»، قبائل همه به نوحه می آیند و مضطرب می شوند مگر کسی که مردم را رها کند و بطرف خداوند رو کند و آنچه را در لوح مکنون الهی ذکر شده است، بپذیرد.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- اخلاق بهانی، ص ۱۷۶-۱۸۰

٨٠ - هذا يوم فيه فاز الكليم بانوار القديم و شرب زلال
الوصال من هذا القدر الذى به سجرت البحور. قل تالله الحق
انَّ الطُّور يطوف حول مطلع الظَّهور والرُّوح ينادى من الملوك
همُوا و تعالوا يا ابناء الغرور. هذا يوم فيه سرع كوم الله
شوقاً للقاء و صاح الصَّهيون قد اتى الوعد و ظهر ما هو
المكتوب في الواح الله المتعالى العزيز المحبوب.

امروز روزی است که فائز شد موسی کلیم به مشاهده، انوار خداوند بی نیاز و
آشامید زلال آب صاف وصال الهی را از این قدحی که «به سجرت البحور»، به
واسطه، این قدر جاری می شوند دریاها. یعنی دریاهای علوم و حقایق از قدر
امر الهی سرچشمه می گیرند. در قرآن و تورات می خوانیم، که حضرت موسی
کلیم با مشایخ اسرائیل به کوه طور رفتند و از خدا درخواست کردند که خدا را
ببینند و به زیارت او برسند ولکن خداوند فرمود، ای موسی، به قومت بگو که
«لن ترانی»، مرا هرگز نخواهی دید. وقتی موسی اصرار کرد و گفت «رب ارنی
انظر اليك»، خدایا، صورت را به من بنما تا ترا ببینم، خدا فرمود: «لن
ترانی»، هرگز مرا نخواهی دید. موسی اصرار کرد. خدا فرمود، بسیار خوب،
اوک من به این کوه تجلی می کنم، اگر این کوه توانست در مقابل تجلی من
پایداری کند، تو هم می توانی. بعد از آن در قرآن می فرماید: «..فلما تجلی

رَبُّه لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكَّاً وَ خَرْمَوْسِي صَعْقاً» (سوره اعراف، آیه ۱۴۳)، خداوند وقتی که به کوه تجلی کرد، کوه از هم پاشید و حضرت موسی بیهوده روی زمین افتاد و به فوز لقای الهی فائز نشد و از شراب وصال خداوندی نیاشامید. اما در اینجا جمال‌قدم می‌فرمایند، ای گروه سلاطین، امروز روزی است که جمال مبارک ظاهر شده و موسی کلیم به انوار قدیم فائز گشته و زلال وصال را از این قدحی که به نام الهی امروز تهیه و به اهل عالم تقدیم شده، نوشیده است. «قل تَالَّهُ الْحَقُّ»، بگو ای سلاطین، قسم به خدا، کوه طور امروز طوف می‌کند در حول مطلع ظهور، یعنی عظمت جلال واقعی امروز به این ظهور مبارک داده شده و از سایر مقامات سلب شده است. «وَالرُّوحُ يَنَادِي مِنَ الْمَلَكُوتِ»، ای سلاطین دنیا، حضرت عیسی از ملکوت الهی امروز ندا می‌کند و به اهل عالم می‌فرماید: «هَلْمُوا وَ تَعَالُوا يَا أَبْنَاءَ الْفَرْوَرِ»، بیانید و بستابید ای کسانی‌که طالب دیدار حق هستید. اگر طالب دیدار حقید، بیانید در محضر جمال قدم و به دیدار الهی فائز بشوید و اگر از ابناء غرور و مردم بی خبر هستید، جز غفلت و بیچارگی برای شما چیزی نیست. «هَذَا يَوْمٌ فِيهِ سَرْعَةُ كُومُ اللَّهِ شَوْقًا لِلْقَائِهِ»، امروز روزی است که می‌شتابد تپه، خدا برای شوق لقای او، که اشاره به کوه کرم‌ل است که مشرف شد به اقدام مبارک جمال مبارک و اسم اعظم. و «صَاحِبُ الصَّهْيُونِ»، کوه صهیون که نزدیک اورشلیم است ندا می‌کند که «قَدْ أَتَى الْوَعْدُ»، وعده الهی ظاهر شد و آشکار شد آنچه که نوشته شده بود در الواح خداوندی که متعالی و عزیز و محبوب است. یعنی بشاراتی که در انجیل داده شده بود، آشکار شد و بشاراتی هم که درباره ظهور رب الجنود در تورات و سایر کتب انبیاء داده شده بود، همه تحقیق یافت.

٨١ - يا معاشر الملوك قد نزل النّاموس الاكبير في المنظر
الانور و ظهر كلّ امر مستتر من لدن مالك القدر الذي به اتت
السّاعة و انشقَ القمر و فصلَ كلّ امر محظوم.

ای گروه پادشاهان، هشیار و با خبر باشد که فرود آمد شریعت بزرگ الهی،
«فی المنظر الانور»، بواسطه مظہر انوار الهی که جمال قدم باشد، یعنی شریعت
الله بوسیله جمال‌القدم بر شما آشکار شده است. «و ظهر كلّ امر مستتر»، هر امر
پنهانی که در کتب شما بود، رموزی که در آیات کتب شما بود، همه، آنها
امروز آشکار شده است. «من لدن مالک القدر»، از طرف خداوند، «الذی به اتت
السّاعة»، آن خداوندی که وقتی ظاهر شد، مصدق آیه، قرآن که فرموده
«اقربت السّاعة و انشقَ القمر»، در عالم آشکار شد.

مسلمین در بارهء معنی این آیه قرآن مطالب مختلفی گفته اند، بعضی
می گویند، «اقربت السّاعة»، یعنی ساعت قیام محمد و «انشقَ القمر»، یعنی
پیغمبر بدست مبارک خود در نیمه شب در مکه این ماه ظاهري را که در فلك
است، به دو قسمت تقسیم کرد. یک قسمت این طرف کوه ابوقبیس و یک
قسمت آن طرف کوه ابوقبیس افتاد و بعد هم پیغمبر دو مرتبه اشاره کرد و دو
قسمت به آسمان رفتند، بهم وصل شدند ولی هیچکس مؤمن نشد و کفار گفتند،
که سحر محمد بقدرتی شدید است که در آسمانها هم اثر می کند. بهر حال برای
این شقَ القمر داستانهای عجیب و غریب ذکر شده است که می توانید برای

مطالعه، آنها به کتب تفاسیر شیعه و سنّی در ذیل آید، اول سوره، قمر مراجعه کنید. جمال مبارک در اینجا صریحاً می فرمایند، «اقتریت السّاعَة» که پیغمبر فرمود، یعنی ساعت قیام مظہر امرالله، وقتی که مظہر امرالله قیام کند و ساعت قیامت فرا بر سد انشقاق قمر حاصل خواهد شد، یعنی امر عظیمی اتفاق خواهد افتاد، مثل اینکه کسی ماه را منشق کند. در اینجا جمال مبارک می فرمایند، این وعده ای که حضرت رسول در قرآن داد که «اقتریت السّاعَة»، تحقق یافت و «ات السّاعَة» یعنی آن ساعتی که رسول الله فرموده بود که مظہر امرالله قیام می کند، آن ساعت فرا رسیده است. «وانشقَ القمر»، حقیقت امر بسیار عجیبی با قیام مظہر امرالله در عالم اتفاق افتاده است. «و فصل کل امر محظوم»، هر امری که در کتب مقدسه از امور و علامات محظومه بود، همه، اینها در این ظهور تفصیل داده شد و آشکار گشت.

٨٢ - يا معاشر الملوك انتم المالك باحسن
الطراز ويدعوكم الى نفسه المهيمن القيّوم. ايّاكم ان يمنعكم
الغروف عن مشرق الظهور او تحجبكم الدنيا عن فاطر السماء
قوموا على خدمة المقصود الذي خلقكم بكلمة من عنده و جعلكم
ظاهر القدرة لما كان وما يكون.

ای گروه پادشاهان، شما ولو در ظاهر پادشاه هستید اما در باطن بندگان خدا
هستید. به شما اعلان می کنم که «قد اتی المالک»، مالک حقيقی و مولی و
صاحب شما آشکار شده است، «باحسن الطراز» با بهترین زینت و آرایش.
«و يدعوكم الى نفسه المهيمن القيّوم» و شما را بطرف خود می خواند.

«ايّاكم ان يمنعكم الغروف عن مشرق الظهور»، ای سلاطین، حال که مشرق
ظهور الهی آشکار شده است، مبادا غرور و بی خبری و تجملات ظاهری شما را
از توجه به او محروم کنند. «او تحجبكم الدنيا عن فاطر السماء»، یا اینکه ثروت
دنيا شما را از خالق زمین و آسمان محروم نماید. «قوموا على خدمة المقصود»،
ای پادشاهان، قیام کنید به خدمت آن حضرت مقصودی که موعد جمیع کتب
است، «الذی خلقکم بكلمة من عنده»، یعنی آن خداوندی که شما را به یک کلمه
خلق کرد، «و جعلکم ظاهر القدرة لما كان وما يكون»، و زمام سلطنت و قدرت
دنيا را به شما داده است.

٨٣ - تَاللَّهُ لَا تَرِيدُ أَنْ نَتَصْرَفَ فِي مَمَالِكْكُمْ بِلْ جَئْنَا لِتَصْرَفَ
الْقُلُوبَ. أَنَّهَا لِنَظَرِ الْبَهَاءِ يَشَهُدُ بِذَلِكَ مَلْكُوتَ الْأَسْمَاءِ لَوْاْنَتْمَ
تَفَقَّهُونَ. وَالَّذِي اتَّبَعَ مُولَاهَ أَنَّهُ اعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا كُلُّهَا وَكَيْفَ
هَذَا الْمَقَامُ الْمُحْمَودُ. دُعُوا الْبَيْوَتُ ثُمَّ اقْبَلُوا إِلَى الْمَلْكُوتِ هَذَا
مَا يَنْفَعُكُمْ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى يَشَهُدُ بِذَلِكَ مَالِكُ الْجَبَرُوتِ لَوْاْنَتْمَ
تَعْلَمُونَ.

شاید سلاطین خیال کنند که جمال مبارک آمده است و می خواهد تخت سلطنت و جاه و جلال را از آنها بگیرد و خود بجای آنها بنشیند. برای اینکه رفع این توهمندی بشود و به سوالی مقدار جواب داده شود، می فرمایند: «تَاللَّهُ لَا
تَرِيدُ أَنْ نَتَصْرَفَ فِي مَمَالِكْكُمْ»، ای سلاطین، ما نیامدیم شما را از روی تخت برداریم و خود به جای شما بنشینیم، زمام امور دنیا دست شما باشد. «بِلْ جَئْنَا
لِتَصْرَفَ الْقُلُوبَ»، ما آمده ایم که مدانن قلوب نفوس را تسخیر کنیم، ما به محبت قلوب احتیاج داریم و آمده ایم دلهای مردم را به حق جلاله متوجه کنیم. کار به سلطنت شما نداریم، شما هم صاحب قلب هستید، قلوبتان را بدھید به حق و به او توجه کنید. «أَنَّهَا لِنَظَرِ الْبَهَاءِ»، در حقیقت قلوب مردم است که نظرگاه جمال مبارک واسم اعظم است. «يَشَهُدُ بِذَلِكَ مَلْكُوتَ الْأَسْمَاءِ لَوْاْنَتْمَ

تفقهون»، ملکوت اسماء الهی، یعنی وجود سلاطین در این عالم که هر کدام مظہر قدرت و اسماء و صفات هستند، شاهد بر این حال است که ما هیچوقت خیال مبارزه با سلطنت ظاهری نداریم. «والذی اتَّبَعَ مُولَّاً»، ای گروه سلاطین، نفوosi که به این امر مبارک مؤمن شده اند و حق را در این دوره شناخته اند، این نفووس اعتنائی به سلطنت شما ندارند تا چه برسد به خود من که آفریدگار جهان هستم. مقصود از این آیه اینکه می فرمایند، مادامی که بندگان من و نفوosi که به من مؤمن شده اند اعتنائی به دنیا ندارند و از دنیا منقطع هستند، چطور شما می گوئید که خود بها مالله طالب تخت و تاج ظاهری است. یعنی وقتی بندگان من اعتنائی به تخت و تاج ظاهری ندارند دیگر کیفیت حال خود من معلوم است. باری می فرمایند: «والذی اتَّبَعَ مُولَّاً اتَّهُ اعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا»، اشخاصی که مولای خود را در این ظهور مبارک پیروی کرده اند و به او مؤمن شده اند از جمیع دنیا اعراض کرده اند، «و كييف هذا المقام المحمود»، تا چه برسد به خود مظہر امر الهی که ابداً و اصلاً اعتنائی به شما و شتون ظاهره، شما ندارد. «دُعُوا الْبَيْتَ»، ای گروه پادشاهان که به زیارت خانه کعبه، زیارت بیت المقدس و سایر مقامات می روید، رها کنید این خانه ها را، «ثُمَّ اقْبَلُوا إلَى الْمَلْكَوْتِ»، و توجه کنید به ملکوت الهی و مظہر امر الهی. «هذا ما ينفعكم في الآخرة و الأولى»، توجه به ملکوت است که در این دنیا و در نشنه دیگر به درد شما می خورد. «يَسْهُدَ بِذَلِكَ مَالِكُ الْجَبَرُوتِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»، خدا به این مستله شهادت می دهد، اگر شما دانا باشید.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۳۲-۳۳۷

٨٤ - طوبی لِكَ قام على نصرة امرى فی مملكتى و انقطع عن سوائى انه من اصحاب السفينة الحمراء الّتى جعلها الله لاهل البهاء ينبغى لكلّ ان يعزووه ويوقّروه و ينصروه ليفتح المدن بمفاتيح اسمى المهيمن على من في ممالك الغيب والشهود. انه بمنزلة البصر للبشر والغرّة الغرّاء لجبين الانشاء و رأس الكرم لجسد العالم انصروه يا اهل البهاء بالاموال والنفوس.

خوشابحال آن پادشاهی که «قام على نصرة امرى فی مملكتى»، در روی زمین به نصرت امر من قیام بکند، «وانقطع عن سوائى»، وازسوای من منقطع باشد. یعنی خالصاً مخلصاً به نصرت امر قیام کند و قدرتش را برای نصرت امر الهی به کار ببرد. «انه من اصحاب السفينة الحمراء»، چنین پادشاهی از اصحاب سفینه، حمراء است که این سفینه را خداوند اختصاص داده است به اهل بهاء. این اشاره به بیان حضرت اعلى است که در تفسیر سوره یوسف می فرمایند، که سفینه، حمراء در بحر الهی جاری شده و «لا يركبها الا اهل البهاء»، کسی حق سوار شدن به این سفینه، حمراء را ندارد مگر اهل البهاء، یعنی نفوسي که به جمال قدم و اسم اعظم مؤمن خواهند شد. اینجا جمال قدم

همان مطلب را می فرمایند که شما هم اقبال کنید به امر الهی و وارد سفینه، حمرا، شوید که مخصوص اهل بھاء است. «ینبغی لکلَ ان یعزووه»، اگر چنین پادشاهی در عالم آشکار شد که به نصرت امر الهی قیام کرد، بر همه واجب است که او را اعزاز کنند، «و یوقروه»، احترام کنند، «و ینصروه» و او را کمک کنند تا شهر را به کلیدهای اسم من که غلبه دارد بر مالک غیب و شهد فتح کند. «أَنَّهُ مِنْزَلَةُ الْبَصَرِ لِلْبَشَرِ»، چنین پادشاهی به منزله، چشم است برای جامعه بشریت و به منزله، نورانیت واضحی است برای پیشانی عالم امکان و به منزله، سر کرم و بخشش است از برای جسد عالم. کمک کنید چنین پادشاهی را ای اهل بھاء، به اموال و به جان خود، یعنی مال و جانتان را در راه چنین پادشاهی صرف کنید.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۸۲-۲۸۴

- اسرار الآثار، ج ۴، ص ۴۰۸

٨٥ - يا ملك النمسة كان مطلع نور الاحدية في سجن
عكاء اذ قصدت المسجد الاقصى مررت و ماستلت عنه بعد اذ
رفع به كلّ بيت و فتح كلّ باب منيف. قد جعلناه مقبل العالم
لذكرى وانت نبذت المذكور اذ ظهر بملکوت الله ربک و
رب العالمين. كنّا معك في كل الاحوال و وجدناك متمسكاً
بالفرع غافلاً عن الاصل ان ربک على ما اقول شهيد. قد
اخذتنا الاحزان بما رأيناك تدور لاسمنا و لا تعرفنا امام
وجهك افتح البصر لتنظر هذا المنظر الكريم. و تعرف من تدعوه
في الليل واليام و ترى التور المشرق من هذا الافق اللميع.

خطاب به ملوك وسلطانی که معاصر با دوره، ظهور جمالقدم بودند، از قلم
اعلی به نام هریک لوحی صادر شده است، مثلاً در ادرنه که تشریف داشتند لوح
سلطان ایران، ناصرالدین شاه، نازل شد. همچنین برای خلیفه عثمانی به
واسطه، عالی پاشا که از وزرای مهم دربار عبدالعزیز بود، لوح رئیس نازل شد و
همچنین برای سلطان روس و امپراطور فرانسه و ملکه انگلستان، ملکه
ویکتوریا، لوح مخصوصی ارسال فرمودند. از جمله سلطانی که معاصر با
دوره، جمال قدم بود یکی ملک غسه است. خطاب مبارک در کتاب اقدس

مستقیماً به این شخص نازل شده است که می فرمایند: «يا ملك النمسة»، ای پادشاه نمسه، مطلع نور احديت، يعني مظهر امر الهی، در سجن عکا محبوس بود وقتی که تو به قصد زیارت مقام مقدس مسجد اقصی وارد ارض اقدس شدی، «مررت»، یعنی از آن حدود و از قریب سجن عکا گذشتی، «و ما سنت»، اما از امر و از ظهور مبارک هیچ سوال نکردی در حالیکه به نام مقدس الهی است که هر خانه ای مرتفع می شود و هر مقامی متبرک می گردد. بلی به زیارت خانه آمدی ولی در حقیقت از زیارت صاحب خانه محروم ماندی. فی المثل مسجد اقصی به کلمه، الهیه آن عظمت و جلال را یافت، کعبه به واسطه کلمه الهی دارای آن مقام عظیم شد و همچنین سایر بیوت متبرکه منسوبه به مظاهر الهی، ولی تو بقدرتی غافل بودی که به زیارت خانه آمدی اما از زیارت کسی که صاحب خانه بود و به نام او این عظمت و جلال به آن خانه داده شده، محروم ماندی.

این شخص که در اینجا به خطاب ملک نمسه مخاطب شده است، فرانسوا ژوزف است که امپراطور اتریش بود. این شخص در سال ۱۸۳۰ متولد شد و در سال ۱۸۶۸ یعنی چهار سال بعد از قیام حضرت اعلیٰ به امپراطوری اostenria منصوب شد و در سال ۱۹۱۵ وفات کرد. این شخص متوجه به امر مبارک نشد و در صدد تحقیق برニامد و خطاب الهی را نشنید تا آنکه در نیمه جنگ بین المللی اول که در سال ۱۹۱۴ شروع شد و تا ۱۹۱۸ میلادی ادامه داشت، چند مملکت تجزیه شدند و دول چندی از نو تأسیس شدند. از جمله دولتهایی که تجزیه شد یکی همین دولت اتریش بود که به چند قطعه تقسیم شد. یک جزء از آن به ایتالیا واگذار شد، یک قسمتش به رومانی واگذار شد، قسمت دیگریش به صربستان رسید و از اینها دول تازه ای به وجود آمد و قطعه ای از آن که بوهم نام داشت با اسم چکسلواکی دولت مستقلی شد و دولت مجارستان نیز که با آن متصل بود، از آن جدا شد و بعلاوه سلطنت از خانواده اتریش بکلی خارج شد و امپراطوری اتریش به جمهوری مبدل گشت و اثری از حکومت و سلطنت

و عظمت و جلال فرانسوا ژوزف باقی نماند. خطاب به او می فرمایند: «قد جعلناه مقبل العالم لذکری»، ما مسجد اقصی و بیت المقدس را محل اقبال عالم قراردادیم، برای اینکه مردم که به آنجا می روند، مرا بشناسند و به ذکر من مشغول شوند. «و انت نبعت المذکور»، تو صاحب خانه را رها کردی و کسی را که باید به ذکر او مشغول شوی از نظر دور ساختی در حالی که آن وجود مقدس ظاهر شده بود با ملکوت قدرت و عظمتش و خداوند که پروردگار تو و پروردگار عالیان است او را آشکار کرده بود. «کَنَا مَعَكَ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ»، ای پادشاه نمی، در جمیع احوال ما با تو بودیم، «وَجَدْنَاكَ مُتَمَسِّكًا بِالْفَرْعَ»، دیدیم تو به امور فرعی که زیارت خانه باشد اهمیت می دهی، «غَافِلًا عَنِ الْأَصْلِ»، ولی از عرفان صاحب خانه که اصل مقصود است، برکنار هستی. «إِنَّ رَبَّكَ عَلَىٰ مَا أَقْولُ شَهِيدٌ»، پروردگار تو به آنچه که من می گوییم شهادت می دهد. «قَدْ أَخْذَنَا الْأَخْزَانِ»، ای پادشاه نمی، ما خیلی غمگین شدیم، «بِمَا رَأَيْنَاكَ تَدُورُ لَاسْمَنَا وَ لَا تَعْرَفُنَا»، زیرا دیدیم تو اطراف اسم ما می گردی، یعنی به زیارت خانه می آئی، اما صاحب خانه را که ما باشیم نمی شناسی، در حالی که ما در مقابل چشم تو قرار داشتیم و در سجن عکاً محبوس بودیم. «أَفْتَحْ الْبَصَرَ»، چشمها را باز کن ای ملک نمی، تا ببینی «هذا المنظار الكریم»، این مظهر با عظمت و جلال امر الهی را. «وَ تَعْرَفُ مِنْ تَدْعُوهُ فِي الْيَالِيِّ وَالْأَيَامِ»، چشم را باز کن تا بشناسی آن وجود مقدسی را که شب و روز به درگاه او دعا می کنی. «وَ تَرَى النُّورَ الْمَشْرُقَ مِنْ هَذَا الْأَفْقَ الْمَبِيعَ»، و ببینی آن نوری را که تابیده است از این افق لمیع، از این آسمان درخشنان.

٨٦ - قل يا ملك برلين اسمع النداء من هذا الهيكل المبين.
انه لا اله الا أنا الباقي الفرد القديم. ايّاك ان يمنعك الغرور عن
مطلع الظهور او يحجبك الهوى عن مالك العرش والثرى كذلك
ينصحك القلم الاعلى انه لهو الفضائل الكريم. اذكر من كان
اعظم منك شأناً واكبر منك مقاماً اين هو و ما عنده انتبه ولا
تكن من الرّاقدين. انه نبذ لوح الله ورائه اذ اخبرناه بما ورد
عليها من جنود الظالمين. لذا اخذته الذلة من كل الجهات الى
ان رجع الى التراب بخسران عظيم. يا ملك تفكّر فيه وفي
امثالك الذين سخروا البلاد و حكموا على العباد قد انزلهم
الرحمن من القصور الى القبور اعتبر و كن من المذكرين .

ای پادشاه برلين، یعنی ای پادشاه مملکت آلمان که برلين پایتختش بود، بشنو
ندای الهی را از این هیکل مبین و از این مظهر مقدس الهی که آشکار شده
است. نیست خداني مگر او که باقی و یگانه و بی نیاز است. ای پادشاه برلين،
مبادا منع کند تو را غرور و بی خبری از مطلع ظهور، یعنی بقدرتی بی خبر بمانی
و مغفورو شوی که مطلع ظهور را نشناشی و مبادا که محجوب بسازد ترا هوای
نفس از توجه به مالک عرش و ثری، خداوند آسمان و زمین. «کذلك ينصحك

القلم الاعلى»، اینطور نصیحت می کند تو را مظہر امر الہی. «انہ لھو الفضال الکریم»، مظہر امر الہی بخشنده است و دارای کرم.

ای ملک برلین، «اذکر من کان اعظم منک شاناً»، بیاد بیاور آن سلطانی را که از تو مقامش بالاتر بود. «و اکبر منک مقاماً»، و درجه عظمت و جلالش از تو بیشتر بود، که مقصود امپراطور فرانسه، ناپلئون سوم، است. «این هو و ماعنده»، آنکه از تو از هر جهت بالاتر و عظیم تر بود کجا رفت. «انتبه»، متنبہ شو، متذکر شو ای قیصر آلمان، «و لا تکن من الرأقدین»، نباش از اشخاصی که خوابیده اند. «انہ نبذ لوح اللہ ورانه»، ناپلئون سوم انداخت لوح الہی را پشت سرش، یعنی اعتنا نکرد. «اذا اخبرناہ بما ورد علينا من جنود الظالمین»، وقتی که به او خبر دادیم از مصیبت هائی که از جنود ظالمین و ستمکاران با وارد شده بود. چون اعتنا نکرد، «لذا اخذته الذلة من كل الجهات»، مسلط شد بر او ذلت و خواری از جمیع اطراف. «الى ان رجع الى التراب بخسران عظیم»، تا وقتی که به خاک راجع شد با کمال بدیختی و با زیان بزرگ. «یا ملک تفکر فيه و فی امثالک»، ای پادشاه برلین، فکر کن در ناپلئون سوم و در امثال خودت از سایر سلاطین. «الذین سخروا البلاد»، سلاطینی که شهرها را گشوده اند و «حکموا على العباد»، و به مردم حکم کرده اند. «قد انزلهم الرحمن من القصور الى القبور»، خدا همه، آنها را از قصرهای بلند سرنگون کرد و در اعماق قبرهای تاریک جا داد. «اعتبر»، ای پادشاه آلمان، پنديگیر «وکن من المتذکرین»، و باش از اشخاصی که همیشه متذکرند و قلبشان متوجه به حق است.

خطاب به ناپلئون سوم که در این آیات به او اشاره شده جمال قدم دو لوح جداگانه ارسال فرموده اند. لوح اوکی را اعتنا نکرد و جواب نداد، لهذا لوح دوم را فرستادند و در آن لوح صریحاً خبر ذلت و نکبت احوال و شقاوت مآل او را بیان می فرمایند.

ناپلئون سوم در سال ۱۸۴۰ م به ریاست جمهوری فرانسه منصوب شد اما او

در سال ۱۸۵۳ م خود را امپراطور فرانسه نامید و بالاخره در جنگی که در سال ۱۸۷۰ م بین فرانسه و پروس اتفاق افتاد شکست خورد. در این جنگ شکست ناپلئون از بیسمارک منجر به اسارت و ذلت و حبس ناپلئون سوم گردید و بالاخره در حبس بود تا با کمال حقارت مرد و وعده «الهی درباره» او که می فرمایند، عنقریب ذلت از جمع جهات به تو رو خواهد کرد، تحقق یافت و ناپلئون سوم نتوانست خود را از مهلکه نجات دهد.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۴۵۹-۴۶۸

۸۷ - اَنَا مَا ارْدَنَا مِنْكُمْ شَيْئاً اَنَّمَا نَنْصُحُكُمْ لِوِجْهِ اللَّهِ وَ
نَصِيرٌ كَمَا صَبَرْنَا بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا مِنْكُمْ يَا مَعْشِرَ السَّلَاطِينَ.

ای گروه سلاطین، ما از شما چیزی نمی خواهیم. «انما ننصحكم لوجه الله»، فقط برای رضای خاطر الهی است که شما را نصیحت می کنیم. «و نصیر»، صبر می کنیم در مقابل اذیتها و ظلمهای شما، «کما صبرنا»، همانطوری که صبر کردیم، «بما ورد علينا منكم يا معشر السلاطين»، در مقابل مصائب و بلیاتی که بر ما وارد شده بود از شما، ای گروه پادشاهان روی زمین.

٨٨ - يا ملوك امريقا و رؤساء الجمهور فيها اسمعوا ما
تغنَّ به الورقاء على غصن البقاء انه لا اله الا أنا الباقي
الغفور الكريم. زينوا هيكل الملك بطراز العدل والتقى و رأسه
باكليل ذكر ربكم فاطر السماء كذلك يأمركم مطلع الاسماء من
لدن عليم حكيم. قد ظهر الموعود في هذا المقام المحمود الذي به
ابتسم ثغر الوجود من الغيب والشهود اغتنموا يوم الله
ان لقائه خير لكم عمما تطلع الشمس عليها ان انت من
العارفين. يا عشر الامراء اسمعوا ما ارتفع من مطلع الكبراء
انه لا اله الا أنا الناطق العليم. اجروا الكسير بايادى العدل و
كسرروا الصحيح الظالم بسياط اوامر ربكم الامر الحكيم.

ای پادشاهان آمریکا و ای رؤسای جمهور در آن مالک، « اسمعوا ما تغنَّ به
الورقاء على غصن البقاء »، بشنويد ورقاء الهی، یعنی مظهر امر را که بر
شاخه، شجره، جاودانی نغمه سرانی میکند و می فرماید، نیست خدائی مگر من
که باقی و غفور و کریم هستم. « زینوا هيكل الملك بطراز العدل و التقى »، زینت
بدھید ای سلاطین هيكل سلطنت را به زینت عدالت و تقوی. « و رأسه باكليل
ذکر ربکم فاطر السماء »، سر مملکت را زینت بدھید به تاج توجه قلبی خود

طرف خداوندی که خالق آسمان است. «کذلک یا مرکم مطلع الاسماً، من لدن علیم حکیم»، این چنین امر می کند شما را مظہر امر الهی که مطلع اسماً، خداوندی است، از طرف خداوندی که عالم است و با حکمت.

«قد ظهر الموعود فی هذا المقام المحمود»، به تحقیق ظاهر شده است حضرت موعود در این مقام محمود، یعنی با مقام مظہریت. «الذی به ابتسِمَ ثغراً الوجود من الغیب والشهود»، آن حقیقت مطلقه ای آشکار شده است که به ظهور او خندان و مسرور شده است دنیا، اعم از عالم غیب و دنیای شهود. ثغر به معنی دندان است و عرب می گوید «ابتسِمَ ثغراً الوجود» برای اینکه انسان معمولاً وقتی می خندد لبها یش از هم باز می شود و دندانش از پشت لبها به نظر می رسد. لذا حال ابتسام و خنده را عرب مجازاً می گوید: «ابتسِمَ ثغراً الوجود» که معنی تحت اللفظی آن، یعنی تبسم کرد دندان عالم هستی. «اغتنموا يوم الله ان لقاءه خير لكم عمماً تطلع الشمس عليهما ان انت من العارفين»، غنیمت بدانید ایام خدا را، یعنی تا مظہر امر در عالم است، بسوی او بستایید و از حضرتش استفاده کنید، زیرا مشرف شدن به لقاء حضرت موعود برای شما بهتر است از جمیع آنچه که آفتاب بر آن می تابد. مقصود آن که اگر به لقای الهی مشرف بشوید بهتر است از اینکه قام دنیا را به شما بدھند. اما این در صورتی است که شما بتوانید به این نکته پی ببرید و از عارفین باشید.

«يا معاشر الامراً»، ای گروه امرکنندگان، بشنوید ندائی را که بلند شده است از مطلع حضرت کبرا که چنین ندا می کند و می فرماید: «لا اله الاانا الناطق العلیم»، نیست خدائی به جز من که گوینده هستم و دانا. همین مطلع امر کبرا می فرماید، ای گروه امرا که زمام امور مردم دردست شماست، درست کنید هر چه را که دستهای ظلم و ستم می شکند، یعنی به داد مظلومان برسید و دست ظالمین را از اذیت و آزار مظلومین کوتاه کنید. این کار را بکنید با دستهای عدل. یعنی چون خدا عادل است، می خواهد شما هم که غایینده قدرت او در روی زمین هستید، به عدالت رفتار کنید و عدالت چنین اقتضا می کند که مظلومین

را کمک کنید و جلوی ظالمین را بگیرید که ظلم بکسی نکنند.
«و كسروا الصَّحِيحَ الظَّالِمَ» اگر ظالم ستمکاری دیدید که از هر جهت صحیح و
سالم است و وسائل زندگانی برای او فراهم است و روی این اصل به مظلومین
ظلم می کند، جلوی او را بگیرید، او را در هم بشکنید با تازیانه های اوامر
پروردگار شما که هم امر می کند و هم اوامر او مستند به حکمت است.

ساير منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- اسرار الآثار، ج ۴، ص ۴۲۳

٨٩ - يا معاشرالروم نسمع بينكم صوت البويم اخذكم سكرالهوى ام كنتم من الغافلين. يا ايتها النقطة الواقعه فى شاطئى البحرين قد استقرَ عليك كرسى الظلم واشتعلت فيك نار البغضاء على شان ناح بها الملا الاعلى والذين يطوفون حول كرسى رفيع. نرى فيك الجاهل يحكم على العاقل والظلم يفتخر على النور و انك فى غرور مبين. اغرِّتك زينتك الظاهرة سوف تفنى و رب البرية و تنوح البنات والارامل و ما فيك من القبائل كذلك ينبعك العليم الخبير.

این خطاب به اهالی مملکت عثمانی است. در جغرافیای قدیم این سرزمین عثمانی را روم می گفتند زیرا قبل از غلبهء اسلام تمام این مناطق جزء حکومت قیاصره روم بود و به همه مملکت روم اطلاق می شد. بعد از آن هم که به تصرف اسلام درآمد باز هم این منطقه معروف بود به مملکت روم. لهذا در این آیده، مبارکه خطاب به ساکنین مملکت عثمانی که ترکیهء امروز باشد جمال مبارک می فرمایند، ای مردمی که در سرزمین روم ساکن هستید، بدانید که آیندهء پراضطراب و تشویشی در انتظار شما است. «نسمع بينكم صوت البويم»، ما در

بین شما صدای بوم را می شنیم. صدای بوم اغلب از جاهای خرابه و بدون سکنه شنیده می شود زیرا بوم که همان جفده است، علی المشهور به خرابه پناه می برد و این بیان مبارک اشاره به این است که عنقریب اوضاع مملکت شما در هم ویرهم می شود و کسی که بر شما حکومت می کند، حکم بوم شوم را دارد.

در الواح مبارکه، حضرت عبدالبهاء چنین آمده است، که مقصود از بوم در این آیه، مبارکه، سلطان عبدالحمید است که بعد از سلطان عبدالعزیز به خلافت رسید و حضرت عبدالبهاء را بسیار اذیت و آزار کرد و سجن آن حضرت را تجدید نمود و بر تشدید احوال افزود. این دو خلیفه یعنی عبدالعزیز و عبدالحمید هر دو نسبت به امر بهائی معارض و معاند بودند. جمال مبارک را عبدالعزیز از بغداد به اسلامبول خواست ولی آنطوری که باید و شاید رفتار نکرد، فربیض اطرافیان خود را خورد و تهمت هائی را که به امر مبارک زده بودند، باور کرد.

جمال قدم چهار ماه در اسلامبول ماندند و برای تنبیه عبدالعزیز و دریاریانش لوح مبارکی به نام لوح عبدالعزیز و کلا صادر فرمودند و برای او فرستادند و او در عوض آنکه متنبی شود و با امر الهی به عدالت رفتار کند، امر کرد که جمال مبارک را از اسلامبول به ادرنه تبعید نمایند. در فصل زمستان سختی که همه جا را برف و بیخ فرا گرفته بود جمال قدم و اصحاب و یاران وارد ادرنه شدند، بلایا و مصائب شروع شد. این ادامه داشت تا جمال مبارک در عکا محبوس شدند و مدت‌ها بر این نهج ایام رفت تا اینکه عبدالعزیز از سلطنت و خلافت ساقط شد. خبر سقوط او را قبلًا جمال قدم در لوح (ک ظ) که در کتاب مبین مندرج است، بیان فرموده بودند. در آن لوح می فرمایند: «سوف نعزل الذى كان مثله و نأخذ اميرهم الذى يحكم على العباد وانا العزيز الجبار».

بعد از او عبدالحمید خلیفه شد و او هم بنای ظلم و جور و مخالفت با جمال قدم را گذاشت و عاقبت به جزای عمل خود رسید. او را مشروطه طلبان گرفتند و حبسش کردند، مدت‌ها در حبس بود و عاقبت با کمال ذلت و خواری در همان زندان وفات یافت.

باری می فرمایند، ای مردمی که در قلمرو حکومت عثمانی ساکن هستید، می شنویم در بین شما صدای بوم را. آیا مسلط شده است بر شما مستی هوی و هوس، یا اینکه غفلت بر شما غالب شده و از جمله غافلین هستید، یعنی با اینکه ندای الهی مرتفع شده است، شما ندای الهی را نشنیدید.

«يا ايتها النقطة الواقعة في شاطئ البحرين»، ای شهری که قرار داری در کنار دو دریا، دریای سیاه (بحر اسود) و دریای مرمره. مقصود شهر اسلامبول است که در آن ایام پایتخت خلفای عثمانی بود. خطاب به اسلامبول می فرمایند، ای شهر اسلامبول که در کنار دو دریا واقع شده ای، بدان و آگاه باش که در تو تخت ظلم و ستم استقرار دارد که همان تخت خلافت عبدالعزیز و عبدالحمید باشد، و مشتعل شده است در تو آتش عداوت و دشمنی بطوری که بر اثر این آتش نوحه و صدای گریه ملا، اعلی بلند است و آن اشخاصی که در دور عرش الهی طواف می کنند، یعنی همه از ظلم و ستم که از تو به آل الله و شریعت الله رسیده است، گریان هستند. ای اسلامبول، می بینیم در تو نادان را که حکم می کند بر دانا. یعنی رسوم عدل و داد از میان تو برداشته شده است و می بینیم که در تو تاریکی افتخار میکند بر روشنائی و در عین حال تو در بی خبری عجیب و در غرور مبینی بسر می برد. ای اسلامبول، آیا مغفول کرده است تو را زینت ظاهره، تو؟ قسم به پروردگار مردم جهان، که عنقریب فانی خواهد شد آن زینت ظاهره ای که تو به آن افتخار می کنی و عنقریب به نوحه و گریه و ناله خواهند افتاد در تو دختران و زنان بی شوهر و مردان بی زن و عنقریب به نوحه خواهند افتاد جمیع قبائلی که در تو هستند. اینطور جزا می دهد بتو خداوندی که عالم است و دانا.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۴۵۳-۴۵۸

۹. - يا شواطى نهر الرّين قد رأيناك مغطأة بالدماء بما
سلَّ عليك سيف الجزاء ولك مرّة أخرى ونسمع حنين البرلين
ولو انّها اليوم على عزّميين.

رود رین، رودخانه‌ای است که در سر حد بین آلمان و فرانسه جاری است. در سواحل این نهر در سال ۱۸۷۰ م جنگی بین پروس که در آن ایام صدراعظمش بیسمارک بود و فرانسه که امپراطورش ناپلئون سوم بود، اتفاق افتاد. در آن جنگ خون زیادی ریخته شد و عاقبت امپراطور فرانسه، ناپلئون سوم، شکست خورد و او را در یکی از قلاع محکم حبس کردند و در حبس خبرهای وحشتناکی از قبیل کشته شدن پسرش به دست وحشی‌های زلوس و سایر اخبار موحشه به او رسید و او در حبس زجر می‌کشید تا مرد.

در کتاب اقدس می‌فرمایند، ای ساحل رودخانه، رین، ما دیدیم ترا که پوشیده شده بودی با خون. «ما سلَّ عليك سيف الجزاء»، زیرا به روی توکشیده شد شمشیرهای جزا. «ولك مرّة أخرى»، ای سواحل نهر رین، به غیر از آن خونریزی که در سابق شد، مرتبه ای دیگر هم در سواحل تو همین هنگامه به پا خواهد شد. در آن هنگامه ثانی که به پا خواهد شد، می‌شنویم صدای ناله برلین را، که پایتخت آلمان باشد، هر چند که برلین امروز در نهایت عزّت و جلال است.

این اشاره به جنگ بیان المللی اوّل است که از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ م طول کشید و در این جنگ قیصر آلمان شکست خورد و آلمان سقوط کرد و صدای ناله و فریاد برلین به گوش تمام اهل عالم رسید.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۴۵۸-۴۵۹

۹۱ - يَا أَرْضَ الطَّاءِ لَا تَحْزُنِي مِنْ شَيْءٍ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ مَطْلَعَ
فَرَحِ الْعَالَمِينَ. لَوْ يَشَاءُ يَبْارِكُ سَرِيرَكَ بِالَّذِي يَحْكُمُ بِالْعَدْلِ وَ
يَجْمِعُ اغْنَامَ اللَّهِ الَّتِي تَفَرَّقَتْ مِنَ الذِّئْبَابِ إِنَّهُ يَوْاجِهُ أَهْلَ الْبَهَاءَ
بِالْفَرَحِ وَالْأَنْبَاطِ إِلَّا إِنَّهُ مِنْ جَوْهِرِ الْخَلْقِ لِدِي الْحَقِّ عَلَيْهِ
بَهَاءُ اللَّهِ وَبَهَاءُ مَنْ فِي مَلْكُوتِ الْأَمْرِ فِي كُلِّ حِينٍ.

در این آیات جمال مبارک بشاراتی راجع به ارض طاء، یعنی طهران بیان می‌فرمایند. اولاً نسبت به طهران اظهار عنایت می‌کنند و می‌فرمایند چون مظہر امر الهی در تو ظاهر شده، آینده، بسیار درخشان و مشعشعی خواهی داشت و قبله گاه عالم خواهی شد. در همه، جهان معروف و مشهور خواهی شد و از همه، جهان رو به تو می‌آورند تا به زیارت تو برسند و خداوند تو را «مطلع فرح العالمین»، یعنی سرچشم سرور تمام جهانیان قرار داده است.

بعد می‌فرمایند که ملک عادل در تو ظاهرخواهد شد و احبابی الهی را که به منزله، اغنام هستند، یعنی در کمال خلوص نیست و سلامت نفس هستند و به خدا معتقد شده اند، جمع آوری خواهد کرد. زیرا این اغنام الهی قبل از استقرار او بر کرسی سلطنت بوسیله، هجوم گرگهای درنه و معاندین امر در اطراف متفرق می‌شوند و او می‌آید و اغنام الهی و احبابی الهی را جمع آوری نموده و با کمال روح و ریحان با احباب، رفتار می‌کنند.

«يا ارض الطا، لاتحزنني من شئ»، اي سرزمين طهران، از هیچ پیشامدی محزون مباش. «قد جعلك الله»، خدا تو را قرار داده است «مطلع فرج العالمين»، جلوه گاه سرور اهل عالم. «لو يشا»، اگر خدا بخواهد، «ببارك سريرك»، مفتخر و متبارک می کند تخت سلطنت تو را «بالذى يحكم بالعدل»، به کسی که با عدل خالص در تو حکومت کند. «و يجمع اغnam الله الّتى تفرقـت من الذئاب»، این ملک عادل جمع خواهد کرد گوسفدان الهی را، یعنی احبابی الهی را که از شرگران درنده معاندین و منافقین به اطراف و اکناف متفرق و پراکنده شده اند. «اـنـه يواجهـهـ اـهـلـ الـبـهـاـ،ـ بالـفـرـحـ وـ الـاتـبـاطـ»، این ملک عادل وقتی که بر کرسی سلطنت ایران جالس شود، رویرو خواهد شد با اهل بها، با کمال فرح و نشاط و سرور و دست ظلم ظالمین و معاندین را از سر اهل بها، مظلوم کوتاه خواهد غود. «اـلاـ اـنـهـ منـ جـوـهـرـ الـخـلـقـ لـدـىـ الـحـقـ»، آگاه باشید ای مردم که این سلطان عادل که ظاهر می شود، از برگزیدگان خلق است در نزد خداوند. «عـلـيـهـ بـهـاـ مـالـهـ وـ بـهـاـ،ـ منـ فـيـ مـلـكـوـتـ الـامـرـ فـيـ كـلـ حـيـنـ»، چنین سلطانی در هر حین و دقیقه ای شامل عنایت و رحمت الهی و رحمت جمیع نفوی است که در ملکوت امر هستند.

ساير منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- امر ، خلق، ج ۴، ص ۴۳۵-۴۵۳

۹۲ - افرحی بما جعلک الله افق النّور بما ولد فیک مطلع
الظّهور و سمیت بهذا الاسم الّذی به لاح نیر الفضل و اشرقت
السموّات والارضون.

ای طهران خوشحال باش، «بما جعلک الله افق النّور»، زیرا خداوند تو را افق
نور و روشنائی قرار داد، چرا؟ «بما ولد فیک مطلع الظّهور»، زیرا جمال قدم و
اسم اعظم که مطلع ظهور الهی هستند، در تو متولد شدند.
«و سمیت بهذا الاسم الّذی به لاح نیر الفضل»، ای طهران، تو «ارض طاء»
نامیده شده ای و به این اسم نیر فضل و عنایت الهی آشکار شده و تمام زمینها و
آسمانها روشن و منور گردیده است.

۹۲ - سوف تنقلب فيك الأمور و يحكم عليك جمهور الناس
انَّ رَبِّكَ لِهُوَ الْعَلِيمُ الْمُحِيطُ. اطمئنْتَ بفضل ربِّكَ أَنَّهُ لا تنتقطع عنك
لحظات الالطاف سوف يأخذك الاطمینان بعد الاضطراب كذلك
قضى الامر فى كتاب بدیع.

ای سرزمین طهران، عنقریب در تو امور منقلب خواهد شد، «و يحكم عليك
جمهور الناس»، و جمهور ناس در تو حکومت خواهند کرد، البته به واسطه
انتخاب غایندگان که به مجلس شورا می فرستند.
«انَّ رَبِّكَ لِهُوَ الْعَلِيمُ الْمُحِيطُ»، همانا پروردگار تو هم دانا است و هم احاطه به
جميع امور گذشته و آینده دارد. «اطمئنْتَ بفضل ربِّكَ»، ای سرزمین طهران، به
فضل و عنایت پروردگار خود مطمئن باش. «انَّهُ لا تنتقطع عنك لحظات
الالطاف»، البته هيچ وقت نظر عنایات الهی از تو قطع نخواهد شد. «سوف
يأخذك الاطمینان بعد الاضطراب»، عنقریب پس از آنکه مدّتی در تو اضطراب و
تشویش در جریان خواهد بود، اطمینان و آرامش کلی حاصل خواهد شد. «كذلك
قضى الامر فى كتاب بدیع»، این امر مسلم است زیرا قضای الهی و حکم الهی
است که در كتاب بدیع یعنی در علم الهی مندرج است.

٩٤ - يا ارض الخاء نسمع فيك صوت الرجال في ذكر رب
الغنى المتعال طوبي ليوم فيه تنصب رايات الأسماء في ملکوت
الانشاء باسمی الابهی يومئذ يفرح المخلصون بنصر الله وينوح
المشركون.

مقصود از «ارض الخاء» سرزمین خراسان است و به فرموده، حضرت عبدالبهاء
مقصود از این «ارض الخاء» خراسان محدود امروز نیست، بلکه خراسان قدیم
است که تمام ترکمنستان و کنار رود جیحون و افغانستان را شامل است. ای
سرزمین خراسان، «نسمع فيك صوت الرجال»، می شنویم در تو صدای مردان
خدا را که بلند خواهد بود در ذکر پروردگار تو که بی نیاز و بلند مرتبه است.
جمال قدم بشارت می دهنده که از سرزمین خراسان رجالی صاحب قدرت و قوت و
پاس شدید ظاهر خواهند شد و به نصرت امر الهی قیام خواهند کرد و پرچم امر
الله را بلند خواهند نمود و ذکر الله را در روی زمین منتشر خواهند کرد.

«طوبی ليوم»، خوشابه حال روزی که «تنصب رايات الأسماء في ملکوت
الانشاء»، در آن روز نصب شود پرچمهای اسماء الله در روی زمین که در این
پرچمهای منقوش شده باشد، «اسمی الابهی»، نام مقدس جمال قدم. خوشابه آن روز
که بباید و «يفرح المخلصون بنصر الله»، نفوس مخلص خدا پرست که نصرت
امر الله را مسروور می شوند و مشركون و بدخواهان و معاندین امر که

عزّت و اقتدار و پیشرفت امر را می بینند، همه از غصه به گریه و ناله خواهند افتاد.

اینها بشاراتی بود راجع به سرزمینهای مختلف که از قلم الهی جاری شده است. بعضی از آنها ظاهر شده و بعضی هم مطابق نصّ صریح حضرت ولی امرالله به تدریج ظاهر و آشکار خواهد شد.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۴۳۳-۴۳۵

٩٥ - ليس لاحد ان يعترض على الذين يحكمون على العباد
دعوا لهم ما عندهم و توجهوا الى القلوب.

یکی از اصول مسلمه، امر مبارک و از اوامر اکیده ای که جمال قدم به اهل بها، فرموده اند این است که اهل بها، حق دخالت در امور سیاسی ندارند.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند، اگر می خواهید بهائی واقعی را بشناسید و از بهائی مجازی تمیز بدھید، نشانه اش این است که بهائی واقعی هیچ وقت و به هیچ عنوان در سیاست دخالت نمی کند. بعد می فرمایند، هر کس در سیاست دخالت کرد همین قضیه بس است، که آشکار و ثابت کند که چنین شخصی بهائی نیست. جمال مبارک هم در این آیه همین مطلب را می فرمایند. «ليس لاحد ان يعترض على الذين يحكمون على العباد»، بر هیچ فردی از افراد بندگان جایز نیست که اعتراض کند بر علیه حکومت و نفوosi که زمام امور بندگان خدا در دستشان هست. یعنی شما کاری به کار پادشاهان و سلاطین و امور سیاسی نداشته باشید. «دعوا لهم ما عندهم»، سلطنت و حکومت ظاهره را به آنها واگذارید، «و توجهوا الى القلوب»، شما که بندگان خدا هستید، قلوب عباد را تصرف کنید و مردم را به طرف

خدا هدایت کنید. نه در امور سیاسی دخالت داشته باشید و نه با
سلطین درافتیم. این یکی از اوامر محکمه، الهی است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۲۳-۳۳۷

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۶۵-۲۸۱

- حیوہ بھانی، ص ۶۴-۷۲

٩٦ - يا بحر الاعظم رشَّ على الامم ما امرت به من لدن
مالك القدم و زين هياكل الانام بطراز الاحكام التي بها تفرح
القلوب و تقر العيون.

ای بحر اعظم، ای جمال قدم و اسم اعظم، بپاش بر مردم دنیا آن حکمی را که
مأمور شده ای به انتشار آن از طرف خداوندی که مالک قدم است، یعنی دارنده
غنای ذاتی است، و ای مظهر امر، زینت بدہ هیاکل مردم را به زینت احکام، آن
احکامی که به واسطه، آن مسرور می شود دلها و روشن می شود چشمها.

٩٧ - والذى تملك مائة مثقال من الذهب فتسعة عشر مثقالاً
للله فاطراً الأرض والسماء ايّاكم يا قوم ان تمنعوا انفسكم عن
هذا الفضل العظيم. قد امرناكم بهذا بعد اذ كننا غنياً عنكم و
عن كل من السموات والارضين. ان في ذلك لحكم ومصالح
لم يحط بها علم احد الا الله العالم الكبير. قل بذلك اراد تطهير
اموالكم وتقربكم الى مقامات لا يدركها الا من شاء الله انه
لهو الفضائل العزيز الكريم. يا قوم لا تخونوا في حقوق الله
ولاتصرفوا فيها الا بعد اذنه كذلك قضى الامر في الالواح و
في هذا اللوح المنينع. من خان الله يخان بالعدل والذى عمل بما
امر ينزل عليه البركة من سماء عطاء رب الفياض المعطى
البازل القديم. انه اراد لكم مالا تعرفونه اليوم سوف يعرفه
القوم اذا طارت الارواح وطويت زرابي الافراح كذلك يذكركم
من عنده لوح حفيظ.

میزان حقوق الله عبارت از این است که اگر کسی مالک شود ۱۹ مثقال طلا باید از قرار صد نوزده حقوق الله آن را بپردازد. بنابراین نصاب حقوق الله ۱۹ مثقال طلا است. در اینجا که می فرمایند «مأة مثقال» این محض مثل است. مثلاً اگر کسی صد مثقال داشت، ۱۹ مثقال آن را بدهد، نه اینکه خیال کنیم تا به صد مثقال طلا نرسیم نباید حقوق الله بپردازیم. اصل نصاب حقوق الله مطابق الواح مبارکه که در کتاب گنجینه حدود و احکام مندرج است، نوزده مثقال طلا است. در سوال و جواب می فرمایند، اگر کسی ۱۹ مثقال داشت از قرار صد نوزده حساب کند و بدهد. پس در حقیقت نصاب اصلی همان ۱۹ مثقال طلا است. شرایط پرداخت حقوق الله اینست که بعد از وضع مخارج سالیانه و خرید لوازم و مصارف روزمره و بعد از اینکه سال تمام شد، اگر برای کسی معادل ۱۹ مثقال طلا باقی مانده باشد، آنوقت حقوقش را باید بدهد و یک مرتبه که حقوق الله داد دیگر به این پول معین حقوق الله تا آخر عمر تعلق نمی گیرد، ولی به منافعی که از آن حاصل می شود باز باید از قرار صدی نوزده حقوق الله پرداخت.

باری کسی که مالک شود صد مثقال طلا را، باید ۱۹ مثقال را بدهد در راه خداوندی که خالق ارض و آسمان است. «ایاکم یا قوم ان گنعوا انفسکم عن هذا الفضل العظيم»، مبادا ای مردم، خود را منع کنید از این فضل عظیم. «قد امرناکم بهذا»، ما به شما امر کردیم که حقوق الله بدهید ولی خیال نکنید که حقوق الله را برای شخص خود می خواهیم، «بعد اذ کنَا غنِيّاً عنکم»، ما که این حکم را به شما می کنیم، ابدأ نیازی به شما و به جمیع عالم آفرینش نداریم، یعنی در عین حال که بی نیاز هستیم برای نفع شخصی شما، شما را به این حکم محکم امر کردیم. چرا این امر را کردیم؟ «انْفَى ذَلِكَ الْحُكْمَ وَ مَصَالِحَ»، در تشریع و تقویت قانون حقوق الله حکمتها و مصالحی است که احاطه پیدا نکرده است به حکم و مصالح آن علم هیچکس. فقط خداوند علیم و خبیر است که می داند این حکم چیست و این مصالح کدام است. «قل بذلک اراد

تطهیر اموالکم»، بگوای مردم، خداوند که حقوق الله را مقرر کرده است می خواهد اموال شما را طاهر کند و شما را نزدیک کند به مقاماتی که این مقامات را درک نمی کند مگر کسی که خدا خواسته باشد، خداوند فضال، بخششنه و عزیز است.

«يا قوم لا تخونوا»، ای مردم خبانت نکنید در حقوق الهی. یعنی حقوق الله را باید به مظہر امرالله بدھید و به هوی و هوس خود آن را خرج نکنید. اگر می خواهید تصرف در حقوق بکنید، اول باید از مظہر امر اجازه بگیرید. اگر اجازه داد، بعد در آن تصرف کنید. «ولاتصرفوا فيها الاً بعد اذنه»، تصرف نکنید در حقوق الهی مگر بعد از تحصیل اذن و اجازه. اینطور جاری شده است امر در الواح الهی و در این لوح منیع که عبارت از کتاب اقدس باشد.

بعد از این تحذیر می فرمایند: «من خان الله يخان بالعدل»، هر کس خیانت به خدا بکند از روی عدالت با او خیانت خواهد شد. «والذى عمل بما امر»، اگر کسی عمل کرد به آنچه که مأمور است، «ينزل عليه البركة»، خداوند بر او برکت خود را نازل می فرماید از آسمان عطا، پروردگاری که فیاض و بخششنه و بذکار و قدیم است، یعنی محتاج به کسی نیست.

«انه اراد لكم ما لا تعرفونه اليوم»، غیر از برکت ظاهری که خدا به مال شما خواهد داد، پرداخت حقوق الله یک اجر اخروی هم دارد، ولی آن اجر اخروی را که در عالم بعد ظاهر خواهد شد، شما حالاً نمی توانید بفهمید. وقتی که از این دنیا رفتید، آن وقت می فهمید که چه اجر عظیمی در مقابل پرداخت حقوق الله خدا به شما داده است. خداوند اراده کرده است برای شما مقامی را که «لا تعرفونه اليوم»، امروز که در این دنیا هستید، نمی توانید آنرا بفهمید. «سوف يعرفه القوم»، عنقریب مردم به این مقام پی خواهند برد، «اذا طارت الارواح»، وقتی که از این دنیا برونند و جان آنها به ملکوت ابھی طیران کند. «و طوبت زرابی الافراح»، و زمانی که دوره حیات جسمانی آنها سپری شود و فرشهای فرح و

سرور مادی و جسمانی آنها به هم پیچیده شود، یعنی مردم تا در این دنیا هستند، غنی توانند به اجر اخروی حقوق الله پی ببرند، اما وقتی از این دنیا رفته‌اند آنوقت می‌فهمند چه مقامی به علت پرداخت حقوق به آنها داده شده است. «کذلک یذکر کم»، اینظور شما را آگاه می‌کند خداوند منان، آن خداوندی که لوح محفوظ الهی یعنی خزینه علم الهی در نزد اوست.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۹۲-۱۱۳
- امر، خلق، ج ۴، ص ۲۲۶-۲۳۴
- حقوق الله

٩٨ - قد حضرت لدی العرش عرائض شتّی من الّذین امنوا
و سئلوا فیها اللّه ربّ ما يرى و ما لا يرى ربّ العالمین. لذا
نرّلنا اللّوح و زینّاه بطراز الامر لعلّ النّاس باحاکام ربّهم
يعملون. و كذلك سئلنا من قبل فی سنین متوالیات و امسکنا
القلم حکمة من لدنا الی ان حضرت کتب من انفس معدودات
فی تلك الايام لذا اجبناهم بالحقّ بما تحبی به القلوب.

به ساحت اقدس جمال قدم از احبابی الهی عریضه هائی رسید و در این
عریضه ها از حقّ جلاله، که پروردگار عالم شهود و عالم غیب و پروردگار
عالیان است، سؤال کرده بودند که برای آنها احکام و اوامری نازل شود. «لذا
نرّلنا اللّوح»، لهذا لوح مبارک نازل شد، یعنی کتاب اقدس. «و زینّاه بطراز
الامر»، و در این کتاب اقدس اوامر الهی که به منزله، زینت این لوح مبارک
بود، نازل شد. «لعلّ النّاس باحاکام ربّهم یعملون»، شاید مردم به اوامر و
دستورات الهی رفتار کنند. «و كذلك سئلنا من قبل فی سنین متوالیات»، و
همینطور پیش از این ایام، در سالهای پی در پی گذشته، از ساحت اقدس
دریاره، احکام سؤال کردند «و امسکنا القلم حکمة من لدنا»، احکام را نازل
نکردیم، جلو قلم را گرفتیم، و در این مستله حکمتی بود که در علم الهی

موجود بود. «الى ان حضرت کتب من انفس معدودات»، این مستنه ادامه داشت تا اینکه نامه هائی از چند نفر معین در آن ایام رسید. «لذا اجبنا هم بالحق»، لهذا آنها را جواب دادیم از روی حق و راستی به آنچه که زنده می شود به آن قلوب.

٩٩ - قل يامعشر العلماء لاتزنوا كتاب الله بما عندكم من
القواعد والعلوم انه لقسطاس الحق بين الخلق قد يوزن ما
عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انت تعلمون.

بگو ای گروه دانشمندان، «لا تزنوا كتاب الله بما عندكم من القواعد و
العلوم»، قیاس نکنید و نسنجید آیات الهی و كتاب خداوند را با قواعد و
علومی که در نزد شما است. زیرا مظہر امر الهی آیاتش بالفطره نازل می شود و
رعایت قواعد مجعلویه و قوانین و علوم علماء ملل و دول را در نظر ندارد. خلق
باید تابع حق باشند نه اینکه حق تابع قوانین قوم باشد. آیات الهی که بالفطره
نازل می شود مقدس از جمیع ظنون و اوهامی است که علماء آنها را در کتب
خود نوشته اند. باری در اینجا به علماء می فرمایند، شما نسنجید و قیاس
نکنید كتاب الهی را با آنچه که در نزد شماست از قواعد و علوم. «انه
لقسطاس الحق بين الخلق»، كتاب الهی است که میزان حق است در بین مردم.

«قد يوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم»، آنچه در نزد امم و ملل
دنیاست، باید با این لوح مقدس الهی که قسطاس اعظم است، تطبیق شود. «و
انه بنفسه»، كتاب الهی بنفس خود مقایسه می شود و ابدأ و اصلاً پابند رعایت
هیچ قانون و قاعده ای که منسوب به خلق است نیست. «لوانتم تعلمون»، اگر
شما این را بدانید.

١٠٠ - تبکی علیکم عین عنایتی لانکم ما عرفتم الذى دعوتموه فی العشی والاشراق و فی کل اصیل و بکور. توجّهوا یا قوم بوجوه بيضاء و قلوب نوراء الى البقعة المباركة الحمراء الّتی فیها تنادی سدرة المنتهی انه لا اله الا أنا المهيمن القيوم.

ای علمائی که بر امر الهی قیام کرده اید و با مظہر ظہور مخالفت می کنید، شما غافلید و چشم عنایت و مهر و محبت من برای شما گریه میکنند. «لانکم ما عرفتم الذى دعوتموه فی العشی والاشراق»، زیرا آن حقیقت مطلقه و مظہر امر الهی را که شب و روز منتظر او بودید و صبح و شام در دعا و مناجات ظہور او را می خواستید، او آمد و ظاهر شد ولی شما او را نشناختید. «لانکم ما عرفتم»، شما نشناختید، «الذى دعوتموه فی العشی والاشراق»، آن وجود مبارکی را که برای فوز بلقای او در صحیحگاهان و شامگاهان دعا می کردید، «و فی کل اصیل و بکور»، و در آغاز شب و اول صبح از خدا می خواستید که تشرف به حضور او را نصیب شما بکنند.

«توجّهوا یا قوم بوجوه بيضاء»، ای مردم، با صورت های نورانی و قلوب پر نور و درخسان توجّه کنید به بقعه مبارکه، حمرا، یعنی به ارض اقدس، «الذى فیها تنادی سدرة المنتهی»، آن بقعه مبارکه، حمرا، که در آنجا ندا میکند «سدرة المنتهی»، مظہر امرالله و می فرماید:

«لا إله إلا أنا المهيمن القيّوم»، نیست خدائی به جز من که غالب بر همه،
مردم و بی نیاز از همه، مردم هستم.

١٠١ - يا معاشر العلماء هل يقدر احد منكم ان يستن معى
في ميدان المكاشفة والعرفان او يقول في مضمون الحكمة
والتبیان لا وربی الرحمن كل من عليها فان و هذا وجه ریکم
العزيز المحبوب.

ای گروه علماء که مدعی مقام علم و عرفان هستید، آیا می تواند یکی از شما در میدان مکاشفه و عرفان با من مسابقه بدهد یا در میدان حکمت و تبیان جولانی بکند؟ آیا چنین کسی در میان شما هست؟ «لا وربی الرحمن»، نه قسم به پروردگار مهریان. زیرا همه شما در مقابل حق و قدرت و اراده او عجز صرفید و نیستی محض. «کل من عليها فان»، همه شما که در روی زمین هستید در مقال حق فانی هستید و فقط یک حقیقت باقی است و آن حقیقت عبارت است از «وجه ریکم العزيز المحبوب»، صورت پروردگار عزیز محبوب شما. این اشاره به آیه، قرآن است که می فرمایند: «کل من عليها فان و یبقى وجه ریک ذوالجلال والاکرام».

(سوره، رحمن، آیه، ۲۶-۲۷)

١٠٢ - يا قوم انا قدّرنا العلوم لعرفان المعلوم و انتم
احتجبتم بها عن مشرقها الّذى به ظهر كلّ امر مكتنون. لو
عرفتم الافق الّذى منه اشرتت شمس الكلام لنبدتكم الانام و ما
عندهم و اقبلتم الى المقام المحمود.

خطاب به علماء می فرمایند: «يا قوم انا قدّرنا العلوم لعرفان المعلوم»، ما که در عالم سفارش کردیم، بروید تحصیل علم بکنید برای این نبود که وقتی حضرت معلوم و مقصود اصلی در عالم آشکار می شود او را ردّ کنید، بلکه برای این گفته‌یم بروید، تحصیل علم کنید که به نتیجه، اصلی که عرفان حق است، فائز بشوید. «و انتم احتجبتم بها عن مشرقها»، اما شما با علومی که تحصیل کردید از محل تابیش آن علوم که مظہر امر الهی است، محجوب ماندید. علم تحصیل کردید و وقتی مظہر امر الهی آمد گفتید، این مظہر امر نیست، این بی سواد است، این تحصیل نکرده است و ما دارای علم و فضل هستیم و ما علماء نباید زیر بار یک شخص بی سواد برویم. شما از راه غرور این حرف را می زدید، در حالی که مظہر امر الهی در حقیقت محل اشراق جمیع علوم و فنون و صنایعی است که در عالم امکان ظاهر شده است. «الّذى به ظهر كلّ امر مكتنون»، مشرق علومی که به واسطه، ظهور او هر امر پوشیده ای در عالم

طبيعت ظاهر و آشکار شده است. اگر ظهور مظهر امر الهی نبود نه علمی بود، نه صنعتی بود و نه اختراعی بود. به هیچوجه من الوجوه روح حیات در عالم نبود. همه، این فضائل و مقامات که نصیب انسان شده، از تأثیر تابش انوار شمس حقیقت و بوسیله، ظهور مظهر امرالله بوده است. «لو عرفتم الافق الذى منه اشرقت شمس الكلام»، ای علما، اگر بدانید آن آسمانی که از آن آفتاب کلام الهی درخشیده است چه آسمانی است، «لنبذتم الانام و ما عندهم»، مردم و آنچه را دارا هستند همه را رها می کنید، «وأقبلتكم الى المقام المحمود»، و همه با کمال خضوع و خشوع توجه می کنید به طرف مقام محمود، یعنی به طرف مظهر امرالله.

١٠٣ - قل هذه لسماء فيها كنز ام الكتاب لو انتم تعقلون.
هذا لهو الذى به صاحت الصخرة و نادت السدرة على الطور
المترفع على الارض المباركة الملك لله الملك العزيز الودود.

بگو اي علماء، اين مظهر امرالله که با شما گفتگو می کند و آيات از قلم
مبارکش نازل می شود در حقیقت آسمانی است که در آن پنهان شده است «ام
الكتاب»، یعنی علم الهی، اگر شما بتوانید بفهمید. بگو اين مظهر امري که
امروز ندا می کند، «الذى به صاحت الصخرة»، همان مظهر امري است که به
نام او فرياد می کند صخره، «و نادت السدرة»، و ندا می کند سدره، یعنی
مظاهر امر الهی از قبل به ظهور او بشارت داده اند. از سدره که بر کوه طور در
ارض مباركه، مقدسه مرتفع شده اين ندا می آيد که: «الملك لله الملك
العزيزالودود»، سلطنت، مخصوص خداوندي است که عزيز و ودود است.

١٠٤ - اَنَا مَا دَخَلْنَا الْمَدَارِسْ وَ مَا طَالَعْنَا الْمُبَاحِثَ اسْمَعُوا
مَا يَدْعُوكُمْ بِهِ هَذَا الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ الْإِبْدَى اَنَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا كُنْزَ
فِي الْأَرْضِ لَوْ اَنْتُمْ تَفْقَهُونَ.

ای علماء، خیال نکنید ما این حقایق و علومی را که در آیات و الواح ذکر می کنیم پیش کسی تحصیل کرده ایم یا در مدرسه ای آموخته ایم. علم و دانش بشری ابدأ لیاقت این را ندارد که سبب حصول علم و قدرت و احاطه، مظہر امرالله بشود. ما داخل نشیدیم مدارس را «و ما طالعنا المباحث»، و بحث های علمی را که شما خوانده و مطالعه کرده اید، ما ندیده ایم. بشنوید آنچه را که دعوت می کند شما را به آن این امی. او می خواند شما را بسوی خداوندی که ابدی و همیشگی است. آیات و احکامی که این نفس مقدس به شما می دهد، «خیر لكم عما کنْز فِي الْأَرْضِ»، از جمیع گنجهای زمین بهتر است، اگر شما بدانید. کلمه، «امی» که در اینجا ذکر شده است به ظاهر یعنی «تحصیل نکرده».

درباره، اینکه مظاہر مقدسه، الھیّه دارای معلومات بوده اند یا نه در بین علماء اختلاف است، ولی آنچه مسلم است، این است که جمیع مظاہر مقدسه خواندن و نوشتن را در اوایل حال تحصیل می کردند. حضرت مسیح خواندن و نوشتن بلد بود، برای اینکه ما در انجیل می خوانیم که حضرت مسیح می رفتند در میان معبد و مسجد سلیمان و در آنجا با علمای یهود مذاکره می کردند و

کتاب تورات را باز می کردند و آیات کتاب را برای آنها می خواندند. همچنین حضرت موسی الواح را در کوه سینا به امر الهی برای قوم نوشت و آنها را آورد. زردشت کتابی را که برای گشتن شاه برد، نوشته شده بود. محمد رسول الله نیز دارای سوادخواندن و نوشتن بودند. در کتب احادیث و اخبار سنّی و شیعه این مسئلله ذکر شده است و آیه، «و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیسمیک اذا لارتاب المبطلون»، (سوره عنکبوت، آیه ۴۸) دلیل بر این است که خواندن و نوشتن می دانسته است. مخصوصاً به روایت علمای شیعه در بحار الانوار و در کتاب صحیح بخاری و مسلم، حضرت رسول در هنگام مرضی که منجر به وفات هیکل مبارک شد، دستور فرمودند قلم و کاغذی بیاورند. فرمودند: «لا کتب لكم کتاباً لن تضلوا بعدی ابدأ» من می نویسم برای شما نامه ای که بعد ازمن گمراه نشوید. می فرماید: «لاکتب»، من بنویسم، و این دلیل بر این است که هم خواندن می دانسته است و هم نوشتن.

منظور این است که کلمه، «امی» دلیل بر این نیست که خواندن و نوشتن را هم می دانسته اند. اما اینکه می فرمایند، من «امی» هستم، یا پیغمبر در قرآن می فرمایند: «النَّبِيُّ الْأَمِيُّ الَّذِي يَجْدُونَهُ مَكْتُوبًا عَنْهُمْ فِي التُّورَاةِ وَالْأَنْجِيلِ»، (سوره اعراف، آیه ۱۵۷) امی در اینجا یعنی حقایق عالیه را پیش کسی تحصیل نکرده اند، حکم و معارفی را که به خلق داده اند و سبب هدایت آنها شده اند، از کسی نیاموخته اند.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- لنالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۳۹

١٠٥ - اَنَّ الَّذِي يَأْوِلُ مَا نَزَّلَ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْىٰ وَيَخْرُجُهُ عَنِ
الظَّاهِرِ اَنَّهُ مَمْنُونٌ حِرْفَ كَلْمَةِ اللَّهِ الْعَلِيِّ وَكَانَ مِنَ الْاَخْسَرِينَ فِي
كِتَابٍ مُبِينٍ.

اگر کسی پیدا بشود و آیاتی را که از آسمان وحی بر جمال مبارک ظاهر شده تأویل کند و خارج کند آن آیات را از معنی ظاهر، چنین کسی از جمله اشخاص است که کلمه، الهی را تحریف کرده و در پیش خدا از زیانکاران است و نام او جزء زیانکاران در کتاب مبین و علم الهی ثبت خواهد شد.

بسیاری بودند در عالم اسلام که احکام قرآن را تأویل می کردند و می گفتند، ظاهرش مقصود نیست، باطنش مقصود است. مثلًا وقتی که می فرمایند: «اقیموا الصلوة»، اینها می گفتند مقصود از صلوة، صلوة ظاهري نیست، بلکه توجه قلبی است به خدا. وقتی می فرمایند، که غسل کنید، می گفتند، مقصود شستن بدن ظاهري نیست، بلکه شستن قلب است از گرد و غبار اهواه نفسانیه و از این قبیل تأویلات.

در این ظهور مبارک آیات الهی را هر کس تأویل کند و معنی کلمه را که در ظاهر استعمال شده است برگرداند به چیز دیگری، چنین شخصی سبب تحریف کلمات الله می شود، شما را گمراه می کند و

خود او هم در کتاب الهی از جمله زیانکاران محسوب است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۴۰-۳۴۱

١٠٦ - قد كتب عليكم تقليم الاظفار والدخول في ماء يحيط
هياكلكم في كلّ اسبوع و تنظيف ابدانكم بما استعملتموه من
قبل ايّاكم ان تمنعكم الغفلة عما امرتم به من لدن عزيز عظيم.
ادخلوا ماء بكرأ و المستعمل منه لا يجوز الدخول فيه ايّاكم ان
تقربوا خرائط حمامات العجم من قصدها وجد رأحتها المنتنة
قبل وروده فيها تجنبوا يا قوم ولا تكونن من الصاغرين. انه
يشبه بالصديد والغسلين ان انت من العارفين. وكذلك
حياضهم المنتنة اتر كوها وكونوا من المقدسين. انا اردنا ان
نريكم مظاهر الفردوس في الارض ليتتصوّع منكم ما تفرح به
افئدة المقربين. والذى يصب عليه الماء و يغسل به بدنه خير له و
يكفيه عن الدخول انه اراد ان يسهل عليكم الامور فضلاً من
عنه لتكونوا من الشاكرين.

واجب شده است بر شما اينكه ناخنهايتان را بگيريد و واجب است که داخل
 بشويد در آبي که احاطه می کند هياكل شما را در هر هفته يك مرتبه و نيز

واجب شده است بر شما که پاک کنید بدنها خود را با ماده ای که پیش از این استعمال می کردید. مقصود استفاده از ماده، شیمیائی مخصوص برای ازاله مو است که در اسلام معروف بود و در کتاب بیان هم صریحاً حضرت اعلی به این مسأله حکم فرمودند. «إِيَّاكُمْ أَنْ تَمْنَعُكُمُ الْغَفْلَةُ»، مباداً غفلت کنید و بی خبر باشید، «عَمَّا أَمْرَتُمْ بِهِ»، از اوامر و احکامی که به شما رسیده است از طرف خداوند عزیز و عظیم.

«ادخلوا ماءً بکراً»، در ما، بکر، یعنی آبی که استعمال نشده باشد، داخل شوید. در آب دست نخورده، «وَالْمُسْتَعْمَلُ مِنْهُ لَا يَجُوزُ الدَّخُولُ فِيهِ»، آبی که دیگری استعمال کرده باشد، جائز نیست که در آن وارد شوید و بدن خود را بشوئید. مباداً، مباداً اینکه نزدیک شوید به خزینه، حمام‌های ایران. هر کس بطرف این خزینه‌ها برود، بوی متغیر آنها پیش از اینکه وارد حمام بشود به مشام او می‌رسد. «تَجْنِبُوا يَا قَوْمًا»، دوری کنید از این حمام‌ها ای مردم، «وَلَا تَكُونُنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ»، و نباشید از اشخاصی که حقیرند و خود را ذلیل می‌کنند. «أَنَّهُ يُشَبِّهُ بِالصَّدِيدِ وَالْغَسْلِينَ»، آب حمام‌های خزانه شباهت دارد به «صدید»، یعنی آب چرکی که از زخم بیرون می‌آید، «وَالْغَسْلِينَ»، آب چرکی که با آن ظرف یا لباس چرک را شسته‌اند. «أَنَّهُ يُشَبِّهُ بِالصَّدِيدِ وَالْغَسْلِينَ»، اگر شما بتوانید بفهمید. «وَ كَذَلِكَ حِيَاضُهُمُ الْمُنْتَنَةُ»، همینطور در حکم خزانه‌های حمام است، حوضهای آبی که در خانه‌هاست.

حضرت اعلی در کتاب بیان شرح این حوضها را فرموده‌اند. می فرمایند، آبش مثل مرکب سیاه است و قام سرسر کشافت است و امر می فرمایند، که مباداً به این حوض‌ها دست بزنید و به این خزانه‌ها نزدیک بشوید. «اترکوها»، صرفنظر کنید از این خزانه‌ها و این حوضها، «وَ كَوْنُوا مِنَ الْمُقْدَسِينَ»، باشید از اشخاص پاک و پاکیزه. «أَنَّا أَرْدَنَا إِنْ تَرِكْمَ مَظَاهِرَ الْفَرْدَوسِ»، ما مقصودمان این است که شما را در نهایت نظافت و لطافت ببینیم، یعنی هر کدام غونه، اهل بهشت باشید در روی زمین. «لِيَتَضَوَّعَ مِنْكُمْ مَا تَفْرَحُ بِهِ افْنَدَةُ الْمُقْرَبِينَ»، تا

اینکه منتشر شود از شما بوهای خوشی که هر کس از مخلصین و مقرّین آن
بوی عطر و گلاب شما را بشنود، خوشحال بشود.

در اوّل آیه فرمودند که وارد محلی بشوید که آب داشته باشد و آن آب
اطراف هیکل شما را فرا بگیرد. بعد می فرمایند، اگر چنانچه اینطور محلی
نداشتبد یا نخواستید وارد آب بشوید، زیر دوش بایستید یا اینکه با ظرفی آب
روی خود بریزید. «وَالذِي يَصْبَرُ عَلَيْهِ الْماءُ»، کسی که آب بریزد بر روی بدن
خود «وَيَغْسلُ بَهْ بَدْنَهُ»، و خود را با آن آبی که بر روی بدنش می ریزد بشوید،
«خِيرَلَهُ»، بهتر و نظیف تر است برای او و «يَكْفِيهِ عَنِ الدَّخْولِ»، و دیگر لازم
نیست که وارد آب بشود. «إِنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَسْهُلَ عَلَيْكُمُ الْأَمْوَارَ»، خدا همیشه
می خواهد که کارها را بر شما آسان کند و این فضیلی است از طرف او،
«لَتَكُونُوا مِنَ الشَّاكِرِينَ»، تا اینکه شکرگزار باشید.

ساایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۷۷-۸۵
- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۹۸-۳۰۰

١٠٧ - قد حَرَّمْتُ عَلَيْكُمْ أَزْوَاجَ ابَائِكُمْ إِنَّا نَسْتَحِيْبِيْ إِنْ ذَكْرُ
حَكْمِ الْغَلْمَانِ اتَّقُوا الرَّحْمَنَ يَا مَلَأُ الْإِمْكَانِ وَلَا تَرْتَكِبُوا مَا نَهِيْتُمْ
عَنْهُ فِي الْلَّوْحِ وَلَا تَكُونُوا فِي هِيمَاءِ الشَّهَوَاتِ مِنَ الْهَائِمِينَ.

حرام است بر شما زنهای پدرهای شما، یعنی نامادری. «انَا نستحبی ان ذكر حکم الغلمان»، ما شرمدار هستیم و حبا می کنیم از اینکه نامی ببریم از مسئله، حرمت آمیزش با غلمان. «اتقوا الرَّحْمَن»، از خدا بترسید ای مردم عالم، «ولَا ترتكبوا»، اموری را مرتکب نشوید که خدا آنها را نهی کرده است در لوح، «ولَا تكُونُوا فِي هِيمَاءِ الشَّهَوَاتِ»، نباشید در بیابان بی سر و ته شهوت حیوانی از نفوس سرگشته و سرگردان.

بعضی از نفوس اشکال می کنند که در این آیه جمال مبارک فقط فرموده است: «حرَّمْتُ عَلَيْكُمْ أَزْوَاجَ ابَائِكُمْ»، و این دلیل است بر اینکه سایر طبقات منتبین همه حلال است. در این خصوص حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند که ذکر نشدن یک مطلب در یک آیه دلیل آن نیست که در آیات دیگر ذکر نشده باشد. بعد می فرمایند، مثلاً در قرآن در یک آیه می فرمایند، که حرام است بر شما «میته و لحم خنزیر» یعنی مردار و گوشت خوک، از شراب و سایر محرمات در آیه اسم غنی برند. آیا این دلیل است بر اینکه سایر محرمات حلال است؟ بدیهی است که اینظور نیست.

مسئله از واج ابا، هم همینطور است. جمال مبارک در اینجا مخصوصاً برای اینکه این مطلب را بطور قطع نهی کنند، در ضمن آیه‌ای مستقل این بیان را می‌فرمایند. در دوران جاهلیّت، قبل از رسول الله، این عمل در میان اعراب متداول بود که هر مردی دارای تعداد زیادی زن بود و وقتی می‌مرد اولاد او آن زنهانی را که مال پدرشان بود و مادر آنها محسوب نمی‌شد، اختصاص بخود می‌دادند و با آنها همان معاملاتی را می‌کردند که با زنهای دیگر می‌کردند. این عادت جاهلیّت بود. در قرآن مجید در ضمن یک آیه (سوره نساء، آیه ۲۲) می‌فرمایند: «ولاتنكحوا ما نكح آبائكم من النساء»، شما نباید ازدواج کنید با زنهانی که پدرهای شما با آنها آمیزش کرده‌اند. در نفس این آیه هم ذکر سایر طبقات و محرمات نیست ولی در آیه، بعدی می‌فرمایند، که حرام است بر شما خواهر و مادر و فلان و بهمان.

در این ظهور مبارک هم در سایر الواح و آیات صریح است که با نفوسي که انتساب نزدیک دارند، مثل مادر و خواهر و عمه و خاله و فلان و بهمان البته این عمل ناشایسته و حرام است و حتی می‌فرمایند، هر چه دورتر ازدواج کنید بهتر است، یعنی طائفه‌ای با طائفه دیگر و ملتی با ملت دیگر، برای اینکه هم سبب خوبی نسل می‌شود و هم سبب دفع امراض موروثی می‌گردد.

اما مسئله، غلمان از شدت ردائت و پستی و از شدت قباحت جمال مبارک می‌فرمایند، من شرم می‌کنم این اسم این مسئله را ببرم زیرا چنین عملی از اشخاصی سر میزند که در بیابانهای شهوت سرگردانند و از فضائل الهی بی خبرند.

مخالفین در کتب ردیه نوشتند که برای مباشرت با غلمان در کتاب اقدس حدی و جریمه‌ای ذکر نشده است، در حالیکه در الواح مبارکه می‌فرمایند که حکم جزای این عمل با بیت العدل اعظم است. از آن گذشته در قرآن هم برای آمیزش با غلمان ابدأ و اصلاً حکمی نیست، فقط در قصه داستان قوم لوط اشاره مختصری است که این عمل ناشایسته است ولی

در شریعت اسلام به هیچوجه اشاره‌ای به حرمت آن و حدی برای آن ذکر نشده است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۸۶-۱۸۷ و ۳۲۸-۳۳۹

- امر و خلق، ۳، ۵۱۴-۵۱۳، ص ۱۵۴-۱۵۷ و ج ۴، ص ۱۵۴-۱۵۷

- اسرار الآثار، ج ۴، ص ۴۲۱

١٠٨ - ليس لاحد ان يحرّك لسانه امام الناس اذ يمشي في
الطرق والأسواق بل ينبغي لمن اراد الذكر ان يذكر في مقام
بني لذكر الله او في بيته هذا اقرب بالخلوص والتقوى كذلك
اشرقت شمس الحكم من افق البيان طوبي للعاملين.

بعضی از مردم هستند که برای عوام فریبی و برای جلب انتظار نفوس از خانه
که بیرون می آیند، تسبیحی بدست می گیرند ولبها را حرکت می دهند و بلند
بلند ذکری می گویند تا مردم بفهمند که این اشخاص مشغول ذکر خدا هستند،
با اینکه این عمل ریاکاری و این رفتار از جمله، صفات ناپسند است. جمال
مبارک می فرمایند، بر هیچیک از بندگان خدا جایز نیست که در جلوی مردم
وقتی که توی راهها و بازارها راه می روند، لبها را حرکت بدهند به این عنوان
که من به ذکر الهی مشغول هستم. «بل ينبغي لمن اراد الذکر»، بلکه سزاوار است
برای کسی که می خواهد ذکر الهی را بکند، «ان يذكر في مقام بنى لذكر الله»،
خدا را ذکر کند در محلی که برای ذکر الهی بنا شده است، یعنی در مشرق
الاذکار، «او في بيته»، یا در خانه، خود بنشیند و به خدا توجه کند و ذکر الهی
نماید. «هذا اقرب بالخلوص والتقوى»، این مسأله به خلوص و تقوى نزدیکتر
است. «كذلك اشرقت شمس الحكم من افق البيان»، این طور تابید آفتاب حکم
از آسمان بیان، خوشابه حال اشخاصی که به این بیان مبارک عمل کنند.

١٠٩ - قد فرض لكلّ نفس كتاب الوصيّة وله ان يزيّن رأسه
بالاسم الاعظم ويعرف فيه بوحدانيّة الله في مظهر ظهوره و
يذكر فيه ما اراد من المعروف ليشهد له في عوالم الامر والخلق
ويكون له كنزاً عند ربّه الحافظ الامين.

واجب است بر هر کسی که وصیت نامه بنویسد و بر او لازم است که
زینت بدهد اول آن ورقه، وصیت نامه را به نام مقدس مظہر امرالله.
مثلاً بنویسد: «بسم الله البهی الابهی»، و بعد از آن اقرار کند به
وحدانیت الهی و مظہر ظهورش. این اشاره به این است که چون عرفان
ذات غیب الهی ممکن نیست و عرفان حقيقة برای بشر وقتی حاصل
می شود که مظہر امر او را بشناسد، بنابراین باید در وصیت نامه اقرار بکند
به حقانیت و وحدانیت مظہر امر و این بجای اقرار به وحدانیت وفردانیت
ذات حق جل جلاله است.

بعد در این وصیت نامه ذکر کند آنچه را که می خواهد از کارهای
خوب، تا اینکه شهادت بدهد این وصیت نامه برای او در عوالم امر
و خلق، زیرا هم پیش خلق باز می شود و خواننده می شود و مردم
می فهمند که این شخص چکار کرده و هم در غیب خداوند به او عنایت
خواهد کرد و این وصیت نامه به منزله گنجی خواهد بود برای او در

پیش پروردگار حافظ امینش.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۱۴-۱۳۴

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۰۵-۲۱۱

١١٠ - قد انتهت الاعياد الى العيدین الاعظمین امّا الاول
ایام فيها تجلی الرّحمن علی من فی الامکان باسمائه الحسنى
و صفاته العليا والآخر يوم فيه بعثنا من بشر النّاس بهذا الاسم
الذّی به قامت الاموات و حشر من فی السّموات والارضين.
والاخرين فی يومین كذلك قضی الامر من لدن امر علیم.

همانا منتهی شده است اعياد در شریعت بهائي به دو عيد اعظم. اوکین عيد
اعظم ايامی است که در آن تجلی کرد جمال قدم و اسم اعظم بر تمام مردمی که
در این دنيا هستند به اسماء حسنى و صفات علياى خود. یعنی دوازده روز ايام
رضوان که انتظار جمیع ملل و امم در آن ايام بسر آمد و مُنزل کل کتب و منتظر
جمیع ملل و طوایف در آن ايام آشکار شد. «والآخر يوم فيه بعثنا»، عيد اعظم
ديگر بعد از ايام رضوان، عيد بعثت حضرت اعلى است. روزی است که در آن
روز ما مبعوث کردیم کسی را که بشارت داد مردم را به این اسم اعظمی که به
واسطه او مرده ها زنده شدند و محشور شدند جمیع مردمی که در آسمان و
زمین بودند.

«والاخرين فی يومین»، دو عيد ديگر هم در امر بهائي هست، در دو روز
یعنی در اول و دوم محرم که روز تولد حضرت اعلى و جمال اقدس ابهی است.
تولد جمال اقدس ابهی در دوم محرم ١٢٣٣ هجری قمری و تولد حضرت اعلى

در اول محرم ۱۲۳۵ هجری قمری اتفاق افتاد. بنابراین روز تولد حضرت اعلیٰ دو سال بعد از تولد جمال‌القدم است. اینطور جاری شده است امر از طرف خدائی که امرکننده و دانای است.

سایر منابع مطالعه دربارهٔ مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۵۶-۴۰۴
- امر و خلق، ج ۴، ص ۶-۱۰
- منتخبات توقيعات، ص ۳۹۶-۳۹۸

١١١ - طوبی ملن فاز بالیوم الاول من شهرالبهاء الّذى جعله الله لهذا الاسم العظيم. طوبی ملن يظهر فيه نعمة الله على نفسه انه ممّن اظهر شكرالله بفعله المدلّ على فضله الّذى احاط العالمين. قل انه لصدر الشّهور و مبدئها و فيه تمرّ نفحة الحياة على المكنات طوبی ملن ادركه بالروح والرّيحان نشهد انه من الفائزین.

خوشابحال کسی که برسد به روز اوّل از شهرالبهاء، یعنی عید نوروز و عید صیام، «الّذى جعله الله لهذا الاسم العظيم». حضرت اعلى که در کتاب بیان شرح ماهها و ایام سنه را بیان می فرمایند، روز اوّل سال را به «یوم البهاء» و ماه اوّل سال را «شهرالبهاء» تسمیه نموده و می فرمایند، این شهر مخصوص به حضرت بها ﷺ و حضرت من يظهّره الله است. این اشاره به این است که من يظهّره الله به اسم بها ﷺ ظاهر خواهد شد. می فرمایند، این روز را خدا قرار داده است برای این اسم عظیم، یعنی برای جمال مبارک. «طوبی ملن يظهر فيه نعمة الله»، خوشابحال کسی که در عید نوروز آشکار کند نعمتی را که خدا به او داده است، یعنی مردم را دعوت کند، سفره بچیند، به مردم غذا و عبیدی بدهد، و اگر چنین کاری بکند، از کسانی خواهد بود که آشکار کرده است شکر

الهی را بالفعل. یک وقت شکر به زیان است، می نشیند و می گوید الحمد لله، خدا یا ترا شکر. یک وقت ثروتی را که خدا به او داده است خرج فقرا، مساکین و دوستان می کند. چنین فردی با این عمل، شکر عملی انجام می دهد. می فرمایند، اگر کسی در روز نوروز چنین کاری بکند، از جمله اشخاصی است که آشکار کرده است شکر الهی را با عمل خود که دلالت میکند برفضل خداوند نسبت به او، آن فضیلی که احاطه کرده است بر اهل عالم.

باز در تعریف عید نوروز می فرمایند: «قل اَنَّهُ لِصَدْرِ الشَّهُورِ»، بگو که روز نوروز صدر و مبدأ، جمیع ماهها است و در این فصل است که مرور می کند نیم حیات و زندگانی بر همه، ممکنات. زیرا فصل بهار است و در این فصل است که موجودات از خواب عمیق زمستانی بیرون می آیند و به نفحه، بهاری زندگانی را از سر می گیرند. آدمی نیست که عاشق نشود فصل بهار - هر گیاهی که به نوروز نجند حطب است. «طوبی لمن ادرکه»، خوشابه حال کسی که برسد به روز نوروز، «بِالرُّوحِ الرَّيْحَانِ»، با کمال سرور. «نشهد اَنَّهُ مِنَ الْفَائِزِينَ»، چنین شخصی به نعمت الهی فائز شده است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۴۰۴-۴۱۲

١١٢ - قل انَّ العِيدَ الْاعْظَمَ لِسُلْطَانِ الْاعِيَادِ اذْكُرُوا يَا قَوْمُ
نَعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اذْ كُنْتُمْ رَقَدَاءِ اِيَقَظْكُمْ مِنْ نَسْمَاتِ الْوَحْىِ وَ
عَرَفْكُمْ سَبِيلَهُ الْواضِحِ الْمُسْتَقِيمِ.

در این آیه جمال قدم باز به شرح و بیان منقبت ایام رضوان برگشته اند. بگو،
که عید اعظم رضوان سلطان اعیاد است. بیاد بیاورید ای مردم نعمت خدا را،
زمانی که خوابیده بودید بیدار کرد شما را از نسیم های وحی خود و به شما
نمایاند راه آشکار و راست خود را.

١١٣ - اذا مرضتم ارجعوا الى الحذاق من الاطباء انا
مارفينا الاسباب بل اثبتناها من هذا القلم الذى جعله الله
مطلع امره المشرق المنير.

هر وقت مريض شدید، رجوع کنید به اطباء حاذق و ماهر. خدا برای هر چیزی
سببی معین کرده و برای دفع امراض و بیماریهای مختلف هم سبب، مراجعه به
اطباء و تعیین مرض و داروتی برای شفا است. «انا ما رفعنا الاسباب»، ما
اسباب ظاهره را ازین نبرده ایم، «بل اثبناها»، بلکه ثابت کرده ایم اسباب را
از این قلمی که خدا آن را قرار داده است مطلع امر خود که مشرق است و منیر.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۴۳-۲۴۵
- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۱-۷ و ۲۱-۳۱

١١٤ - قد كتب الله على كلّ نفس ان يحضر لدی العرش
بما عنده مما لا عدل له انا عفونا عن ذلك فضلاً من لدنا انه هو
المعطى الكريم.

در کتاب بیان حضرت اعلی فرموده بودند، که هر کس چیز گرانبهای بی مثل و نظیری دارد، باید پیش مظهر امر ببرد و به او تقدیم کند. جمال مبارک در اینجا می فرمایند، ما این حکم را بخشدیدم، لذا هر کس هر چه دارد مال خودش.

باری خدا واجب کرده بود بر کسی اینکه ببرد به محضر مظهر امر الهی آنچه را که داراست از «ما لا عدل له»، از چیزی که شبیه و نظیری نداشته باشد. «انا عفونا عن ذلك»، ما شما را از این عمل بخشدیدم، «فضلاً من لدنا»، عنایتی است از طرف ما، «انه هو المعطى الكريم»، خداوند هر چه را بخواهد، می بخشد.

١١٥ - طوبی لمن توجه الى مشرق الاذكار في الاسحار
ذاكراً متذكراً مستغفراً و اذا دخل يقعد صامتاً لاصفاء آيات
الله الملك العزيز الحميد. قل مشرق الاذكار انه كلّ بيت بنى
لذكرى في المدن والقرى كذلك سمى لدى العرش ان انت من
العارفين

خوشابحال کسی که توجه کند به مشرق الاذکار در سحرگاهان سحرگاهان وقتی است که صبح صادق از افق طالع می شود، نه طلوع آفتاب. «ذاكراً متذكراً مستغفراً»، در حالیکه زیانش ذاکر باشد، قلبش متذکر باشد و در حالی که از خدا طلب آمرزش کند. «و اذا دخل يقعد صامتاً»، وقتی که وارد مشرق الاذکار می شود، ساكت بنشیند برای اینکه بشنود آیات الهی را. خداوند پادشاه و حمید است.

«مشرق الاذکار انه کلّ بيت بنى لذكرى»، هر محلی که برای ذکر الهی ساخته شده باشد، عبارت از مشرق الاذکار است و این بنا را باید بسازند در قراء و شهرها. «كذلك سمى لدى العرش»، اینگونه نامیده شده است محل ذکر در نزد صاحب امر، یعنی حق جلاله اینطور مکانها را مشرق الاذکار نامیده است. اینها به منزله طلوع گاه

اذکار مختلفه ای هستند که ملل مختلفه می توانند هر کدام در آن معبد حاضر
باشوند و هر کدام به رسم خود به ذکر الهی مشغول گردند.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۸۸-۱۸۹

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶-۲۷ و ۱۴۷-۱۵۳

١١٦ - وَالَّذِينَ يَتْلُونَ آيَاتَ الرَّحْمَنَ بِالْحَسْنَ الْالْحَانَ اولئك
يدركون منها مالا يعادله ملکوت ملک السّموات والارضين. و
بها يجدون عرف عوالمى التي لا يعرفها اليوم الآمن اوتي البصر
من هذا المنظر الكريم. قل انها تجذب القلوب الصافية الى
العوالم الروحانية التي لا تعبر بالعبارة ولا تشار بالاشارة
طوبى للسامعين.

اشخاصی که آیات الهی را با بهترین لحن می خوانند، «اولئك يدركون منها ما
لا يعادله ملکوت ملک السّموات والارضين»، اینطور اشخاص درک می کنند
لذتی را که با این لذت جمیع دارائی آسمان و زمین و غیب و شهود برابری
نمی کند. «وبها يجدون عرف عوالمی»، اشخاصی که الواح را با لحن خوب و
زیبا و با صدای خوش می خوانند، شنوندگان را به عوالمی می برند که از نظرها
پنهان است و شنوندگان در اثر الحان خوش بوی عوالم پنهانی را می یابند که
«لا يعرفها اليوم»، مردم امروز نمی توانند به آن عوالم پی ببرند، مگر اشخاصی
که دارای چشم باطن هستند از طرف منظر کريم، یعنی صاحب امر. بگو تلاوت
آیات به لحن خوش، «تجذب القلوب الصافية»، جذب می کند دلهای پاک و
صف را و می برد آنها را به عوالم روحانية، آن عوالمی که نمی شود از آنها به

عبارت تعبیر کرد و نه به بیان می شود آنها را شرح داد. «ولاتشار بالاشارة»، و نه می شود به آنها اشاره ای کرد. «طوبی للسامعين»، خوشا به حال کسانی که بتوانند به آن عوالم پی ببرند و این الحان خوش را بشنوند.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۳۲-۲۳۳
- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱-۲۴

۱۱۷ - انصروا يا قوم اصفيائي الّذين قاموا على ذكرى
بین خلقی و ارتفاع کلمتی فی مملکتی اولئک انجم سماء
عنایتی و مصابیح هدایتی للخلائق اجمعین. والّذی یتكلّم بغير
ما نزل فی الواحی انه لیس منی ایاکم ان تتّبعوا کلّ مدّع اثیم.
قد زینت الالواح بطراز ختم فالق الاصباح الّذی ینطق بین
السموّات والارضین. تمسّکوا بالعروة الوثقی وحبل امری
المحکم المتین.

ای اهل بھاء نصرت کنید نفوسي را که برگزیده، حق هستند و قیام می کنند
به ذکر الهی در بین خلق و سبب ارتفاع کلمة الله می شوند در مملکت خداوند.
ناشرین نفحات الله و امناء امر، ستارگان آسمان عنایت من و چراغهای هدایت
من هستند برای تمام مردم دنیا. «والّذی یتكلّم بغير ما نزل فی الواحی»، اگر
کسی پیدا بشود و برخلاف آنچه در الواح الهی نازل شده حرفي بزنند، «انه لیس
منی»، بدانید که چنین کسی از من نیست. مبادا ای قوم، گوش کنید به گفتار
هر شخص ادعّا کننده، گنهکاری.

«قد زینت الالواح»، مزین شده است الواح الهی به زینت مُهر خداوندی که
شکافنده صبحها است، آن خداوندی که نطق می کند در بین آسمانها و زمینها.

«تمسکوا بالعروة الوثقى»، ای مردم، به دستگیره، محاکم خدا چنگ بزند و
متمسک شوید به ریسمان امر محکم و متین الهی.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۴۸-۲۵۳ و ۳۴۳
- امر، خلق، ج ۳، ص ۴۴۸-۴۵۳ و ۴۹۸-۴۹۹

١١٨ - قد اذن اللہ ملن اراد ان یتعلّم الالسن المختلفة لیبلغ
امرا اللہ شرق الارض و غربها ویذكره بین الدوّل والملل علی
شأن تنجدب به الافئدة و یحيى به کلّ عظم رميم.

خداوند اذن و اجازه داده است به بندگان خود که تحصیل کنند زبانهای مختلف را. البته یکی از تعالیم الهیه این است که زبان واحد و خط واحد در عالم منتشر بشود، اما قبل از اینکه این عمل انجام بیابد، هر کس می تواند زبانهای مختلف را تحصیل کند تا تبلیغ کند امر خدا را به شرق و غرب و ذکر کند خدا را در بین دول و ملل. اگر کسی زبان ملی را بداند و با زبان خود آنها با آنها راجع به امر گفتگو کند، بدیهی است که اثرش بیشتر است تا بوسیله مترجم. اینطور اشخاص امر الهی را بطوری تبلیغ می کنند که در اثر گفتار آنها تمام دلها جذب می شود و هر استخوان پوسیده ای زنده می گردد.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۰۵-۲۱۰

۱۱۹ - لیس للعاقل ان یشرب ما یذهب به العقل وله ان
یعمل ما ینبغی للانسان لا ما یرتكبه کلّ غافل مربیب.

جایز نیست بر شخص عاقل که بیاشامد «ما یذهب به العقل»،
شراب و سایر مسکرات را که سبب از بین بردن عقل می شود. «وله
ان یعمل»، برای انسان لازم است کارهائی را انجام دهد که سزاوار
انسان است، نه کارهائی که هر غافل مربیب و هر نادان شگاکی آنها
را انجام می دهد. این آیه صریح است به اینکه شرب شراب و
مسکرات به هیچوجه من الوجوه جایز نیست و مخصوصاً در لوح
دیگری که به اسم لوح رام معروف است، جمال قدم کلمه، حرمت را ذکر
کرده اند، می فرمایند: «لأنها حرمت عليكم»، مسکرات از هر قبیل باشد، بر
شما حرام است.

«بعضی از معارضین می گویند، که در کتاب اقدس کلمه، حرام
استعمال نشده و فقط فرموده است «لیس للعاقل ان یشرب ما یذهب
به العقل» در قرآن مجید نیز راجع به شرب خمر کلمه، حرمت وارد نشده
است، البته می فرمایند: «رجس من عمل الشیطان»، یعنی بد است و کار
شیطان است ولکن کلمه، حرمت در سراسر آیات قرآن راجع به شراب استعمال
نشده است.

در کتاب اقدس اگر چه کلمه، حرمت ذکر نشده، اما در لوح رام صریحاً مذکور است که شرب مسکرات حرام هست.

ساختمان منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۴۲۸-۴۳۱

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰-۴۵

١٢. - زینوا رؤسکم با کلیل الامانة والوفاء وقلویکم برداء
التقوى والسنکم بالصدق الخالص و هیاکلکم بطرازالاداب كلَّ
ذلك من سجية الانسان لوانتم من المتبصرین. يا اهل البهاء
تمسکوا بحبل العبودية لله الحقّ بها تظهر مقاماتکم و تثبت
اسمائکم و ترتفع مراتبکم و اذکارکم فی لوح حفیظ. ایاکم ان
یمنعکم من علی الارض عن هذا المقام العزیز الرفیع. قد
وصیناکم بها فی اکثر الالواح و فی هذا اللوح الذی لاح من
افقه نیر احکام ربکم المقتدر الحکیم .

ای احبابی الهی، سرهای خود را به تاج امانت و وفا زینت بدھید، یعنی اگر
کسی چیزی بشما سپرد، خیانت نکنید و امین باشید. اگر وعده ای به کسی
دادید، به وعده وفا کنید. دلهايتان را مزین کنید به لباس تقوی، هیچوقت فکر
معاصی و گناهان صغیره یا کبیره به فکر شما خطور نکند. «والسنکم بالصدق
الخالص»، زیانهايتان را همیشه زینت بدھید به راستی خالص، «وھیاکلکم
بطرازالاداب»، سراپای خود را به طراز آداب انسانیت مزین کنید. «کلَّ ذلك من
سجية الانسان»، اگر می خواهید انسان کامل باشید، یا به افق انسان کامل
نزدیک بشوید، همه، این اصولی را که سجیه و رویه انسان است، مراعات

کنید. «لو انت من المتبرّين»، اگر شما از اشخاص بینا هستید،
ای اهل بها، «تَسْكُوا بِحِلِّ الْعِبُودِيَّةِ لِلَّهِ الْحَقِّ»، همیشه در صدد باشدید،
بنده، خدا باشدید، یعنی آنچه را خداوند بشما امر کرده است، عمل کنید. زیرا به
وسیله، عبودیت، مقامات شما آشکار می شود و اسماء شما در لوح مبارک الهی
ثبت می گردد، مراتب شما در میان خلق بلند می شود و نام نیک شما در لوح
محفوظ الهی ثبت خواهد شد. «إِيَّاكُمْ أَنْ يَمْنَعُوكُمْ مِنْ عَلَى الْأَرْضِ عَنْ هَذَا الْمَقَامِ
الْعَزِيزِ الرَّفِيعِ»، مباداً قام مردم زمین هم اگر جمع بشوند، بتوانند شما را از مقام
عبودیت که مقام عزیز و بلندی است منصرف کنند و منحرف سازند. «قد
وصَّيْنَاكُمْ بِهَا فِي أَكْثَرِ الْأَلْوَاحِ»، ما شما را در اکثر الواح به رعایت عبودیت و
بنگی درگاه خدا وصیت کردیم، «وَفِي هَذَا الْلَّوْحِ الَّذِي»، و در این کتاب اقدس
هم ما شمارا به عبودیت و وجوب اتباع از آن وصیت می کنیم، در این لوحی که
آشکار شده است از آسمان آن آفتتاب احکام پروردگار شما که مقتدر و حکیم
است.

ساخرا منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۳۰-۳۳۲
- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۴۵-۱۵۹
- پیام آسمانی، ص ۳۲-۳۳
- صداقت و امانت

١٢١ - اذا غيض بحرالوصال وقضى كتاب المبدء في المال
توجهوا الى من اراده الله الذى انشعب من هذا الاصل القديم.

زمانی که خشکید و فرونشست دریای وصال، یعنی وقتی که صعود جمال مبارک واقع شد، «و قضى كتاب المبدء في المال»، و بهم پیچیده شد و خانمه یافت کتاب آغاز در دوران انجام، «توجهوا الى من اراده الله»، توجه کنید، از جمیع جهات رو بیاورید و اقبال کنید به حضرت من اراده الله، «الذى انشعب من هذا الاصل القديم»، آن حضرت من اراده اللهی که منشعب است از این ریشه، قدیم اللهی، یعنی فرع شجره اللهی است. در لوح عهدی جمال مبارک صریحاً می فرمایند که مقصود از فرع منشعب از اصل قدیم که در این آیه، کتاب اقدس نازل شده، غصن اعظم است.

سابر منابع مطالعه دریاره، مبحث فوق:

- امر وخلق، ج ٤، ص ٢٦١

- عهد و میثاق

١٢٢ - فانظروا في الناس وقلة عقولهم يطلبون ما يضرّهم
و يتذمرون ما ينفعهم إلا أنهم من الهاائمين. أنا نرى بعض الناس
ارادوا الحرية و يفتخرن بها أولئك في جهل مبين.

نگاه کنید در مردم و کم عقلی آنها. «يطلبون ما يضرّهم»، آنچه به حال آنها ضرر دارد طالب آن هستند، «و يتذمرون ما ينفعهم»، و آنچه به درد آنها می خورد و به حال آنها نافع است، از دست می دهند. «الا أنهم من الهاائمين»، آگاه باشید که این قبیل مردم از مردمانی هستند که همیشه سرگشته و حیران هستند. «انا نرى بعض الناس ارادوا الحرية»، ما می بینیم بعضی از مردم آزادی را اراده می کنند «ويفتخرن بها»، و به حریت و آزادی افتخار می کنند. «أولئك في جهل مبين»، اینطور اشخاصی که طالب آزادی هستند در نادانی آشکاری بسر می برند. مردمی هستند که می گویند دین و آئین به کار کسی نمی آید و پیروی شرایع الهیه بی فایده است. انسان باید آزاد باشد و هر عملی را که می خواهد، انجام بدهد. البته این نوعی از آزادی است که بسیار بطرف افراط رفته است. آزادی افراطی را حق جلاله دوست ندارد و نهی می کند و اینکه در اینجا می فرمایند، بعضی از مردم مقصودشان اینست که به آزادی برسند، همان آزادی در حد افراط است که انسان خود را از هر حیث فردی آزاد بداند و بگوید، من هر کار دلم می خواهد بکنم، می کنم ولو به ضرر دیگران تمام

شود. این آزادی، آزادی افراطی است، باعث هرج و مرج و انقلاب و اضطراب عالم انسانی است و از طرف دیگر مقام انسان را تا درجه، حیوانیت تدنی می دهد.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- پیام آسمانی، ص ۱۵۸-۱۵۹

١٢٣ - انَّ الْحَرَيْةَ تَنْتَهِيُ عَوَاقِبَهَا إِلَى الْفَتْنَةِ الَّتِي لَا تَخْمَدُ
نَارُهَا كَذَلِكَ يَخْبُرُكُمُ الْمُحْصَنُ الْعَلِيمُ. فَاعْلَمُوا أَنَّ مَطَالِعَ الْحَرَيْةِ
وَمَظَاهِرُهَا هِيَ الْحَيْوَانُ وَلِلْإِنْسَانِ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ تَحْتَ سِنِّ
تَحْفِظِهِ عَنْ جَهْلِ نَفْسِهِ وَضَرَّ الْمَاكِرِينَ. انَّ الْحَرَيْةَ تَخْرُجُ
الْإِنْسَانَ عَنْ شَيْءَيْنِ الْأَدْبِ وَالْوَقَارِ وَتَجْعَلُهُ مِنَ الْأَرْذَلِينَ.

آزادی افراطی که مردم نادان طالب آنند عاقبت منجر به فتنه ای می شود و آشوبی بر پا می کند که هرگز آتش آن فتنه و آشوب خاموش نخواهد شد. «کذلک يخبركم المحسن العليم»، خداوندی که احصاء و شماره، هر چیزی را دارد و بهر چیزی عالم و دانا است، این چنین به شما خبر می دهد. «فاعلموا انَّ مَطَالِعَ الْحَرَيْةِ وَمَظَاهِرُهَا هِيَ الْحَيْوَانُ»، بدانید که مصدق کامل و مظہر آشکار حریت افراطی عبارت از حیوان است. حیوان هر کار می خواهد، می کند. قید و بندی ندارد، اراده و شعوری در کارهایش نیست و به هر عملی که می خواهد، دست می زند و لو به ضرر دیگران قام بشود. «وللإنسان ينبغي»، انسان سزاوار است «ان يكون تحت سن»، که همیشه در ظل قوانین و قواعدی باشد که «تحفظه عن جهل نفسه»، از یک طرف آن قوانین او را از نادانی های نفس امّاره اش حفظ کند و از طرف دیگر او را از اذیت و آزار اشخاص مکار و

خداشناس محافظه خاید.

اگر قانون در عالم بشری نباشد، انسان ممکن است از راه جهل و نادانی و به علت آزادی افراطی، خود را به عذاب بیاندازد و از طرف دیگر، دیگران از او سوء استفاده خواهند کرد. ولی اگر قانونی در کار باشد، نه کاری از اشخاص استثمار کننده ساخته است و نه انسان از جهل نفس خود به اذیت و آزار و بدینختی مبتلا می شود. اینها همه نتیجه آزادی افراطی است که می فرمایند: «انحراف»، آزادی که به حد افراط رسید، «تخرج الانسان عن شئون الادب والوقار»، بیرون می آورد انسان را از شئون و مراتب ادب و وقار، «و تجعله من الارذلین»، و انسان را تا پست ترین درجه رذالت و حقارت پائین می اندازد. پس بنابراین برای عالم انسانی قانونی لازم است که هم خود او را حفظ کند و هم شر ستمکاران را برطرف سازد.

١٢٤ - فانظروا الخلق كالاغنام لا بدّ لها من راعٍ ليحفظها
انَّ هذالحقَّ يقين. انا نصدقها في بعض المقامات دون الآخر
انا كنا عالمين.

مردم را اینطور نگاه کنید که مثل گوسفندان هستند. «لا بدّ لها من راعٍ
ليحفظها»، گله، گوسفند احتیاج به چوپان مهریان قادر مقتدری دارد که آن گله
را از بلیات و آفات حفظ کند. «انَّ هذا الحقَّ يقين»، این حرفی که ما زدیم و این
تشبیهی که ما فرمودیم حقیقتی است واضح و آشکار و یقین. اگر چنانچه گله،
گوسفندی بخودی خود واگذار شود و گوسفندان بگویند، ما احتیاجی به شبان
مهریان نداریم، طولی نمی کشد که گوسفندان خود را در ظل آن حریت افراطی به
هلاکت می اندازند و از طرفی گرگهای درنده و حیوانات مفترس به آنها هجوم
می کنند و همه را از بین خواهند برد. در آن حال کاری از آنها ساخته نیست.
بعد برای اینکه کسی خیال نکند که حقَّ جلَّ جلاله بكلی آزادی را از بشر
سلب کرده است می فرمایند، مقصود ما از حریتی که می گوئیم مضر است،
حریت عالم حیوانی است. «انا نصدقها في بعض المقامات دون الآخر»، ما
تصدیق می کنیم حریت و آزادی را برای انسان در بعضی جاها ولی نه در همه
جا. «انا كنا عالمين»، ما دارای علم هستیم و می دانیم که چه می گوئیم.

١٢٥ - قل الحَرِيَّةُ فِي اتَّبَاعِ اوامرِيْ لَوْ انتَمْ مِنْ الْعَارِفِينَ.
لَوْ اتَّبَعَ النَّاسُ مَا نَزَّلَنَا هُنَّ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْىِ لِيَجِدُنَّ انْفُسَهُمْ فِي
حَرِيَّةٍ بَحْتَةٍ طَوْبِىْ لَمْ يَعْرِفْ مَرَادَ اللَّهِ فِيمَا نَزَّلَ مِنْ سَمَاءٍ مُشَيْتِهِ
الْمَهِيمَنَةُ عَلَى الْعَالَمِينَ. قل الحَرِيَّةُ الَّتِي تَنْفَعُكُمْ أَنْهَا فِي الْعَبُودِيَّةِ
لَهُ الْحَقُّ وَالَّذِي وَجَدَ حَلَوْتُهَا لَا يَبْدِلُهَا بِمَلْكُوتِ مَلَكَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَينَ.

حریت مفیدی که بحال انسان نافع است و انسان از آن بواقع بھره مند
می شود، بهترین راهش این است که در ظل قوانین الهی حاصل آید. قوانین
الهی مانند چوبان مهریانی است که گله، عالم انسانی را از جمیع ضررها وزیانها
وجهل ها و نادانی ها و مکر ماکرین و ضر ظالمین حفظ می کند. برای اینکه
در شریعت الهی حدودی و سننی هست که تکلیف هر طبقه ای را معین کرده
است. به فقرا دستور خاصی می دهد، به اغناها دستور خاصی می دهد، به دولت
دستور خاصی می دهد، به رعایا دستورها و فرمانهای مخصوصی می دهد و
برای هر کدام وظیفه خاصی معین می کند. وارد شدن در ظل احکام الهی سبب
می شود که جمیع طبقات مردم و هر فردی، در هر رتبه و مقامی که هست، هم
از جهت خود محفوظ باشد و هم از ظلم ظالمین. لهذا می فرمایند «لو اتَّبَعَ النَّاسُ

ما نزکناه لهم من سما، الوحی»، اگر مردم آنچه را که خداوند منان از آسمان وحی در کتابش نازل کرده است اطاعت کنند، «لیجنَ انفسهم فی حریَّة بحثة»، حقیقتاً خود را در آزادی کاملی که از هر جهت محفوظ و مصون هستند، مشاهده خواهند کرد. «طوبی لمن عرف مراد اللہ فيما نزل من سما، مشیته المهيمنة على العالمين»، خوشابحال کسی که به مقصود الهی پی ببرد و بداند که خداوند در آنچه که از آسمان مشیتش که بر اهل عالم غلبه دارد نازل فرموده، مقصودش چه چیز است. باز در شرح حریتی که مطلوب و مرغوب است می فرمایند: «قل الحریَّة الَّتِی تَنْفَعُکُمْ أَنَّهَا فِی الْعَبُودِیَّةِ لِلَّهِ الْحَقِّ»، حریت و آزادی که به حال بشر نافع است عبارت از این است که بذیل عبودیت و بندگی و اطاعت اوامر حق جلاله متمسک بشود. قبل از این آیات حریت مشاهده فرمودید که در ضمن یکی دو آیه درباره عبودیت لله الحق و آثاری که بر آن مترتب است تأکید شدید فرمودند. بعد قضیه، حریت افراطی و مضرات آن را ذکر نمودند و سپس حریت حقیقی را ذکر فرمودند و اینجا مطلب را خلاصه می کنند که حریتی که از هر جهت به حال بشر نافع است، عبارت از عبودیتی است که بشر نسب به خدا دارد. «وَالَّذِي وَجَدَ حَلَوْتَهَا»، کسی که بیابد شیرینی عبودیت الهی را، «لَا يَبْدَلُهَا»، حاضر نیست آن را معاوضه کند با ملکوت سلطنت آسمانها و زمینها.

برای اینکه در این خصوص فایده ای بیشتر عاید بشود بیانی از حضرت عبدالبهاء را که در دست است در اینجا مندرج می سازد.

حضرت عبدالبهاء، جل ثنائه در روز ۱۷ آوریل ۱۹۱۳ در بوداپست فرمودند: «آزادی سه قسم است یک آزادی الهیست که آن مخصوص ذات باریست چه که اوست آزاد مطلق در هیچ شانی از شئون کسی اورا مجبور غنی تواند نمود. به اراده، مطلقه او هر عصری شرایع مقدسه تجدید یافت و احکام متفرعه به اقتضای هر زمانی تبدیل شد و این مقام به ظهور مطلع امر و مظهر علم و اراده او در عالم امکان ظاهر می شود. چنانچه جمال قدم جل اسمه الاعظم

می فرماید، آنَه لو بحکم علی الماء حکم الخمر لیس لأحدٍ ان یقول لم و بم. یک آزادی سیاسی اروپائیه است که انسان هر چه می خواهد می کند به شرطی که به دیگری ضرری نرساند. این حریت طبیعی است و اعظم درجه، آن در عالم حیوان است، این شان حیوان است. این طیور را می بینید که به چه آزادی زندگانی می غاید. انسان هر چه بکند نمی تواند بقدر حیوان آزاد باشد زیرا نظام مانع آزادی تام تمام است. اما آزادی سوم در تحت سنن و احکام الهیه است. این حریت عالم انسانیست که چون در ظل کلمة الله تربیت شود قطع علاقه قلبی از جمیع اشیاء می کند از جمیع مشقّات و احزان آسوده، نه ثروت و قدرت ظاهره او را از اعتدال و عدل مانع شود و نه فقر و فاقه از سرور و سکون باز دارد. هر قدر انسان وجدانش بیشتر ترقی می کند قلبش آزادتر می شود و روحش مستبشرتر. در دین الله حریت افکار هست زیرا هیچکس حاکم بر وجودان نیست، غیر از خدا، ولی به درجه ای که خارج از آداب نباشد. اما در دین الله حریت اعمال نیست از قانون الهی انسان نمی تواند تجاوز نماید ولو ضرری بغیر نرساند چه که مقصود از قانون الهی تربیت وجود خود و غیر خود است زیرا عند الله ضرر غیر و خود یکسانست هر دو مذموم است باید در قلوب خشیة الله باشد. انسان باید آنچه را عند الله مذموم است مرتکب نشود لذا آن حریت اعمالی که در قانون اروپاست در دیانت الهیه نیست و اماً حریت افکار باید از آداب تجاوز نکند و اعمال مقرن به خشیة الله و رضای الهی باشد. امیدوارم شماها سبب روشنانی این مالک گردید و وسیله، تغییل اخلاق نفوس شوید انتهی».

(بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۴۳ - ۲۴۴)

١٢٦ - حَرَمْ عَلَيْكُم السُّؤَالُ فِي الْبَيَانِ عَفَا اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ
لَتَسْأَلُوا مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنفُسَكُمْ لَا مَا تَكَلَّمُ بِهِ رِجَالٌ قَبْلَكُمْ اتَّقُوا
اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الْمُتَّقِينَ. اسْتَأْلُوا مَا يَنْفُعُكُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ
سُلْطَانَهُ قَدْ فَتَحَ بَابَ الْفَضْلِ عَلَىٰ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنَ.

حضرت اعلى در کتاب بیان می فرمایند، وقتی حضرت من يظهره الله ظاهر شد و خود را معرفی کرد، شما نباید از او سؤوال بکنید و اسباب زحمت خاطر منیر او بشوید، هر چه را می خواهید، الان از من که مبشر او هستم، سؤال کنید تا وقتی آن حضرت ظاهر شد شما با سؤالات خود اسباب زحمت او را فراهم نکنید. در اینجا می فرمایند، گرچه در کتاب بیان سؤال از من يظهره الله حرام شده است، ولی حال که حضرت من يظهره الله ظاهر شده است، این ممنوعیت را برداشته است و شما را آزاد گذاشته است تا آنچه را که مورد احتیاج شماست از محضر مبارک من يظهره الله سؤال کنید.

می فرمایند: «عَفَا اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ لَتَسْأَلُوا مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنفُسَكُمْ»، آنچه را مورد احتیاج شماست از من يظهره الله سؤال کنید، ولی می فرمایند، چیزهایی را سؤال کنید که از آن فایده ای ببرید، «لَا مَا تَكَلَّمُ بِهِ رِجَالٌ قَبْلَكُمْ»، مسائلی را که اقوام و ملل پیشین از مظاهر الهی پرسیده اند، شما از حضرت من يظهره

الله نپرسید، یعنی معجزات، خوارق عادات و امور غریبه از او مطالبه نکنید.
«اتَّقُوا اللَّهَ»، از خدا بترسید و باشید از اشخاصی که پرهیز کارند. «اسئلوا ما
ینفعكم فی امرالله و سلطانه»، سؤال کنید آنچه را که بدرد شما می خورد
دریاره، امر الهی دریاره، سلطنت و قدرت الهی. «قد فتح باب الفضل علی من
فی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ»، با ظهور حضرت من یظهره الله ابواب فضل و
بخشایش بر روی جمیع مردم آسمانها و زمینها گشوده شده است.

١٢٧ - انَّ عَدَّ الشَّهُورِ تِسْعَةُ شَهْرٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَدْ زَيَّنَ اولُهَا بِهَذَا الاسمِ الْمَهِيمِ عَلَى الْعَالَمِينَ.

عدد ماهها در هر سال بهائی یا بیانی ۱۹ ماه است. در احادیث اسلامی از طرق شیعه روایت شده و در کتاب بحار الانوار جلد ۱۳ مندرج است که امام می فرماید، در دوره ظهور قائم وضع سال و ماه تغییر خواهد کرد و می فرماید، ایام سنه طولانی تر خواهد شد و ماههای سال هم طولانی تر شده و تعداد آن مطابق حروف جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می شود. عبارت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از ۱۹ حرف تشکیل شده است. تقسیم سال به ۱۹ ماه و هر ماهی به ۱۹ روز و اسم ماههای بیانی در آثار حضرت اعلی است.

بطوری که در آیات قبل اشاره شد، ماه اوّل سال را شهرالبها، نامیده اند و می فرمایند، این ماه مخصوص است به حضرت من يظهره الله و همچنین نام روز اوّل ماه اوّل را که شهرالبها باشد، یوم البها، نامیده اند و می فرمایند، این روز اختصاص به من يظهره الله دارد و این اشاره به این است که حضرت من يظهره الله اسمش بها عالله است. رویه سال و ماههای بیانی روی حساب شمسی است، ولی در عالم اسلام اساس تقویم بر حساب قمری بود و عده ماههای سال ۱۲ ماه بود که در قرآن می فرمایند: «انَّ عَدَّ الشَّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشْرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ» (سوره توبه، آیه ۳۶). می فرمایند، تعداد ماهها در سال ۱۲

ماه است، چهار ماه جنگ حرام است و در بقیه ماهها باید به جهاد پرداخت و به نشر اسلام و به عبادت خدا و از این قبیل. جمال قدم می فرمایند، عدد ماهها ۱۹ ماه است در کتاب الهی، یعنی یک سال بیانی عبارت است از ۱۹ ماه و هر ماهی ۱۹ روز که جمعاً می شود ۳۶۱ روز. اسم ماه اول از سنه، بهائی به اسم اعظم الهی مزین شده است، یعنی شهرالبها.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:
- امر و خلق، ج ۴، ص ۱-۶

١٢٨ - قد حکم الله دفن الاموات فى البُلور او الاحجار
المتنعة او الاخشاب الصَّلبة اللطيفة وضع الخواتيم
المنقوشة فى اصابعهم انه لهو المقدار العليم.

خداؤند حکم فرموده است که مرده ها را در صندوقی از بلور دفن کنید.
«او الاحجار المتنعة»، یا صندوقهای بسازید از سنگهای بسیار محکم.
«او الاخشاب الصَّلبة اللطيفة»، یا از چوبهایی که بسیار سخت و در عین حال
لطیف باشد.

عمل دیگری که بر شما لازم است درباره اموات در نظر داشته باشد، قرار
دادن انگشتی است در دست میت که در نگین آن انگشت، آیه ای که خداوند
فرموده است، باید نقش شده باشد. خدا مقدار است، یعنی هر طور بخواهد حکم
می کند و علیم است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۴۱-۱۴۵
- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۹۹-۲۰۵
- منتخبات توقيعات، ص ۴۲۲-۴۲۷

١٢٩ - يكتب للرجال ولله ما في السموات والارض وما بينهما و كان الله بكل شيء عليماً . وللورقات ولله ملك السموات والارض وما بينهما و كان الله على كل شيء قديراً . هذا ما نزل من قبل و ينادي نقطة البيان و يقول يا محبوب الامكان انطق في هذا المقام بما تتضوّع به نفحات الطافك بين العالمين . انا اخبرنا الكلّ بان لا يعادل بكلمة منك ما نزل في البيان انك انت المقتدر على ماتشاء لا تمنع عبادك عن فيوضات بحر رحمتك انك انت ذو الفضل العظيم . قد استجبنا ما اراد الله لهو المحبوب المجيب . لو ينقش عليها ما نزل في الحين من لدى الله انه خير لهم و لهن انا كنا حاكمين . قد بدئت من الله و رجعت اليه منقطعاً عمما سواه و متمسكاً باسمه الرحمن الرحيم . كذلك يختص الله من يشاء بفضل من عنده انه لهو المقتدر القدير .

برای مرد ها حضرت اعلی فرموده اند که در نگین انگشت رشان بنویسید: «وَلِلَّهِ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا». و برای زنها
حضرت اعلی در کتاب بیان فرموده اند که در نگین انگشت رشی آنها بنویسید:
«وَلِلَّهِ مَلِكِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا».

اینها آیاتی است که در دوره ظهور حضرت اعلی از قلم هیکل مبارک در
کتاب بیان نازل شده است. بعد می فرمایند، در این حین که ذکر نقش نگین
انگشت رشی ها است و من آیات بیان را برای شما در کتاب اقدس نقل کردم،
حضرت اعلی پهلوی من حاضر است و درخواست می کند از ساحت اقدس که
خوب است، مجدداً از قلم الهی چیزی برای نقش نگین اموات اعم از زن و
مرد نازل بشود، می فرمایند: «يَنَادِي نَقْطَةَ الْبَيَانِ وَيَقُولُ»، حضرت نقطه بیان
خطاب به من يظهره الله می فرمایند، ای کسی که محبوب همه عالم هستی، نطق
کن در این مقام، یعنی در باره نقش نگین انگشت رشی اموات، حکمی بکن که
منتشر بشود از آن نفحات الطاف تو در بین اهل عالم. حضرت اعلی به حضور
مبارک عرض می کند، که ما خبر دادیم تمام مردم را به اینکه برابری نمی کند با
یک کلمه از آیاتی که از قلم تو نازل می شود، تمام کتاب بیان، زیرا تو توانا
هستی برهر چه که می خواهی. و اینک از تو درخواست می کنیم که بندگان خود
را از فیوضات در باری مرحمت نامید نکنی زیرا تو هستی صاحب بخشش
بزرگ. این درخواست را که حضرت اعلی از ما کرد، «قد استجبنا ما اراد»، ما
هم قبول کردیم آنچه را که او اراده فرمود. زیرا خداوند هم محبوب و هم اجابت
کننده است.

لهذا بر حسب تقاضای معنوی حضرت اعلی از حضور جمال مبارک، آیه،
دیگری برای انگشت رشی اموات نازل شد، «لَوْ يَنْقَشِ عَلَيْهَا مَا نَزَّلَ فِي الْحَيَنِ»، اگر
این آیه ای که الان نازل می شود، در نگین انگشت رشی های اموات نقش بشود، برای
آنها اعم از زن و مرد بهتر است. «إِنَّا كَنَّا حَاكِمِينَ»، ما هر طور بخواهیم،
فرمان می دهیم. حال این آیه، جدیدی است که باید بر نگین انگشت رشی اموات

نقش بشود: «قد بدئَت من الله و رجعت اليه منقطعاً عما سواه و متمسكاً باسمه الرَّحْمَن الرَّحِيم». بنابراین این آیه‌ای است که باید بر نگین انگشتی اموات بهائی اعم از زن و مرد نقش بشود. «كذلك يختص الله من يشاء بفضل من عنده»، اینطور اختصاص می دهد خدا هر کس را که بخواهد به فضل مخصوص خود و خداوند توانا است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۳۶

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۹۹-۲۰۰

١٣٠ - و ان تکفنه فی خسمة اثواب من الحریر او القطن
من لم یستطع یکتفی بواحدة منها كذلك قضی الامر من لدن
علیم خبیر. حرم عليکم نقل المیت ازید من مسافة ساعه من
المدینة ادفنوه بالرُّوح والرِّیحان فی مكان قریب.

حکم دیگر درباره اموات این است که اموات را در پنج تگه پارچه کفن
کنید. اگر بازماندگان شخص متوفی ثروتمند باشند، این پنج تگه را از ابریشم
انتخاب می کنند و اگر نتوانستند، پارچه، پنبه ای تهیه می غایبند. این پنج تگه
را یکی سرتاسری و چهار تای دیگر را به سروپا و دست می پیچند و مرده را
دفن میکنند. «من لم یستطع یکتفی بواحدة منها»، اگر کسی نتواند پنج تگه
پارچه، ابریشمی تهیه کند، یک تگه تهیه کند و همچنین اگر کسی نتواند پنج
تگه پارچه، پنبه ای تهیه کند یک تگه تهیه کند، هر کدام را که توانست آنرا
تهیه کند. «یکتفی بواحدة منها»، یعنی اکتفا کند به یک تگه از پنبه یا از
حریر. «کذلك قضی الامر من لدن علیم خبیر»، اینطور جاری شده است امر از
طرف خداني که دانا است.

حرام است بر شما که میت را خیلی دور از محلی که فوت شده است دفن
کنید. یعنی در محلی متوفی را دفن کنید که از جانی که او در آنجا وفات کرده

به اندازه یک ساعت بیشتر فاصله نداشته باشد. یک ساعت حرکت هواپیما یا یک ساعت حرکت کشتی یا اتوبیل، یا یک ساعت حرکت بر سر دوش، به هر حال باید رعایت شود ولی زیادتر از یک ساعت نباید باشد. «ادفنوه بالروح و الریحان»، دفن کنید متوفی را با کمال روح و ریحان در جانی که نزدیک به محل صعود اوست.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۳۵-۱۴۷

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۰۰-۲۰۵

١٣١ - قد رفع اللّه ما حكم به البيان في تحديد الاسفار انه
لهو المختار يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد.

حضرت اعلى در کتاب بیان می فرمایند، از محل خودتان زیاد دور نروید و مسافرتهاي دور و دراز نکنید. این برای این است که مبادا من يظهره اللّه ظاهر بشود و شما در محل نباشید و آوازه، ظهور را نشنوید و از ايمان به او محروم یابانيد. در کتاب اقدس خدا اين محدوديت را برطرف کرده و می فرماید حالا که من يظهره اللّه ظاهر شده و آوازه، ظهور او به شرق و غرب رسیده، هر کس هر قدر می خواهد سفر کند، زیرا خداوند مرتفع فرموده است حکمی را که در بیان راجع به محدود بودن سفر جاري بود. خداوند مختار است، هر کار می خواهد می کند و هر طور اراده نماید حکم می فرماید.

١٣٢ - ياملاً الانشاء اسمعوا نداء مالك الاسماء انه يناديكم من شطر سجنـه الاعظم انه لا اله الاـ انا المقتدر المتكبر المتسخـر المتعالي العليم الحكيم. انه لا اله الاـ هو المقتدر على العالمين. لو يشاء يأخذ العالم بكلمة من عنده ايـاكم ان تتوقفوا في هذا الامر الذي خضع له الملاـ الاعلى و اهل مدائـن الاسماء اتـقوا الله ولا تكونـن من المحتجـين. احرقوا الحجبـات بـنار حـبـي والسبـحـات بهذا الاسم الذي به سخـرـنا العالمـين.

ای مردم روی زمین، بشنوید ندای خداوندی را که صاحب اختیار مردم است. اسماء جمع اسم است و هر فردی از افراد بشر به منزله، اسمی از اسماء الله است، یعنی همانطوری که اسم بر مسمی دلالـت می کند، وجود هر فردی از افراد دلالـت می کند بر وجود و هستـی خالق او که حقـ جـلـ جـلالـه باشد. لهذا مالـک اسماء یعنی خداونـد مردم. «انه يناديـكم من شـطـر سـجـنـه»، ای مردم، خداونـد شـما را نـدا مـی کـند اـز زـندـان اـعـظـم کـه عـگـا باـشـد وـمـی فـرمـایـد: «لاـ الهـ الاـ اـناـ المـقـدرـ المـتكـبـرـ المـتسـخـرـ المـتعـالـ العـلـيمـ الـحـكـيمـ»، من خـداونـدی هـستـم کـه مـقـدرـم، تـوانـا هـستـم، مـتـكـبـرم، یـعنـی بـرـ هـمـهـ، مـمـكـنـاتـ غـلـبـهـ دـارـم، مـتـسـخـرم، یـعنـی زـمامـ اـمـورـ هـمـه در دـسـتـ منـ استـ وـ مـتـعـالـیـ هـستـم بـهـ درـجـهـ اـیـ کـهـ اـفـکـارـ وـ عـقـولـ بـشـرـ بـهـ سـاحتـ

قدس من راه ندارد. علیم هستم، دانا هستم و حکیم. و باز می فرماید، «لا اله الا هو المقتدر علی العالمین»، نیست خدائی مگر او که مقتدر است بر اهل عالم. در اینجا دریک آیه فرمودند، «اَنَا الْمُقْتَدِرُ الْكَبِيرُ...» و در آیه، دوم می فرمایند: «هُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلٰى الْعَالَمِينَ»، تفاوت این دو لحن اشاره به آن است که مظہر امرالله جانشین ذات غیب است، چه به او ضمیر «انا»، یعنی من، گفته بشود چه ضمیر «هو»، یعنی او، هر دو به حقیقت واحده راجع است. «لو يشاء يأخذ العالم بكلمة من عنده»، اگر خدا بخواهد، جمیع عالم را به یک کلمه تسخیر می کند، یعنی خدا عاجز نیست از اینکه طوری جلوه کند که تمام مردم طوعاً یا از روی کراحت و بالاجبار همه به حق مؤمن بشوند. ولی خداوند فی خواهد که مردم ایمانشان بحق از روی اکراه واجبار باشد. لهذا مظاہر الهی می آیند و خودشان را معرفی می کنند، هر کس فطرت اصلیه اش دلالت بر ایمان کرد، ایمان می آورد و هر کس دلالت نکرد، مؤمن نمی شود. بعد می فرمایند: «اَيَا كُمْ ان تتوَقَّفُوا»، مبادا ای مردم توقف کنید در ایمان به این امری که خاضع شده است در مقابل آن تمام ملا، اعلی، ارواح مجرّد و اهل مدائن اسماء. «اتَّقُوا اللَّهَ»، از خدا بترسید، «وَلَا تَكُونُنَّ مِنَ الْمُحْتَجِبِينَ»، از اشخاصی نباشد که در حجاب غفلت گرفتار شده اند. «اَحرِقُوا الْحَجَبَاتِ بِنَارِ حَبَّيْ»، بسوزانید تمام پرده ها را ای مردم به آتش محبت من و بسوزانید تمام موائع و مشکلاتی را که در بین حق و خلق است به این اسم مقدس، یعنی اسم جمال قدم که به وسیله او تسخیر کردیم جمیع اهل عالم را.

١٣٣ - و ارْفَعْنَ الْبَيْتَيْنِ فِي الْمَقَامِينَ وَالْمَقَامَاتِ الَّتِي فِيهَا
اسْتَقَرَّ عَرْشُ رَبِّكُمُ الرَّحْمَنَ كَذَلِكَ يَأْمُرُكُمُ مَوْلَى الْعَارِفِينَ.

تعمیر کنید، بسازید یا آباد کنید دو خانه‌ای را که در دو مقام است، یعنی بیت مبارک حضرت رب اعلی در شیراز و بیت مبارک جمال قدم در بغداد که هر دو محل حج است. و نیز بسازید، مرتفع کنید و تعمیر کنید مقامات دیگری را که در آن مقامات استقرار یافته عرش پروردگار رحمن شما. یعنی مقامات متبرکه‌ای که حق جل جلاله در آنجا سکونت داشته و از آنجا رفته است. اینطور امر می‌کند شما را خدائی که مولای عارفین است.

سایر منابع مطالعه در باره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۴۶-۲۴۷

- امر و خلق، ج ۴، ص ۱۳۵-۱۳۷

۱۳۴ - ایاکم ان تمنعکم شئونات الارض عما امرتم به من
لدن قوى امين. كونوا مظاهر الاستقامة بين البرية على شأن
لاتمنعکم شبهاز الذين كفروا بالله اذ ظهر بسلطان عظيم.
ایاکم ان یمنعکم ما نزل في الكتاب عن هذا الكتاب الذي ینطق
بالحق انه لا اله الا أنا العزيز الحميد. انظروا بعين الانصاف
الى من اتي من سماء المشية والاقتدار و لا تكونن من الظالمين.

مبادا اي مردم، منع کند شما را شئونات روی زمین، امور دنیوی، «عما
امرتم به من لدن قوى امين»، از اينکه اطاعت کنید اوامر پروردگاريان را که
قوى و امين است.

اي مردم، هميشه مظاهر استقامت باشيد در بين اهل عالم و استقامت شما
طوری باشد که «لاتمنعکم شبهاز الذين كفروا بالله»، اعتراضات و ایرادهای
منکرين و مخالفين نتواند شما را از امر الله منحرف کند. حال که خدا ظاهر
شده است با حجت و برهان و شما مؤمن به او شده ايد، باید در ايمان استقامت
کنید و متزلزل نشويد زيرا خداوند ظهورش مقرون با سلطنت و قدرت بزرگی
است. مبادا منع کند شما را «مانزل في الكتاب»، آنچه در كتاب الهی نازل
شده است از ايمان به اين كتابی که نطق می کند به حق، يعني ايمان به جمال

قدم که کتاب ناطق الهی است و می فرماید «لا اله الاانا العزیز الحمید». ملل و اقوام اغلب وقتی که مظاهر مقدسه ظاهر می شوند، به مظہر جدید ایمان نمی آورند. مثلاً مسلمین متسبّث شدنده به کلمه، خاتم النبیین و از ایمان به حضرت اعلی و جمال قدم محروم ماندند. معرضین بیان هم به بعضی شباهات متمسّک شدنده و از ایمان به جمال مبارک محروم ماندند، از قبیل مستله، مستغاث و مستله، شبّه تکوین بیان و طهارت ما، نطفه و مستله، مکتب من بظہر اللہ و از این قبیل. جواب همه، این شباهات در الواح مختلفه از قلم جمال مبارک نازل شده است، مثل کتاب بدیع و لوح میرزا علی محمد سراج الذاکرین اصفهانی و سایر الواح که در کتب اشراقات و اقتدارات و غیره مندرج شده است. در اینجا می فرمایند، مبادا مطالبی که در کتاب صامت، یعنی در کتاب تدوین، ذکر شده، شما را مانع شود از ایمان به کتاب ناطق، یعنی مظہر امرالله. «انظروا بعين الانصاف»، ای مردم، به چشم انصاف به مظہر امر الهی نگاه کنید که آمده است از آسمان مشیّت و اقتدار و نباشید از اشخاص ستمکار. در اینجا تعبیر فرموده است از ظہور مظہر امرالله به آمدن از سماء مشیّت، یعنی از طرف ذات غیب الهی و از عالم غیب مأمور شده است به اینکه این حقایق را به اهل عالم برساند. این تعبیری است که در کتب آسمانی ذکر شده است. مثلاً در قرآن مجید راجع به حضرت رسول کلمه، نازل شدن از آسمان ذکر شده است: «قد انزل اللہ الیکم ذکرا رسولاً يتلووا عليکم آیات اللہ» (سوره طلاق، آیه ۱۰ - ۱۱)، که مقصود حضرت خاتم النبیین است که خدا می فرماید، او را نازل کردیم از آسمان. در انجیل هم هست که حضرت مسیح می فرمود من از آسمان آمده ام و مخالفین و منافقین اظهار تعجب می کردند و می گفتند، مگر این جوان همان عیسی ناصری نیست که از ناصره آمده است، چگونه می گوید من از آسمان آمده ام. از این قبیل تعبیرات در کتب آسمانی بسیار است.

در اینجا هم می فرمایند جمال قدم و اسم اعظم از آسمان مشیّت آمده است،

او را پذیرید و از ستمکاران نباشد. بعد از اینکه این توصیه ها و این سفارش ها را به معرضین بیان می کنند، جمال مبارک در مقام استدلال و اتیان حجت بر می آیند و برای اثبات امر خود به چند آیه از آیات حضرت اعلیٰ که در الواح ایشان نازل شده اشاره می فرمایند، که شرح آن خواهد آمد.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۱۷-۴۲۱

- حیوہ بهائی، ص ۱۹۳-۱۹۵

- پیام آسمانی، ص ۵۶-۵۷

١٢٥ - ثُمَّ اذكروا مَا جری من قلم مبشری فی ذکر هذا
الظہور و مَا ارتکبه اولو الطُّغیان فی ایامه الا انہم من
الاخسرین. قال ان ادرکتم ما نظره انتم من فضل الله
تسئلُون. لیمنْ علیکم باستوائے علی سرائرکم فانَ ذلك
عزَّ ممتنع منیع. ان یشرب کأس ماء عندکم اعظم من ان
تشربنَ کلَّ نفس ماء وجوده بل کلَّ شئ ان یاعبادی تدرکون.

ای معرضین بیان، بیاد بیاورید آنچه را که جاری شده است از قلم حضرت
نقشه، اولی که بشارت دهنده، من بود. آن حضرت مطالبی را در ذکر این ظہور
نوشته است ولی ببینید که اهل طفیان و ستمکاران و معرضین بیان در ایام
ظهور مظہر امرالله مرتکب چه ظلم و جوری شده اند. «الا انہم من الاخسرین»،
آنہانی که با مظہر امر الهی، یعنی حضرت من یظهره الله که حضرت اعلی
بشارت به ظہور او داد، مخالفت کردند، از زیانکاران هستند. حال استشهاد
می کنند به آیه، حضرت اعلی و می فرمایند، «قال»، یعنی حضرت اعلی
در باره، من یظهره الله چنین فرمود: «ان ادرکتم ما نظره»، اگر زمان ظہور من
یظهره الله را درک کردید، «انتم من فضل الله تسئلُون»، شما از فضل و عنایت
جمال قدم و من یظهره الله درخواست بکنید، «لیمنْ علیکم»، منت بر شما

بگذارد، «باستو آنه علی سرائیرکم»، و بباید روی صندلی های شما بنشینند. اگر چنین موهبتی نصیب شما شد، بدانید که این عزتی است بسیار عالی مقام و بلند مرتبه. «ان یشرب»، اگر بنوشد من يظهره اللہ جام آبی در پیش شما و در منزل شما، یعنی یک جام آب به او بدھید بخورد، این عمل اعظم است از اینکه بنوشد هر نفسی آب وجود خود را. یعنی اعظم از این است که هر کسی به درجه، کمال وجود خود برسد. «بل کل شئ»، نه تنها یک نفر بلکه به منزله، اینست واعظم از آنست که تمام مؤمنین به بیان به مقام کمال خود برسند. «ان یا عبادی تدرکون»، ای بندگان من بفهمید این حرفهایی را که من می زنم.

١٣٦ - هذا مانزل من عنده ذكرأ لنفسي لو انت تعلمون.
والذى تفكّر فى هذه الآيات واطلع بما ستر فيهن من اللئالى
المخزونة تالله انه يجد عرف الرّحمن من شطر السجن ويسرع
بقلبه اليه باشتياق لا تمنعه جنود السّموات والارضين. قل هذا
ظهور طوف حوله الحجّة والبرهان كذلك انزله الرّحمن ان انت
من المنصفيين. قل هذا روح الكتب قد نفح به فى القلم الاعلى
وانبعق من فى الانشاء الا من اخذته نفحات رحمتى وفوحات
الطافى المهيمنة على العالمين.

جمال مبارك می فرمایند، این قضیه شرب کأس ما، از قلم حضرت اعلی نازل
شد، وقتی که می خواست مژده، ظهور مرا به شماها بدهد، «لو انت تعلمون»،
اگر شما بتوانید به این نکته پی ببرید. «والذى تفكّر فى هذه الآيات»، هر کس
فکر کند در این آیه هائی که از قلم حضرت اعلی نازل شده «واطلع بما
سترفيهن من اللئالى المخزونة»، و مطلع شود بر گوهرهای گرانبهانی که در این
آيات مستور است، «تالله انه يجد عرف الرّحمن من شطر السجن»، قسم بخدا
چنین کسی می باید بوى الهی را از طرف سجن اعظم، یعنی اقرار می کند به

اینکه حضرت من يظہر اللہ ظاہر شد است. «وَيُسرع بِقُلْبِهِ إِلَيْهِ»، با قلب به ساحت اقدس او می شتابد و با شوق و شوری می شتابد که لشکرهای آسمان و زمین غمی توانند جلوی او را بگیرند. «قُلْ هَذَا لِظَّهُورٍ»، بگو، ظهور جمال مبارک ظهوری است که «تطوف حوله الحجَّة والبرهان»، هر حجت و برهانی طائف حول امر مقدس الهی است، یعنی ظهور جمال مبارک بقدرتی واضح است که احتیاجی به حجَّت و برهان ندارد. «كَذَلِكَ أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ»، اینطور درباره، این ظهور حکم کرده است حضرت خداوند مهریان، اگر شما از اهل انصاف باشید. بگو ای مردم، «هذا روح الكتب»، اینست روح تمام کتب آسمانی که دمیده شده است در قلم اعلی و جمیع مردمی که در روی زمین هستند از عظمت این ظهور منتصع شده اند، مگر کسی که نفحات رحمت و نسیم های خوشبوی الطاف جمال قدم و اسم اعظم شامل حالش شد که محیط است بر اهل عالم.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- اقداح الفلاح، ج ۲، ص ۱۳-۱۶

١٣٧ - يا ملأ البيان اتقوا الرَّحْمن ثم انظروا ما انزله في
مقام آخر قال ائمَّا القبْلَة من يظهره الله متى ينقلب تنقلب الى
ان يستقر كذلك نزَّل من لدن مالك القدر اذ اراد ذكر هذا
المنظار الاكبر تفكروا يا قوم ولا تكونن من الهايئين لو تنكرؤنه
باهوائكم الى ايَّة قبلة تتوجُّهون يا عشِّ الغافلين تفكروا في
هذه الاية ثم انصفوا بالله لعل تجدون لثالي الاسرار من
البحر الذي تموج باسمِي العزيز المنبع.

ای معرضین بیان، «اتقوا الرَّحْمن»، از خدا بترسید، «ثم انظروا ما انزله في
مقام آخر»، بعد نگاه کنید در آیه، دیگری که حضرت اعلى دریشارت به این
ظهور مبارک فرموده است. می فرماید: «ائما القبْلَة من يظهره الله»، حضرت
اعلى به اهل بیان می فرمایند که قبله، عبادات شما حضرت من يظهره الله
است. «متى ينقلب تنقلب»، هر جا برود و به هر طرف رو کند، قبله به همان
طرف است، «الى ان يستقر»، تا وقتی که ساکن شود و محل قبله ثبیت گردد.
كذلك نزَّل من لدن مالك القدر، اینطور نازل شد از طرف خداوندی که مالک
قدر است، زمانی که اراده کرد ذکر این ظهور بزرگ را. «تفكروا يا قوم»، ای
مردم، در این بیانات حضرت اعلى که در بشارت به این ظهور مبارک است تفکر

کنید، «وَلَا تَكُونُنَّ مِنَ الْهَامِمِينَ»، و از اشخاص حیران و سرگردان نباشد. «لو تنکرونه باهوآنکم»، اگر این ظهور مبارک را که امروز ظاهر شده است، با هوای نفس خود رها کنید و به این قبیله توجه نکنید، به کدام قبله توجه خواهید کرد، ای گروه بی خبران.

«تَفَكَّرُوا فِي هَذِهِ الْآيَةِ»، در این آیه ای که ذکر شد و از قلم حضرت اعلیٰ نازل شده فکر کنید. «ثُمَّ انْصَفُوا بِاللَّهِ»، و انصاف بدھید در مقابل حق. «لَعْلَّ تَجِدُونَ لِتَالِيَ الْأَسْرَارِ»، شاید بیابید گوهرهای گرانبهای رموز و اسرار را از این دریانی که موج می زند به نام من که عزیز و بدیع هستم.

١٢٨ - ليس لاحد ان يتمسّك اليوم الاً بما ظهر في هذا الظهور هذا حكم الله من قبل و من بعد و به زين صحف الاولين. هذا ذكر الله من قبل و من بعد قد طرز به ديباج كتاب الوجود ان انت من الشاعرين. هذا امر الله من قبل و من بعد ايّاكم ان تكونوا من الصاغرين. لا يغنيكم اليوم شيء و ليس لاحد مهرب الا الله العليم الحكيم. من عرفنى قد عرف المقصود من توجهه الى قد توجهه الى المعبد كذاك فصل في الكتاب و قضى الامر من لدى الله رب العالمين. من يقرء اية من اياتي لخير له من ان يقرء كتب الاولين والآخرين. هذا بيان الرحمن ان انت من السامعين. قل هذا حق العلم لو انت من العارفين.

حايز نیست برای کسی، «ان يتمسّک اليوم»، اینکه متمسّک شود به کتابی، به شریعتی، «الاً بما ظهر في هذه الظهور»، مگر به آیات و آثار و احکام این ظهور. «هذا حکم الله من قبل و من بعد»، این است حکم الهی قبل از این و بعد از این. یعنی همیشه باید به حق راجع شد و به همین حکم و فرمان زینت یافته است کتب انبیاء، قبل، زیرا آیات و احکام هر رسولی در دوره خودش

مرجع و محل توجه جمیع نفوس است و در این دور مبارک هم همینطور است.
«هذا ذکر الله من قبیل و من بعد»، اینست ذکر الهی از قبیل و بعد که زینت
یافته است به آن دیباچه کتاب هستی، اگر شما از اشخاص دانا باشید.

«هذا امر الله من قبیل و من بعد»، این است امر الهی از قبیل و بعد، «ایاکم ان
تکونوا من الصاغرین»، مبادا امر الهی را بگذارید و از اشخاص ذلیل و خوار
پشوید. «لَا يغْنِي كُم الْيَوْمُ شَيْءٌ»، امروز هیچ چیز شما را بی نیاز نمی سازد،
«ولیس لاحد مهرب»، و هیچ پناهگاهی برای کسی نیست، مگر خداوند علیم
حکیم که امر خود را به واسطه من یظهره الله ظاهر کرده و او است مرجع و پناه
همه. «من عرفنی قد عرف المقصود»، هر که مرا شناخت خدا را شناخته است.
«من توجّه إلیّ قد توجّه إلیّ المعبد»، هر که به من رو کرد به خدا رو کرده است.
اینطور تفصیل داده شد در کتاب الهی و جاری شد امر خدا از طرف پروردگار
جهانیان. «من يقرء آیة من آیاتی»، اگر کسی بخواند یک آیه از آیات مرا،
«لَنْ يَرَ لَهُ»، برای او بهتر است، «من ان يقرء كتب الاوْلَيْن والآخِرِين»، از اینکه
قام کتابهای اوکین و آخرین را بخواند. «هذا بیان الرَّحْمَن». حضرت بها الله
می فرمایند، این جمله ای که ذکر شد (که خواندن یک آیه، جمال قدم بهتر است
از خواندن کتب اوکین و آخرین)، بیان رحمن است، یعنی حضرت اعلی فرموده
است، «ان أنتم من السَّامِعِين»، اگر شما گوش شنوا داشته باشید. «قل هذا حقَّ
العلم»، حقیقت علم اینست که شما توجه به این حضرت معلوم بکنید و مؤمن به
مظہر امر پشوید، «لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ»، اگر شما به حقیقت معنی علم آگاه
باشید.

١٣٩ - ثُمَّ انظروا مَا نَزَّلَ فِي مَقَامٍ أَخْرَى لَعَلَّ تَدْعُونَ مَا
عِنْدَكُمْ مُّقْبَلِينَ إِلَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. قَالَ لَا يَحِلُّ الْاِقْتَرَانُ إِنْ لَمْ
يَكُنْ فِي الْبَيَانِ وَإِنْ يَدْخُلَ مِنْ أَحَدٍ يَحْرُمَ عَلَى الْآخَرِ مَا يَمْلِكُ مِنْ
عِنْدَهُ إِلَّا وَانْ يَرْجِعَ ذَلِكَ بَعْدَ إِنْ يَرْفَعَ أَمْرَهُ مِنْ نَظَرِهِ بِالْحَقِّ أَوْ
مَا قَدْ ظَهَرَ بِالْعَدْلِ وَقَبْلَ ذَلِكَ فَلْتَقْرِبُنَّ لِعُلَمَّاكمْ بِذَلِكَ أَمْرَ اللَّهِ
تَرْفَعُونَ. كَذَلِكَ تَغْرِّدُ الْوَرْقَاءُ عَلَى الْأَفْنَانِ فِي ذِكْرِ رَبِّهَا
الرَّحْمَنِ طَوْبَى لِلْسَّامِعِينَ.

در این قسمت جمال قدم باز به یک آیه، دیگر از آیات بیان برای حقانیت خود استشهاد می کنند. «ثُمَّ انظروا مَا نَزَّلَ فِي مَقَامٍ أَخْرَى»، بعد نگاه کنید به آیه ای که در جای دیگر از آثار حضرت اعلی نازل شده است. «لَعَلَّ تَدْعُونَ مَا
عِنْدَكُمْ»، شاید اهوا، و تقایلید خود را رها کنید، «مُّقْبَلِينَ إِلَى اللَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ»، و بطرف خداوندی که پروردگار اهل عالم است رو بیاورید. خلاصه،
این آیه چنین است که حضرت اعلی می فرمایند، شرط ازدواج در شریعت بیان
این است که باید زن و شوهری که می خواهند با هم ازدواج کنند، هر دو مؤمن به
امر بیان باشند و اگر زن و شوهری بودند که یکی مؤمن شد و دیگری مؤمن
نشد، تمام دارانی آن شخصی که مؤمن نشده به او حرام است، مگر اینکه توبه

کند و مؤمن شود، آن وقت اموال خودش به او حلال می شود. مثلاً زن و شوهری بودند در عالم اسلام. فرض کنید زن مؤمن به بیان می شد و مرد نمی شد. تمام دارائی این مرد به او حرام می شد و به زن می رسید، مگر اینکه آن شوهر هم مؤمن می شد، آنوقت اموالش به او بر می گردید. این حکم بیان است. بعد می فرمایند، موقع اجرای این حکم وقتی است که یکی از دو کار در عالم رخ داده باشد، یا من يظهره الله آمده باشد و شریعت او بر اهل عالم غلبه کرده باشد و یا شریعت بیان در عالم منتشر شده باشد. قبل از وقوع این دو قضیه شما می توانید با غیر بابی هم ازدواج کنید، شاید به آن وسیله بتوانید به تبلیغ نفوس بپردازید. در اینجا ملاحظه می فرمائید که حضرت اعلی وقتی دو امر را ذکر می کنند، می فرمایند، یا من يظهره الله آمده باشد و شریعتش مرتفع شده باشد یا شریعت بیان ارتفاع یافته باشد. شریعت من يظهره الله را قبل از ارتفاع شریعت خود بیان می کنند و از این تقدّم ذکر می خواهند بفرمایند که قبل از اینکه شریعت بیان در عالم مرتفع بشود، من يظهره الله می آید، احکامی وضع می کند و شریعتش عالم گیر می شود. نقطه، بیان در اینجا تصریح می کند به اینکه ارتفاع امر من يظهره الله پیش از ارتفاع بیان است. این نکته مورد استدلال در این فقره از آیات کتاب اقدس است.

حال به شرح آیات می پردازیم. حضرت اعلی فرمود، «لَا يحلُّ الاقتراض ان لم يكن في البيان»، ازدواج مرد با زن جایز نیست مگر اینکه هر دو به شریعت بیان مؤمن باشند. «و ان يدخل من احد»، و اگر یکی از زن و یا شوهر داخل در دین بیان بشود، «يحرم على الآخر ما يملك من عنده»، بر دیگری که مؤمن نشده است، تمام دارائیش حرام می شود. «الا و ان يرجع»، مگر اینکه آن غیرمؤمن برگردد و مؤمن بشود. آن وقت دارائیش که به او حرام بود حلال می شود. «ذلك بعد ان يرفع امر من نظيره بالحق»، انجام این حکمی که گفتیم موکول است به زمانی که مرتفع بشود امر من يظهره الله، که ما او را به حق ظاهر خواهیم کرد، یا به ارتفاع شریعت بیان که بعداللهی ظاهر شده است. «و قبل ذلك فلتقرن»،

پیش از اینکه شریعت من یظهره الله عالمگیر شود، یا شریعت بیان، می تواند غیربایی با بایی ازدواج کند. «لعلکم بذلك»، شاید به وسیله، این ازدواج «امر الله تر فرعون»، امر الهی را تبلیغ و منتشر کنید. این آیه، بیان بود. جمال قدم حال می فرمایند، «كذلك تفردت الورقة»، اینطور خوانندگی کرد ورقا، الهی بر شاخه های درخت ظهور در ذکر پروردگارش که رحمن است. یعنی اینطور بشارت داد حضرت اعلی در کتاب بیان از ظهور حضرت من یظهره الله. «طوبی للسامین»، خوشابحال کسانی که بشنوند.

١٤٠ - يَا مَلَأَ الْبَيَانَ اقْسِمُكُمْ بِرَبِّكُم الرَّحْمَنَ بَانْ تَنْتَظِرُوا
فِيمَا نَزَّلَ بِالْحَقِّ بَعْيِنَ الْاِنْصَافِ وَلَا تَكُونُنَّ مِنَ الَّذِينَ يَرُونَ
بِرْهَانَ اللَّهِ وَيَنْكِرُونَهُ إِلَّا أَنَّهُم مِنَ الْهَالَكِينَ. قَدْ صَرَّحَ نَقْطَةً
الْبَيَانِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ بِاِرْتِفَاعِ اْمْرِي قَبْلِ اْمْرِهِ يَشَهُدُ بِذَلِكَ
كُلَّ مَنْصَفٍ عَلِيهِمْ. كَمَا تَرَوْنَهُ الْيَوْمَ أَنَّهُ اِرْتَفَعَ عَلَى شَأنٍ لَا يَنْكِرُهُ
إِلَّا الَّذِينَ سَكَرْتُ اَبْصَارُهُمْ فِي الْاُولَى وَفِي الْاُخْرَى لَهُمْ عَذَابٌ
مَهِينٌ.

حال شرح برهان را می فرمایند. «یا ملأَ الْبَيَانَ»، ای گروه بیان، «اقْسِمُكُمْ
بِرَبِّكُم الرَّحْمَنَ»، شما را به خدا قسم می دهم، «بَانْ تَنْتَظِرُوا فِيمَا نَزَّلَ بِالْحَقِّ بَعْيِنَ
الْاِنْصَافِ»، به آن آیه ای که ذکر کردیم و به حق از قلم حضرت اعلیٰ جاری شده
با چشم انصاف بنگرید. «وَلَا تَكُونُنَّ مِنَ الَّذِينَ يَرُونَ بِرْهَانَ اللَّهِ»، و نباشد از
کسانی که برهان الهی را می بینند، «وَيَنْكِرُونَهُ»، و بعد منکر می شوند. «إِلَّا
أَنَّهُم مِنَ الْهَالَكِينَ»، این گونه نفوosi که برهان را می بینند و منکر می شوند از
اشخاصی هستند که در هلاکت ابدی اند. «قَدْ صَرَّحَ نَقْطَةً الْبَيَانِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ»،
تصریح کرده است حضرت اعلیٰ در این آیه «بِاِرْتِفَاعِ اْمْرِي قَبْلِ اْمْرِهِ»، به مرتفع
و منتشر شدن امر من يظهره الله قبل از امر خودش که شریعت بیان باشد.

«یشهد بذلك کلَّ منصف علیم»، هر شخص با انصاف دانائی به این مسئله شهادت می‌دهد. بعد می‌فرمایند، ببینید، همینطور هم شد زیرا امر من، که من يظهره الله هستم، پیش از آنکه امر حضرت اعلی در جهان منتشر بشود، عالم را گرفته است، «کما ترونہ الیوم»، همانطوری که امروز می‌بینید. «انه ارتفع على شأن»، بشأنی امر من يظهره الله مرتفع شده که منکر نمی‌توانند بشوند آنرا، «الا الذين سُكِّرُت ابصارهم»، مگر کسانی که چشم دل آنها کور شده است، «فی الاولی»، در این دار دنیا، «و فی الاخری لهم عذاب مهین»، و در آخرت هم گرفتار عذاب سختی خواهند بود. باری اگر کسی به چشم انصاف نگاه کند، می‌بیند که پیش از اینکه شریعت بیان و احکامش منتشر بشود، حضرت من يظهره الله آمده و احکامش منتشر شده و این همان مطلبی است که حضرت نقطه اولی به آن بشارت داده بودند.

١٤١ - قل تالله اتى لمحبوبه والآن يسمع ماينزل من سماء
الوحى وينوح بما ارتكبتم فى ايامه خافوا الله و لا تكونن من
المعتدين. قل يا قوم ان لن تؤمنوا به لا تعترضوا عليه تالله
يكفى ما اجتمع عليه من جنود الظالمين.

بگو، اى اهل بيان، قسم بخدا که من هستم آن کسی که حضرت اعلى به او
محبت داشت، «و الأن يسمع ما ينزل من سماء الوحى»، و الأن حضرت نقطه،
اولی می شنود آیاتی را که از آسمان وحی بر جمال قدم نازل می شود، «و ينوح
بما ارتكبتم»، و گریه می کند، ناله می کند، از دست شما معرضین بيان و ظلم
هائی که مرتكب شدید در ايام ظهرور من يظهره الله. «خافوا الله»، اى معرضین
بيان بترسید، «و لا تكونن من المعتدين»، از اشخاص متجاوز و ستمکار
نباشید. «قل يا قوم ان لن تؤمنوا به لا تعترضوا عليه تالله يكفى ما اجتمع عليه
من جنود الظالمين»، بگو، اى قوم، اى معرضین بيان، اگر مؤمن به او نمی شوید،
اقلاً ایرادی به او نکنید. قسم به خدا کافی است برای او زحمت و اذیت همین
دشمنان ستمکاری که اطراف او را گرفته اند.

١٤٢ - اَنَّهُ قَدْ اَنْزَلَ بَعْضَ الْاِحْكَامِ لِئَلَّا يَتْحَرَّكَ الْقَلْمَ الْاَعْلَى
فِي هَذَا الظَّهُورِ اَلَّا عَلَى ذِكْرِ مَقَامَاتِهِ الْعُلِيَا وَمَنْظَرِهِ الْاَسْنِي وَ
اَنَّا لَمَّا اَرْدَنَا الْفَضْلَ فَصَلَّنَا هَا بِالْحَقِّ وَخَفَّنَا مَا اَرْدَنَا هَلْكَمْ اَنَّهُ
لَهُوَ الْفَضَالُ الْكَرِيمُ.

حضرت اعلى بعضی از احکام بیان را نازل فرمود، «لئلاً يتحرّك القلم الاعلى
فی هذا الظہور الاً على ذکر مقاماته العليا»، برای اینکه من يظهره الله که
ظاهر می شود، از زحمت نزول احکام بر کنار باشد و تمام آیاتی که از قلم او نازل
می شود در ذکر سلطنت و عظمت و قدرت و مقام عالی خودش باشد. اما ما
«لما اردنا الفضل»، چونکه خواستیم به مردم بخشش کنیم، «فصلناها بالحق»،
تفصیل دادیم مطالب لازمه را در آیات الهی به حق، «و خفتنا ما اردناه لكم»،
و تخفیف دادیم از احکام بیان آنچه را که خواستیم. یعنی احکام بیان در این
ظهور مبارک بعضی تصدیق شده است و بعضی تصدیق نشده است. «انه
لهوالفضال الکریم»، خداوند فضال و بخشندۀ است.

١٤٣ - قد اخبركم من قبل بما ينطق به هذا الذكر الحكيم.
قال و قوله الحق انه ينطق في كل شأن انه لا اله الا أنا الفرد
الواحد العليم الخبير. هذا مقام خصه الله لهذا الظهور الممتنع
البديع. هذا من فضل الله ان انتم من العارفين. هذا من امره
المبرم و اسمه الاعظم و كلمته العليا و مطلع اسمائه الحسنى
لو انتم من العالمين. بل به تظهر المطالع والمشارق تفكروا يا
قوم فيما نزل بالحق و تدبّروا فيه ولا تكونن من المعتدين.

راجع به ذکری که حضرت من يظهره الله آن را به لسان جاری می کند،
حضرت نقطه اولی پیش از این به شما خبر داد و به حقیقت و راستی فرمود که
من يظهره الله در هر مقامی نطق می کند و می فرماید: «لا اله الا أنا الفرد
الواحد العليم الخبير». این ذکر مخصوص من يظهره الله است که حضرت اعلى
به آن بشارت داده اند. «هذا مقام»، این مقام که ذکر شد، یعنی مقام مظہریت
ذات غیب در عالم شهود، مقامی است که آنرا خدا به این ظهور ممتنع بدیع
اختصاص داده است. یعنی ظهور جمال قدم. این است از فضل خدا اگر شما
بتوانید بشناسید. این است از امر محکم خدا و اسم اعظم او و کلمه، اتم و
علیای او و مطلع اسماء، حسنی و صفات او، اگر شما بتوانید بدانید. او نه تنها

خود اسم اعظم و مطلع اسماء حسنی و صفات علیا است، بلکه به واسطه این وجود مبارک من يظهره الله، ظاهر شده اند تمام مطالع و مشارق، یعنی تمام مظاهر مقدسه از قبل و مظاهر مقدسه ای که بعد از این ظاهر می شوند. ای مردم، در این مقام و در آنچه که به حق از قلم حضرت اعلى در بشارت به این ظهور نازل شده فکر کنید، «و تدبّروا فيه»، و در آیاتی که در ظهور مبارک ظاهر شده است، دقت کنید، «و لا تكوننَّ من المعتدين»، و از اشخاصی متجاوز نپاشید.

١٤٤ - عاشروا مع الاديان بالروح والريحان ليجدوا منكم
عرف الرحمن ايّاكم ان تأخذكم حمية الجاهليّة بين البريّة كلّ
بدء من الله و يعود اليه انه لم بدء الخلق و مرجع العالمين.

شما بامردم و اهل اديان، از هر دین و مذهب، با کمال خوشی و سرور
معاشرت کنید تا اینکه از شما دریافت کنند بوی خدا را و به طرف خدا متوجه
 بشوند. مبادا بر شما نادانی و جاهلیّت رایج در بین مردم مسلط شود. زیرا همه
 مردم از خدا خلق شده اند و بطرف خدا بازگشت خواهند کرد. خداوند است که
 مبدأ خلق است و خداوند است که منتهی و مرجع تمام اهل عالم می باشد.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۶۸-۲۷۵
- امر، خلق، ج ۳، ص ۲۱۲-۲۲۱
- حیوة بهانی، ص ۱۲۸-۱۳۵

١٤٥ - ایاکم ان تدخلوا بیتاً عند فقدان صاحبه الاّ بعد اذنه
تمسکوا بالمعروف فی كلّ الاحوال و لا تكوننّ من الغافلين.

میادا در خانه ای داخل شوید وقتی که صاحب آن خانه نیست، مگر اینکه از صاحب خانه اجازه داشته باشید. در همه احوال متمسک شوید به کارهای خوب و نباشد از اشخاص بی خبر.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گجینه، ص ۳۵۵
- امر و خلق، ج ۳، ص ۸۲-۸۶

١٤٦ - قد كتب عليكم تزكية الاقوات و ما دونها بالزكوة هذا
ما حكم به منزل الآيات في هذا الرّقّ المنينع. سوف نفصل لكم
نصابها اذا شاء الله واراد انه يفصّل ما يشاء بعلم من عنده
انه لهو العلام الحكيم.

بر شما واجب شده است پرداختن زکوّة از اقوات، یعنی خوراکی ها، و سایر
چیزهایی که خدا به شما داده است. اینست حکم خداوندی که نازل کننده، آیات
است در این لوح مبارک. عنقریب برای شما تفصیل خواهیم داد نصاب زکات را
اگر خدا بخواهد و اراده کند. خداوند تفصیل می دهد آنچه را که می خواهد به
علمی از جانب خود و خداوند دانا است و حکیم. در بعضی از الواح حضرت
عبدالله، مختصر بیانی درباره، زکات شده است ولی شرح و تفصیل اصلی آن
با بیت العدل اعظم است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ١٤٨-١٤٩
- امر و خلق، ج ٤، ص ٢٣٦-٢٣٩

١٤٧ - لايحل السؤال و من سئل حرم عليه العطاء قد كتب
على الكل ان يكسب والذى عجز فللوكلاء والاغنياء ان يعيّنوا
له ما يكفيه اعملوا حدود الله و سنته ثم احفظوها كما تحفظون
اعينكم ولا تكونن من الخاسرين.

جائز نیست گدائی کردن و اگر کسی گدائی کند، حرام است که به او چیزی
ببخشنند. نباید به شخص گدا چیزی داد. خداوند واجب کرده است که هر فردی
به کسب وکاری مشغول شود. کسی که از کسب و کار عاجز باشد، وكلاء و
امناه الهی و اغنية و ثروتمندان باید برای او مستمری تعیین کنند که بتواند
کفاایت زندگانی او را بکند. عمل کنید حدود الهی و احکام او را و حفظ
کنید این احکام را، همانطوری که چشم خود را حفظ می کنید و از اشخاص
زبانکار نباشید.

-
- سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:
- گنجینه، ص ۳۵۱-۳۵۴
 - امر و خلق، ج ۲، ص ۳۷۸-۳۷۹
 - اخلاق بهائی، ص ۵۲-۶۲

١٤٨ - قد منعتم في الكتاب عن الجدال والنزاع والضرب وامثالها عمّا تحزن به الأفئدة والقلوب. من يحزن أحداً فله أن ينفق تسعة عشر مثقالاً من الذهب هذا ما حكم به مولى العالمين. انه قد عفا ذلك عنكم في هذا الظهور ويوصيكم بالبر والتقوى امراً من عنده في هذا اللوح المنير. لا ترضوا لأحد ما لاترضونه لأنفسكم اتقوا الله ولا تكوننَّ من المتكبرين. كلّكم خلقت من الماء وترجعون إلى التّراب تفكروا في عواقبكم ولا تكوننَّ من الظالمين. اسمعوا ما تتلو السّدرة عليكم من آيات الله إنّها لقسطاس الهدى من الله ربّ الآخرة والأولى وبها تطير النّفوس إلى مطلع الوحي و تستضئي أفئدة الم قبلين. تلك حدود الله قد فرضت عليكم وتلك اوامر الله قد امرتم بها في اللوح اعملوا بالروح والريحان هذا خير لكم ان انت من العارفين.

در کتاب الهی شما منوع شدید از جدال و نزاع و ضرب و کتک کاری و امثال آنها مثل فحاشی و بدگونی و از هر چه که به سبب آن محزون بشود قلوب و دلهاي مردم. اگر کسی کسی را محزون کند، می بایست مطابق شریعت بیان نوزده مثقال طلا بپردازد. این حکمی است که مولی العالمین و حضرت رب اعلی در کتاب بیان فرموده است، ولی در این ظهور مبارک می فرمایند: «انه قد عفا ذلك»، خداوند پرداخت این وجه را به شما بخشد در این ظهور، اما از طرفی شما را وصیت می کند که با مردم به خوبی و تقوی رفتار کنید و این امری است از او که ثبت شده است در این لوح منیر. می‌ستاندید برای هیچکس آنچه را که نمی‌ستاندید برای خود. بترسید از خدا و نباشید از اشخاص متکبر و خودخواه، همه، شما خلق شده اید از آب و بر می گردید به خاک. فکر کنید در عاقبت کار خود که چه خواهید شد و نباشید از اشخاص ستمکار. بشنوید آنچه را که مظہر امر الهی برای شما از آیات خداوند می خواند. این آیات الهی میزان هدایت است از طرف خدا که پروردگار آخرت و پروردگار این دنیا است. به وسیله، این احکام و دستورات الهی است که نفوس و ارواح مردم پرواز می کنند بطرف مظہر امر و مطلع وحی و روشن می شوند به وسیله، آیات الهی قلبهاي اشخاصی که اقبال می کنند به حق و ایمان می آورند. اینست احکام الهی که واجب شده است بر شما و اینست اوامر الهی که مأمور شده اید به انجام آن در لوح الهی. با کمال خوشی و سرور و شادمانی به احکام الهی عمل کنید و این عمل به احکام بهتر است برای شما اگر بتوانید به این نکته پی ببرید.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۱۹-۳۲۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۸۸-۱۹۶ و ۱۹۹-۲۰۹

- اقداح الفلاح، ج ۲، ص ۶-۸

- حیوة بھانی، ص ۱۰۸-۱۶۳

١٤٩ - اتلوا آیات الله فی کل صباح و مسأء انَّ الذی لم
يتل لم یوف بعهد الله و میثاقه والذی اعرض عنهااليوم انه
ممن اعرض عن الله فی ازل الازال اتقنَ الله يا عبادی کلکم
اجمعون. لا تغرنکم کثرة القراءة والاعمال فی اللیل و النھار لو
يقرء احد آیة من الایات بالرُّوح والرِّیحان خیرله من ان یتلوا
بالکسالة صحف الله المهيمن القيوم. اتلوا آیات الله على قدر
لا تأخذکم الكسالة والأحزان لا تحملوا على الارواح ما يکسلها
و یثقلها بل ما یخفّها لتطیر باجنبة الایات الى مطلع البینات
هذا اقرب الى الله لو انتم تعقلون.

تلاوت کنید آیات الهی را در هر صبح و شام. این مستنه از فرانض احکام
الهی است. در لوحی می فرمایند، مقصود از آیات جمیع ما نزَل من ملکوت
البيان است، به این معنی که از الواح مختلفه بخوانید، محدود به خواندن یک
مناجات یا خواندن صلوٰۃ نباشد.

حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا قابل آباده ای می فرمایند، مقصود از تلاوت
آیات تفکر در معانی و تدبر در مطالب و مقاصدی است که حقَّ جلَّ جلاله در

ضمن آیات مبارکه مندرج فرموده است. می فرمایند، از جمله کلمات مبارکه، مکنونه، فارسی و عربی را تلاوت کنید، دقت کنید و به مقصود پی ببرید و حتی می فرمایند، آن کلمات مکنونه را از حفظ کنید و همیشه در مقابل نظر داشته باشید. «انَّ الَّذِي لَمْ يَتَلَوَّتْ»، کسی که این حکم را انجام ندهد و در صبح و شام آیات الهی را تلاوت نکند، «لَمْ يُوفِ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مِيثَاقِهِ»، از جمله، بی وفایان و از جمله، اشخاصی است که به عهد و میثاق الهی وفاداری نکرده است. «وَالَّذِي أَعْرَضَ عَنْهَا الْيَوْمَ»، کسی که امروز اعراض کند از تلاوت آیات، «إِنَّمَّا مَنْ أَعْرَضَ عَنِ اللَّهِ فِي اَذْلَالِ الْاَزَالِ»، به منزله، کسی است که از خدا اعراض کرده است از اوگل ایجاد تا امروز. یعنی اگر کسی آیات الهی را تلاوت نکند و این حکم را انجام ندهد، حکم ایمان درباره او غمی شود و به منزله اشخاصی است که از اوگل ایجاد تا امروز بخدا مؤمن نبوده است.

«أَتَقْنَى اللَّهَ يَا عَبْدِي»، ای بندگان من، همه، شما از خدا بترسید. «لَا تَغْرِيْتُكُمْ كثرة القراءة والاعمال في الليل والنهر»، از اشخاصی نباشد که در شبانه روز زیاد آیات و مناجات می خوانند و بعد مغروف می شوند و از خود می پرسند، آیا از من بهتر در عالم کسی هست؟ آیا فردی ایمانش بیشتر از من هست؟ من که اینقدر آیات خواندم، اینقدر اعمال بجا آوردم. می فرمایند، از این قبیل اشخاص نباشد، زیاد نخوانید و زیاد هم به خودتان مغروف نشوید.

«لَوْ يَقُرَرْهُ أَحَدٌ أَيْةً مِنَ الْآيَاتِ بِالرُّوحِ وَالرَّبِيعَانِ»، اگر کسی یک آیه از آیات الهی را با روح و ریحان و با کمال سرور و نشاط به دقت تلاوت کند و به منظور الهی پی ببرد، بهتر است برای او از این که از روی کسالت و از روی ثقل روح قام کتابهای الهی را بخواند و متوجه نشود. وقتی که انسان کسل بود و روحش ثقیل بود، هر چه بخواند معنیش را درک نمیکند، زیانش آن کلمات را میگوید ولی قلبش متوجه نمی کند که چه گفته است و لهذا اینطور خواندن فایده ندارد. «اَتَلَوَّا آيَاتَ اللَّهِ عَلَى قَدْرِ لَا تَأْخُذُكُمُ الْكَسَالَةُ وَالْاَخْزَانُ»، آیات الهی را بقدرتی بخوانید که کسل نشود، افسردگی بر شما عارض نشود. می دانیم هر

چیزی را انسان زیاد طولش داد، اسباب خستگی فکر و روح می شود. جمال مبارک می فرمایند فقط به اندازه ای بخوانید که روح و فکر و قلب شما برای دریافت معانی آن حاضر باشد. «لاتحملوا علی الارواح مايکسلها و يثقلها»، بار نکنید بر روح های خود اموری را که سبب کسالت و ثقل ارواح شما بشود. «بل ما يخفها»، همیشه طوری رفتار کنید که روح شما خفیف باشد و پیش از آنکه محزون بشوید، دست از عمل بکشید. اگر اینطور کاری بکنید، پرواز میکند روح شما به اجنه، آیات بطرف خداوندی که مطلع بینات است. یعنی وقتی که افسرده و محزون نباشید، همیشه به خدا توجه دارید. «هذا اقرب الى الله»، این عمل نزدیکتر می کند شما را به خدا، اگر شما بفهمید.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۵۰-۱۵۲

- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۴ و ج ۴، ص ۲۱-۲۴

- پیام آسمانی، ص ۸۴-۸۵ و ۱۴۱-۱۴۲

- اهمیت دعا و مناجات

١٥٠ - عَلِمُوا ذْرِيَّاتِكُمْ مَا نَزَّلَ مِنْ سَمَاءِ الْعَظَمَةِ وَالْاَقْتَدَارِ
لِيَقْرَئُوا الْوَاحِدَ الرَّحْمَنَ بِاَحْسَنِ الْالْحَانِ فِي الْغُرْفَةِ الْمُبَنِيَّةِ فِي
مُشَارِقِ الْاَذْكَارِ. اَنَّ الَّذِي اَخْذَهُ جَذْبُ مَحْبَّةِ اسْمِ الرَّحْمَنِ اَنَّهُ
يَقْرَءُ اِيَّاتَ اللَّهِ عَلَى شَأْنٍ تَنْجُذِبُ بِهِ اَفْنَدَةِ الرَّاقِدِينَ. هَنِيَّاً لَمْ
شُرُبْ رَحِيقَ الْحَيْوَانِ مِنْ بَيْانِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ بِهَذَا الْاسْمِ الَّذِي بِهِ
نَسْفَ كُلِّ جَبَلٍ بَاذْخَ رَفِيعٍ.

بعد از اینکه امر به تلاوت آیات می کنند و موجبات و شرایطش را هم ذکر می نمایند می فرمایند، به فرزندان خود هم یاد بدھید که آیات الهی را صحیح و کامل و با صوت حسن بخوانند. «عَلِمُوا ذْرِيَّاتِكُمْ»، یاد بدھید به فرزندان خود «ما نَزَّلَ مِنْ سَمَاءِ الْعَظَمَةِ وَالْاَقْتَدَارِ»، آیاتی را که از آسمان عظمت و اقتدار حق نازل شده است. «لِيَقْرَئُوا الْوَاحِدَ الرَّحْمَنَ»، تا اینکه فرزندان شما آیات الهی را با صدای خوب، در غرفه ها و محلهای خاصی که بنا شده است، در مشرق الاذکارها تلاوت نمایند. مشرق الاذکارها باید محل مخصوصی داشته باشد تا نفوسي که دارای لحن و صدای خوب هستند، آنجا بروند و الواح الهی را بلند بخوانند. «اَنَّ الَّذِي اَخْذَهُ جَذْبُ مَحْبَّةِ اسْمِ الرَّحْمَنِ»، کسی که آیات الهی را بشنو و جذب بشود به محبت اسم رحمن الهی، یعنی به محبت جمال قدم

مجذوب بشود، اینطور شخصی آیات الهی را بطوری می خواند که منجب
می شود از او دل مردمان غافل و خواب زده. یعنی اگر کسی آیات را از روی
خلوص نیت و با لحن حسن بخواند، اشخاص غافل آگاه می شوند و خوابیده ها
بیدار می گردند. «هنیئاً لمن شرب رحیق الحیوان»، خوشابه حال کسی که
بیاشامد شراب زندگانی را از بیان پروردگار رحمن و بخششده خود در ظل این
اسم مبارک حضرت بها مالله که از نام او از هم پاشیده است هر کوه بلند رفیعی.
یعنی در مقابل مظهر امرالله و عظمت او جمیع بزرگان عالم که حکم کوه را
دارند، همه خاضع و خاشع می شوند و اهمیت خود را فراموش می کنند.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۴۳-۲۴۲

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۷-۲۶ و ص ۱۴۷-۱۵۳

١٥١ - كتب عليكم تجديد أسباب البيت بعد انقضاء تسعة عشرة سنة كذلك قضى الامر من لدن عليم خبير. انه اراد تلطيفكم و ما عندكم اتقوا الله ولا تكونن من الغافلين. والذى لم يستطع عفا الله عنه انه لهو الغفور الكريم.

واجب است بر شما که تجدید کنید، تازه کنید اسباب خانه، خود را بعد از هر نوزده سال یک مرتبه. اینطور جاری شده است امراز طرف خداوندی که عليم و خبیر است. این حکم مبارک البته در بیان هم جاری بوده است. «انه اراد تلطيفکم و ما عندکم»، خدا می خواهد که همیشه دارای لطافت و نظافت باشید و اثاث و ادوات زندگانی شما هم از هر جهت تمیز و پاک باشد. «اتقوالله ولا تكونن من الغافلين»، از خدا بترسید و در اجرای احکام الهیه غفلت نکنید. «والذى لم يستطع»، اگر کسی نتواند اینکار را بکند، «عفاؤ الله عنه»، خدا بر او بخشیده است. «انه لهو الغفور الكريم»، خدا آمرزگار است و بخشنده.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۵۳-۱۵۴

١٥٢ - اغسلوا ارجلکم کلّ یوم فی الصّیف و فی الشّتاء
کلّ ثلاثة ایام مرّة واحدة

پاهای خود را هر روز در تابستان بشوئید. «وفی الشّتاء»، و در فصل زمستان «کلّ ثلاثة ایام مرّة واحدة»، هر سه روز یک مرتبه.

١٥٣ - وَمِنْ اغْتَاظَ عَلَيْكُمْ قَابْلُوهُ بِالرَّفْقِ وَالَّذِي زَجَرَكُمْ
لَا تَزَجِّرُوهُ دُعُوهُ بِنَفْسِهِ وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ الْمُنْتَقِمِ الْعَادِلِ الْقَدِيرِ.

اگر کسی با شما به خشم و غضب برخورد کرد، «قابلوه بالرفق»، شما معامله به مثل نکنید، بلکه با رفق و مدارا و با زیان محبت و با لحن لین و نرم با او گفتگو کنید، چه که لحن نرم و لین اثرها دارد و طرف مقابل را اگر دشمن هم باشد، از انجمام عداوت‌ش بازمی‌دارد. در قرآن مجید وقتی که خداوند حضرت موسی و هارون را مأمور می‌کند، بروند برای دعوت فرعون مصر و او را به راه راست هدایت کنند، می‌فرماید: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِيْنًا لِعَلَهِ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشِي» (سوره طه، آیه ۴۴)، یعنی ای هارون، ای موسی، وقتی که می‌روید و فرعون را به خدا دعوت می‌کنید، مبادا خشونت کنید، مبادا صدا بلند کنید، مبادا به خشم و غضب القاء کلمه کنید، بلکه با زیان نرم و لحن مهربانی با او گفتگو کنید، شاید او متذکر شود یا از خدا بترسد. مولوی فرمود:

موسیا در نزد فرعون زمن نرم باید گفت قولًا لیناً

در اینجا هم جمال قدم می‌فرمایند، هر کس با شما به خشونت و غیظ و غضب مقابله و رفتار کرد، شما جواب او را به محبت و رفق بدھید. «وَالَّذِي زَجَرَكُمْ لَا تَزَجِّرُوهُ»، کسی که شمارا بیازارد، چه آزرن جسمانی چه آزرن لسانی، و اسباب زحمت و کدورت شما بشود، شما معامله به مثل نکنید،

«لاتزجروه»، شما او را نرخانید والا شما هم مثل او خواهید شد، پس چکار کنید؟ «دعوه بنفسه»، او را به خودش واگذارید و توکل و اعتماد کنید بر خداوندی که انتقام شما را از دیگران می‌گیرد، خداوندی که به عدل رفتار می‌کند، خداوندی که دارای قدرت و توانانی است.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۱۹-۳۲۳

- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۲۶-۲۳۱

١٥٤ - قد منعتم عن الارقاء الى المنابر من اراد ان يتلو
عليكم ايات ربّه فليقعد على الكرسيّ الموضوع على السرير و
يذكر الله ربّه و رب العالمين. قد احب الله جلوسكم على السرير
والكراسيّ لعزّ ما عندكم من حبّ الله و مطلع امره المشرق
المثير.

خداوند منع کرده است شما را در این ظهور مبارک از بالا رفتن به منبر. منبر
جای واعظین و ناصحین اسلام است و در مسجدها فراوان است. علما و
پیشوایان روحانی می روند صدر اعلای منبر می نشینند و از آنجا به مردم
سخنان خود را القاء می کنند. نشستن روی منبر اسباب غفلتشان از حقّ
می شود و سبب می شود که گرفتار خود پسندی و خود رانی می شوند.

اگر کسی خواست آیاتی را بر شما تلاوت کند، باید بنشینند بر روی صندلی
که آن صندلی را گذاشته باشند روی تختی. وقتی روی صندلی نشست، ذکر کند
خداوند را که پروردگار شما و پروردگار اهل عالم است.

خداوند دوست دارد که شما بنشینید روی تخت ها و روی صندلی ها و علّتش
هم این است که چون شما مؤمن به جمال قدم هستید و محبت جمال قدم و محبت
خدا در قلب شما هست و این گوهر گرانبهانی است که در نزد شما است، لهذا
خدا می خواهد که شما روی صندلی بنشینید، نه روی زمین، زیرا عزیز است

آنچه که در پیش شماست از محبت خدا و محبت مظہر امرش، آن امری که
تابنده و پر نور است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۳۳

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶-۲۷

١٥٥ - حَرَمْ عَلَيْكُمُ الْمِيسِرُ وَالْأَفْيُونُ اجتَنِبُوا يَا مَعْشِرَ الْخَلْقِ
وَلَا تَكُونُنَّ مِنَ الْمُتَجَاوِزِينَ. إِيَّاكُمْ أَنْ تَسْتَعْمِلُوا مَا تَكْسِلُ بِهِ
هِيَا كَلْمَ وَيَضْرَّ أَبْدَانَكُمْ إِنَّا مَا أَرْدَنَا لَكُمُ الْأَمْأَلَ مَا يَنْفَعُكُمْ يَشَهَدُ
بِذَلِكَ كُلُّ الْأَشْيَاءِ لَوْ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ.

حرام است بر شما میسر، یعنی قمار که عبارت از بازی است که برد و باخت در آن می شود، همچنین بر شما حرام است کشیدن افیون یعنی تریاک. اجتناب کنید ای مردم دنیا و نباشید از اشخاصی که از حدود اوامر الهی تجاوز می کنند.

مبتدا بکار ببرید و استعمال کنید چیزهایی را که کسل و افسرده می کند بدن های شما را، یعنی جسم شما زیان می بینند. «وَيَضْرَّ
أَبْدَانَكُمْ»، و چیزهایی که سبب حصول امراض و ضرر برای بدن های شما می شود، از قبیل تریاک و مسکرات و سایر چیزها.

«إِنَّا مَا أَرْدَنَا لَكُمْ»، ما چیزی غنی خواهیم برای شما مگر آنکه نافع به حال شما باشد. هر دستوری که به شما می دهیم، این دستور بحال شما نافع است. شهادت می دهد به این گفته، ما تمام اشیاء روی

زمین، اگر شما بتوانید صدای اشیاء را بشنوید.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۳۴۴-۳۴۵، ۴۲۲-۴۳۸،

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۶-۳۹

- حیوہ بهائی، ص ۱۷۸-۱۸۸

١٥٦ – اذا دعيتم الى الولائم والعزائم اجيبوا بالفرح
والانبساط والذى وفى بالوعد انه امن من الوعيد. هذا يوم فيه
فصل كل امر حكيم.

هر وقت شما را دعوت کردند به وليمه ها، به جشن های عروسی، يا عزائم، به جشنها و میهمانی های معمولی، قبول کنید این دعوت را با کمال خوبی و خوشی. کلمه، عزائم به معنی مهمانی و دعوت به طعام است و مفردش عزیمه می باشد. در کتب لغت کلمه، عزائم به این معنی ذکر نشده است، البته معانی دیگر دارد. در کتب لغت می نویستند عزائم جمع عزیمه است و «العزيمة او القصد»، یعنی قصد چیزی داشتن. معنایی که از این لغت در کتاب اقدس آمده، معنی لغت دارجه یعنی لغت محلی است که در عراق عرب و مصر میهمانی را عزیمه می گویند و جمع این کلمه، عزیمه يا عزومه کلمه، عزائم است.

«والذى وفى بال وعد انه امن من الوعيد»، همیشه سعی کنید به کسی که وعده می دهید، به وعده، خودتان وفا کنید. اگر چنانچه استطاعت وفای به وعده ندارید، از اول وعده ندهید، اما وقتی که وعده دادید، به وعده وفا کنید والا گرفتار وعید خواهید شد، یعنی عاقبت سختی برای شما خواهد بود و آن

عبارت از این است که شخصی که شما به او وعده‌ای داده اید، وقتی که خلف وعده کنید، از شما خوش نخواهد آمد و بالاخره اذیتی به شما وارد خواهد کرد. «هذا یوم فیه فصل کل امر حکیم»، امروز که روز ظهور جمال مبارک است، روزی است که جمیع اموری که از روی حکمت و برمز و اشاره در ظهورات قبل گفته شده، همه آشکار شده است.

سایر منابع مطالعه درباره «بحث فوق»:

- گنجینه، ص ۲۶۷
- حیوة بهانی، ص ۱۲۳-۱۲۷

١٥٧ - قد ظهر سر التّنكيس لرمز الرئيس طوبى لمن ايده الله على الاقرار بالستة التي ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه من المخلصين. كم من ناسك اعرض وكم من تارك اقبل و قال لك الحمد يا مقصود العالمين. ان الامر بيد الله يعطى من يشاء ما يشاء و يمنع عمن يشاء ما اراد يعلم خافية القلوب و ما يتحرك به اعين الامرين. كم من غافل اقبل بالخلوص اعدناه على سرير القبول وكم من عاقل رجعناه الى النار عدلاً من عندنا اتنا كنا حاكمين. انه لظاهر يفعل الله ما يشاء والمستقر على عرش يحكم ما يريد.

از جمله اسرار و رموزی که درباره ظهور مبارک گفته شده و جنبه، بشارت داشته کلمه، «سرالتّنكيس لرمزالرئيس» است، یعنی وعده ای که جناب شیخ احمد احسانی در یکی از نوشتگات خود راجع به ظهور مبارک داده است. شیخ احمد نامه ای نوشته و به صورت رمز و لغز مطالبی را ذکر کرده که به ظاهر ظاهر اگر کسی بخواند، به سهولت مطالب آن را متوجه نمی شود. در این نامه راجع به ظهور قائم و حتی سال ظهور او مطالبی عنوان کرده که در کتاب رحیق

مختوم (جلد اول، ص ۶۹۰-۶۹) شرح آن نوشته شده است. از جمله مطالعی که در آن نامه ذکر می‌کند، جمله، «سرآلتَنکیس لرمز الرئیس» است. شیخ می‌فرماید حرف (واو) را درنظر بگیرید که ملفوظ آن متشكل از سه حرف است: (واو اول)، (الف) در وسط و (واو ثانی). شیخ می‌فرماید، واو اول شش ظهور قبل است (یعنی آدم - نوح - ابراهیم - موسی - عیسی - رسول الله)، حرف الف که بعد از واو ذکر شده است، اشاره به ظهور قائم آل محمد است و واو ثانی دارای رمز تنکیس است. تنکیس یعنی وارونه کردن، یعنی آنچه در اول است در آخر هم باشد. گفتیم در اول حرف واو یک واو بود، بعد الف و در آخرش هم یک واو دیگر، که عدد آنهم شش است و این اشاره به ظهور جمال قدم است که شیخ احمد از آن تعبیر می‌کند به رمز رئیس. مقصود از رئیس، رئیس عالم امکان، جمال قدم جل جلاله است و رمزی که برای رئیس، شیخ ذکر کرده است، همان واو ثانی است که دارای سر تنکیس است، یعنی مثل اینکه شش ظهور قبل از قائم در هیکل جمال مبارک از حیث قدرت و عظمت تحجم یافته و به ظهور جمال مبارک آشکار شده باشد.

معنای دیگری هم برای «سرآلتَنکیس» در الواح جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء نقل فرموده اند و آن این است که می‌فرمایند، در دوره، ظهور مبارک سر تنکیس آشکار می‌شود، یعنی آنهائی که روسا و بزرگان بودند و قبل از ظهور مبارک در بین ملل عزّت و احترام داشتند، وقتی که جمال مبارک ظاهر شد، چون به او مؤمن نشدند، بر ایشان تنکیس واقع شد. یعنی عزّت و احترام و ریاست از ایشان سلب شد و آنهائی که در ملل قبل نامی و نشانی نداشتند، وقتی که به ظهور جمال مبارک مؤمن شدند، دارای عزّت و عظمت و مقام و شأن شدند. مثلاً علمای اسلام، آنهائی که مؤمن به جمال قدم و حضرت اعلی نشدند، قادر آن عزّت و عظمت شدند. ولکن اشخاص گمنامی مثل میرزا بزرگ نیشابوری و از این قبیل نفوس دیگری که مؤمن به امر شدند، در ظل کلمه الهیه به مقامی رسیدند که ملقب به فخر الشهداء و بدیع یا ملقب به سلطان

الشَّهِدَاءِ وَ مُحْبُوبِ الشَّهِدَاءِ وَ از این قبیل شدند. پس در حقیقت سرّ بیان حضرت امیر که می فرماید: « يجعل اعلاکم اسلکم و اسلکم اعلاکم »، یعنی آنها نی که درجات پست دارند، درجات عالی پیدا می کنند و آنها نی که درجات عالی دارند، به درجات پست نزول می کنند، در ظهور مبارک آشکار شد. هر که مؤمن شد به درجات عالیه رسید و هر که معرض شد از درجات عالیه سقوط کرد. این مقصود از بیان شیخ است که می فرماید « سرآلتنکیس لرمز الرئیس ». جمال مبارک در اینجا می فرمایند، « قد ظهر » یعنی وعده ای که شیخ راجع به سرآلتنکیس در دوره ظهور رئیس که رمزی از آن بود، ذکر کرده، آشکار شد. « طوبی لمن ایده اللہ علی الاقرار »، خوشاب حال کسی که خداوند او را کمک کند به این که اقرار کند و اعتراف کند « بالسَّتَّةِ الَّتِي ارتفعتَ »، به سته یا واو ثانی که ظاهر شده است، « بِهَذِهِ الْأَلْفِ الْقَائِمَةِ » بعد از الف قائم که ظهور قائم آل محمد باشد. « إِلَّا أَنَّهُ مِنَ الْمُخْلَصِينَ »، کسی که به امر جمال مبارک مؤمن و به سرآلتنکیس فائز شد، این شخص از اشخاص با خلوص است.

« کم من ناسک اعراض »، چه بسیار اشخاص زاهد و عابدی که از خدا اعراض کردند و چه بسیار اشخاص تارک و بی نام و نشانی که اقبال کردند و گفتند، شکر تو را ای خدا که مقصود جهانیان هستی. یعنی آن زاهد و عابدی که قبول نکرد، مردود شد و آن شخص بی سروسامان و گمنامی که قبول کرد، مقبول شد.

« انَّ الْأَمْرَ بِيَدِ اللَّهِ »، کار دست خدا است، می بخشد به هر کس که بخواهد آنچه را که بخواهد. « وَ يَمْنَعُ عَمَّنْ يَشَاءُ مَا أَرَادَ »، و می گیرد از هر کس که بخواهد آنچه را که اراده کند. « يَعْلَمُ خَافِيَّةُ الْقُلُوبِ »، خداوند می داند اسرار نهان دلهای مردم را « وَ مَا يَتْحِرِكُ بِهِ أَعْيُنُ الْأَمْزِيزِنَ »، و خداوند مقصود اشخاص تمسخرکننده و معرض را که با گوشه های چشم اشاره هائی می کنند نیز می داند.

« کم من غافل »، این دنباله همان « سرآلتنکیس » و مثالی برای آن است.

چه بسیار شخص غافل و گمنامی که «اقبل بالخلوص»، با کمال خلوص به این امر مبارک اقبال کرد، «اقعدهناه علی سریر القبول»، ما او را بلند کردیم و روی تخت قبول نشاندیم. «و کم من عاقل»، و چه بسیار اشخاص عاقل و دانشمندی که برگرداندیم آنها را به آتش «عدلاً من عندنا»، و این عمل را ما از روی عدالت کردیم. «انا کنا حاکمین»، مائیم که هر طور بخواهیم حکم می کنیم. «اَنَّهُ لِظَّهِيرٍ يَفْعُلُ مَا يَشَاءُ»، مظہر امرالله مظہر یفعل ما یشاء است و نشسته است بر تخت «یحکم مایبرید». هر چه بگوید، آن درست است و هر چه بخواهد انجام می دهد.

ساخ منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- مانده، آسمانی، ج ۱، ص ۱۲-۱۷ و ج ۲، ص ۱۹-۲۰
- ثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۱۶-۲۱۷

١٥٨ - طویلی ملن وجد عرف المعانی من اثر هذا القلم الذى اذا تحرک فاحت نسمة الله فيما سواه اذا توقف ظهرت كینونة الاطمینان فى الامكان تعالي الرَّحْمَن مظهر هذا الفضل العظيم. قل بما حمل الظلُّم ظهر العدل فيما سواه و بما قبل الذلة لاح عز الله بين العالمين.

خوشابه حال کسی که بیابد بوی معانی و حقایق را از اثر این قلم، «الذى اذا تحرک»، این قلمی که وقتی به حرکت می آید، منتشر می شود نسیم الهی در بین مردم و هر وقت توقف میکند، ظاهر و آشکار می شود کینونت و حقیقت اطمینان در عالم امکان. «تعالی الرَّحْمَن»، بلند است مقام حضرت رحمن که ظاهر کننده، این فضل عظیم است. وقتی که مظهر امرالله ظاهر می شود و قلمش برای نزول آیات به حرکت می آید، نسیم حیات بخش خداوندی در بین ممکنات می وزد و وقتی که شریعت را وضع می کند، آیات را نازل می کند و مردم را هدایت می کند و از این جهان صعود می کند، آن وقت شریعت الله سبب می شود که مردم به مقام اطمینان برسند و به تحصیل رضای الهی موفق شوند. «قل بما حمل الظلُّم»، بگو که حضرت مظهر امرالله ظلم ظالمین را قبول کرد و در نتیجه در عالم، عدل آشکار شد. اگر او ظلم ظالمین را قبول نمی کرد،

عدل در بین مردم آشکار نمی شد و مقصود از عدل شریعت الهی است که سبب استقرار عرش عدل و حکم به حق در بین ممکنات است. شرح این مسأله در لوح رضوان العدل از قلم جمال مبارک جاری شده است. «وَمَا قَبْلَ الذِّلَّةِ»، چون مظہراً مرالله ذلت و خواری و سجن و اقسام و انواع بليات را قبول کرد، عزت خداوند در بین اهل عالم آشکار شد و مؤمنین به عزت رسیدند.

١٥٩ - حَرَمَ عَلَيْكُمْ حَمْلُ الاتِّحَارِ إِلَّا حِينَ الضرُورَةِ
وَاحْلَلَ لَكُمْ لِبْسُ الْحَرِيرِ قَدْ رَفَعَ اللَّهُ عَنْكُمْ حُكْمَ الْحَدَّ فِي الْلِّبَاسِ
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِفَضْلِهِ مِنْ عِنْدِهِ أَنَّهُ لِهِ الْأَمْرُ الْعَلِيمُ. اعْمَلُوا مَا لَا تَنْكِرُونَ
الْعُقُولَ الْمُسْتَقِيمَةَ وَلَا تَجْعَلُوا أَنفُسَكُمْ مَلْعُوبِيِّيِّيْنَ الْجَاهِلِيِّيْنَ. طَوْبَى لِمَنْ
تَزَيَّنَ بِطَرَازِ الْإِدَابِ وَالْأَخْلَاقِ أَنَّهُ مِنْ نَصْرِ رَبِّهِ بِالْعَمَلِ الْوَاضِعِ
الْمُبِينِ.

حرام است بر شما اینکه با خود حمل کنید شمشیر و خنجر و سایر آلات جنگ را مگر در وقتی که ضرورت ایجاد کند. «وَاحْلَلَ لَكُمْ»، حلال شده است برای شما «لبسُ الْحَرِيرِ»، پوشیدن لباس ابریشم. در اسلام پوشیدن لباس ابریشم خالص بر مردها حرام بود و فقط زنها می توانستند بپوشند. در یک مورد به مردها در شریعت اسلام اجازه داده شده است که لباس حریر بپوشند و آن در جنگ است که شخص مجاهد می تواند لباس از ابریشم خالص بپوشد. اینکه می فرمایند: «قد رفع الله عنكم حكم الحد في اللباس»، مقصود حكم حدی است که در اسلام درباره لباس جاری شده بود و خداوند آن را در این ظهور مبارک مرتفع کرد. خداوند حدودی را که درباره لباس و ریش بود برداشت. در قرآن حکم صریح درباره مسأله ریش تراشیدن یا نتراشیدن نیست و فقهاء بعضی

قائلند به حرمت ریش تراشی و بعضی آنرا جایز می دانند. جمال قدم در این ظهور می فرمایند، هر طور لباس دلتان می خواهد پوشید و هر جور می خواهید ریستان را نگه دارید، اما خود را طوری درست نکنید که مضمون و ملعنه و مورد استهزای مردم واقع بشوید. «اعملو مala تنکره العقول المستقیمة»، طوری رفتار کنید که مردمی که صاحب عقل مستقیم هستند، به شما اعتراض نکنند. «ولا تجعلوا انفسکم ملعب الجاهلين»، طوری با ریش و لباس بیرون بیانید که ریش و لباس شما ملعنه، جاهلین نباشد که وقتی از کوچه و بازار رد می شوید، مردم به هم اشاره کنند و بهم بگویند، این آقا را ببین ریش را چکار کرده، یا چه لباسی پوشیده. «طوبی لمن تزین بطراز الاداب والاخلاق»، آنچه سبب نصرت امر الهی است اینست که شما آداب را حفظ کنید و به اخلاق خوب در بین مردم آشکار بشوید. خوشابحال کسی که زینت بباید به زینت آداب و اخلاق. این چنین کسی است که نصرت می کند پروردگار خود را به عمل آشکار. آنچه که باعث نصرت حق است اعمال پستدیده و آداب راقیه و اخلاق طاهره است.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۱۹۰-۱۹۳ و ۲۶۲-۲۶۶

- امر و خلق، ج ۳، ص ۵۲-۵۳ و ۶۸-۷۱ و ۲۳۱-۲۳۴

- حیوة بهانی، ص ۱۱۹-۱۲۳

١٦٠ - عَمِّرُوا دِيَارَ اللَّهِ وَبِلَادِهِ ثُمَّ اذْكُرُوهُ فِيهَا بِتَرْنَمَاتِ
الْمُقْرِبِينَ. اَنَّمَا تَعْمَرُ الْقُلُوبُ بِاللُّسَانِ كَمَا تَعْمَرُ الْبَيْوَتُ وَالْدِيَارُ بِالْيَدِ
وَاسْبَابُ اخْرَى قَدْ قَدِرْنَا لِكُلِّ شَيْءٍ سَبِيلًا مِنْ عِنْدِنَا تَمْسَكُوا بِهِ وَ
تَوَكَّلُوا عَلَى الْحَكِيمِ الْخَبِيرِ.

شهرها را نگذارید خراب شود، شهرها و آبادی های خدا را همیشه آباد
نگهدارید و بعد نام خداوند را با آوازها و طرز لحن نفوس مقرب درگاه الهی، در
هر شهر و قریه ای بلند کنید. «انما تعمرا القلوب باللسان»، دلهای مردم آباد
نمی شود مگر با زیان خوش و لحن محبت، همانطوری که تعمیر و آباد می شود
خانه ها و محل سکونت ها با دست مردم. ما برای هر چیزی معین کردیم سبیی
را از طرف خدا، شما سبب را ندیده نگیرید، متمسک بشوید به اسباب و توکل
کنید بر خداوند که حکیم و خبیر است.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:
- امر و خلق، ج ۳، ص ۱۰۵-۱۰۱ و ۲۸۴-۲۹۲
- اخلاق بهائی، ص ۱۶۷-۱۷۵

١٦١ - طوبی ملن اقر بالله واياته و اعترف بانه لا يسئل عما يفعل هذه الكلمة قد جعلها الله طراز العقائد و اصلها و بها يقبل عمل العاملين. اجعلوا هذه الكلمة نصب عيونكم لئلا تزلكم اشارات المعرضين.

خوشا بحال کسی که به خدا و آیات خدا اقرار کند. «و اعترف بانه»، و اعتراف کند به اینکه خدا «لا یسئل عما یفعل»، است، یعنی به خدا غمی شود ایراد گرفت که خدایا چرا چنین و چنان کردی. این است کلمه ای که خداوند آن را زینت عقاید و اصل عقاید قرار داده است. ایمان واقعی آن است که فردی که می گوید بخدا مؤمن هستم، اساس ایمانش این باشد، که خدا را یفعل مایشاء بداند، زیرا به وسیله، این عقیده است که قبول می شود عمل عمل کنندگان. بعد تأکید می فرمایند: «اجعلوا هذه الكلمة»، این مستله، «یفعل مایشاء و یحکم ما یريد» بودن مظهر امرالله را قرار بدھید «نصب عيونکم»، جلوی چشمتان. «لئلا تزلکم اشارات المعرضین»، تا ایرادها و اشکالهایی که اهل اعراض مطرح می کنند سبب ذلت و لغزش شما نشود. اگر کسی به یفعل مایشاء بودن حق مؤمن نشود، همیشه در پرتگاه شباهات گرفتار است ولی اگر جمیع اهل عالم ایراد کنند که چرا مظهر امر الهی چنین گفته و چرا چنان نگفته، شخص مؤمن که خدا را یفعل مایشاء می داند، می گوید چون خدا اینطور خواسته، چنین فرموده و بنابراین همین قلعه، محکم «یفعل مایشاء» انسان را از شباهات اهل اعراض حفظ می کند.

١٦٢ - لو يحلّ ماحرّم فی ازل الازال او بالعكس ليس لاحد
ان يعترض عليه والذى توقف فی اقل من ان انه من المعتدين.

اگر خدا حلال کند آنچه را که از اول دنیا تا کنون حرام بوده و یا اگر خدا حرام
کند آنچه را که از اول دنیا تا کنون حلال بوده، برای هیچکس حقی نیست که
اعتراض بکند بر خدا و بگوید، امری که تا حال حلال بوده چرا حرامش کرده ای
و یا امری که تا حال حرام بوده چرا حلالش کرده ای. خداوند یفعل مايشاء است،
يعنى خواسته است اينظور بکند. «والذى توقف فی اقل من ان»، هر کس توقف
کند و برايش حالت شک و شبهه ای پيدا شود - ولو ازيك ان هم كمتر باشد -
چنيين شخصی از نفوسی محسوب می شود که از راه راست منحرف شده و به
ضلالت و گمراهي افتاده است.

١٦٣ - والذى مافاز بهذا الاصل الاسنى والمقام الاعلى تحرّكه ارياح الشّبهات و تقلّبه مقالات المشركين. من فاز بهذا الاصل قد فاز بالاستقامة الكبرى حبّذا هذا المقام الابهى الذى بذكره زين كلّ لوح منيع. كذلك يعلّمكم الله ما يخلّصكم عن الريب والحيرة و ينجيكم في الدنيا والآخرة انه هو الغفور الكريم. هو الذى ارسل الرّسل و انزل الكتب على انه لا اله الا أنا العزيز الحكيم.

اگر کسی به این اصل اسنى و مقام اعلى، یعنی به یفعل ما یایشاء بودن حقّ مؤمن نشود، همیشه گرفتار بادهای تند شبّهات است و مقالات مشرکین او را حیرت زده و سرگردان می کند. «من فاز بهذا الاصل قد فاز بالاستقامة الكبرى»، هر کسی فائز شود به این اصل مهمّ ایمان، که یفعل ما یایشاء بودن حقّ است، چنین شخصی دارای استقامت كبری است و همیشه در امر حقّ ثابت است. «حبّذا هذا المقام الابهى»، چه خوش است این مقام عظیمى که «بذكره زین كلّ لوح منيع»، تمام الواح الهی بذكر آن (استقامت كبری) مزین شده است. بنابراین اساس استقامت كبری اقرار به «یفعل ما یایشاء و یحکم ما یایرسد» بودن حقّ است. «كذلك يعلمكم الله»، اینطور خدا به شما تعليم

می دهد امری را که «يخلصكم عن الريب والخيرة»، شما را خلاص می کند از شک و سرگردانی. «و ينجيكم في الدنيا والآخرة»، و در دنیا و آخرت شما را از ضلالت و گمراهی نجات می دهد. «إنه هوالغفور الكريم»، خدا هم آمرزگار است و هم کریم. «هوالذى ارسل الرسل و انزل الكتب»، خداوند است که تاکنون فرستاده است پیغمبران را و نازل کرده است کتابهای آسمانی را، روی این اصل که خدا فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، نیست خدائی مگر من که عزیز و حکیم هستم، یعنی دست کسی بدامن عزّت و جلال من غمی رسد و کارهای من از روی حکمت است. بنابراین هر کار که می کنم یفعل مايشاء هستم و یحکم مایرید.

١٦٤ - يَا أَرْضَ الْكَافِ وَ الرَّاءِ انَّا نُرَاكَ عَلَى مَا لَا يُحِبُّهُ اللَّهُ
وَ نُرَى مِنْكَ مَا لَا اطْلَعَ بِهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ. وَ نَجْدُ
مَا يَمْرُّ مِنْكَ فِي سَرَّ السَّرَّ عَنْدَنَا عِلْمٌ كُلُّ شَيْءٍ فِي لَوْحٍ مُبِينٍ. لَا
تَحْزِنْنِي بِذَلِكَ سَوْفَ يَظْهُرُهُ اللَّهُ فِيكَ اولیٰ بِأَسْ شَدِيدٍ يَذْكُرُونِي
بِالْإِسْقَامَةِ لَا تَمْنَعُهُمْ أَشْارَاتُ الْعُلَمَاءِ وَ لَا تَحْجِبُهُمْ شَبَهَاتُ
الْمَرِيبِينَ. اولئكَ يَنْظَرُونَ اللَّهَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ يَنْصُرُونَهُ بِأَنفُسِهِمِ الْأَ
أَنْهُمْ مِنَ الرَّاسِخِينَ.

ای سرزمین کرمان، می بینیم ترا به حالتی که خدا آن حالت را دوست ندارد و
می بینیم از تو ظاهر می شود چیزهایی که غیر از خدا کسی به آن مطلع نیست.
«وَ نَجْدُ مَا يَمْرُّ مِنْكَ»، ما آگاه هستیم از آنچه در تو در نهان می گذرد. ما
آگاهیم، زیرا «عَنْدَنَا عِلْمٌ كُلُّ شَيْءٍ فِي لَوْحٍ مُبِينٍ»، ما عالم بھر چیزی هستیم و
اساس علم ما لوح الهی است. ای سرزمین کرمان محزون نباش از چیزهایی که
گفتیم، عنقریب خداوند ظاهر می کند در تو صاحبان قدرت و قوت را. نفوosi
ظاهر می شوندکه ذکرمی کنند نام مقدس جمال قدم را به استقامتی که غمی تواند
آنها را منع کند از ایمان و ایقان خدا، ایرادهای علماء و غمی تواند آنها را

محجوب کند از عرفان الهی، شبهمه های مردم شگاک. این نقوص مقدسی که ظاهر می شوند «ینظرون اللہ باعینہم»، خدا را به چشم خود می بینند «و ینصرؤنہ بانفسہم»، و جان خود را در راه نصرت خدا فدا می کنند. «الا انہم من الرأسخین»، اینها هستند از نقوصی که دارای رسوخ و ثبوتند.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- امر و خلق، ج ۴، ص ۴۲۸-۴۳۳

- اسرار الآثار، ج ۴، ص ۱۳۹

١٦٥ - يا معاشر العلماء لما نزلت الآيات و ظهرت البينات
رأيناكم خلف الحجبات ان هذا الا شئ عجائب. قد افتخرتم
باسمي و غفلتم عن نفسى اذ اتى الرحمن بالحجّة والبرهان.
انا خرقنا الاحجاب ايّاكم ان تحجبوا الناس بحجاب آخر
كسروا سلاسل الاوهام باسم مالك الانام ولا تكونن من
الخادعين. اذا اقبلتم الى الله و دخلتم هذا الامر لا تفسدوا فيه
ولا تقيسوا كتاب الله باهوائكم هذا نصح الله من قبل و من
بعد يشهد بذلك شهداء الله و اصفيائه انا كل له شاهدون.

ای گروه علماء، «لما نزلت الآيات» وقتی که آیات نازل شد و بینات آشکار
گردید، شما را در پس پرده های غفلت دیدیم و این نیست مگر يك امر بسیار
عجبی. «قد افتخرتم باسمی و غفلتم عن نفسی»، ای علماء شما به اسم من
افتخار می کنید ولی وقتی مظہر امر در عالم ظاهر شد، شما از عرفان او غافل
شدید. وقتی که حضرت رحمن با حجّت و برهان آشکار شد، ما پاره کردیم
پرده ها را مبادا اینکه شما از نو مردم را به پرده، دیگری از عرفان حق محروم
کنید. ای علماء، بشکنید زنجیرهای اوهام را به اسم خداوندی که صاحب مردم
است و نباشد از اشخاص مگار و فربینده. ای علماء، اگر اقبال کردید و وارد امر

شدید، نباید در این امر فساد بکنید. مقایسه نکنید کتاب الهی را به اهواء خود، یعنی آیات الهی را به میل خود تفسیر نکنید و اسباب گمراهی مردم نشوید. اینست نصیحت الهی از قبل و از بعد، شهادت می دهد به این، شهادای خدا و اصفیای او و ما هم درباره آنها شهادت می دهیم.

١٦٦ - اذكروا الشَّيْخُ الَّذِي سُمِّيَ بِمُحَمَّدٍ قَبْلَ حَسْنٍ وَكَانَ
مِنْ أَعْلَمِ الْعُلَمَاءِ فِي عَصْرِهِ لَا ظَهَرَ الْحَقُّ اعْرَضَ عَنْهُ هُوَ وَ
أَمْثَالُهُ وَاقْبَلَ إِلَى اللَّهِ مِنْ يَنْقَى الْقَمْحَ وَالشَّعْيرِ. وَكَانَ يَكْتُبُ
عَلَى زَعْمِهِ أَحْكَامَ اللَّهِ فِي اللَّيلِ وَالنَّهَارِ وَلَا اتَّى الْمُخْتَارُ مَا نَفْعَهُ
حَرْفٌ مِنْهَا لَوْ نَفْعَهُ لَمْ يَعْرُضْ عَنْ وَجْهِهِ بَهْ اِنْارَتْ وَجْهَ الْمَقْرِبِينَ.
لَوْ امْتَنَّتْ بِاللَّهِ حِينَ ظَهُورِهِ مَا اعْرَضَ عَنْهُ النَّاسُ وَمَا وَرَدَ عَلَيْنَا
مَا تَرَوْنَهُ الْيَوْمَ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكُونُنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ.

بیاد بیاورید ای علماء، شیخ محمدحسن، صاحب جواهرالکلام را که از اعلم
علمای عصر خود بود. وقتی که حق ظاهر شد، یعنی حضرت اعلی اظهار امر
فرمودند، ملاً علی بسطامی را با آیات و الواح الهی برای دعوت و هدایت شیخ
محمد حسن فرستادند ولکن شیخ و امثال او از حق اعراض کردند و مانع آنها
علم آنها بود. «وَاقْبَلَ إِلَى اللَّهِ مِنْ يَنْقَى الْقَمْحَ وَالشَّعْيرِ»، از طرف دیگر
اشخاص بی سواد مثل ملاً محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی به خداوند مؤمن
شدند. «وَكَانَ يَكْتُبُ عَلَى زَعْمِهِ أَحْكَامَ اللَّهِ»، شیخ محمد حسن به خیال خود
شب و روز مشغول نوشتن احکام الهی بود و این اشاره به کتاب جواهرالکلام
اوست که در شرح کتاب شرایع الاسلام در شش مجلد در فقه شیعه نوشته است.

«وَلَمَّا أتَى الْمُخْتَارِ»، وقتی که حضرت مختار ظاهر شد، «ما نفعه حرف منها»، این نوشته ها و زحمت های او به حال او ابداً فایده نکرد. اگر به دردش می خورد، از حق اعراض نمی کرد و از وجهی که به آن وجهه مقرّین نورانی شده است، رو برگی گرداند، یعنی اگر زحماتی که در راه نشر احکام شرع کشیده بود، به دردش می خورد، مؤمن به حضرت اعلی می شد و از آن وجود مبارک اعراض نمی کرد. ای علما، اگر شما در هر ظهوری مؤمن می شدید، «ما اعراض عنہ النَّاسِ»، سایر مردم از مظہر امر الهی اعراض نمی کردند. ولی چون شما مؤمن نشدید، مردم هم به تبعیت شما از حق اعراض کردند و این بلاهانی که به سر ما آمده، بر ما وارد نمی شد. بترسید از خدا، ای علما و نباشید از اشخاص غافل و بی خبر.

١٦٧ - ایاکم ان یمنعکم الاسماء عن مالکها او یحجبکم
ذکر عن هذا الذکر الحکیم. استعینوا بالله یا عشر العلماء و
لا تجعلوا انفسکم حجاباً بینی و بین خلقی كذلك یعظکم الله و
یأمرکم بالعدل لئلا تحبط اعمالکم و انتم غافلون. انَّ الذی
اعرض عن هذا الامر هل یقدر ان یثبت حقاً فی الابداع لا و
مالك الاختراع ولكنَّ الناس فی حجاب مبین. قل به اشرفت
شمس الحجۃ ولاح نیر البرهان لمن فی الامکان اتّقوا الله یا
اولی الابصار و لا تنکرون. ایاکم ان یمنعکم ذکر النبی عن هذا
النَّبَأ الاعظم او الولاية عن ولایة الله المهيمنة علی العالمین. قد
خلق کلَّ اسم بقوله و علق کلَّ امر بامرہ المبرم العزیز البدیع.
قل هذا يوم الله لا یذكر فيه الا نفسه المهيمنة علی العالمین.
هذا امر اضطرب منه ما عندکم من الاوهام والتماثیل.

میادا اسماء ظاهری شما را از مالک اسماء که حق جل جلاله باشد، منع کند.
«او یحجبکم ذکر عن هذا الذکر الحکیم»، هیچگونه ذکری در کتاب الهی نباید
سبب غفلت و حجاب شما بشود، بطوری که به این حضرت ذکر حکیم، یعنی

حضرت جمال قدم و اسم اعظم، ایمان نیاورید.

«استعینوا بالله یا معاشرالعلماء»، پناه بپرید بخدا ای گروه علماء، «و لا تجعلوا انفسکم حجاباً بینی و بین خلقی» و قرارندهید خود را پرده ای بین من و بین خلق من. «کذلک يعظكم الله»، اینطور خدا شما را موعظه می کند و امر می کند شما را که به عدل رفتار کنید تا مبادا مردود شود اعمال شما و شما غافل باشید. «انَّ الَّذِي اعْرَضَ عَنِ هَذَا الْأَمْرِ»، ای علماء اگر کسی از این امر مبارک جمال قدم اعراض کند، آیا می تواند هیچ امر حقی را در عالم اثبات کند؟ نه قسم به خداوندی که مالک جمیع جهان است، ولکن مردم در حجاب آشکاری هستند.

امروز پیروان هر یک از مذاهب و ادیان هر دلیل و برهانی را برای اثبات نبی یا رسول متبع خود اقامه کنند، عین آن دلیل و برهان در این ظهور مبارک هم هست. پس بنابراین اگر کسی منکر این ظهور بشود، منکر جمیع ظهورات سابقه شده و اگر کسی مثبت این ظهور بشود، مثبت جمیع ظهورات است. «قلْ بِهِ أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْحِجَّةِ»، بگو به واسطه، این ظهور مبارک، آفتاب حجت و برهان تابید و خورشید دلیل بر جمیع اهل عالم آشکار شد. یعنی دلیل و برهان هر چه باشد و اهل عالم هر مطلبی را دلیل بر حقانیت مظہر امر بدانند در این ظهور هست. «اتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَبْصَارِ»، ای صاحبان بصر از خدا بترسید و منکر امر من نشوید.

در عالم اسلام دو کلمه بود که مورد توجه بود یکی کلمه نبوت و دیگری کلمه ولایت. مظہر امر الهی که ظاهر شد، علمای ظاهر به کلمه نبوت محتاجب ماندند و گفتند حضرت رسول «خاتم النبیین» است و بعد از او نبی نخواهد آمد و نبوت به او ختم شد، و لهذا منکر امر مبارک شدند. علمای باطن که صوفیه و عرفا باشند آنها هم به مسئلله «ولایت» از مظہر امر الله محجوب ماندند. صوفیه در مقابل فقهاء می گویند که شما اهل ظاهربد و ما اهل باطن و ولایت باطن نبوت است. همانطوری که میوه، باطن درخت است و

قصد باغبان اگر حصول میوه نباشد، درخت را غمی کارد. قصد خداوند هم اگر ظهور ولایت نباشد، شخصی را به نام نبی و رتبه ای را به نام نبوت آشکار غمی کند.

خلاصه اینکه بعضی ها به ذکر نبی از این امر مبارک اعراض کردند و بعضی به ذکر ولایت. اما جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند مبادا منع کند شما را ذکر نبی از ایمان به این نبا، اعظم و مظہر امر الهی یا اینکه منع کند شما را ذکر ولایت از «ولایة الله المهيمنة على العالمين»، از ولایت اللهی که در هیكل جمال قدم و اسم اعظم تجلی کرده است. «قد خلق كلَّ اسم بقوله»، این اسم ولایت و نبوت مخلوق کلمة الله است، اگر خدا اینها را خلق غمی کرد و توفه غمی فرمود، چنین چیزهایی نبود. «و علَقَ كُلَّ امرٍ بِأَمرِهِ الْمُبِرِّ العَزِيزُ الْبَدِيعُ»، هر امری در عالم خلق شده است به امر الهی، آن امر محکم و عزیز و تازه است. کسی که به اسم نبی محتجب شده می گوید، محمد خاتم النبیین است و بعد از او نبی غمی آید. کسی که به اسم ولی محتجب شده می گوید، ولایت الله همیشه هست. اما صاحب این ظهور نه ولی است نه نبی، و این ایام یوم ظهور نبی با ظهور ولی نیست. «هذا يوْمُ اللَّهِ لَا يَذْكُرُ فِيهِ الْأَنفُسُ»، امروز یوم الله است، غمی گوئیم یوم نبوت یا یوم ولایت، می گوئیم یوم الله.

روز ظهور جمال روزی است که ذکر غمی شود در او مگر ذات مقدس او که غلبه دارد بر اهل عالم. یعنی بگوئید امروز یوم الله است و اینکه ظهور جمال قدم یوم الله است، امری است که از آن آنچه دریش شما از اوهام و غاییل موجود است مضطرب شده است. جمال قدم با اسم الوهیت ظاهر شد و روز ظهور مظہر الوهیت کبری یوم الله است و او همه، اوهام و تعالید و اصنام ام مختلفه، عالم را به باد داد و از بین برد.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- اسرار الآثار، ج ۴، ص ۲۰۵

١٦٨ - قد نری منکم من يأخذ الكتاب و يستدلّ به على الله
کما استدلّت کلّ ملة بكتابها على الله المهيمن القيوم. قل تالله
الحقّ لا تغنيكم اليوم كتب العالم و لا ما فيه من الصّحّف الا
بهذا الكتاب الذي ينطق في قطب الابداع اَنَّه لَا إِلَهَ إِلَّا إِنَّا
العليم الحكيم.

ای علماء، بعضی از شما هستید که وقتی مظہر امرالله ظاهر می شود، با
کتاب نبی قبل او را رد می کنید. حضرت اعلیٰ که ظاهر شدند، مسلمین قرآن
را در مقابل او گذاشتند و به حکم قرآن او را رد کردند. گفتند در قرآن خاتم
النّبیین است و تو حقّ نداری بیانی. همانطور علمای مسیحی از روی انجیل
رسول الله را رد کردند، انجیل را در مقابل او گذاشتند و گفتند مسیح فرموده،
آسمان و زمین ممکن است زائل شود ولکن کلام پسر انسان زائل نخواهد شد و تو
آمدی و شریعت مسیحی را زائل کردی و از بین بردی. در اینجا هم جمالقدم
همین مطلب را می فرمایند: «قد نری منکم من يأخذ الكتاب و يستدلّ به على
الله»، می بینیم بعضی از شما کتاب الهی را بدست می گیرد و بر علیه مظہر
امرالله که تازه ظاهر شده است، از روی کتاب آسمانی قبل استدلال می کند.
«کما استدلّت کلّ ملة بكتابها»، همانطور که قبل از این ظهور هر ملتی به

کتاب خود بر مظہر امر الہی کہ مظہر خداوند مہیمن قیوم بود، استدلال می کرد. «قُلْ تَالِلَهُ الْحَقُّ لَا يَغْنِي كُمْ»، قسم بہ خدا، امروز ہیچ کتابی، ہیچ شریعتی، ہیچ قانونی بدرد شما نمی خورد، «اَلَا بِهَذَا الْكِتَابِ الَّذِي يُنْطَقُ»، مگر اینکہ توجہ کنید بہ این کتاب ناطق، یعنی بہ جمال قدم کہ نطق میکند در مرکز جهان و صدای او بلند است کہ «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ».

١٦٩ - يا معاشر العلماء ايّاكم ان تكونوا سبب الاختلاف
في الاطراف كما كنتم علّة الاعراض في اول الامر اجمعوا
الناس على هذه الكلمة التي بها صاحت الحصاة الملك لله مطلع
الآيات كذلك يعظكم الله فضلاً من عنده انه لهو الغفور الكريم.

ای گروه علماء، مبادا سبب اختلاف بشوید در اطراف همانطوری که علت
اعراض مردم در اول امر بودید. جمع کنید مردم را بر این کلمه، واحده ای که
امروز در حقانیت آن ریگ ریزه ها در کف صاحب امر نطق می کنند و میگویند،
ملکت و پادشاهی از آن مطلع آیات است. اینطور پند می دهد شما را خداوند
بصرف فضل و خداوند آمرزگار و بخشنده است.

١٧٠ - اذکرواالکریم اذ دعوناه الى الله انه استکبر بما
اتّبع هواه بعد اذ ارسلنا اليه ما قرّت به عین البرهان فی
الامکان و تمت حجّة الله علی من فی السّموات والارضین. انا
امرناه بالاقبال فضلاً من الغنی المتعال انه ولی مدیراً الى ان
اخذته زبانیة العذاب عدلاً من الله انا کنا شاهدین.

حال برای تنبیه علماء مثال دیگر می زنند و می فرمایند، بیاد بیاورید حاج
کریم خان کرمانی را، وقتی که ما او را به خدا دعوت کردیم او استکبار کرد
زیرا پیرو هوی و هوس خود بود، پس از آنکه فرستادیم برای او از آیات الهیه
که آن آیات مایه، روشنی چشم برهان و دلیل بود در عالم امکان و به آنچه که
برای او فرستادیم، حجّت الهی بر جمیع اهل زمین و آسمان تمام شد. حضرت
اعلی برای حاج کریم خان آیات مبارکه ای توسط ملا صادق مقدس خراسانی
فرستادند، ولی او استهزا و استکبار کرد و شرح استهزا، خود را هم در کتاب
ارشاد العوام نوشتہ است که چگونه رسول باب آمد و چطور شاگردان من او را
مسخره کردند و آیاتی مثل او گفتند. بعداز آن جمال قدم هم برای او لوح قناع
را فرستادند که در مجموعه، بزرگ الواح جمالقدم مندرج است. «انا امرناه
بالاقبال»، ما حاجی کریم خان را امر کردیم که بیا و مزمون شو، «فضلاً

من الغنیّ المتعال»، و این بصرف فضل بود. خداوند گناهان دورهء حضرت اعلی را که استکبار کرده بود، بخشید و در این لوح جمال مبارک دو مرتبه او را دعوت کرد، «اَنَّهُ وَلَىٰ مَدِيرًا»، ولی او پشت کرد و رفت و اعتنا نکرد. «الى ان اخذته زبانیة العذاب»، تا اینکه به شعلهء عذاب الهی مبتلا شد و در سال ۱۲۸۸ هجری قمری وقتی که عازم کریلا بود، در بین راه به مرض اسهال گرفتار شد. لذا او را مجبوراً به قریه ای بنام لنگر که در نزدیکی کرمان داشت برگرداندند و او در آنجا مرد و شعلهء عذاب الهی به او مسلط شد. می فرمایند، این شعلهء عذاب را از روی عدل برای او فرستادیم و ما شاهد اعمال او بودیم.

١٧١ - اخرقَنْ الاحجَاب على شأن يسمع اهل المَلْكُوت
صوت خرقها هذا امرالله من قبل و من بعد طوبي لمن عمل بما
امر ويل للتاركين.

باز خطاب به علماء می فرمایند که، «اخرقَنْ الاحجَاب»، پاره کنید پرده های شباهات و ایرادات را بطوری که بشنوند اهل ملکوت اعلى صدای پاره شدن آنها را، یعنی چنان این شباهات را دور بریزید که هیچ وقت دیگر یادش نکنید. «هذا امرالله»، امر الهی اینست، پیش از این امر الهی چنین بوده و بعد از این نیز امر الهی چنین خواهد بود. خوشحال کسی که عمل کند به آنچه مأمور است و واى بحال اشخاصی که اوامر الهی را ترك کنند.

١٧٢ - اَنَا مَا ارْدَنَا فِي الْمُلْكِ اَلَا ظَهُورُ اللَّهِ وَسُلْطَانُهُ وَكَفِى
بِاللَّهِ عَلَى شَهِيدًا، اَنَا مَا ارْدَنَا فِي الْمُلْكُوتِ اَلَا عَلَوْ اَمْرُ اللَّهِ وَ
ثَنَائِهِ وَكَفِى بِاللَّهِ عَلَى وَكِيلًا، اَنَا مَا ارْدَنَا فِي الْجَبَرُوتِ اَلَا
ذِكْرُ اللَّهِ وَمَا نَزَّلَ مِنْ عِنْدِهِ وَكَفِى بِاللَّهِ مَعِينًا.

ای علماء، در این عالم مملک ما اراده ای نداریم، مگر اینکه آشکار کنیم
سلطنت و قدرت خدا را و خدا بر این گفته، من شاهد است. در عالم مملکوت ما
اراده ای نداریم، مگر اینکه امر الهی را اعتلا بخشمیم و شای الهی را منتشر
کنیم و خداوند وکیل و شاهد من است و همین برای من کافی است. در عالم
جبروت ما اراده ای نداریم، مگر اینکه بلند کنیم ذکر الهی را و آیات الهی را
منتشر کنیم و خداوند بس است که معین و یاور من باشد.

١٧٣ - طوبی لكم يا معاشر العلماء فى البهاء تالله انتم
امواج البحر الاعظم و انجم سماء الفضل واللوية النصربيين
السموات والارضين. انتم مطالع الاستقامة بين البرية و
مشارق البيان لمن فى الامكان طوبى لمن اقبل اليكم ويل
للمعرضين. ينبعى اليوم لمن شرب رحيق الحيوان من يد الطاف
ربه الرحمن ان يكون نباضاً كالشريان فى جسد الامكان
ليتحرّك به العالم وكلّ عظم رميم.

خوشا بحال شما، اي دانشمندانى که امر مقدس بهائي را قبول می کنيد و
جزء علماء فى البهاء هستيد. قسم بخدا، شما هستيد موجهای دریای اعظم
الهی، شما هستيد ستارگان درخشان آسمان فضل و شما هستيد پرچمهای
نصرت شریعت الله در بين آسمانها و زمینها. شما هستيد مطالع استقامت،
يعنى خود بر امر الهی مستقيميد و سایرین به استقامت شما مستقيم می شوند
و عليهذا شما هستيد مطالع استقامت در بين مردم. شما هستيد مشارق بيان
الهی در میان مردمی که در عالم امكان ساکنند. خوشا بحال کسی که اقبال کند
به طرف شما و گفته های شما را که گفته های الهی است بشنو و واى بحال
کسی که از شما اعراض کند. «ينبعى اليوم»، سزاوار است امروز، «من شرب

رحيق الحيوان»، برای اشخاصی که شراب زندگانی را از ید لطف و محبت پروردگار رحمن نوشیده اند، اينکه متحرک باشند مثل رگ در جسد عالم امکان تا اينکه عالم از حرکت آنان بحرکت بباید و استخوانهای پوسیده از اثر حیات آنان زنده شود.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۵۱-۲۵۳
- امر و خلق، ج ۳، ص ۶۳-۶۵ و ۴۵۴-۴۹۷ و ج ۴، ص ۲۸۴-۲۸۵
- اخلاق بهائی، ص ۲۴۶-۲۵۲

١٧٤ - يا اهل الانشاء اذا طارت الورقاء عن ايک الثناه و
قصدت المقصد الاقصى الاخفى ارجعوا ما لا عرفتموه من
الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل القويم.

این آیه درباره، حضرت غصن اعظم است. می فرمایند، ای اهل انشاء، یعنی
ای مردم دنیا، وقتی که پرواز کند ورقاً الهی از درخت ثناه، یعنی صعود کند و
قصد کند دورترین نقطه ای را که از انتظار پنهان است، رجوع کنید درباره، آنچه
که از کتاب الهی بر شما پوشیده است، به حضرت فرع منشعب از این اصل
قویم. در کتاب عهدی می فرمایند، مقصود از این آیه غصن اعظم بوده و بر
اغصان و افنان و منتبیین طرآ لازم است که توجه به غصن اعظم نمایند.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:
- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۶۱

١٧٥ - يا قلم الاعلى تحرك على اللوح باذن ربك
فاطر السماء ثم اذكر اذ اراد مطلع التوحيد مكتب التجريد لعل
الاحرار يطّلعن على قدر سُمّ الابرة بما هو خلف الاستار من
اسرار رب العزيز العلام . قل انا دخلنا مكتب المعانى والبيان
حين غفلة من فى الامكان وشاهدنا ما انزله الرحمن وقبلنا
ما اهداه لى من ايات الله المهيمن القيوم . وسمعنا ما شهد به
فى اللوح انا كنا شاهدين . واجبناه بامر من عندنا انا كنا
امرين .

این آیات در رفع یکی از شباهت معرضین بیان است. حضرت اعلى لوحی
مرقوم فرمودند و در آن لوح می فرمایند، که حضرت من يظهره الله در مكتب
ملاظه فرمایند. بیانی ها که از من يظهره الله معرض شدند، می گویند که
مقصود حضرت اعلى این بوده است که باید من يظهره الله طفل و در مكتب
باشد و این لوح را در مكتب خانه زیارت کند و لهذا جمال قدم که طفل مکتبی
نیستند، آن من يظهره الله موعود نی توانند باشند. جمال قدم در رفع این شباهی
می فرمایند، که مقصد از این مكتب، مكتب ظاهری اطفال نیست بلکه مكتب

علم الهی است و بعد شرحی در آیات بعد می فرمایند و مقصود اصلی حضرت اعلی از مکتب و زیارت لوح را در این آیات مبارکه بیان می فرمایند که یکایک این آیات را می خوانیم.

ای مظهر امر الهی و قلم اعلی، با اجازه، پروردگار خود که ایجاد کننده، آسمان است، بر لوح حرکت کن و بعد ببیاد بیاور و بیان کن زمانی را که مظهر امر الهی اراده کرد که وارد شود در مکتب تجربید. شاید آزادگان بقدر سوراخ سوزن مطلع شوند به آنچه که در پشت پرده ها است از اسرار پروردگارت که عزیز و علام است. «أَنَا دخلنا مكتب المعانى والتَّبِيَان»، ما داخل شدیم در آن مکتبی که حضرت اعلی فرموده اند، که عبارت از مکتب معانی و تبیان باشد، وقتی که بی خبر بودند تمام مردم دنیا و مشاهده کردیم آیاتی را که نازل کرده بود خداوند رحمن در آن مکتب و قبول کردیم آنچه را که هدیه کرده بود بمن حضرت نقطه اولی از آیات خداوند مهیمن و بی نیاز و شنیدیم آنچه را که شهادت داده بود به آن حضرت اعلی در آن لوح. و ما بودیم مشاهده کننده و جواب دادیم حضرت اعلی را به امری از طرف خود و مائیم امر کننده.

١٧٦ - يَا مَلَأُ الْبَيَانَ اتَّا دَخَلْنَا مَكْتَبَ اللَّهِ اذْ اَنْتُمْ رَاقِدُونَ.
وَلَا حَظَنَا الْلَّوْحُ اذْ اَنْتُمْ نَائِمُونَ. تَالَّهُ الْحَقُّ قَدْ قَرَئَنَا هُوَ قَبْلَ نَزْوَلِهِ
وَ اَنْتُمْ غَافِلُونَ. قَدْ اَحْطَنَا الْكِتَابَ اذْ كَنْتُمْ فِي الْاَصْلَابِ هَذَا
ذَكْرٍ عَلَى قَدْرِكُمْ لَا عَلَى قَدْرِ اللَّهِ يَشَهُدُ بِذَلِكَ مَا فِي عِلْمِ اللَّهِ لَوْ
اَنْتُمْ تَعْرِفُونَ. وَ يَشَهُدُ بِذَلِكَ لِسَانُ اللَّهِ لَوْ اَنْتُمْ تَفْقِهُونَ. تَالَّهُ لَوْ
نَكْشِفُ الْحِجَابَ اَنْتُمْ تَنْصَعِقُونَ.

ای پیروان شریعت بیان، ما داخل شدیم به مکتب خداوند، همان مکتبی که
حضرت اعلی اشاره فرموده بود، وقتی که شما خوابیده بودید. ما مشاهده کردیم
و از نظر گذرانیدیم لوح مبارک را وقتی که شما در خواب بودید. قسم به خدا،
ما آن لوح را خواندیم قبل از اینکه از قلم حضرت اعلی نازل شود و شما بی خبر
بودید. ما احاطه پیدا کردیم به آن لوح زمانی که شما در پشت پدرها یاتان بودید
و هنوز خلقت نشده بودید. این مطالبی را که من ذکر می کنم بقدر فهم شماست
نه بقدر علم الهی. شهادت می دهد به این مطلب آنچه در علم خدا موجود است،
اگر شما بتوانید به آن عرفان پیدا کنید. شهادت می دهد به این مطلب لسان
الهی، اگر شما لسان الله را بفهمید. قسم به خدا اگر پرده را برداریم همه، شما
بیهوش می شوید.

۱۷۷ - ایاکم ان تجادلوا فی الله و امره انه ظهر علی شان
احاط ماکان و مايكون. لونتكلم فی هذا المقام بلسان اهل
الملکوت لنقول قد خلق الله ذلك المكتب قبل خلق السموات
والارض و دخلنا فيه قبل ان يقترن الكاف بركنها النون. هذا
لسان عبادي فی ملکوتی تفکروا فيما ينطق به لسان اهل
جبروتی بما علمناهم علماً من لدنا و ما كان مستوراً في علم
الله و ما ينطق به لسان العظمة والاقتدار فی مقامه المحمود.

مبادا ای اهل بیان، مجادله کنید در امراللهی و درباره شریعت او. خداوند
ظاهر شده است در این ایام بطوری که احاطه کرده است بر جمیع آنچه هست و
آنچه پس از این خواهد بود. اگر در این مقام به لسان اهل ملکوت گفتگو کنیم،
باید بگوئیم، که خداوند خلق کرد آن مکتبی را که حضرت اعلی فرموده بودند،
قبل از اینکه خلق کند آسمانها و زمین را و ما داخل شدیم در آن مكتب، قبل از
اینکه بپیوندد کاف برکن دیگرش که نون است، یعنی قبل از ایجاد عالم
آفرینش. اینست زیان بندگان من که در ملکوت من هستند. تفکر کنید در
آنچه نطق می کند در این باره زیان اهل جبروت من، و ما باهل جبروت علمی
یاد داده ایم و آموخته ایم به آنها آنچه که مستور بود در علم خدا و آنچه که نطق
می کند به آن، لسان عظمت و اقتدار در مقام محمود و رتبه مظہریت خود.

مکتب من يظهره الله همانطور که ذکر شد يکی از مطالبی است که معرضین بيان آن را بهانه کرده اند و می گویند، این دلیل است بر اینکه من يظهره الله در آن ایام نبوده، بلکه باید بعد متولد شود و دوران صباوت را طی کند و به مکتب برود و در مکتب این آیات را بخواند. پس جمال اقدس ابهی نمی تواند مطابق این مطلب حضرت من يظهره الله موعود باشد زیرا ایشان از حضرت اعلی بزرگترند. جواب جمالقدم را دیدید که مقصود از مکتب، مکتب روحانی و الهی است و فرمودند، حضرت اعلی که راجع به این مکتب بيانی فرمودند، مطلبی است که عقول مردم معمولی به آن حقیقت نمی تواند پی ببرد و فرمودند، ما قبل از خلقت آسمان و زمین وارد این مکتب شدیم و آن لوح را خواندیم و جواب آن را هم دادیم.

حضرت عبدالبها، هم در لوح يکی از احباب، که سوال از مستله، مکتب من يظهره الله نموده شرحی می فرمایند. این لوح در کتاب مائده آسمانی (ج ۲، ص ۷۹ - ۸۰) درج شده و نص آن چنین است:

«... در خصوص لوح معهود سوال نموده بودید آن لوحی است که حضرت اعلی مرقوم نموده اند که در مکتب من يظهره الله تقديم حضور مبارک شود. حضرات بيانی ها این را وسیله، تخدیش اذهان نموده اند که من يظهره الله باید طفل باشد تا آن عریضه در مکتب خانه تقديم حضور مبارک گردد، پس چون جمال مبارک طفل نبودند، من يظهره الله نیستند. جمال مبارک در کتاب می فرمایند، که مکتب من يظهره الله مکتب صبيان نیست و مدرسه، اطفال نادان نه. آن مکتب معانی و بيان است که مقدس از ادراک من فی الامکان. می فرماید، در آن مکتب لوح حضرت اعلی را که هدیه، بدیعه، الهیه بود، مشاهده نمودم. باری حضرات بيانی ها چنین اوهام فرمودند، که مکتب من يظهره الله مکتب صبيان نادانست تبالهم وسحقا لهم و تعسالهم من هذا الجهل العظيم. آن لوح مبارک حضرت اعلی روحی له الفداء را این عبد روزی در عراق بالتصادف در مکتب خانه تقديم حضور مبارک کردم، یعنی حامل آن هدیه شدم...».

١٧٨ - ليس هذا امر تلعبون به باوهامكم و ليس هذا مقام
يدخل فيه كل جبان موهوم. تالله هذا مضمار المكاشفة
والانقطاع و ميدان المشاهدة والارتفاع لايجول فيه الا فوارس
الرحمن الذين نبذوا الامكان اولئك انصار الله في الارض و
مشارق الاقتدار بين العالمين.

ای اهل بیان، این امر الهی امری نیست که شما با اوہام و تقالید خود با آن
بازی کنید و این مقامی نیست که داخل شود در این مقام هر فرد ترسوی گرفتار
اوہامي. قسم بخدا، این مقام، میدان مکاشفه و انقطاع و مضمار مشاهده و
ارتفاع است. جولان غی کنند در این میدان، مگر سواران الهی یعنی آنها که
مقام عالم وجود را پشت سر گذاشته اند و از همه چیز منقطع شده اند. آنها
هستند باران و باوران خدا در روی زمین و آنها هستند نفوسي که اقتدار الهی از
آنها و از افق آنها در بین اهل عالم می تابد و آشکار می شود.

١٧٩ - ایاکم ان یمنعکم مافی البيان عن ربکم الرّحمن تالله
انه قد نزَل لذکری لو انتم تعرفون. لا یجد منه المخلصون الا
عرف حبّی و اسمی المهيمن علی کلّ شاهد و مشهود. قل يا
قوم توجّهوا الى مانزل من قلمی الاعلى ان وجدتم منه عرف
الله لاتعرضوا عليه ولا تمنعوا انفسکم عن فضل الله والطافه
کذلك ینصحکم الله انه لهوا الناصح العلیم.

ای اهل بیان، مبادا آنچه در کتاب بیان هست شما را منع کند از ایمان به
پروردگار رحمن. قسم بخدا که کتاب بیان نازل شده است برای اینکه اسم من در
آن ذکر شود، اگر شما بدانید. از کتاب بیان مخلصون درمی یابند، مگر بوی
دوستی و محبت مرا و اسم مرا که غلبه کرده است بر جمیع آنچه آشکار و
موجود است. بگو ای مردم، توجه کنید به این آیاتی که نازل شده است از قلم
اعلای من، اگر از آنها بوی الهی را یافتید، اعتراض نکنید برخدا و منع نکنید
خود را از فضل و الطاف الهی. اینگونه نصیحت می کند شما را خداوند.
خداوند بهترین ناصح و دارای علم و دانش است.

١٨٠ - مَا لَا عَرَفْتُمُوهُ مِنَ الْبَيَانِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ
رَبَّ أَبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ. إِنَّهُ لَوْيَشَاءٌ يَبِينُ لَكُمْ مَا نَزَّلَ فِيهِ وَمَا سَرَّ
فِي بَحْرِ كَلْمَاتِهِ مِنْ لِئَالِي الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّهُ لَهُوَ الْمَهِيمُ عَلَى
الْإِسْمَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَهِيمُ الْقَيُّومُ.

آنچه را که از کتاب بیان غی فهمید و به مقصود الهی پی غی برید سؤوال
کنید از خداوند که پروردگار شما و پروردگار پدران گذشته، شماست. اگر خدا
بخواهد، برای شما تشرع می کند آنچه را که در کتاب بیان نازل شده و شرح
می دهد برای شما مطالبی را که مستور است در دریای کلمات الهی و آشکار
می کند برای شما مرواریدهای علم و حکمت را که در بحر علم الهی مستور
است. خداوند غالب بر جمیع اسماء است و نیست خدائی مگر او که غالب و
بی نیاز است.

١٨١ - قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظـم و اختلف التّرتـيب بهذا البـديع الـذى ما شهدت عـين الابـداع شبـهـه

همانا مضطرب شده است قام نظم ها به این نظم اعظم و در هم شده است قام ترتیب هائی که در جهان است به ظهور این ترتیب بدیعی که چشم روزگار مانند آن را ندیده است.

این آیه را حضرت ولی امرالله در الواح و توقیعات خود اساس نظم بدیع جهان آرای الهی قرار داده اند و می فرمایند، که این نظم بدیع که امروزه در عالم منتشر است و در حقیقت ولید میثاق است، بشارتش را حضرت اعلی در کتاب بیان داده اند، آنجا که می فرمایند: «طوبی لمن ينظر الى نظم بها ﷺ»، یعنی خوشحال کسی که منتظر شود تا دوره ای که به چشم خود نظم بها ﷺ را ببیند. بعد می فرمایند، جمال قدم راجع به همین نظم این آیه را فرموده اند: «قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظـم و اختلف التّرتـيب بهذا البـديع»، و این اشاره به نظم جهان آرای الهی است و بعد نقشه، این نظم را حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه، وصایا و سایر آثار مقدسه، خود کشیدند و منتشر کردند و مجری این نقشه حضرت ولی امرالله بودند که مدت سی و شش سال برای انجمام این نقشه تحمل زحمات فراوان فرمودند.

١٨٢ - اغتمسوا فی بحر بیانی لعلَّ تطلُّعون بما فیه من
لئالی الحکمة والاسرار. ایاکم ان توقّفوا فی هذا الامرالذی به
ظهرت سلطنة الله واقتداره اسرعوا اليه بوجوه بيضاء هذا
دین الله من قبل و من بعد من اراد فليقبل و من لم يرد فان
الله لغنى عن العالمين.

فرو برويد در دریای بیان من، شاید مطلع شوید به آنچه که در این دریا
مستور است از مرواریدهای حکمت و اسرار و رموز الهی. «ایاکم ان توقّفوا فی
هذا الامر»، مبادا ای اهل بیان، توقف کنید در این امری که به واسطه، جمال
قدم آشکار شده است. «الذی به ظهرت سلطنة الله و اقتداره»، این امری که به
واسطه آن سلطنت وتوانانی خداوند ظاهرشده است «اسرعوا اليه بوجوه بيضاء»،
بشتایید بطرف این امر مبارک با صورتهای نورانی. اینست دین الهی از قبل و
بعد. هرکه بخواهد، می تواند اقبال کند، یا می تواند قبول کند، و کسی که
نخواهد اقبال کند، یا قبول کند، خداوند بی نیاز از تمام مردم عالم است.

ساير منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:
- اهمیت دعا و مناجات

١٨٣ - قل هذا لقسطاس الهدى لمن فى السّموات والارض
والبرهان الاعظم لو انتم تعرفون. قل به ثبت كلّ حجّة في
الاعصار لو انتم توقنون. قل به استغنى كلّ فقير وتعلم
كلّ عالم و عرج من اراد الصّعود الى الله ايّاكم ان تختلفوا
فيه كونوا كالجبال الرواسخ في امر ربّكم العزيز الودود.

بگو، اینست میزان هدایت برای اشخاصی که در آسمانها و زمین هستند،
اینست برهان اعظم اگر شما بتوانید بشناسید. بگو، به این امر ثابت شده است هر
حجّتی در هر عصری از اعصار اگر شما یقین کنید. بگو، به این امر مبارک است
که هر فقیری بی نیاز می شود و هر شخصی که طالب دانش باشد، دانا می شود
و عروج و ترقی می کند هر کس که اراده صعود داشته باشد، بطرف خداوند.
مبادا اختلاف کنید در این امر. مانند کوههای پاپرچا باشید در امر پروردگار
عزیز و ودود خود.

١٨٤ - قل يا مطلع الاعراض دع الاغماض ثم انطق بالحق
بين الخلق تالله قد جرت دموعى على خدودى بما اراك
مقبلاً الى هواك و معرضأً عنن خلوك و سواك اذكر فضل
مولاك اذ ربناك في الليلى و الايام لخدمة الامر اتق الله و كن
من التائبين. هبني اشتبه على الناس امرك هل يشتبه على
نفسك خف عن الله ثم اذكر اذ كنت قائماً لدى العرش و كتبت
ما القيناك من ايات الله المهيمن المقتدر القدير. ايهاك ان تمنعك
الحمية عن شطراً احدية توجه اليه ولا تخف من اعمالك انه
يغفر من يشاء بفضل من عنده لا اله الا هو الغفور الكريم. انما
نتصلح لوجه الله ان اقبلت فلنفسك و ان اعرضت ان ربك غنى
عنك وعن الذين اتبعوك بوهم مبين. قد اخذ الله من اغواك
فارجع اليه خاضعاً خاشعاً متذللاً انه يكفر عنك سينمائك
ان ربك له ولتواب العزيز الرحيم.

این آیات خطاب به میرزا یحیی ازل است. می فرمایند، ای مظہر امر الہی،

به میرزا یحیی که مطلع اعراض است بگو، «دع الاغراض»، یعنی رها کن چشم پوشی از حق و حقیقت را و سپس به حق و راستی در بین مردم به حقانیت امر مبارک گویا شو. قسم بخدا ای میرزا یحیی، جاری شده است اشکهای من بر گونه های من زیرا مشاهده می کنم ترا که به هوای نفس خود اقبال کرده ای و از خداوندی که ترا خلق و تربیت کرده است، اعراض نموده ای. بیاد بیاور ای یحیی، فضل مولی و خداوند خود را زمانی که ترا تربیت می کردیم در شبها و روزها برای خدمت امر. بترس از خدا و توبه کن. «هیبی اشتبه علی النّاس امرک»، فرض می کنم که اشتباه کاری کردی بر مردم و مشتبه شد امر و حقیقت حال تو بر مردم. «هل یشتبه علی نفسك؟ آیا بر خودت هم حقیقت امر اشتباه می شود؟ «خف عن الله»، از خدا بترس، «ثم اذکر»، و بیاد بیاور زمانی را که «کنت قائماً لدی العرش»، در محضر مبارک جمال قدم می ایستادی و می نوشتی آنچه را که ما به تو القا می کردیم از آیات خداوند مهمین مقندر توانا. «ایاک ان تمنعك الحمية»، مبادا منع کند ترا حمیت جهالت از شطر احادیث. توجه به سوی خدا کن و نترس از اعمال زشت خود که قبل از مرتكب شده ای، زیرا خداوند می آمرزد هر کس را که بخواهد، به فضلی از طرف خودش. نیست خدائی مگر او که غفور و کریم است. «انما نتصحّل لوجه الله»، ما تو را برای خاطر خدا نصیحت می کنیم. «ان أقبلت فلنفسك»، اگر این نصیحت را پذیرفته و بخدا اقبال کردی نفعش به خودت عاید است. «و ان اعرضت ان ریک غنی عنك» و اگر از حق اعراض کردی، خداوند از تو و امثال تو بی نیاز است. «و عن الذين اتبعوك بوه مبین»، و بی نیاز است از اشخاص نادائی که به صرف وهم تابع تو شده اند. «قد اخذ الله من اغواك»، ای میرزا یحیی، خداوند اخذ و هلاک کرد کسی که تو را گمراه کرده و به اعراض از حق واداشته بود. مقصود سید محمد دجال اصفهانی است که در حقیقت ذهن میرزا یحیی را در بغداد مغشوش کرد و او را وادار نمود تا با جمال قدم و اسم اعظم مخالفت کند و راه اعراض بپیماید. او هم فریب سید محمد اصفهانی را خورد و از بغداد این

مخالفت شروع شد و بعداً در ادرنه رو به تشدید گذاشت تا به اندازه‌ای که میرزا یحیی به اغوای سید محمد اصفهانی جمال مبارک را مسموم کرد و می‌خواست هیکل مبارک را از بین ببرد ولکن خداوند حفظ کرد.

خلاصه میرزا یحیی با فریب سید محمد بکلی از حق اعراض کرد و نهایت مخالفت و عناد را با جمال مبارک و امر مبارک انجام داد تا بالاخره بعد از تمام شدن دوران ادرنه او را با چند نفر از پیروانش به قبرس فرستادند و او به مخالفتهای خود ادامه داد. میرزا یحیی از حیث سن تقریباً سیزده سال از جمال مبارک کوچکتر بود. جمال قدم بودند که او را تربیت کردند، علم و خط و سواد به او آموختند، راه راست را به او نمودند و او را از مصائب و بلایات محفوظ داشتند و در جمیع اوقات مواطبه او بودند ولی او قدر این فضل و عنایت را ندانست و بالاخره به اغوای سید محمد اصفهانی راه را گذاشت و به طرف چاه رفت و بالاخره وارد قبرس شد و تا آخر عمرش در قبرس ماند. تولد او در سال ۱۲۴۷ هجری قمری است و هشتاد سال تمام زندگی کرد و بالاخره در قبرس مرد و در همانجا گمنام و بی نام و نشان از بین رفت.

اما سید محمد اصفهانی که در عکا از طرف دولت عثمانی جاسوسی می‌کرد و مأمور بود اعمال احباء و اقدامات جمال قدم را زیر نظر بگیرد و به مرکز حکومت گزارش بدهد، با چند نفر دیگر از همدستان خود مثل میرزا آقا جان کج کلاه و میرزا رضا قلی تفرشی در عکا کشته شدند. این اشخاص از دشمنان امر مبارک بودند. چند نفر از احباء جمع شدند و بدون اینکه از جمال مبارک اجازه بگیرند برای از بین بردن آنان اقدام نمودند و اجسادشان را در پس دیواری مخفی کردند. بعد این مسأله بر ملا شد. حکومت احباء را گرفت و حضرت عبدالبهاء را مدت شصت ساعت در محبس لیمان حبس کرد و جمال قدم را بدارالحکومه برای استنطاق حاضر کردند. بلوائی شد و هنگامه‌ای بر پا گشت و بالآخره حقیقت کشف شد و همه فهمیدند که جمال قدم به چنین امری راضی نبوده‌اند و حضرت عبدالبهاء دخالتی نداشته‌اند و خود آنها را کار را کرده بودند پیش

حکومت اقرار کردند که ما چون مؤمن به کتاب بیان بودیم و حضرت اعلی دستور می دهد که وقتی من يظہر اللہ ظاهر شد مؤمنین به آن حضرت، هر کسی را که سبب حزن و اذیت شود باید بکشند و از بین بپرسند، ما هم چون این نفوس با حضرت من يظہر اللہ دشمن بودند، بحکم کتاب بیان آنها را کشیم و از بین بردم. بالاخره حکومت برای نفوosi که اقرار کرده بودند پانزده سال حبس تعیین نمود و بعد از مدتی که در حبس بودند حضرت عبدالبهاء اقدام فرمودند و حبس آنها خاتمه یافت. داستان این مسئله در لوح استنطاق که از الواح مفصله، نازله از قلم جمال قدم است، ذکر شده و لوح استنطاق در جلد ثانی رحیق مختوم مندرج است. باری، جمال قدم می فرمایند «قد اخذ اللہ من اغواک»، خداوند سید محمد اصفهانی که تو را گمراه کرده بود اخذ کرد. ای میرزا یحیی، به خدا تائب شو و با کمال خضوع و خشوع و بندگی به خدا برگرد، خداوند، «یکفر عنك سیناتک»، تمام گناهان تو را می بخشد اگر حقیقتاً توبه کنی. زیرا خداوند توبه پذیر و عزیز و مهربان است.

ساير منابع مطالعه درباره مبحث فوق:
- اقداح الفلاح، ج ۱، ص ۲۹۱-۲۹۸

١٨٥ - هذا نصح الله لوانت من السّامعين. هذا فضل الله
لو انت من المقربين. هذا ذكر الله لو انت من الشّاعرين. هذا
كتز الله لو انت من العارفين.

این نصیحت الهی است، «لوانت من السّامعين»، اگر بشنوی. «هذا فضل
الله»، این فضل الهی نسبت به تو است اگر تو به این فضل اقبال کنی. «هذا
ذکر الله»، این ذکر الهی است که به تو می شود اگر بفهمی. «هذا کتز الله»، این
عنایت الهی به منزله، گنجی است که خدا به تو می دهد اگر تو قدر این گنج را
بدانی و آن را بشناسی.

١٨٦ - هذا كتاب اصبح مصباح القدم للعالم و صراطه
الا قوم بين العالمين. قل انّه لم يطلع علم الله لو انتم تعلمون. و
مشرق اوامر الله لو انتم تعرفون.

این است کتاب الهی که به منزله، چراغ خداوند بی نیاز است در میان اهل
عالم و به منزله، راه راست محکم و آشکار است در بین مردمان جهان. بگو به
خلق جهان که مظہر امر الهی، مطلع علم الهی است اگر شما بتوانید به این امر
عالم شوید. یعنی علم او علم الله است، او مظہر صفات الهی و مظہر امر الهی
و مشرق اوامر حق است، اگر شما بتوانید بشناسید.

١٨٧ - لاتحملوا على الحيوان ما يعجز عن حمله انا
نهيناكم عن ذلك نهياً عظيماً في الكتاب كونوا مظاهر العدل
والانصاف بين السموات والارضين.

بار نکنید بر حیوان بقدرتی که عاجز شود از حمل آن. یعنی چهار پایان را به
اندازه ای بار کنید که بتوانند آن را بکشند. ما نهی کردیم شما را از اذیت
حیوانات و این نهی شدیدی است در کتاب الهی. در همه امور مظہر عدالت و
انصاف باشید در بین آسمانها و زمینها.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ٤٣٩-٤١

- امر و خلق، ج ٣، ص ١٧١-١٧٧ و ص ١٩٦-١٩٩

- حبوب بھانی، ص ١٣٦-١٣٩

١٨٨ - من قتل نفساً خطأً فله دية مسلمة الى اهلها و هي
مائة مثقال من الذهب اعملوا بما امرتم به في اللوح ولا تكوننَّ
من المتجاوزين.

اگر کسی را به اشتباه بکشد (اشتباهی و نه عمدی)، باید دیده ای به بازماندگان شخص مقتول بپردازد و آن دیه عبارت از صد مثقال طلا است. عمل کنید احکامی را که در این لوح مبارک به آن مأمور هستید و از نفوسي که از احکام الهی سریاز می زند و تجاوز می کنند نباشید.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:
- گنجینه، ص ۲۹۶-۲۹۷

١٨٩ - يا اهل المجالس في البلاد اختاروا لغة من اللغات
ليتكلّم بها من على الأرض وكذلك من الخطوط أنَّ الله يبيّن
لكم ما ينفعكم ويغنينكم عن دونكم انه لهو الفضال العليم
الخبير. هذا سبب الاتحاد لو انت تعلمون. و العلة الكبرى
للاتفاق والتمدن لو انت تشعرون. انا جعلنا الامرين علامتين
لبلوغ العالم الاول وهو الاس اعظم نزلناه في الواح اخرى و
الثاني نزل في هذا اللوح البديع.

ای غایندگان ملل مختلفه که برای نظم و ترتیب مصالح عموم مردم در
مجالس شور جمع می شوید، خدا به همه، شما خطاب می کند و می فرماید، يك
لغت از لغت ها را انتخاب کنید تا تمام اشخاصی که در روی زمین هستند بهمان
لغت تکلم کنند. همینطور يك خط را انتخاب کنید تا همه، اهل عالم به همان
يك خط بنویسند. آنوقت حقیقت اتحاد و اتفاق در شرق و غرب عالم مجری
می شود.

خداؤند تبیین می کند و شرح می دهد مطالبی را که نافع به حال شماست و
مسائلی به شما دستور می دهد که شما را از غیر بی نیاز می کند. خداوند

فضال و علیم و خبیر است. وحدت خط و لسان سبب اتحاد در بین اهل عالم است اگر شما بتوانید بدانید. مسأله وحدت خط و لسان بزرگترین علت برای اتفاق اهل جهان و برای ظهور تمدن عالی در بین بشر است، اگر شما بتوانید بفهمید. دو مطلب را علامت بلوغ عالم قرار دادیم یعنی این دو مطلب که آشکار شد، بدانید که عالم به درجه، بلوغ رسیده است. «الأول و هو الاس اعظم»، امر اوکی که اس اعظم و پایه، محکم است، آن را در الواح دیگری نازل کردیم. حضرت ولی امرالله می فرمایند، آن مطلبی که در الواح دیگر نازل شده و علامت بلوغ عالم است، عبارت است از اینکه جمالقدم در لوح سلمان می فرمایند: «از جمله علامت بلوغ دنیا آنست که نفسی تحمل امر سلطنت ننماید، سلطنت بماند و احدي اقبال نکند که وحده تحمل آن نماید».

یک مطلب دیگر هم هست که علامت بلوغ عالم قرار داده شده و آن در بیان حضرت عبدالبهاء است که در لوحی که در کتاب مائده، آسمانی (ج ۲، ص ۲۴) درج است. می فرمایند: «امر دیگر که در الواح مذکور ظهور صنعت مکتومه است». یعنی راز اکسیر برای جمیع اهل عالم کشف خواهد شد. در این باره در لوح اکسیر جمال قدم می فرمایند: «... ظهور این کنز مستور بین هؤلاء علامت بلوغ دنیا است و بعد از بلوغ خطر عظیم و بلای عقیم عالم و اهل آن را از عقب مگر آن که کل در رضوان الهی وارد شوند...» (مائده، آسمانی، ج ۱، ص ۴۲)

امر ثانی که سبب بلوغ عالم و علامت آن است، همان مطلبی است که در کتاب اقدس نازل شده و آن عبارت از وحدت خط و وحدت لسان است. پس هر وقت در دنیا زمامداران امور اقدام کردند تا یک خط و لسان برای قام مردم دنیا درست کنند و یا پیشنهاد کنند، علامت این است که دنیا بسر حد بلوغ رسیده است، یعنی دوره، جوانی و نادانی و صباوتش گذشته و دوره، ظهور عقل در عالم است. مطلب دیگر هم این است که کسی قبول امر سلطنت نکند و صنعت

مکتومه ظاهر شود.

سایر منابع مطالعه درباره مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۲۰۵-۲۱۰

- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۷۷-۲۸۰ و ص ۳۳۲-۳۳۳

١٩٠ - قد حَرَمْ عَلَيْكُمْ شُرْبُ الْأَفِيُونِ إِنَّا نَهِيَنَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ
نَهِيًّا عَظِيمًا فِي الْكِتَابِ وَالَّذِي شُرِبَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنِّي أَتَقَوَ اللَّهُ يَا
أَوْلَى الْأَلْبَابِ.

حرام است بر شما کشیدن یا استعمال تریاک. این مطلب در آیه، دیگر هم قبلاً آمده بود که فرمودند: «حرَمْ عَلَيْكُمُ الْمِيسِرَ وَالْأَفِيُونَ» (فقره، ۱۵۵)، اما در اینجا می فرمایند: «إِنَّا نَهِيَنَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ نَهِيًّا عَظِيمًا فِي الْكِتَابِ»، ما شما را در این کتاب الهی از شرب افیون با نهایت شدّت نهی کردیم. «وَالَّذِي شُرِبَ»، اگر کسی استعمال کند و این امر الهی را اطاعت نکند، «أَنَّهُ لَيْسَ مِنِّي»، او در درگاه جمالقدم از اهل بھاء محسوب نیست. «أَتَقَوَ اللَّهُ يَا أَوْلَى الْبَابِ»، تقوی پیشه کنید، از خدا بترسید، ای اشخاصی که دارای عقل و خرد هستید.

سایر منابع مطالعه درباره، مبحث فوق:

- گنجینه، ص ۴۳۲-۴۳۸

- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۶-۳۹

فهرست اعلام و مطالب کتاب
تقریرات در بارهء کتاب اقدس

فهرست اعلام و مطالب کتاب

تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس

توضیحات

۱- این فهرست بر اساس دو حرف اوّل اسمی خاص و کلمات تنظیم شده است.

۲- عنوان هر مطلب یا موضوع، حتی الامکان، همان است که در متن آیات مبارکه، کتاب اقدس نازل شده است، اماً معادل فارسی آن نیز در ردیف مناسب خود درج شده و به اصل کلمه ارجاع داده شده است. مثلًاً نکاح و احکام آن در ردیف حرف "ن" آمده، اماً برای اینکه اگر خواننده ای احکام ازدواج را طالب شود، در ردیف اوّل کلمه، ازدواج را خواهد یافت با علامت ارجاع: (رک.). نکاح

۳- در ضبط اسمی اشخاص، نام اصلی هر شخص در فهرست آمده است و از شهرت حرفه ای یا انتساب به زادگاه، مثل اصفهانی یا شیرازی صرف نظر شده، مگر در مواردی که شهرت یا انتساب به زادگاه شخص مشهورتر است. مثلًاً نام ملاً صادق مقدس خراسانی در ردیف "ص" ضبط شده، در حالیکه محمد یعقوب کلینی - مؤلف کتاب اصول کافی - در ردیف حرف "ك" آمده است به علت اینکه کلینی شهر است از محمد یعقوب و یا نام ملاً جعفر گندم پاک کن در ردیف حرف "گ" دیده می شود، چه که نام گندم پاک کن در ادبیات بهائی مشهورتر است. در عین حال در ردیف "م" نیز نام او را می توان دید.

۴- شماره های ابجدهای: الف، ب، ج الی آخر به "مقدمه، ناشر" و "پیش

گفتار" مربوط است.

۵- بعضی مطالب را می توان در دو جا ملاحظه نمود. مثلاً احکام غاز در ذیل کلمه، صلوٰة مندرج است، اما بعضی واجبات غاز مثل قبله و امثالها نیز در جای خود ثبت شده است.

فهرست اعلام و مطالب کتاب

1

- | | |
|----------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------|
| آبادگانه: رک. آب آب | آیات متشابهات: ۲۶-۳۰ |
| - آب بکر (پاک): ۲۴۳-۲۴۴ | آیات محکمات: ۲۸، ۲۵ |
| - خواص سه گانه: ۱۷۹-۱۸۰ | آنین نصاری: ۹۳ |
| - آب مستعمل: ۲۴۳ | الف |
| - حکم به تفسیل در آب پاک: ۱۸۵ | آب، آباء، حقوق و وظایف: ۱۳۱، ۱۲۲، ۶۴ |
| - ناپاکیها را باید با آب زدود: ۱۷۹-۱۸۰ | ۲۴۶ |
| آب زندگی: رک. احکام الهی آبادگردن شهرها: رک. عمران بلاد و دیار آدم، حضرت: ۳۳۵ | ابراهیم، حضرت: ۳۲۵ |
| آزادی: رک. حریت از لزلی: ح، ط، یا، ۴۱، ۳۷۷ | این، ایناء: ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۹۵ |
| آقا جان کج کلاه: ۳۷۹ آل عثمان: یب آلمان، پادشاه: ۲۱۵-۲۱۶، ۲۰۵ | اتت الساعه: ۱۹۵-۱۹۶ |
| آسمان وحی: ۲۴۱، ۱۵۸ آقانو: ۲۰۹ | اتحاد: رک. تفرقه، پرهیز از اتحاد ملل، وسیله: رک. زیان و خطا واحد |
| آهنگ بدیع (مجله): ۱۵۷ آیات الهی، تلاوت: رک. تلاوت آیات | احکام و سنن الهی، لزوم اطاعت: ۱۷۳ |
| آمریکا، رئیس جمهور: یا، ۲۰۹ آوستریا: رک. اتریش | - سبب فرح قلوب و روشنانی عیون اند: ۲۰۵ |
| آنچه بدهیم (مجله): ۱۴۴ اعراض از آیات این ظهور به منزله، اعراض از آیات قبل است: ۳۲۰-۳۱۹ | - باید آنها را با روح و ریحان اجرا نمود: ۳۱۷ |
| آنچه بدهیم (مجله): ۱۴۴ اعراض از آیات این ظهور به منزله، اعراض از آیات قبل است: ۳۲۰-۳۱۹ | - باید آنها را مثل چشم محافظه نمود: ۳۱۶ |
| آنچه بدهیم (مجله): ۱۴۴ اعراض از آیات این ظهور به منزله، اعراض از آیات قبل است: ۳۲۰-۳۱۹ | - ما، حیوان (آب زندگی) است: ۸۴، رک. |
| آنچه بدهیم (مجله): ۱۴۴ اعراض از آیات این ظهور به منزله، اعراض از آیات قبل است: ۳۲۰-۳۱۹ | رحمت الهی |
| آنچه بدهیم (مجله): ۱۴۴ اعراض از آیات این ظهور به منزله، اعراض از آیات قبل است: ۳۲۰-۳۱۹ | احمد احسانی، شیخ: ۳۳۴، ۴۵ |
| آنچه بدهیم (مجله): ۱۴۴ اعراض از آیات این ظهور به منزله، اعراض از آیات قبل است: ۳۲۰-۳۱۹ | اخلاق بهائی (کتاب): ۲۰، ۹۲، ۶۳، ۱۰۱، ۱۰۵، ۳۶۴، ۳۴۲، ۳۱۶، ۱۹۲، ۱۷۵ |
| آنچه بدهیم (مجله): ۱۴۴ اعراض از آیات این ظهور به منزله، اعراض از آیات قبل است: ۳۲۰-۳۱۹ | ادب: ۲۶۸ |
| آنچه بدهیم (مجله): ۱۴۴ اعراض از آیات این ظهور به منزله، اعراض از آیات قبل است: ۳۲۰-۳۱۹ | - ادب و اخلاق ناصر امر الهی اند: ۳۴۰ |
| آنچه بدهیم (مجله): ۱۴۴ اعراض از آیات این ظهور به منزله، اعراض از آیات قبل است: ۳۲۰-۳۱۹ | ادرنه: ۱۰۳، ۱۰۱-۱۰۲، ۲۰۲، ۲۲۱، ۳۷۹ |

ادعای امر جدید قبل از هزار سال باطل است:	ارض کاف: رک. کرمان
رک. من یدعی امرا	ارض مبارکه: رک. ۲۳۸
اذا طارت الورقا: ۳۶۵	از الله، مو: رک. مو
اذا غیض بحر الوصال: ۲۷۰	ازدواج: رک. نکاح
اirth: ۶۴-۶۹	ازدواج با همسر پدر، منع از: ۳۴۶
- مضاعف شدن سهم الارث فرزندان: ۶۴	ازل: ح، ط، يا، ۳۷۷-۳۸۰
اسباب منزل، تعویض: رک. تجدید اسباب بیت	اسباب ۶۶-۶۹، ۸۳-۸۴
- ارث متوفانی که فرزند نداشته باشد: ۷۰	استبصار (کتاب): ۱۳۱، ۳۹
- ارث متوفانی که فقط فرزند داشته استفاده برای خدمت: ۱۵۵-۱۵۶	استغفار از گناه: رک. توبه باشد: ۷۱
- ارث متوفانی که وارثین هفتگانه را استقامت: ۲۹۳، ۲۴۵، ۲۴۷	نداشته باشد: ۷۳
اسرار الآثار (کتاب): ۸۰، ۸۱، ۲۰۱، ۱۰۱	- ارث متوفانی که وارثین هفتگانه و خوشابوند دیگر نداشته باشد: ۷۵
۲۱۱، ۲۱۱، ۲۴۸، ۲۴۸	امتیازات پسر ارشد: ۷۶-۷۷
اسرانیل: ۱۸۳	ارث متوفانی که پرسش در حیات پدر فوت شده باشد: ۷۸
اسلام، شریعت اسلام: ۱۲، ۲۷، ۲۸، ۲۷، ۳۵، ۳۳، ۲۸، ۴۲، ۳۶، ۱۲۳، ۶۴، ۵۰، ۴۷، ۴۵، ۴۳، ۴۲	- ارث فرزندان صغیر: ۷۹
۱۸۲، ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۲۸، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۴، ۲۱۲، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۸۱، ۲۸۱	- اداء حقوق الله پرداخت شده از ارث: ۸۱-۸۲
۳۴۰، ۳۴۶	- اداه دیون متوفی: ۸۱
علمای اسلام: ۳۳۵، ۱۸۷	- اداه مخارج کفن و دفن: ۸۱
فقه اسلام: ۱۸۷	ارتفاع امر من يظهره الله قبل از امر حضرت اعلى: رک. من يظهره الله
اسلامبول: يه، ۲۱۳-۲۱۴	ارتفاع نفاق: ۱۰۲-۱۰۳
اسلحة، حمل: رک. حرب و حمل آلات حرب	ارشاد العوام (کتاب): ۳۵۹
اسما، حسنی: ۲۵۲، ۲۵۲-۳۱۲	ارض اقدس: ح
اسم اعظم: ۱۴۱-۱۴۱، ۱۴۰، ۲۵۰، ۲۵۶	ارض خاء: رک. خراسان
۳۱۱-۳۱۲	ارض سر: رک. ادرنه
اشتغال به کار، لزوم: ۹۱-۹۲، ۹۱	
اشراق خاوری: يه، ۱۵۷	
اشعیا، کتاب: ۲۸	

اصطبار: ۱۶۵-۱۶۷ (به تریص نیز رجوع شود) اقداح الفلاح (کتاب): ۶۹، ۱۳۴، ۱۳۷	اصل ایمان به خدا و آیات او: ۲۴۳
۲۸۰، ۲۹۹، ۳۱۸، ۳۲۰	
قدس: رک. کتاب قدس	اصفیای الهی: رک. نصرت اصفیا
اکتفا به زوجه، واحده: رک. نکاح	اصل قدیم: ۲۷۰
اکسیر: ۳۶۸	اصل قویم: ۳۶۵
الف قائمه: ۳۳۶، ۳۳۴	اصول کافی (کتاب): ۱۳۱، ۳۹
الواح و صایا: ۳۷۴	اظهار امر حضرت بها اللہ: ۲۵۲
الواح طبع مصر، مجموعه: ۹، ۵۹	اعتراض بر دیگران، منع از: ۱۶۶-۱۶۷
الله ایهی، تلاوت آن ۹۵ بار در روز: ۶۱	اعتراض بر حاکمان، منع از: ۳۲۴-۳۲۳
امانت: ۲۲۸	اعتزاز، منع از: رک. گوشہ نشینی
امتداد دور بهانی: رک. دور بهانی	اعدام، حکم: رک. قتل عمد و حرق بیت به
امپراطور اتریش: رک. ملک غسمه	عدم
امپراطور فرانسه: ناپلئون سوم	اعراض از این امر به منزله، اعراض از همه،
امر و خلق (کتاب): ۱۳، ۲۴، ۴۰، ۴۲، ۴۸	ادیان است: ۳۵۴
۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۱، ۷۷، ۸۲	
۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۴	اعراف، سوره: ۱۹۴، ۲۴۰
۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۴	اعرض عن الدنیا: ۱۹۹
۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۷	اعظم منک شانما: رک. ناپلئون سوم
۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۵۹	اعملوا حدودی جبای جمالی: ۲۴-۲۲
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۹	اغصان: ۱۱۵-۱۱۶، ۳۶۵
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷	افتخار بر یکدیگر، منع از: ۱۷۵-۱۷۶
۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۸۹	افترا، حرمت: ۶۳
۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۲	افغانستان: ۲۲۱
۲۱۴، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۲۹	
۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷	افق ایهی: ۱۴۵-۱۴۴
۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۶۹، ۲۷۴	افق البيان: ۲۴۹
۲۷۷، ۲۹۷، ۳۱۳، ۳۱۵	افنان: ۳۶۵
۳۲۱، ۳۲۹، ۳۲۷، ۳۲۱، ۳۱۸	
۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۵، ۳۲۴	افیون، حرمت استعمال: ۳۲۰، ۳۲۸
۳۲۷، ۳۲۸	
امکان: رک. عالم خلق	اقتدارات (مجموعه الواح): ۱۳۰
ام الكتاب: ۲۳۸	اقداح الفلاح (= احکام الهی در اینجا): ۱۲۸

اموات، دفن: رک. دفن اموات	۲۸۵	اهل مجالس، خطاب به:
اماًه (= محافل روحانی): ۱۳۱	۳۹	اهل سنت و جماعت:
امهار (جمع مهرا): رک. مهرا، مهريه	۲۴	اهميّت دعا و مناجات (كتاب):
آمنی: ۲۴۰-۲۴۹	۱۴	ایام ها: رک. ها
انسان باید تحت قوانین الهی باشد: ۲۷۳-۲۷۴	۲۴	ایام تسعه (كتاب):
انشقاق قمر: ۱۹۵	۲۰۳	ایطاليا:
انصاف: ۱۵۲، ۲۸۳	۱۴	ایران: يع
- به آثار مظہر الهی به چشم انصاف	۳۶۵	ایقان (كتاب):
بنگرید:	۳۰	ایك ثنا:
انقطع: ۱۴۶	۳۰	ایلیا، نبی:
انهار عذبه، سانغه: ۱۴۶	۲۰۰	باب
انه نبذ لوح الله ورانه: رک. نابلدون سوم	۲۰۳	باب، حضرت: یا، ید، ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۳، ۳۴، ۴۴-۴۶
انجیل: ۲۵، ۲۶، ۱۳۲، ۱۸۲، ۲۶۰	۲۰۴	۱۷۸، ۸۳، ۶۹، ۶۸، ۶۴-۶۶
انجیل متی: ۱۹۲	۲۰۵	۲۰۲-۲۰۴، ۲۴۴، ۲۰۳، ۲۰۰
انتقام، منع از: رک. زجر	۲۰۶	۱۸۸
اورشليم: ح، ۱۹۴	۲۰۷	۲۸۹، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۵۸
اوقات صلوة: رک. صلوة	۲۰۸	۲۰۸-۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴
اوقات را نباید به بطالت ضایع غود: رک.	۲۰۹	۳۱۰، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۲۱، ۳۵۲، ۳۵۱
اشتغال به کار	۲۱۰	۳۷۴، ۳۶۶-۳۷۰، ۳۶۰، ۳۵۹
اوقاد: ۱۱۵-۱۱۷	۲۱۱	۳۸۰
اولی پاس شدید: ۳۴۷	۲۱۲	- بعثت حضرت باب: رک. عید، اعياد
اهل بیان: رک. بیان	۲۱۳	- تولد حضرت باب: رک. عید اعياد
اهل بهاء: ۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۷-۲۱۸	۲۱۴	بحار الانوار (كتاب): ۲۸۱، ۲۴۰
اهل بهاء (= اعضاء محافل روحانی): ۱۱۶	۲۱۵	بحر اسود: رک. دریای سیاه
اهل باطن: رک. صوفیه	۲۱۶	بحر اعظم: (= مظہر الهی): ۲۲۵
	۲۱۷	بحر الرّوم: رک. مدیترانه
	۲۱۸	بحر وصال: ۲۷۰
	۲۱۹	پخاری، علامه: ۱۳۱
	۲۲۰	پدیع، میرزا بزرگ نیشابوری: ۳۳۵

- | | |
|------------------------------|--------------------------------------|
| القاب و اوصاف: | بدایع الآثار (كتاب): ۲۸۷، ۱۳ |
| - اسم اعظم: ۱۴۰، ۲۵ | برده، منع از خرید و فروش: ۱۷۴ |
| - اصل قدیم: ۲۷۰ | بره و تقوی: رک، تقوی |
| - اصل قویم: ۳۶۵ | برلین، حنین: ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۱۶ |
| - بحر اعظم: ۳۶۳، ۲۲۵ | بغداد: ۱۰۴، ۳۷۸، ۲۱۳، ۱۰۵ |
| - ذکر حکیم: ۳۵۳ | بقره، سوره: ۳۵، ۱۶۸ |
| - سدرة المنتهى: ۲۲۳ | بقبة الحمرا: ۲۲۳ |
| - کتاب ناطق: ۳۶۵، ۳۹۳ | بلور: ۴۵ |
| - کل الخیر: ۱۰، ۹ | بلغ، سن: ۴۴، ۴۳ |
| - لسان الله: ۳۶۸ | بلغ در شریعت بیان: ۴۴ |
| - لسان عظمت: ۳۶۹ | بلغ عالم، علام: ۲۸۵، ۸۷ |
| - مالک: ۱۹۷ | بنی اسرائیل: ۲ |
| - مالک اسماء: ۲۹۰، ۱۴۷ | بوم: رک، صوت بوم، عبدالحمید، سلطان |
| - مالک اختراع: ۱۴۶ | بوسیدن دست حرام است: ۹۳ |
| - مالک الرقات: ۳۸ | بوهم: ۲۰۳ |
| - مالک القدم: ۲۲۵ | بوداپست: ۲۷۷ |
| - مبین حکیم: ۴۳ | بهجهی: ۳۴ |
| - محضی العلیم: ۲۷۳ | بهائی، شریعت: ۱۷۳، ۱۳۲، ۹۳ |
| - محبوب امکان: ۲۸۵، ۲۸۴ | بهاء الله: ز، ط، ی، با، پیغ، بد، ید، |
| - شرق ظهور: ۱۹۷ | ۲۲، ۲۹، ۳۰-۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۷ |
| - شرق وحی: ۳-۱ | ۵۶، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۸۴، ۸۶ |
| - مطلع امر: ۲۵۷، ۳-۱ | ۹۱، ۹۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۷ |
| - مطلع الہام: ۱۱ | ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۵ |
| - مطلع وحی: ۳۱۷، ۱۱۵، ۵۴، ۵۳ | ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۳ |

بیت، حرق بیت به عمد: رک. قتل و حرق
بیت

بیتبن (بیت حضرت بها، الله در بغدادو بیت
حضرت اعلى در شیراز): ۹۲

بیت عبود: ز، ط
بیت العدل:

- بیت العدل (مطلقاً): ۷۳، ۷۲، ۷۰،
۱۴۲، ۱۳۱-۱۳۶، ۷۵

- تأسیس، صفات، وظایف و اختیارات:
۸۶، ۸۵

- ملچه، فقرا و مساکین است: ۱۳۱،
۱۳۳

- حافظ مردم است: ۱۴۲، ۱۴۳
بیت العدل محلی: ۸۶، ۸۵

بیت العدل خصوصی (ملی): ۸۶، ۸۵
بیت العدل اعظم: الف، ب، د، ه، ۸۵، ۷۲-۷۵
۳۱۵، ۲۴۷، ۱۵۴، ۱۱۵-۱۱۷، ۸۶

- دارای عصمت موہوبی است: ۱۱۷،
۱۲۸

بیسمارک: ۲۰۷
بیکاری مذموم است: رک. اشتغال به کار

پ

پاه، شستن: ۳۲۵

پدر آسمانی (اصطلاح اغجیل): ۱۹۲

پروس: ۲۱۵، ۲۰۷

پطرس: ۸۸

پوست خز و سنجاب، جواز پوشیدن: ۴۲

- مطلع الاسماء: ۲۱۰، ۲۰۹

- مطلع الآيات: ۳۵۸

- مطلع الظهور: ۲۰۵

- مطلع الكربلا: ۲۱۰، ۲۰۹

- مطلع نور احدیه: ۲۰۳، ۲۰۲

- مقام محمود: ۱۹۷، ۱۹۹، ۱۹۹، ۲۰۹

۳۳۷، ۳۳۶، ۲۱.

- مقابل عالم: ۲۰۲

- منزل الآيات: ۳۱۵

- منظر اکبر، منظر کریم: ۲۰۴، ۲۰۲

۳۰۰، ۲۶۱

- منظر انور: ۱۹۵

- من يظهره الله: يا، ۹، ۱۸۸، ۲۷۹

۳۶۶-۳۷۰، ۳۰۰، ۲۹۴، ۲۸.

۲۱۰، ۲۰۹

۳۶۵

هیکل مبین: ۲۰۵

بيان، کتاب، شریعت: بد، ۳۴، ۴۶، ۴۴

۶۴، ۶۸، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۴۴، ۲۵۴

۲۸۹، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۷۹، ۲۵۸

۳۸۰، ۳۷۲-۳۷۴، ۳۱۸

بيان عربی: ۶۴

بيان فارسی: ۱۸۸، ۱۸۷

- احکام بیان: ۱۶۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۵

۳۱۰

- اهل بیان: يا، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰

۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۰۹، ۳۶۶

۳۷۵، ۳۶۸-۳۷۲

- تقبیل ایادی: رک. بوسیدن دست ۱۸۳، ۸۸
 تقسیم ارث: رک. ارث پیام آسمانی (کتاب): ۱۳، ۴۶، ۶۳، ۸۹
 تقلیب عالم بر اثر قلم اعلی: ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۸، ۲۶۹، ۳۲۱، ۲۹۵، ۲۷۲
 تقلیم اظفار: رک. ناخن گرفتن
 تقویم بهانی: ۵۶، ۲۷۱
 تقوی: ۱۵۸، ۲۶۸، ۲۸۸
 - اهل تقوی بهترین نفوس اند: ۱۷۳
 تکفین اموات: رک. دفن
 تکوین بیان: ۲۹۴
 تلاوت آیات در صبح و شام: ۳۱۹
 - به لحن خوش: ۲۶۱
 - نشانه، وفا به عهد و میثاق است: ۳۲۰، ۳۱۹
 - با روح و ریحان الخیام شود و سبب خستگی نشود: ۳۲۰، ۳۱۹
 - هنگام تلاوت باید بر صندلی نشست: ۳۲۸
 - تلاوت آیات را باید به فرزندان آموخت: ۳۲۲
 - منظور از آیات همه، آثار قلم اعلی است: ۳۱۹
 - مقصد از تلاوت درک مفاهیم آیات است: ۹۷، ۱۰۰، ۳۱۹، ۳۷۵
 - تأثیر تلاوت: ۸۸
 تنكیس: رک. سر تنكیس
 توبه، سوره: ۲۸۱
 توبه از گناهان در پیشگاه الهی: ۹۳، ۱۳۵-۱۳۷
 - توبه نزد اشخاص جایز نیست: ۹۳
- پولس: ۱۸۳، ۸۸
 پیام آسمانی (کتاب): ۱۳، ۴۶، ۶۳، ۸۹
 تتأول کلام الهی، منع از: ۲۶۱، ۱۰۲
 تبلیغ امر: ۹۵، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۶۳
 - مقام مبلغین: ۲۶۳
 - اذن به آموختن زبانهای خارجی برای تبلیغ: رک. لسان، السنہ
 تحریر رقبه: ۳۸
 تحریف کلام الهی: رک. تتأول کلام الهی، منع از
 تربیت فرزندان (دختر و پسر): ۱۳۱-۱۳۳
 - کسی که فرزند خود را تربیت کند، مثل آن است که یکی از فرزندان جمال قدم را تربیت کرده ۱۳۱
 تریض: ۱۶۴، ۱۶۶
 - ۹ ماه به هنگام غیبت طولانی شوهر: ۱۶۴-۱۶۶
 - یکسال قبل از طلاق: ۱۶۷
 ترسا: ۱۸۴
 ترك تعصبات: ۳۱۳
 تركمنستان: ۲۲۱
 تركیه: ۲۱۲
 تعدد زوجات، منع از: ۱۵۶
 تفرقه، پرهیز از: ۱۵۰
 تفسیر سوره، یوسف: ۲۰۰

توجّهوا الى من اراده الله: ٢٧٠

تورات: ٢٥، ٢٦، ٢٩، ١٣٢، ١٧٤، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٩٣، ١٨٨، ١٩٤، ٢٣٩، ٢٤٠

حج: ٩٠ ١٨٣

- محل حج: ٢٩٢

حدود الهی (الحاکم)، اطاعت از: ١٧٣

حرب و حمل آلات حرب، منع از: ٣٤٠

حرق بیت به عمد، حکم: ١٥٤

حریر، پوشیدن لباس: رک. لباس

حریت: ٢٧١، ٢٧٧-٢٧٥

- حریت مفرط به زیان انسان است:

٢٧١، ٢٧٢

- حریت مفرط نهایتاً به فتنه میرسد:

٢٧٣

- حریت مفرط انسان را از شأن ادب

خارج میکند: ٢٧٣، ٢٧٤

- مظہر حریت مفرط حیوان است: ٢٧٣

٢٧٨

- خداوند حریت را در بعض مقامات

تصدیق میکند: ٢٧٥

- حریت حقیقی در اتباع امر الهی است:

٢٧٦، ٢٧٧

- حریت اروپانیان: ٢٨٧

- انواع حریت: ٢٧٧، ٢٧٨

حزن: رک. جدال و نزاع، منع از

حق یافع ما یشاء است: ٣٤٦-٣٤٣

حقوق الله: ٢٢٨-٢٢٦

- میزان حقوق الله: ٢٢٧

- سبب برکت است: ٢٢٩

- پرداخت حقوق الله از ارث: ٨١، ٨٢

- اسفار خمسه، تورات: ١٨٣

- سفر اعداد: ١٨٣

- سفر لاوبان: ١٨٣

تهذیب الاحکام (كتاب): ٣٩

تیسم (بدل وضو): ٤٦، ٤٥

ث

ثروت دنیا، ناپایداری: رک. دنیا

تم علینا بیانه: ٢٩

ج

جریوت: ٣٦٩، ٣٦٢، ٢١-٢٤

- مالک الجبروت: ١٩٩، ١٩٨

جدال و نزاع، منع از: ٣١٧، ٣١٨

جنگ بین الملل اوگ: ٢١٦، ٢٠٣

جواهر الاسرار، لوح: ٣١، ٣٠

جواهر الكلام، (كتاب): یو، ٣٥١

جیحون، رود: ٢٢١

چ

چکسلواکی: ٢٠٣

ح

حافظ شیرازی: ٣٩

حالت تذکر به هنگام وقوع حوادث: ١١٨،

١١٩

دخالت در سیاست، عدم: رک. اعتراض بر حاکمان، منع از دخول در خانه، کسی بی اذن صاحب آن: رک.	حقوق الله (مجموعه نصوص): ۲۲۹ حق از حسنات خلق بی نیاز است: ۱۵۱ حکم غلمن: رک. لواط
بیت دریای سیاه: ۲۱۴ دریای مرمره: ۲۱۶	حلق رأس: رک. موی سر حمام (حمامات ایرانی): رک. آب پاک حمیت جاهلیه: رک. تعصبات
دست بوسی: حرمت: رک. بوسیدن دست دعوت خلق به حق توسط مظہر الهی به خاطر خداست: ۱۵۱	حمل بار بر حیوان، اعتدال در: ۳۸۳ حنین برلین: رک. برلین و شواطی نهر راین حوض (حیاض): رک. آب پاک
دعوت به جشنها و مهمانیها، قبول: ۳۳۲ دفن اموات: ۲۸۳	حیوون، رعایت: رک. حمل بار بر حیوان
- انگشتی متوفی: ۲۸۳، ۲۸۶ - تکفین: ۲۸۷	حیوة بهانی (کتاب): ۱۲۳، ۱۰۱، ۹۲ ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۵۰، ۲۲۴، ۲۹۵
- به فاصله، مسافت یک ساعت از محل فوت: ۲۸۸، ۲۸۷	۳۸۳، ۳۴۱، ۳۳۲، ۳۲۱، ۳۱۸، ۳۱۳
دنیا و ثروت دنیا، ناپایداری: ۱۱۰، ۱۰۸	خ خاتم النبیین: ۱۲۸، ۲۹۴، ۳۵۶-۳۵۴
دور بهانی، امتداد: ۱۰۳، ۱۰۲	خدمت امر: ۹۵، ۱۴۵، ۱۰۵، ۱۷۹
دیه (دیات): ۱۴۲	خراسان: بچ. ۲۲۱
- شکست سر و کنک زدن: ۱۴۸	خشیت الله: ۲۷۸
	خلق، خلقت روحانی: ۸، ۹، رک. تقلیب عالم
ذ	خلیفه، عثمانی: رک. عبدالعزیز و عبدالحمید
ذکر الهی: ۱۰۹	خمس، حکم آن در اسلام: ۱۵۳
- منع از آن در حین راه رفتن در کوچه و بازار: ۲۴۹	دار مسکونی و الپسه، متوفی: رک. امتیاز
- باید در مشرق الاذکار انجام شود:	پسر ارشد در ذیل ارث
۲۴۹	دانیال نبی: ۲۹
ذوی القربی: ۱۵۳	
- مودت به ذوی القربای جمال قدم:	

روح اعمال رضای حق است: ۱۰۰، ۹۹، ۹۷

روزه و احکام آن: رک. صوم
رئاسی جمهور آمریکا: رک. آمریکا
روضه، مبارکه: ۳۶، ۳۴

- ذوی القریبای جمال قدم حقی در اموال
مردم ندارند: ۱۵۳

ز

زبان و خط وحدت: ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۶۵
زبانیة العذاب: ۳۶۰، ۳۵۹
زجر، کسی را که به شما زجر دهد به خدا
واگذار کنید: ۳۲۶
زردشت، حضرت: ۲۴۰، ۱۳۲
زکوة (ازکات): ۳۱۵
زنا، حرمت: ۶۳
- زنای غیر محسن، جزا: ۱۳۵
۱۴۲، ۱۳۶

- زنای محسن، تعیین جزای آن با بیت
العدل است: ۱۳۶
زولو، زولوس (قوم): ۲۱۵
زيارتname (امخصوص حضرت بهاء الله و
حضرت اعلی): ۸

س

سارق، مجازات: ۱۲۲
سبب و وسیله، هر کاری متعلق است بد: ۳۴۲
سبحات جلال: ۱۳۸
سجده بر هر شیء پاک: ۴۳-۴۵
سجن اعظم: ۳۲، ۱۰۴، ۲۰۲-۱۰۴
سجن عکا: رک. سجن اعظم

رب اعلی، حضرت، حضرت اعلی و القاب
دیگر: رک. باب، حضرت
رب الجنود (اصطلاح تورات): ۱۹۴
رجوع به طبیب حاذق: ۲۵۷
رحمن سوره: ۲۳۵
رحیق انصاف: ۲۴، ۲۱
رحیق الحیوان: ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۲۲، ۳۲۲
رحیق مختوم: ۳۱، ۳۰، ۲۵
رحیق مختوم (کتاب): ۲۸۰، ۲۳۴
رحمت الهی: ۱۸۸، ۱۵۱

- آیات الهی نشانه، رحمت حق به خلق
است: ۱۵۰

رساله، سؤال و جواب: رک. سؤال و جواب

رسول الله: رک. محمد، حضرت
رضاقلی خان تفرشی، میرزا: ۳۷۹

رضای حق در اجرای احکام است: ۱۷۶،
۱۷۷

رضوان العدل، لوح: ۳۳۹

رق منیع (= کتاب اقدس): ۳۱۵
رمز رئیس: ۳۳۴

رموز کتب مقدسه: ۲۰
روح: رک. مسیح، حضرت

شراب، حرمت آشامیدن:	٢٦٦	سجیه، انسان:	٢٦٨
- حرمت شرب هر نوع مسکر:	٢٦٧	سدره المنتهی (مظہر الہی):	٢٣٣
شایع الاسلام (کتاب): ید،	٤٥١	سدره (مظہر الہی):	٢٣٧، ٢١٧
شمس الحكم:	٢٤٩	سر تنکیس:	٣٣٤
شواطی نهر راین:	٢١٥	سفینہ الحمراء:	٢٠١، ٢٠٠
شهر البها، یوم اوک:	٢٨١، ٢٥٤	سلطان اعیاد:	رک، عبد رضوان
شیعه، شیعیان:	٣٩، ١٨٨، ١٩٦، ١٩٠، ٢٤٠	سلطان الشہدا:	٣٣٥
	٢٨١	سلطنت اللہ:	٣٧٥
شیعه، فقه:	ید، ٤، ٣٥١	سلطنت حقیقی:	رک، ملوک، عشر
		سلطان روس:	٢٠٢
ص		سماء ادیان:	٥٠
صادق خراسانی، ملا:	٣٥٩	سماء مشیت:	٢٦٧، ٢٦٤، ٢٩٣، ٢٧٧
صحیح بخاری (کتاب):	١٣١، ٢٤٠	سماء وحی:	١٥٨، ٢٤١، ٢٧٦، ٢٧٧
صدق و امانت (منتخات الواح):	٢٦٩		٣٠٩
صدر نشینان مغورو:	٩٨، ٩٧	سن بلوغ:	رک، بلوغ
صدر الشہور:	رک، شهر البها، و عبد نوروز	سن هرم:	رک، هرم
صدق:	٢٦٨	سنہ، تسع:	٩
صریستان:	٢٠٣	سنن الہی:	١٧٣
صفات لازم (اصطلاح فقهی):	٧٥	سنی، مذهب:	١٨٨، ١٩٦، ٢٤٠
صلوة (صلات):	٣٣-٥٢	سؤال و جواب، رسالہ:	٨١، ٤٣، ٣٣، ٥٧، ٤٣
- وجوب آن از اوک بلوغ:	٤٣		٢٧٧، ١٥٦، ١٥٥
- سن بلوغ:	٤٣	سؤال (تکدی)، منع از:	٣١٦
- سن بلوغ در دور بیان:	٤٤	سینات خلق به حق زبان غمی رساند:	١٥١
- سن بلوغ در اسلام:	٤٣	سینا، کوه:	٢٤٠
- صلوة ثلاثة:			
- صلوة کبیره:	٣٣، ٩	ش	
- صلوة وسطی:	٣٣	شاطی البحرين:	رک، نقطه، واقعه ...
- صلوة صغیر:	٣٣	شجاع (شکستن سر کسی)، دیه:	رک، دیه،
- اوقات صلوة:	٣٢	دبات	

صنعت مکتوبه: رک. اکسپر	۳۲-۳۶
صوت بوم: پپ، ۲۱۴-۲۱۲	- اوقات صلوٰة در آفاق غیر معتدل:
صوم: ۵۵-۶۰، ۴۳	۴۶، ۴۳
- مدت صوم: ۵۶، ۵۵	- وضو برای صلوٰة سه گانه: ۴۳، ۴۵
- حد صوم: ۵۹	۴۶
- معافین از صوم: ۵۷، ۵۵، ۴۴، ۴۳	- بدل وضو در صورت نبودن آب: ۴۵
- میظلات صوم: ۶۰، ۵۹	- سجده بر هر شیء پاک مجاز است:
- معافیت بانوان در ایام معیّنه: ۵۰	۴۴، ۴۳
- عید صیام: ۵۶، ۵۵	- پوست خز و امثال آن مبطل صلوٰة
صهار: رک. نکاح	نیست: ۴۲، ۴۱
صيد حیوانات: ۱۵۲	- کسانی که از ادای صلوٰة معافند: ۴۳، ۴۴
شهیون (کوه): ۱۹۳	- صلوٰة در سفر ناامن بخشیده شده
ض	
ضرب (کنک زدن): ۱۴۸	است: ۵۱
ضیافت ماهانه و هدف آن: ۱۴۹	- ذکر بدл صلوٰة فوت شده در سفر
ط	
طا، مدله (اسم اعظم): ۸۳	- ذکر بدل صلوٰة فوت شده در ایام
طا، ارض: پچ، ۲۱۷، ۲۱	معیّنه: ۵۰
طبرسی، قلعه: په	صلوة فرادی (فردی): ۴۹
طلاق: ۱۷۲-۱۶۴ و نیز رک. تریص	- صلوٰة های منسخه:
- طلاق نزد حق مذموم و مبغوض است:	صلوة ۹ رکعتی: ۲۳، ۲۳
۱۷۱	- صلوٰة آیات: ۴۷، ۴۸
- لزوم اصلاح بین زن و شوهر در صورت	صلوة ۱۹ رکعتی دور بیان: ۳۳
بروز اختلاف: ۱۷۱	- صلوٰة آیات در اسلام: ۴۷
- طلاق در صورت خیانت زن به شوهر:	صلوة میت: ۴۹، ۳۸-۴۰
۱۷۱	- اجرای آن به صورت جماعت: ۴۹
- طلاق در صورت غیبت طولانی شوهر	- توجه به قبله لازم نیست: ۴۹
	- صلوٰة میت در اسلام: ۳۹

ظ

- و بھی خبری از او: ۱۶۶-۱۶۴ شد: ۱۷۶، ۱۷۷
 - ظهور قائم، علامت: رک. قائم ناپذیر: ۱۶۷
 - طلاق در صورت حدوث کدورت اصلاح
 - طلاق در صورت حدوث کدورت در حین سفر زن و شوهر: ۱۷۰
 - در دوره، اصطبار رجوع زن و شوهر جایز است: ۱۶۹، ۱۶۷
 - دفعات طلاق محدود به سه دفعه نیست: ۱۶۸، ۱۶۷
 - اقسام طلاق در اسلام: ۱۶۸
 طلاق، سوره: ۲۹۴
 طور، کوه: ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۲۸
 طه، سوره: ۳۲۶
 طهارت ما، نطفه: رک. ما، نطفه طهارت: ۱۷۹، ۱۸۰
 - همه، اشیاء و ملل دیگر ظاهرند: ۱۸۲-۱۸۴
 - در یوم اوگ رضوان همه، اشیاء در بحر طهارت منفعت شدند: ۱۸۲، ۱۸۳
 طین، طین اوگ و طین ثانی (اصطلاح شیخیه): ۴۴، ۴۵ و نیز رک. بلور

ع

- عالی امر: ۱، ۴، ۶-۹، ۵۳، ۲۵۰
 عالم حق: ۱، ۴، ۵-۸، ۴۵
 عالم خلق: ۱، ۴، ۵-۹، ۴۵، ۲۵۰
 عالم شهدود: رک. عالم خلق
 عالم غیب: رک. عالم حق
 عالم اصغر، عالم اکبر: ۱۴۷
 عاشروا بالروح و الریحان: ۱۷۱
 عاشروا مع الایان: ۳۱۳، ۱۸۲
 عالی پاشا: ۲۰۲
 عبدالبها، حضرت: ط، ۴، ۸، ۵، ۱۰، ۱۱۶، ۱۲، ۳۳، ۶۰، ۷۶، ۱۰۳
 ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۵
 ۱۶۰، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۶۴
 ۲۷۷، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۷۰
 ۳۸۶، ۳۸۰، ۳۷۹
 عبدالحمید، سلطان: یب، ۲۱۳، ۲۱۴
 عبدالعزیز، سلطان: یب، یع، ۲۰۲، ۲۱۳
 ۲۱۴
 عبودیت الهی: ۲۶۸، ۲۶۹
 عتبات عالیات: ید
 عثمانی، حکومت: ۲۱۴
 عثمانی، خلفای: ۲۱۴
 عثمانی، مملکت: یب، ۲۱۲
 عدل در امور، رعایت: ۳۸۳، ۱۵۲
 - مقصد از آن شریعت الهی است:

على، حضرت: ۱۵، ۳۳۶

على بسطامي، ملا: ۳۵۱

على محمد سراج الذكرين، ميرزا: ۲۹۴

عمران دیار و بلاد: ۳۴۲

عمل به اوامر و احکام الهی: ۱۱-۱۳، ۱

عمل به اوامر و احکام الهی: ۱۷۶

عمل طبیب همیشه باقی است: ۱۷۱

عنکبوت، سوره: ۲۴۰

عوالم روحانیه توصیف ناپذیر است: ۲۶۱

۲۶۲

عهد عتیق: رک. تورات

عهد و میثاق: ۱۴، ۱۸، ۲۷۰، ۳۶۵

عهد و میثاق (منتخبات آثار): ۲۷۰

عید، عیدین، اعیاد: ۲۵۲-۲۵۶

- عید اعظم (= عید رضوان): ۲۵۲

۲۵۶

- عید بعثت حضرت اعلی: ۲۵۳

- عید تولد حضرت اعلی: ۲۵۲

- تولد حضرت بها، الله: ۲۵۲

- نوروز: ۲۵۴

- صیام: ۲۵۴

غ

غرور از علوم، منع از: ۱۱۱

غرور از دنیا، منع از: ۱۷۲

غصن اعظم: ۲۷۰، ۳۶۵ و نیز رک.

عبدالبها، حضرت

غایت، حرمت: ۶۳

غیض را با رفق تلاقی کنید: ۳۲۶

ف

فارقلیط: ۲۹

فالق الاصباح: ۲۶۳

فخر الشهدا: رک. بدیع

فرات الرحمة (= کتاب اقدس): ۵

فرانسوا رزف: رک. ملک غمہ

فرانسه: ۲۱۵، ۲۰۷، ۲۰۶

فروبردن دست در غذا، منع از: ۱۲۴

فرقان: رک. قرآن

فرعون: ۲۲۶، ۲

فساد، نهی از: ۱۵۸

- کسی که فساد کند حق از او بری

است: ۱۵۸

فصل الخطاب: ۳۷

فصل کل امر محظوم: ۱۹۵

فقه شیعه: رک. شیعه

ق

قاآنی: رک. حبیب الله شیرازی

قائم، ظهور: ۲۸۱

- علام ظهور (به روایت شیخ احمد

احسانی): ۳۳۶-۳۳۴

قابل آباده ای، میرزا: ۳۱۹

قبرس: ۳۷۹

قبله: ۳۳-۳۶، ۶۱، ۳۰۰ و نیز رک. صلوة

قتل، حرمت: ۱۷۷، ۱۷۶، ۶۳

- عمد: ۱۵۴

- غیر عمد: ۳۸۴

قدوس، جناب: هد

قرآن: ج، ۲، ۲۹، ۲۷، ۲۶، ۳۰، ۲۹، ۳۸، ۳۸

، ۴۲، ۴۰، ۴۱، ۳۹، ۱۲۸، ۱۲۴، ۹۸، ۴۵، ۴۲

، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۶۸

۳۵۶، ۲۴۶، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۵، ۱۹۵

قسطاس اعظم، قسطاس حق (= کتاب اقدس): ۵

قسطاس هدی (= کتاب اقدس): ۵

۳۷۶

قصص، سوره: ۲

قضا، محظوم (= قضا، مثبت): ۵۳، ۵۴

قلب، قلوب: ۱۰۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۹۰

۱۹۸

قلم اعلى: ز، ح، ۱۶، ۵۵، ۵۹، ۱۱۱، ۱۱۴

۱۷۱، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۲، ۲۰۶

۳۶۸، ۳۶۶، ۳۱۰، ۲۹۸، ۲۲۲

قلم امر: ۱۶۷، ۱۶۴

قلم عدل: ۱۷۴

قلم وحی: ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶

قمار، حرمت: ۳۳۰

قمر، سوره: ۳۳۰

فناح، لوح: ۳۵۹

قوادم انقطاع: ۱۴۶

قیام به خدمت: رک. خدمت به امر

قیامت، سوره: ۲۹

قیامت: ۱۶۹ و نیز رک. اقتربت الساعه

قیام صدوری، قیام ظهوری: ۷

قبصر آلان: رک. ملک برلن

- مفهای اعظم برای جذب

قلوب: ط

- میزان حق در بین خلق: ۲۳۲

- ناموس اکبر: ۱۹۵

کتاب الهی را نباید با قواعد و علوم انسانی

قیاس غود: رک. عشر علماء

کتاب بیان: رک، بیان

کتاب بدیع (= علم الهی): ۲۲۰

کتاب بدیع (لوح): ۲۹۴

کتاب تعلیم، کتاب صامت: ۲۹۴

کتاب عهدی: ۳۶۵، ۲۷۰

کتاب مبین (مجموعه، الواح): ۲۱۳

کتاب ناطق (مظہر الهی): ۲۹۴، ۲۹۳

كتب اربعه، شیعه: ۳۹

کج کلاه: رک. آفاجان

کربلا: ۳۶۰

کرمان: بیع، ۳۶۰، ۳۴۷

کرمل، کوه: رک. کوم الله

کریم خان کرمانی، حاج: ید، ۳۵۹

کسر حدود (نفس و هوی): ۱۷، ۱۶

کعبه، خانه: ۲۰۳، ۱۹۹، ۳۶

کفن و دفن میت، هزینه: ۸۱

کلمات مکنونه: ۳۲۰

کل الخیر (از القاب من يظهره الله): ۱۰، ۹

کلمه، کلمة الله، کلمه الهیه، کلمه، علیا:

۳۵۸، ۳۵۵، ۳۱۱، ۲۰۳

کلیم: رک. موسی، حضرت

کعبیل بن زیاد نخعی: ۱۵

کلینی، محمد بن یعقوب: ۱۳۱

کار، لزوم: رک. اشتغال به کار

کاف و نون، اقتران: ۳۶۹

کانال سوتز: ز، ح

کتاب اقدس: الف، ب، ج، ۵، ۶، ۷، ح، ط،

ی، یا، بیع، ید، یه، یو، ۱۵، ۲۹، ۶۴، ۲۹۰

۱۱۶، ۱۰۴، ۶۹، ۱۳۲، ۱۷۴، ۱۸۸

۲۴۷، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۱۵، ۱۹۲

۳۵۵، ۳۰۵، ۲۸۵، ۲۶۶-۲۷۰

۳۸۸، ۳۸۶

سبب نزول: ۲۳۰

دوره نزول: ز، ح، ط،

مقام و رتبه: ط، ی

مندرجات: ی، یا، بیب، ید

اویاف:

ام الكتاب: ۲۳۸

رق منبع: ۳۱۵

سرچشمه، نظم بدیع: ی

فرات الرحمة: ی

قططاس اعظم: ی، ۲۳۳

قططاس حق بین خلق: ۲۳۳

قططاس الهدی: ۳۱۷

لوح بدیع: ۳۸۵

لوح، لوح منیر: ۳۱۷، ۳۱۸

لوح منبع: ۲۲۶

مشرق اوامر الهی: ۳۸۲

صبحان قدم: ۳۸۲

مطلع علم الهی: ۳۸۲

کنت کنزا مخفیاً: ٥٣
کوم الله: ١٩٤، ١٩٣

گ

گیر: ١٨٤

گدانی کردن، حرمت: رک. سوال

گشتاسب شاه: ٢٤٠

گلاب: استعمال: رک. ماء ورد

گوشه نشینی (عزلت)، متع از: ٩٩، ٩٧

گندم پاک کن، ملاً محمد جعفر: ید، ٣٥١

گنجینه، حدود و احکام (کتاب): ١٨، ١٣

گوشه، ٢٤، ٣٤، ٤٠، ٤٢، ٤٦، ٤٨، ٤٩، ٤٩

گواط، حرمت: ٢٤٧، ٢٤٦

لوح (=کتاب اقدس): ٢٣٠

لوح استنطاق: ٣٨٠

لوح اشرافات: ١٢٧

لوح اقدس: به

لوح اکسیر: ٣٨٦

لوح حمد مقدس: ٩

لوح رام: ٢٦٧، ٢٦٦

لوح رئیس: ٢٠٢

لوح رضوان العدل: رک. رضوان العدل

لوح سلطان ایران: ٢٠٢

لوح سلمان: ٣٨٦

لوح صلوة میت: ٣٩

لوح عبدالعزیز و ولایت: ٢١٣

لوح عهدی: رک. کتاب عهدی

لوح قناع: رک. قناع

لوح ک - ظ: ٢١٣

لنا ل الحکمة (مجموعه، الواح): ٣١، ١٣٠

٢٣٧، ٢٤٠

لباس حریر، پوشیدن: ٣٤٠

لباس، نظافت: رک. نظافت لباس

لزوم اشتغال به کار: رک. اشتغال به کار

لحی: رک. ریش

لسان، السن خارجی، اذن به آموختن: ٢٦٥

لطفات: ١٧٩، ١٨١، ١٨٥، ٢٤٣

- تمسّک به لطفات در همه، احوال:

١٢٥، ١٢٤

لن ترانی (عبارت قرآن): ١٩٣

لنگر، قریه: ٣٦٠

لواط، حرمت: ٢٤٧، ٢٤٦

لوح (=کتاب اقدس): ٢٣٠

لوح استنطاق: ٣٨٠

لوح اشرافات: ١٢٧

لوح اقدس: به

لوح اکسیر: ٣٨٦

لوح حمد مقدس: ٩

لوح رام: ٢٦٧، ٢٦٦

لوح رئیس: ٢٠٢

لوح رضوان العدل: رک. رضوان العدل

لوح سلطان ایران: ٢٠٢

لوح سلمان: ٣٨٦

لوح صلوة میت: ٣٩

لوح عبدالعزیز و ولایت: ٢١٣

لوح عهدی: رک. کتاب عهدی

لوح قناع: رک. قناع

لوح ک - ظ: ٢١٣

محبوب امکان (من يظهره الله): ۲۸۴	لوح محفوظ، لوح حفیظ: ۱۹۱، ۲۲۶، ۲۲۶
۲۸۵	۲۶۸، ۲۲۹
محبوب الشهدا: ۳۳۶	لوح ملکه، انگلستان: ۱۷۴
محضی العلیم: ۲۷۳	لوح مکنون (= لوح محفوظ): ۱۹۱
محفل، محافل تذکر: ۱۱۸	لوح منیر، لوح بدیع (= کتاب اقدس): ۳۱۷
محفل روحانی محلی: رک. بیت العدل خصوصی	۳۸۵، ۳۸۴
محفل روحانی محلی: رک. بیت العدل ملی	لوح میرزا علی محمد سراج الذکرین: ۲۹۴
محقق حلی: ید	لوح ناپلئون سوم: ۲۰۶
محلل در فقه اسلام: ۱۶۸	لوط، قوم: ۲۴۷
محمد بن عبدالله، حضرت: ۳، ۲۸، ۸، ۲۸	لیمان، محبس: ط، ۳۷۹
۱۹۵، ۱۳۲، ۱۳۱، ۵۳، ۳۵، ۲۹	۳
۳۳۵، ۱۹۶، ۲۴۷، ۲۴۰، ۲۹۴، ۲۴۷	ماء: رک. آب پاک
۳۵۶، ۳۵۵	ماء الحیوان: رک. احکام الهی
محمد جعفر گندم پاک کن، ملا: رک. گندم پاک کن	ماء نطفه، طہارت: ۱۷۹، ۲۹۴
محمد اصفهانی، سید: ط، یا، ۳۸۰-۳۷۷	ماء ورد (گلاب): امر به استعمال: ۱۸۵
محمد حسن، شیخ: ید، ۳۵۱	۲۴۵، ۲۴۴
محو کتب، نسخ حکم: ۱۸۷، ۱۸۸	مانده، آسمانی (کتاب): ۱۰۳، ۳۳۷
مدعیان بواطن کلام الهی: ۹۷	۳۸۶، ۳۷.
مدعیان کاذب: ۱۰۳	مادر موسی: ۳، ۲
مدیرانه، دریا: یب	مالک اختراع: ۱۴۶
مستغاث: ۲۹۴	مالک اسماء: ۱۴۷، ۲۹۰
مسجد الاقصی: ۲۰۴-۲۰۲	مالک الرقاب: ۳۸
مسجد الحرام: ۳۵، ۱۸۲	مالک القدم: ۲۲۵
مسکرات: رک. شراب، حرمت	ماههای بهانی: رک. تقویم بهانی
مسلم (کتاب): ۲۴۰	مجارستان: ۲۲۵
مسيح، حضرت: ۳۰-۲۶، ۸۸، ۲۶، ۱۲۹	مجازات سارق: رک. سارق
۱۸۳، ۱۹۴-۱۹۲، ۲۳۹، ۲۹۴	محبّت علت آفرینش است: ۵۳

٣٥٦، ٣٥٥	شرق ظهور: ١٩٧
٢٤٩، ٨٨	شرق الاذكار، حكم تأسيس: ٢٤٩
٢٥٩	- توجّه به: ٢٥٩
٣٦٢، ٣٦١	- اطفال را باید تعليم داد که آیات الهی را در آن تلاوت کنند: ٣٢٢
٢٥٠، ٣٤٩، ٢٢٢	مشورت، لزوم و روش: ٨٥
١٢٩، ١٢٧، ١٠	مشیت اوکیه: ٢٠، ١٩، ٨، ٧، ٦، ٤، ٢
١٩٩، ١٩٨	٥٤
٢٣٧، ٢٣٦، ٢١٠، ٢٠٩	مشیت الهیه: ١١٤
٩٧	٣٢٦
مقدّس خراسانی: رک. صادق، ملا	مطلع اعراض: رک. ازل
مکاتیب حضرت عبدالبهاء (كتاب): ١٣، ٨	مطلع آیات: ٣٥٨
مكتب تحریر: رک. مكتب من يظهره الله	مطلع توحید (= حضرت اعلی): ٣٦٦
مكتب المعانی: رک. مكتب من يظهره الله	مطلع اسماء: ٢١٠، ٢٠٩
مكتب من يظهره الله: ٢٩٤، ٣٧٠، ٣٦٦-٣٧	مطلع امر: ٢٧٥
مگه: ١٩٥	مطلع ظهور: ٢١٩، ٢٠٥، ١٥٢
ملا، اعلی: ٢١٢، ١٧٣، ١٤٥، ١٤٤	مطلع فرح عالمین: رک. ارض طا
٢١٤	مطلع کبریا: ٢١٠، ٢٠٩، ٢٠٥
ملاً على بسطامي: رک. على بسطامي	مطلع نور احديه: ٢٠٣، ٢٠٢
ملک، ملاتک، ملاتکه: ١٤٤، ١٤٤	مطلع وحی: ١١٧، ١١٥
ملک، خوشاب حال ملکی که به نصرت امر	ظاهر فردوس: ٢٢٤
قیام کند: ٢٠٠	ظهوریت ذات غیب: ٣١١
ملک برلن: ح، یا، ٢٠٥، ٢٠٦	معبد سلیمان: ٢٣٩
ملک غسه (اطریش): ز، یا، ٢٠٤-٢٠٢	معرضین بیان: رک. بیان، اهل
ملکوت: ٣٦٢، ٢٦١، ١٩٨، ١٩١	عشر ملوك، خطاب به: رک. ملوك
ملکوت اسماء: ١٤٩، ١٤٩، ١٩٨، ١٩٩	عشر روم: ٢١٢
ملکوت اعلی: ٢١٢، ١٧٣، ١٤٥، ١٤٤	معشر علماء: ١١١، ١١١، ٢٢٣، ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٢٣
٣٦١، ٢١٤	ملکوت الله: ٢٤٩، ٢٣٩، ٢٣٨، ٢٣٦
٢١٨، ٢١٧	

مو، ازاله: ۲۴۳، ۲۴۴	ملکوت قدرت: ۴۰۴
موی سر: ۱۲۰-۱۲۱	ملکوت انشاء: ۲۹۰، ۲۲۱
- زینت سر است: ۱۲۰	ملوک، معشر (معشر امرا، معشر سلاطین): ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸-۲۱۰
- نباید از حد گوش تجاوز کند: ۱۲۰	- مظاہر قدرت حقند: ۱۹۸
- این حکم مخصوص مردان است: ۱۲۱	- دعوت ایشان به اقبال به حق: ۱۹۸
موسی، حضرت: ۲۸، ۲۹، ۱۳۲، ۱۸۳، ۲۹	- حق اراده، تصرف عالم را ندارد: ۱۹۸
۳۲۵، ۳۲۶، ۲۴۰، ۱۹۴، ۱۹۳	۱۹۸
موسیقی، حلیت اصفاء: ۱۴۰-۱۴۱	- باید مملکت را به عدل و تقی زینت دهند: ۲۱۰، ۲۰۹
- سبب ارتقاء روح است: ۱۴۱، ۱۴۰	ملوک آمریکا: رک. آمریکا
- نباید سبب خروج از حد ادب شود: ۱۴۱، ۱۴۰	ملکه، انگلستان: رک. ویکتوریا
مولوی، جلال الدین محمد: ۱۳، ۳۲۶	من اغواک: رک. محمد اصفهانی، سید
مهر، مهریه: ۱۶۲	من اراده الله (حضرت عبدالبهاء)، توجه به: ۲۷.
میرزا بزرگ نیشاپوری: رک. بدیع	منبر، منابر، منع از صعود بر: ۲۲۸ و نیز
میسر: رک. قمار	رک. تلاوت آیات
ن	منتخبات توقيعات (كتاب): ۸۷، ۸۹، ۲۸۳، ۲۵۳، ۱۶۹، ۱۵۷
ناپلتون سوم: ح، ۲۰۲، ۲۰۵-۲۰۷	منزل آیات: ۳۱۵
ناخن، گرفتن: ۲۴۳	منظار کریم، منظر اکبر: ۲۶۱، ۲۰۴، ۲۰۲
ناصرالدین شاه: ۱۱۲، ۲۰۲	۳۰۰
ناصره: ۲۹۴	منظار انور: ۱۹۵
ناقضین: ۳۳	منظار منیر (= سجن عکا): ۱۰۴، ۱۰۲
ناموس اکبر (كتاب اقدس): ۱۹۵	من لا يحضره الفقيه (كتاب): ۳۹
نبا، عظیم: ۳۵۳، ۳۵۲	من ینقی القمح و الشعیر: رک. گندم پاک کن
نبوت و ولایت: ۳۵۳-۳۵۵	من بظهور الله: ۱۸۸، ۲۷۹، ۲۸۰ و نیز
نجفی، شیخ: رک. محمد حسن نجفی، شیخ	رک. بها الله، حضرت
نجم، سوره: ۳	من یدعی امرا: ۱۰۳، ۱۰۲
نحل، سوره: ۳	
نراقی، سیروس: یه	

در شریعت بیان رضایت طرفین کافی	نزاع، نهی از: رک. جدال
بود: ۱۶۰	نساء، سوره: ۴۵، ۲۴۷
- در امر علاوه بر رضایت طرفین،	نسمات وحی: ۲۵۶
رضایت والدین نیز لازم است: ۱۶۰	نصایع قلم اعلیٰ به اهل بیان: رک. معرضین
۱۶۱	بیان
- هدف ازدواج تولید و تربیت فرزندان	نصرت امر: ۲۲، ۱۰۵، ۱۴۴، ۲۰۰
مؤمن است: ۱۵۷	- به اخلاق و آداب: ۳۴۰
- اکتفا به زوجه، واحده: ۱۵۵، ۱۵۶	- با عمل نیک و تبلیغ با حکمت: ۱۷۶
نکث عهد: رک. نقض عهد	۳۴۱، ۳۴۰، ۱۷۷
غروه: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴	- علماء، فی البهائیة، ناصرین امراند: ۳۶۳
نوروز، عید صیام: ۵۶، ۵۵	نصرت اصفیاء: ۲۶۳
نوم، نیام: ۱۰۶	نظفه، طهارت: رک. ما، نطفه
و	نظافت: ۲۴۳، ۲۴۴
واو، حرف: ۳۳۵	نظمه بدیع: ی، ۳۷۴
وجوب تربیت فرزندان: رک. تربیت	نعاق: رک. ارتفاع نعاق
وجوب تشریعی: ۱۰۵	نفقة: ۱۷۰
وجوب تنزیهی: ۱۴۹، ۱۵۵	- در صورت خیانت زن حکم نفقه مرتفع
وجوب شرعی: ۱۴۹	است: ۱۷۱
وجوب مفروض: ۱۵۵	نفس اماره: ۱۵۸
وحدت لسان: رک. خط و زبان واحد	نقابی، حسام الدین: ۱۵۷
وحی، وحی الهی: ۲۸، ۳، ۲	نقشه، بیان (حضرت اعلیٰ): ۲۸۴، ۲۸۵ و
ورقا، ورقاء الهی: ۳۶۵، ۳۰۶، ۲۰۹	نیز رک. باب، حضرت
وصیت نامه، وصیت کردن، وجوب:	نقطة الواقعه فی شاطئ البحرين (اسلامبول):
وضو: ۴۳	۲۱۲، ۲۱۴
- بدل وضو در صورت نبودن آب: ۴۳،	نقض عهد: ۱۸، ۱۷
۴۵	نكاح: ۱۵۷، ۱۸۸
- دعای بدل وضو: ۶۱	- خداوند وصلت را دوست دارد: ۱۷۱
- ترتیب وضو: ۶۱	- از واجبات نیست: ۱۰۵

وفای به عهد، لزوم: ۳۳۲

وكلا، (اعضا، محافل روحانی): ۳۱۶

ولي أمر الله، حضرت: د، ۴۴، ۱۶۳،

۳۷۴، ۲۲۲

وبكتوريا، ملكه: ۲۰۲

٥

ها، أيام: ۵۶، ۵

هارون: ۳۲۶

هرم، سن: ۴۴، ۴۳

هزار بيته، لوح: ۳۴، ۳۳

هند، جزائر: ۹۹، ۹۷

هيكل توحيد: ۵۲، ۵۱

هيكل المبين (مظهر الهي): ۲۰۵

ى

يجعل اعلامكم اسفلكم (حديث): ۳۳۶

يعيني، يحيى ازل: رك. ازل

بوم الله: ۳۵۵، ۳۵۳، ۲۰۹

يوم البهاء: ۲۵۴

يونس، سورة: ۲۹

يهود، يهودي: ۲۳۹، ۱۸۲، ۱۸۴

كتاب شناسى

كتاب شناسی

- | | |
|--------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------|
| اخلاق بهانی | محمد علی فیضی، اخلاق بهانی
(طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۰ بدیع) |
| اسرار الآثار | اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار
(طهران، مؤسسه مطبوعات، ۱۲۹-۱۲۴ بدیع)
۵ جلد |
| اقتدارات | حضرت بهاء الله، اقتدارات
(بی ناشر، بی تاریخ) |
| اقداح الفلاح | عبدالحمید اشراق خاوری، اقداح الفلاح
(طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۲-۱۳۰ بدیع)
۲ جلد |
| امر و خلق | اسدالله مازندرانی، امر و خلق
(لانگنهاین، لجنه، نشر آثار، ۱۴۲-۱۴۱ بدیع)
۴ جلد در ۲ مجلد |
| اهمیت دعا و مناجات | اهمیت دعا و مناجات
(بحرین، محفوظ روحاً ملی، ۱۴۵ بدیع) |

ایام تسعه

عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه
(طهران، مؤسسه، ملی مطبوعات، ۱۲۱ بدیع)

بدایع الآثار

محمد زرقانی، بدایع الآثار
(لانگنهاین، مؤسسه، انتشارات بهائی، ۱۹۸۲ م)

۲ جلد

پیام آسمانی

پیام آسمانی،
(فرانسه، پیام بهائی، ۱۹۸۸ م)

حقوق الله

(بحرين، محفل روحانی ملی، بی تاریخ)

حیوة بهائی

عنایت الله سهراپ، حیوة بهائی
(طهران، مؤسسه، ملی مطبوعات، ۱۲۲ بدیع)

رجیق مختوم

عبدالحمید اشراق خاوری، رجیق مختوم
(طهران، مؤسسه، ملی مطبوعات، ۱۳۱-۱۳۰ بدیع) ۲ جلد

صداقت و امانت

مجموعه ای از نصوص مبارکه
دریاره، صداقت و امانت
(بحرين، محفل روحانی ملی، بی تاریخ)

عهد و میثاق

عهد و میثاق

(دانداس، مؤسسه، مقارف بهائی، ۱۹۸۸ م)

کتاب مبین

حضرت بها^ءالله، کتاب مبین - آثار قلم اعلی
(طهران، مؤسسه، ملی مطبوعات، ۱۲۰ بدیع)

گنج شایگان

عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان
(طهران، مؤسسه، ملی مطبوعات، ۱۲۴ بدیع)

گنجینه

عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه، حدود و احکام
(طهران، مؤسسه، ملی مطبوعات، ۱۲۸ بدیع)

ثانی الحکمه

حضرت بها^ءالله، ثانی الحکمه،
(رسودوزانیرو، دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۶-۱۹۹۱)

جلد ۳

مائده، آسمانی

عبدالحمید اشراق خاوری، مائده، آسمانی
(طهران، مؤسسه، ملی مطبوعات، ۱۲۸-۱۲۹ بدیع)
جلد ۹

مفاضات

حضرت عبدالبهاء، مفاضات
(لیدن، بدیل، ۱۹۰۸ م)

مکاتیب

حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء
(قاهره، کردستان علمیه، ۱۳۲۸-۱۳۴۰ هـ ق)
٣ جلد

منتخبات توقيعات

حضرت ولی امرالله، منتخبات توقيعات مبارکه
حضرت ولی امرالله
(طهران، لجنه، ملی نشر آثار، ۱۰۵ بدیع)

Ishráq Khávarí

**Taqrírát Dar Báriyi
Kitáb-i-Aqdas**

First Persian edition 1997-154 B.E.

©Bahá'í-Verlag GmbH, D-65719 Hofheim

ISBN 3-87037-966-9
(431-69)